

سلسله درس های پیرامون

اصول باورهای اسلامی

(بر اساس آثار ، نظریات و تحلیل های معلم شهید استاد علامه مرتضی مطهری رضوان الله تعالی علیه)



تألیف در شهریور ۱۳۶۸ و تکمیل و ویراستاری جدید در شهریور ۱۳۹۳

محمد نقی تسکین دوست



این تلاش صادقانه را

به طالبان آگاهی

که حقایق را از منابع اصیل خود جستجو می نمایند

و در این شب یلدا

با رهنوشه ای از اخلاص

بدنبال پیشوای حق

ثابت قدم ایستاده اند

تقدیم می کنم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام آنکه جان را فکرت آموخت

فهرست کلی فصول هشتگانه کتاب

پیشگفتار

فصل اول : انسان – شناخت – جهان بینی – مکتب

فصل دوم : جهان بینی توحیدی (شناخت وحدانیت خدا)

فصل سوم : وحی و نبوت

فصل چهارم : عدل الهی

فصل پنجم : امامت و رهبری

فصل ششم : ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی و قانون اساسی

فصل هفتم : حکومت اسلامی در نگاه علامه نایینی

فصل هشتم : حیات پس از مرگ

پیشگفتار

انسان موجودی است که استعداد شناخت دنیای اطراف خود را دارد. و تا کنون غیر از انسان موجود دیگری دیده نشده است که به این درجه از ویژگی رسیده باشد. و انسان با این ارتباط می تواند محیطی برای زندگی را شناسایی نماید و در آن به نشو و نما و کار و تلاش و توسعه و رشد پردازد. و در این راستا جستجوگری انسان در این زمینه هیچگاه به پایان نمی رسد و تاریخ تطورات انسان نشان می دهد که این مسیر همچنان ادامه خواهد داشت و در آینده انسان ها با دستاوردهای مادی و معنوی که حاصل فعالیت های آنان است به مراحل درخشانی خواهند رسید.

از طرفی یکی از ویژگی های انسانها زندگی اجتماعی است. و آدمی بناچار خود را همواره در میان جمع می بیند و به شخصیت و کرامت خود در بین جامعه ای که می سازد شکل می دهد تا به راحتی و امنیت بتواند راه رشد و ترقی را دنبال نماید و برای بهبود زندگی خود و خانواده اش دچار سختی نگردد. و اگر گرایش به قوانین و مقررات و آئین و دین در او وجود دارد برای آن است که او را در این راه موفق شود.

بشر امروز در بعضی از قسمت ها به دلایلی پیشرفت نموده و نسبت به گذشته دست به نوآوری ها و خلاقیت هایی زده است که قابل مقایسه با گذشته نیست. و یکی از آن اموری که در این عصر سخت بدان پرداخته شده است ارتباط انسان ها با یکدیگر است که در گذشته بسیار سخت و دشوار و گاهی غیر ممکن بوده است. و برای مثال باید گفت که خیلی از تمدن ها از حال هم و دستاوردهایی که داشتند مطلع نبودند در حالیکه آن تمدن ها قرن ها آمدند و رفتند و فرهنگ و پیشرفت های خود را به نمایش گذاشتند ولی دیگران از وجود آنان آگاهی نیافتند!!

با سیستم های موجود دیجیتالی که اینترنت ، ماهواره و موبایل و و شاید سیستم هایی که در آینده نزدیک بشر امروز به آن دسترسی خواهد یافت انسان ها بهتر از گذشته از حال هم اطلاع خواهند یافت. و دانش ها و فرهنگ ها و تمدن همدیگر را در معرض شناخت دیگران خواهند گذاشت تا انسان های جهان از فرآورده های آنها برای رفاه و آسایش بیشتر استفاده نمایند.

از طرفی انسان تشنه آگاهی و دانایی است و می خواهد به هر نحوی که ممکن است خود را به قله های آن برساند. ولی در این راه دچار مشکلات فراوانی است. چون با همه پیشرفت های فیزیکی دنیای جدید ، حقایق چندان شفاف و روشن ارائه نمی شود و انسانهای طالب قدرت و سیطره که امروزه راحت تر از گذشته به این مقصود رسیده اند با اطلاعات غلط و انحرافی علوم و افکار را مردم عالم را مشوش و به دلخواه خود نظم می دهند. که جوابگوی ذهن ها و قلب های جستجوگر حقیقت نیست!!

باید دانست که فطرت و آفرینش انسان در پی حقایق عالم است و می خواهد با داشتن آن به زندگی خود رشد و پیشرفت دهد. و مکتب های فکری و گرایشات اعتقادی غلط راه درستی را در جلوی دیدگان آنان قرار نمی دهند. و اینگونه است که باید همانطور که یک ساختمان محکم به پایه ها و اسکلت محکم نیاز دارد شناخت ها و افکار و اعتقادات آدمی هم بر پایه های محکمی قرار گیرد تا او را به حقیقت زندگی برساند همان حقیقتی که جهان بر اساس آن ساخته شده و نظم گرفته و به راه خود تا آخرین مرحله ادامه می دهد.

پس انسان برای آنکه به زندگی خود از دریچه درست بنگرد و اساس آن را به درستی پایه ریزی کند باید از نظر اعتقادی و باورهای خود یک تجدید نظر نماید و افکار صحیحی که راهنمای او در زندگی است بر ستون های محکی بنا کند تا با استواری تلاش نماید و سرانجام زحمات او به هدر نرود. و بعد یک دوره زندگی به نتایج موفقیت آمیزی برسد و در پایان عمر افسوس نخورد و دچار پشیمانی نشود.

خداوند که خالق و اداره کننده جهان است انسان را موجودی برتر از همه آفریده است و علاوه بر قوانین تکوینی که در نظام خلقت استوار نموده است به آدمی عقل و قدرت تشخیص و شناخت عنایت فرموده و پیامبران را برای هدایت او گسیل داشته است. تا بر اساس یک برنامه تربیتی انسان ها در مسیر هدایت قرار گیرند و دچار اشتباه و خطا نگردند. و به همین خاطر آنچه را که در این مجموعه گرد آوری شده است در پاسخگویی و رسیدن به همین منظور است.

مطالب انتخابی بیشتر از **استاد شهید علامه مرتضی مطهری** است که اسلام شناس بزرگی است و با عرفان و دانش وسیعی که دارد موضوعات زیر بنایی در اعتقادات را با زبان ساده بیان داشته است که به نظر نمی رسد کسی از مطالعه و تحقیق در عبارات آن بی نیاز باشد. و چون هدف اصلی از سلسله درس قرار دادن این مجموعه ، ساده نویسی و درک همگانی است. لذا از همان ابتدا تا پایان کتاب بنا بر ساده نویسی و شفاف گویی بوده است که اقشار مردم علی الخصوص جوانان از آن بهره گیرند و در برابر شبهات و دروغگویی هایی که امپراتوری تبلیغات غرب و شرق به راه انداخته اند بر ایمان و اعتقاد درستی محکم بایستند و از نظام خانواده و کشور و آئین اسلامی دفاع نمایند.

اگر کسانی که در پی مطالب بیشتری غیر از آنچه که در اینجا آمده است، می باشند ، لازم است به مجموعه آثار استاد مراجعه کنند. و یا کتاب هایی که سایر اندشمندان در این موضوعات نوشته اند مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهند. و باید به یاد داشته باشیم که اگر از نظر اعتقادی پایه های استواری نداشته باشیم در برابر هر نسیمی تعادل خود را از دست می دهیم و دچار آشفتگی فکری می گردیم و در باورهای خود دچار پریشانی و خلل خواهیم شد که می تواند آثار جبران ناپذیری برای ما و اطرافیان ما داشته باشد.

م.ن. تسکین دوست

فصل اول

انسان – شناخت – جهان بینی – مکتب

- انسان
- پیرامون شناخت
- ابزار شناخت
- منابع شناخت
- مراحل و درجات شناخت
- شناخت حقیقی
- جهان بینی
- مکتب و انسان مکتبی

فهرست عناوین

فصل اول : انسان - شناخت - جهان بینی - مکتب

درس اول :

انسان

حرکت انسان

انسان و حیوان

شعاع آگاهی و سطح خواسته حیوان

شعاع آگاهی و سطح خواسته انسان

ملاک امتیاز انسان

درس دوم :

پیرامون شناخت

اهمیت و قدمت مسأله شناخت

امکان شناخت

دعوت قرآن به شناخت

درس سوم :

ابزار شناخت

حس ابزار لازم برای شناخت

نقش قوه عاقله در شناخت

ابزار دل (تزکیه نفس)

ابزار عمل

نظر قرآن در باره ابزار شناخت

درس چهارم :

منابع شناخت

طبیعت منبعی برای شناخت

عقل و دل دو منبع دیگر شناخت

نظر قرآن در باره منبع دل

تاریخ منبع دیگر شناخت

درس پنجم :

مراحل و درجات شناخت

نظریات مبتنی بر یک مرحله ای بودن شناخت

مراحل شناخت از نظر فلاسفه اسلامی

شناخت حسی و ویژگی های آن

شناخت عقلی و گستردگی آن

شناخت آیه ای

درس هشتم :

شناخت حقیقی
تعریف حقیقت
تعریف حقیقت از نظر علمای قدیم
تعریف حقیقت از نظر علمای جدید
رد نظریه اگوست کنت
رد نظریه نسبی بودن حقیقت
آیا عمل تنها کلید شناخت است؟

درس هفتم :

جهان بینی
جهان بینی چیست؟
نقش جهان بینی
انواع جهان بینی
جهان بینی علمی
جهان بینی فلسفی
جهان بینی مذهبی
معیار خوبی جهان بینی ها
جهان بینی توحیدی

درس هشتم :

مکتب و انسان مکتبی
مکتب چیست؟
مکتب و جهان بینی
چرا انسان باید مکتب داشته باشد؟
اسلام مکتب جامع و همه جانبه
انسان در مکتب اسلام
ایمان مذهبی
آثار و فواید ایمان

درس اول

انسان

حرکت انسان

انسان موجودی است که هر چند مانند دیگر موجودات حرکت می کند و در مسیر خاص پیش می رود اما این حرکت یک حرکت جبری نیست. یعنی یک راه مشخص و قطعی و تخلف ناپذیر در برابر انسان وجود ندارد، بلکه انسان موجودی است که همواره راه های مختلف و گاه متضاد را در برابر خویش می بیند که می تواند یکی از آن ها را به میل و اراده خود برگزیند. بخاطر این است که می گوئیم حرکت انسان یک حرکت آزاد است و مهم ترین امتیاز انسان که حرکت او را از حرکت های دیگر موجودات جدا می کند همین آزاد بودن حرکت و اختیاری بودن آن است. آری انسان موجودی است آزاد، آزاد بودن حرکت و اختیاری بودن آن است. آری انسان موجودی است آزاد، آزاد آفریده شده و در برابر او راه های متعدد و مختلف وجود دارد که **باید** یکی را **انتخاب** کند. و این انتخابی مشکل و اجتناب ناپذیر است و هیچکس نمی تواند از زیر بار انتخاب شانه خالی کند و انسانیت انسان از همین نقطه آغاز می شود.

انسان چون همواره خود را در زندگی بر سر دو راهی ها و گاه چندین راه می بیند این است که شک می کند، دچار تردید می شود و برای رسیدن به یقین و تعیین تکلیف نهائی خود پیوسته در تلاش است.

انسان و حیوان

انسان خود نوعی حیوان است، از اینرو با دیگر جانداران مشترکات بسیار دارد اما یک سلسله تفاوت ها با هم جنسان خود دارد که او را از جانداران دیگر متمایز ساخته و به او مزیت و تعالی بخشیده و او را بی رقیب ساخته است. تفاوت عمده و اساسی انسان با دیگر جانداران که ملاک انسانیت او است و منشأ چیزی به نام تمدن و فرهنگ انسانی گردیده است در دو ناحیه است:

❖ **اول:** بینش ها

❖ **دوم:** گرایش ها

و این است آنچه که به انسان مزیت و تعالی بخشیده و او را از سایر جانداران جدا ساخته است.

شعاع آگاهی و سطح خواسته حیوان

(حیوانات بطور کلی دارای این ویژگی ها هستند):

❖ **اول:** آگاهی حیوان از جهان تنها به وسیله حواس ظاهری است از این رو سطحی و ظاهری

است به درون و روابط درونی اشیاء نفوذ نمی کند.

❖ **دوم:** فردی و جزئی است، از کلیت و عمومیت برخوردار نیست.

❖ **سوم:** منطقه ای است و محدود به محیط زیست حیوان است و به خارج محیط زیست او راه

پیدا نمی کند.

❖ **چهارم:** حالی است یعنی بسته به زمان حال است و از گذشته و آینده بریده است.

حیوان نه از تاریخ خود با جهان آگاه است و نه در باره آینده می اندیشد و نه تلاشش به آینده تعلق دارد. حیوان اگر هدفی را تعقیب کند و بسوی غایتی حرکت کند که از این محدوده خارج باشد مثلاً به نوع تعلق داشته باشد نه به فرد، به آینده تعلق داشته باشد نه به حال، مانند آنچه در بعضی از حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل مشاهده می شود ناآگاهانه و به **حکم غریزه** و فرمان مستقیم نیروئی است که او را آفریده و جهان را تدبیر می کند.

شعاع آگاهی و سطح خواسته انسان

آگاهی انسان و شناخت او از ظواهر اشیاء و پدیده ها عبور می کند و تا درون و ماهیت آنها و روابط و وابستگی های آنها و ضرورت های حاکم بر آنها نفوذ می نماید. آگاهی انسان نه در محدوده منطقه و مکان زندانی می ماند و نه زنجیر زمان آن را در قید و بند نگه می دارد، هم مکان را در می نوردد و هم زمان را. از این رو هم به ماوراء محیط زیست خویش آگاهی پیدا می کند تا آنجا که دست به شناخت کرات دیگر می یازد و هم بر گذشته و آینده خویش وقوف و آگاهی می یابد، تاریخ گذشته خویش و جهان یعنی تاریخ زمین، آسمان، کوه ها، دریاها، گیاهان و جانداران دیگر را کشف می کند و در باره آینده تا افق های دور دست می اندیشد. انسان از نظر خواسته ها و مطلوب ها نیز می تواند سطح والائی داشته باشد، انسان موجودی ارزش جو، آرمان خواه و کمال مطلوب خواه است و آرمان هایی را جستجو می کند که مادی و از نوع سود نیست بلکه عام و شامل و فراگیرنده همه بشریت است. جنبه انسانی تمدن بشری که روح تمدن به شمار می رود مولود اینگونه احساس ها و خواسته های بشری است.

ملاک امتیاز انسان

بینش وسیع و گسترده انسان در باره جهان، محصول کوشش جمعی بشر است که در طی قرون و اعصار رویهم انباشته شده و تکامل یافته است. این بینش که تحت ضوابط و قاعده و منطق خاص در آمده نام **علم** یافته است. علم به معنی اعم یعنی مجموعه تفکرات بشری در باره جهان که شامل فلسفه هم می شود محصول کوشش جمعی بشر است که نظم خاص منطقی یافته است.

گرایش های معنوی و والای بشر، زاده ایمان و اعتقاد و دابستگی های او به برخی حقایق در این جهان است که آن حقایق هم **ماورای فردی** است، عام و شامل است و هم **ماورای مادی** است یعنی از نوع نفع و سود نیست. اینگونه ایمان ها و دلبستگی ها، به نوبه خود مولود برخی جهان بینی ها و جهان شناسی ها است که یا از طرف پیامبران الهی به بشر عرضه شده است و یا برخی فلاسفه خواسته اند نوعی تفکر عرضه نمایند که ایمانزا و آرمانخیز بوده باشد. بهر حال گرایش های والا و معنوی و فوق حیوانی انسان آنگاه که پایه و زیربنای اعتقادی و فکری پیدا می کند نام **ایمان** به خود می گیرد. پس نتیجه می گیریم که تفاوت عمده و اساسی انسان با جانداران دیگر که ملاک انسانیت او است و انسانیت وابسته به آن است **علم و ایمان** است.

خلاصه ی درس اول :

(۱) حرکت انسان یک حرکت آزاد است و انسان در برابر راه های متعدد و مختلف باید یکی را انتخاب کند.

- ۲) تفاوت انسان با حیوان در دو ناحیه بینش ها و گرایش هاست.
- ۳) آگاهی حیوان از جهان که به وسیله حواس صورت می گیرد سطحی ، جزئی و محدود به محیط زیست حیوان است.
- ۴) انسان موجودی ارزش جو ، آرمان خواه و کمال مطلوب خواه است.
- ۵) ملاک انسانیت آدمی **علم و ایمان** اوست.

درس دوم

پیرامون شناخت

اهمیت و قدمت مسأله شناخت

دنیا، دنیای مکتب و ایدئولوژی است. و مکتب و ایدئولوژی بر پایه جهان بینی است. و جهان بینی بر پایه شناخت است. آنکه ایدئولوژی پیش مثلاً بر اساس جهان بینی مادی است جهان بینی مادپش بر اساس نظریه خاصی در باب شناخت است. آن دیگری نظریه ای است که در باب شناخت دارد، این است که ما قبل از بحث در باره ایدئولوژی ها، مکتب ها و جهان بینی ها باید تکلیف مسئله شناخت را روشن کنیم. به آن اندازه که امروز این مسأله اهمیت پیدا کرده است در جهان دیروز به اهمیت این مسأله پی نبرده بودند. ولی مسأله شناخت یک مسأله بسیار قدیمی است و بیش از دو هزار سال از عمر آن می گذرد.

در فلسفه و حکمت اسلامی ما بابتی تحت عنوان **نظریه المعرفة** یعنی **نظریه شناخت** نداریم. ولی اغلب مسائلی که در باب شناخت مطرح است بطور متفرقه در مسائل مربوط به علم و ادراک و عقل و معقول، مسائل مربوط به وجود ذهنی و مسائل مربوط به نفس و کیفیات نفسانی مطرح شده است. بنا بر این از قدیم به اهمیت این مسأله کم و بیش پی برده بودند ولی امروز فلسفه های دنیای جدید بیشتر در اطراف نظریه شناخت دور می زند.

امکان شناخت

اولین سخن در باب شناخت که از قدیم مطرح بوده و امروز هم مطرح است این است که:

❖ اصلاً آیا شناخت ممکن است؟

❖ آیا می شود انسان را شناخت؟

❖ آیا می شود هستی را شناخت؟

عده ای می گویند شناخت برای بشر غیر ممکن است!! یعنی شناخت قابل اعتماد و اطمینان برای بشر یک امر ناممکن است و **لاادری گری** یعنی **نمی دانم گری** سرنوشت محتوم بشر است.

در دوران بعد از سقراط، گروهی هستند که آنها را **شکاگان** می نامند و معروفترن شخصیت آنان مردی به نام **پیرهون** است. او ده دلیل بر عدم امکان شناخت اقامه کرده است، می گویند: شناختن امر ناممکن است، **شک** و **نمی دانم** سرنوشت محتوم بشر است.

یک دلیل ساده اش این است:

انسان اگر بخواهد بشناسد ابزار شناختنش چیست؟ ما دو ابزار که بیشتر نداریم، یکی **حس** است و دیگری **عقل**. از شما می پرسم: آیا حس خطا می کند یا نه؟ همه می گویند: البته که خطا می کند. خطای سامعه (شنوایی)، باصره (بینایی)، لامسه (لمس کردن)، شامه (بوایی) و ذائقه (چشایی) که همه اینها مثال های فراوان دارد و بعضی ادعا کرده اند که تنها باصره (بینایی) چند صد نوع خطا دارد و می گویند: چیزی که خطا می کند و قابل خطا است قابل اعتماد نیست. وقتی یک جا می بینم که چیزی اشتباه است جای دیگر که می بینم نمی توانم به آن اعتماد کنم.

عقل چطور؟ می گوید آن که از حس بیشتر خطا می کند و در استدلال های عقلی علما و فلاسفه دائماً اشتباه رخ می دهد. پس حس خطا می کند ، عقل هم خطا می کند و ما غیر از این دو ، چیز دیگری نداریم. پس هر چه را که فکر می کنیم و در باره هر چه که می اندیشیم یا حواس ما دخالت دارد یا عقل ما ، و یا هر دو و این هر دو جائز الخطا هستند پس به هیچکدام از اینها نمی توان اعتماد کرد. بعضی از متفکران این طرز فکر را نقادی کرده اند و به آقای **بیرهون گنین** می گویند: تو می گویی حس خطا می کند به دلیل اینکه گاهی می بینم چشمم لوچ می شود یک آدم را دو کله می بینم ، چوب را در آب شکسته می بینم و از این قبیل. تو که می گویی من می بینم که حس خطا می کند آنجا که می بینی حس خطا می کند یا باز هم شک داری که حس خطا می کند؟ آنجا که می گویی وقتی از خواب بلند می شوم و چشمم را می مالم ، بینی کسی را که در مقابل من ایستاده دوتا می بینم، چشمش را چهارتا می بینم و می گویی این اشتباه است. آیا می دانی که اشتباه است یا احتمال می دهی که اشتباه است؟ می گوید : نه ، می دانم که اشتباه است ، او که دو تا کله یا دو تا بینی ندارد. پس تو خودت این خطا را با یک یقین پیدا کردی، تو چطور می گویی من به معرفت دست نیافتم! این خودش یک معرفت است. وقتی می گویی عقل در فلان جا اشتباه کرده است. با جزم می گویی اشتباه کرده ، یعنی می دانم که اشتباه کرده است پس به حقیقت رسیده ای. انسان تا به یک حقیقت نرسیده باشد اشتباه بودن نقطه مقابل را نمی فهمد. بنابر این چنین باید گفت:

انسان در بعضی از ادراکات خود اشتباه می کند و حال آنکه جزماً در بعضی از ادراکات خود اشتباه ندارد. پس باید مسأله را تقسیم کنیم و باید دنبال یک معیار برویم ، ببینیم آیا می توانیم با یک معیاری آن مواردی را که اشتباه می کنیم به یک شکل اصلاح کنیم یا نه؟ چرا! به دلیل اینکه در بعضی موارد خطا می کنیم منکر اصل شناخت بشویم؟ چرا آن مواردی را که خطا می کنیم و مواردی که شک نداریم که خطا نمی کنیم مثل همان جایی که می فهمیم خطا کرده ایم هر دو را یکسان بدانیم؟! اینجا است که **علم منطقی** بوجود آمد . **علم منطقی** ، علمی است که پایه نظریه شناخت است یعنی در همین نظریه امکان شناخت و عدم امکان شناخت.

قرآن رسماً بنی آدم را دعوت به شناخت می کند. اینهمه در قرآن امر به **نظر** هست، امر به **تفکر و تدبر** هست و تعبیراتی از این قبیل:

(قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ-۱۰۱/یونس)

به این مردم بگو: نظر کنید (فکر کنید) در این آسمان ها و زمین چه چیزهایی هست، بشناسید. قرآن می گوید : در این آسمان ها و زمین هر چه هست بشناسید، ای انسان خودت را بشناس. جهان را بشناس. خدایت را بشناس. زمانت را بشناس. حتی در آیه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ-۱۰۵/مائده)

یعنی : ای اهل ایمان بر شما باد خودتان. یعنی خودت را بشناس.

در آیه معروف **ذُر** نکته عجیبی در باب شناخت خود و خودشناسی هست. اگر چه بصورت رمز بیان شده است . می گوید:

(أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ-۱۰۵/مائده)

مردم را شاهد بر نفس های خود گرفت. **شهادت** یک وقت ادای شهادت است که اول انسان چیزی را دیده بعد می خواهد برای دیگران نقل کند و شهادت بدهد و یک وقت یکی را می آورند برای اینکه اول ببیند و بعد شهادت بدهد ، آن را می گویند **ادای شهادت** و این را می گویند **تحمل شهادت**. قرآن می گوید: خدا خود بشر را به خودش ارائه داد. خودش را شاهد بر

خودش گرفت ، یعنی گفت : خودت را ببین! تا بشر خودش را دید ، خدا گفت: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: بلی.

اینقدر **خودشناسی** و **خداشناسی** با یکدیگر آمیخته است ! می گوید: بشر! خودت را ببین. تا خودش را می بینی مرا دیده ای ، خودت را بشناسی مرا شناخته ای. جمله **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** هر کس خودش را بشناسد خدا را شناخته است . از جملات معروف جهان است.

خلاصه ی درس دوم :

- (۱) قبل از بحث در باره ایدئولوژی ها ، مکتب ها و جهان بینی ها باید به مسأله شناخت بپردازیم.
- (۲) در قدیم به مسأله شناخت کم و بیش پی برده بودند ولی امروز فلسفه های دنیای جدید بیشتر در اطراف نظریه شناخت دور می زند.
- (۳) در دوران پس از سقراط در یونان گروهی بودند که به آنها شکاکان می نامیدند.
- (۴) پیرهون شخصیت برجسته شکاکان ده دلیل بر عدم امکان شناخت اقامه کرده است.
- (۵) بعضی از متفکران این دلایل ده گانه پیرهون را رد نمودند.
- (۶) انسان در بعضی از ادراکات خود اشتباه می کند و حال آنکه جزماً در بعضی از ادراکات خود اشتباه ندارد.
- (۷) علم منطق ، علمی است که پایه نظریه شناخت است.
- (۸) قرآن رسماً بنی آدم را دعوت به شناخت می کند.
- (۹) در آیه مبارکه ی ذر در قرآن خودشناسی و خدا شناسی با یکدیگر آمیخته شده است.
- (۱۰) هر کس خود را بشناسد خدا را شناخته است.

درس سوم

ابزار شناخت

بعضی ها برای شناخت تعریف مشخصی را ارائه می دهند و بعضی دیگر از یک نظر مدعی هستند که هر چیزی را انسان با شناخت تعریف می کند. خود شناخت نیازی به تعریف ندارد ، بهر حال **شناخت یعنی آگاهی** و آگاهی احتیاج به تعریف ندارد و تا موقعی که محتوای شناخت کاملاً دانسته نشود نمی شود روی تعریفش بحث کرد.

حس ، ابزار لازم برای شناخت

یکی از وسائل و ابزارهای شناخت برای انسان **حواس** است. اگر فرض کنیم انسان فاقد همه حواس باشد فاقد همه شناخت ها خواهد بود. جمله ای است که از قدیم الایام معروف است ، اگر انسان کور مادر زاد بدنیا بیاید امکان ندارد که یکی از رنگ ها ، شکل ها یا فاصله ها تصویری داشته باشد. و با هر لفظی یا لغتی بخواهید برای یک کور مادرزاد یک رنگ را تعریف کنید و آن را به او بشناسانید یا بخواهید رنگ چیزی را برای او بیان کنید برای شما امکان ندارد. بنابراین در اینکه حس یکی از مبادی شناخت است شک و تردیدی نیست ولی آیا حس برای شناخت کافی است؟ نه. وقتی ما درجات شناخت را بیان می کنیم خواهیم گفت که چرا حس کافی نیست یعنی **حس شرط لازم شناخت هست اما شرط کافی برای شناخت نیست.**

نقش قوه عاقله در شناخت

انسان برای شناخت به نوعی تجزیه و تحلیل و گاهی به انواع تجزیه و تحلیل نیاز دارد. تجزیه و تحلیل کار عقل است. اشیاء را بصورت جزئی احساس می کنیم بعد به آنها تعمیم و کلیت می دهیم . تعمیم (عمومیت دادن) یک عمل عقل است.

یکی از کارهای فوق العاده ذهن انسان عمل **تجزیه** است. تجزیه یعنی چه؟ تجزیه غیر از تجربه است. تجزیه می کنیم یعنی ذهن ما دو امری را که در عالم عین یکی هستند و هرگز جدا نمی شوند و امکان جدا شدن ندارند از یکدیگر جدا می کند، **تجزیه و مجرد** می کند. مثلاً شما هرگز عدد مجرد در خارج ندارید ، شما در عالم عین پنج تا ندارید که فقط پنج تا باشد نه پنج تا گرددو باشد و نه پنج تا درخت. بهمین خاطر ذهن تجزیه می کند و چون تجزیه می کند قادر بر تفکر و قادر بر شناسایی است.

پس آن قوه ای که **تجزیه** می کند و **تعمیم** می دهد و **تجزیه و تحلیل** می کند و حتی کلیات را تجزیه و تحلیل می کند **قوه عاقله** است.

ابزار دل (تزکیه نفس)

❖ آیا **دل** ابزار شناخت است؟

❖ آیا می شود انسان نه از **راه حس** بلکه از **راه دل** بشناسد؟

❖ راه دل یعنی **راه تزکیه نفس** ، راه تزکیه قلب .آیا از این راه می شود شناخت؟

عده ای از علمای جدید مانند **پاسکال** ریاضیدان معروف ، **ویلیام جیمس** روانشناس و فیلسوف آمریکایی ، **الکسیس کارل** و **برگسون** دل را ابزار شناخت می دانند. برگسون بیش از همه اینها معتقد است که انسان فقط یک ابزار شناخت دارد و آن دل است و برای حواس و عقل نقشی قائل نیست. **دکارت** مثل **افلاطون** عقل را ابزار شناخت می داند ، حس را ابزار شناخت نمی داند، می گوید : حس بدرد عمل می خورد و به درد زندگی می خورد مثل اتومبیل است برای انسان بدرد کار می خورد. ولی با حس هیچ چیز را نمی شود شناخت. شناخت فقط و فقط با عقل است.

ابزار عمل

یکی از ابزارها که به یک معنا همان ابزار حس است و به یک معنای دیگر باید حسابش را جدا کرد -عمل است. تا وقتی که سر و کارمان فقط با حس باشد و پای عمل در کار نباشد اسمش استقراء است (یعنی از نظر منطقی استقراء می گویند). وقتی که پای عمل نیز در میان بیاید که پای عقل هم بیشتر در کار می آید اسمش آزمون یا تجربه و یا آزمایش است.

نظر قرآن در باره ابزار شناخت

قرآن در آیه ۷۸ سوره مبارکه نحل به صراحت مطلبی را بیان می کند که نظرش در مورد ابزار شناخت معلوم می شود، می فرماید:

(والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً-۷۸/نحل)

یعنی : اوست خدایی که شما را از شکم های مادراتان بیرون آورد در جایی که هیچ چیز نمی دانستید یعنی از نظر شناخت هیچ چیز را نمی شناختید.

(.....و جعل لکم السمع و الابصار.....-۷۸/نحل)

و برای شما گوش و چشم ها و دیده ها قرار داد ، می دانید که در میان حواس انسان آن حواسی که بیش از همه در شناسایی تأثیر دارد چشم و گوش است. قرآن هم اینجا آن دو حاسه مهم را ذکر کرده است ، بعد از اینکه می گوید شما آمدید به این دنیا در حالی که هیچ چیز نمی دانستید ، می گوید به شما چشم و گوش داد ، حواس داد یعنی ابزار دانستن داد که نمی دانستید و نمی شناختید. این ابزار ها را داد که بشناسید .

(.....والافئدة لعلمک تشکرون -۷۸/نجل)

آیا قرآن فقط به حواس قناعت کرد ؟ نه. پشت سرش آن چیزی را ذکر می کند که در اصلاح قرآن به آن **نُب** و یا **حجر** گفته می شود. یعنی همان قوه ای که **تجزیه و ترکیب** می کند، **تعمیم** می کند ، **تجرید** می کند ، قوه ای که نقش اساسی در شناخت دارد.

(.....لعلمک تشکرون-۷۸/نجل) این خیلی مهم است ، باشد که سپاسگزاری کنید ، یعنی چه؟ یعنی بشر! مسیر خودت را بدان ، خدا تو را در این مسیر حرکت داده است یعنی اینها نظام الهی است. سنت و مشیت الهی است ، مظاهر اراده اوست که تو آمدی ، وقتی که آمدی هیچ چیز نمی دانستی، به تو **چشم** و **گوش** و **دل** داد برای اینکه شکر کنی. برای اینکه چشم و

گوش و دل را برای شناخت به کار بیندازی. هر **حس ظاهری** و **باطنی** که داری ابزار شناخت است. خدا اینها را آفرید برای اینکه جهان را بشناسی. بنا بر این قرآن این دو ابزار را صریحاً به رسمیت می شناسد.

قرآن نمی گوید فقط **حس** و **عقل** ، **دل** هیچ و همچنین نمی گوید که همه اش **دل** و **عقل** هیچ. چون قلمرو اینها را از یکدیگر جدا می داند. قلمروها و موضوعات فرق می کند. برای اینکه خودت را بشناسی ، می گوید: تزکیه نفس کن. هیچ روانشناس و روانکاو نمی تواند به اعماق ضمیر انسان آن مقدار آشنا شود که تزکیه و تصفیه نفس انسان را به خودش آشنا کند. با تزکیه و تصفیه نفس یک سلسله حکمت های الهی راه خودسازی و سیر و سلوک عرفانی را به انسان نشان می دهد و غبارها را از جلوی چشم انسان بر می گیرد.

قرآن می گوید دنبال علم برو ، دنبال عمل هم برو . دنبال علم برو ، دنبال تقوی هم برو . این دو را از همدیگر تفکیک نکن. تقوای محض یعنی تعطیل کردن چشم. تعطیل کردن گوش. تعطیل کردن گوش. پس برای چه اینها را خدا خلق کرد؟ کافی بود دل را به آن معنا که تو می گویی خلق می کرد دیگر چشم و گوش و عقل و حواس و فکر را خلق نمی کرد. تحقیر علم نه. تحقیر پاکی و اخلاص و تزکیه نفس هم نه.

خلاصه ی درس سوم :

- ۱) بعضی ها می گویند: شناخت نیازی به تعریف ندارد. چون انسان هر چیزی را با شناخت تعریف می کند.
- ۲) اگر انسان فاقد همه حواس باشد. فاقد همه شناخت ها خواهد بود.
- ۳) تجزیه و تحلیل ، تعمیم و کلیت دادن و عمل تجرید کار عقل است.
- ۴) راه دل یعنی راه تزکیه نفس و راه تزکیه قلب.
- ۵) برگسون بیش از همه معتقد است که انسان فقط یک ابزار شناخت دارد و آن دل است.
- ۶) دکارت مانند افلاطون عقل را ابزار شناخت می داند.
- ۷) یکی از ابزارهایی که به یک معنی همان ابزار حس است عمل است.
- ۸) در میان حواس انسان آن حواسی که بیش از همه در شناسایی تأثیر دارد چشم و گوش است.
- ۹) در اصطلاح قرآن **لُب** و یا **حِجْر** که همان عقل است نقش اساسی در شناخت دارد.
- ۱۰) مفهوم **(لعلمک تشکرون - ۷۸/نحل)** این است که چشم ، گوش و دل را برای شناخت خود و خدا بکار بیندازی.

درس چهارم

منابع شناخت

طبیعت منبعی برای شناخت

طبیعت یعنی عالم جسمانی ، عالم زمان و مکان ، عالم حرکت ، همین عالمی که در آن زیست می کنیم. و با حواس خودمان با آن در ارتباط هستیم. کمتر مکتبی است که **طبیعت** را بعنوان منبع شناخت قبول نداشته باشد. ولی هم در قدیم و هم در حال حاضر علمایی بوده و هستند که طبیعت را منبع شناخت نمی دانند. چون رابطه انسان با طبیعت از طریق حواس است و جزئی است و آنها جزئی را حقیقت نمی دانند. آنها منبع شناخت را در واقع همان عقل می دانند با نوعی استدلال که خود افلاطون این روش را **دبالتیک** می نامید.

عقل و دل دو منبع دیگر شناخت

منبع دیگر که محل بحث است و ما هم راجع به آن بحث خواهیم کرد همان **نیروی عقل و خرد** انسان است. **طبیعت** بعنوان یک منبع بیرونی برای شناخت مورد قبول است. آیا انسان منبع درونی هم برای شناخت دارد یا نه؟ که همان مسأله عقل ، فطریات عقلی و مستغلات عقلیه است. مکتب هایی می گویند یک چنین منبع داریم و مکتب هایی آن را نفی می کنند. بعضی از مکتب ها به عقل مستقل از حس قائلند و بعضی مکتب های دیگر به عقل مستقل از حس قائل نیستند. منبع سوم همان **قلب و دل** است که با ابزاری به نام **تزکیه و تهذیب نفس** می توان از آن استفاده کرد. در میان علمای امروز علمایی که مادی فکر می کنند این منبع و این ابزار را قبول ندارند و علمایی که الهی فکر می کنند به این منبع و به این ابزار فوق العاده ایمان دارند.

نظر قرآن در مورد منبع دل

- ❖ آیا قرآن دل را بعنوان یک منبع شناخت می شناسد؟
- ❖ یا اساساً فقط و فقط به طبیعت و نظامات موجود در آن روی آورده است؟
- ❖ قرآن در ده ها آیه بشر را متوجه مطالعه عالم می کند ، متوجه مطالعه تاریخ و نظامات اجتماعی می کند، متوجه مطالعه نفس و درون خویش بعنوان یک شیئی از اشیاء طبیعت می کند و در این شک و شبهه ای وجود ندارد . ولی آیا این به معنای روی گرداندن از هر چه معنویت و درونی و باطن است نیست؟

این حرف که توجه قرآن فقط به ظاهر و محسوس و طبیعت است بسیار غلط است. در آیه ی :

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - ۶۹/عنکبوت)

اصلاً در قرآن **مجاهده درونی** از **مجاهده بیرونی** حساب جدایی ندارد، نه اینکه یک سری کارها، کارهای بیرونی باشد و یک سری کارها، کارهای درونی، این به دنیای بیرون تعلق داشته باشد و آن به دنیای درون، و به این ترتیب انسان باید یا بروننگرا باشد یا دروننگرا! اساساً ارزش قرآن به این است که این دو را از هم جدا نمی کند.

درونگرایی و برونگرایی (راه دل و راه طبیعت) اسلام دوش به دوش یکدیگر و جدایی ناپذیرند. آن درونگرایی که متوجه برون نباشد از نظر اسلام درونگرایی نیست، عرفان نیست، معنویت نیست، هجرت بسوی خدا نیست. همچنین اسلام آن فعالیت عملی بیرونی را که متوجه درون نباشد نه جهاد می داند، نه عمل صالح، و نه مهاجرت و هیچکدام از این اسم ها را روی یک فعالیت عملی نمی گزارد اگر از معنویت تهی باشد.

تاریخ منبع دیگر شناخت

قرآن تاریخ را به عنوان یک منبع شناخت عرضه می دارد. ممکن است شما بگوئید که طبیعت را که گفتید تاریخ هم در آن هست. درست است که تاریخ به یک اعتبار جزء طبیعت است ولی تاریخ یعنی جامعه انسانی در حال حرکت و جریان است.

طبیعت را دو نوع می شود مطالعه کرد، جامعه را هم به دو شکل می توان مطالعه کرد. زمانی ما جامعه را در حال ثبات مطالعه می کنیم مثلاً کسی که می خواهد اطلاعات جامعه شناسی در باره جامعه ما داشته باشد. جامعه امروز ایران را از جنبه های مختلف مطالعه می کند و اطلاعاتی در اختیار افراد می گزارد، این یک مطالعه جامعه شناسی است. ولی یکوقت جامعه امروز ایران را در ارتباط با گذشته و آینده بعنوان یک جریان و قانون مورد مطالعه قرار می دهد که چگونه است. فرق فلسفه تاریخ با جامعه شناسی این است که جامعه شناسی، قانون موجود جامعه را بیان می کند ولی فلسفه تاریخ قانون تحولات جامعه را بیان می کند. اینجاست که عامل زمان در کار است.

قرآن بطور صریح و قاطع تاریخ را برای مطالعه عرضه می دارد. پس تاریخ هم خودش یک منبع برای شناخت است. در این زمینه در قرآن کریم آیاتی داریم از جمله:

(قل سیروا فی الارض - ۱۱/انعام)

یعنی: بروید در زمین گردش کنید.

(اقلم یسروا فی الارض؟ - ۱۹/محمد)

یعنی: چرا اینها در زمین گردش نمی کنند؟

یعنی بروید آثار تاریخی را مطالعه کنید و بعد ببینید که زندگی و جامعه بشری چه تحولات تاریخی پیدا کرده است. اگر عوامل مؤثر در تاریخ عوامل سوء و فساد باشد مثلاً تنها عامل مؤثر در تاریخ **زور** باشد و عامل دیگری غیر از آن نقشی در تاریخ نداشته باشد یا یگانه عامل مؤثر در تاریخ **زر و پول و اقتصاد** باشد و هیچ عامل دیگری نقش نداشته باشد در این صورت تاریخ معلم بشر است اما معلم بسیار بدی است!!

اما اگر تاریخ تصادف نباشد سنت باشد، اگر سنت تاریخ جبری محض نباشد انسان در آن نقشی داشته باشد و اگر آن عامل های فساد که نقش دارند منحصرأ عامل فساد نباشند بلکه بیشتر عامل **صلاح** باشند عامل **تقوی و پاکی** باشند، عامل **حق و ایمان** باشند در این صورت تاریخ معلم است و معلم خوب.

اینکه قرآن درس تاریخ می گوید مبتنی بر قبول تمام اینهاست. از نظر قرآن **صلاح** در تاریخ نقش دارد ، **تقوی و اخلاص** در تاریخ نقش دارد. بلکه نقش نهایی و پیروزی نهایی همیشه از آن **حق** است. و این تصریح قرآن مجید است.
(کتاب الله لأغلبنا انا و رُسُلی - ۲۱ / مجادله)
 یعنی قانون قطعی الهی است که پیروزی نهایی از آن من و پیامبران من است. و نیز در آیه:
(و ان جندنا لهم الغالبون - ۱۷۳ / صافات)
 باز معنایش همین است. پس از نظر قرآن یکی دیگر از منابع شناخت **تاریخ** است.

خلاصه ی درس چهارم :

- ۱) کمتر مکتبی است که طبیعت را بعنوان یک منبع شناخت قبول نداشته باشد.
- ۲) افلاطون منبع شناخت را در واقع همان عقل می داند. با نوعی استدلال که خود افلاطون این روش را دیالکتیک می نامد.
- ۳) بعضی از مکتب ها به عقل مستقل از حس قائلند.
- ۴) از تزکیه نفس بعنوان ابزاری می توان به منبع سوم که همان قلب و دل است رسید و از آن استفاده نمود.
- ۵) علمای الهی به منبع دل فوق العاده ایمان دارند.
- ۶) در قرآن مجاهده درونی (راه دل) از مجاهده بیرونی (راه طبیعت) حساب جدایی ندارد.
- ۷) جهاد ، عمل صالح و مهاجرت اگر تهی از معنویت باشد از نظر اسلام فاقد ارزش است
- ۸) قرآن تاریخ را بعنوان یک منبع شناخت معرفی می کند.
- ۹) جامعه شناسی قانون موجود جامعه را بیان می کند.
- ۱۰) فلسفه ی تاریخ قانون تحولات جامعه را بیان می کند.
- ۱۱) اگر عوامل مؤثر در تاریخ سوء و فساد باشد تاریخ معلم بدی است!!
- ۱۲) اگر عوامل مؤثر تاریخ تقوی ، پاکی ، ایمان و حق باشند و منحصرأ عامل فساد نباشند تاریخ معلم خوبی است.

درس پنجم

مراحل و درجات شناخت

نظریات مبتنی بر یک مرحله ای بودن شناخت

مطابق با بعضی از مکاتب می توان گفت که **شناخت** یک مرحله ای است. مثلاً از نظر کسانی که فقط عقل را منشأ شناخت می دانند و برای حس ارزش قائل نیستند شناخت یک مرحله بیش ندارد. و آن همان مرحله عقلی است (مثل نظریه معروف دکارت) و بعضی دیگر درست در جهت عکس این نظریه، ماهیت شناخت را حس محض می دانند و برای عقل نقشی قائل نیستند.

امپریست ها (حس گراها) می گفتند: شناخت حسی است و ماهیت حسی دارد. اینقدر دنبال عقل و معقول و تعقل نروید. هر چیز که حسی نباشد خیال است و هم بی معنی است. ما فقط چیزی را به نام علم و ادراک و معرفت قبول داریم که از دروازه های حسی وارد ذهن شده باشد. و در عقل انسان هم چیزی جز آنچه که در حس وجود داشته است نیست. پس از نظر اینها شناختن از ابتداء تا انتها در احساس کردن خلاصه می شود و قهراً یک مرحله ای و یک درجه ای است.

از نظر **افلاطون** همه شناخت ها در **تعقل** خلاصه می شوند. چون او برای محسوس ارزش شناختن قائل نیست و فقط معقول را قابل شناختن می داند. البته خود تعقل ممکن است درجات داشته باشد ولی به هر حال شناخت یک مرحله ای است. **برگسون** و افراد دیگری که شناخت را تنها از **راه دل** میسر می دانند آن را به یک معنا یک مرحله ای می دانند. ولی عرفا (اهل سیر و سلوک) گفته اند: مسأله اینطور نیست تو مانند یک نهال در حال حرکت و تحول هستی. و مسیری را منزل بعد از منزل طی می کنی. اگر می خواهی مراحل انسانیت را طی کنی باید از منزل اول شروع کنی مثلاً

❖ اولین منزل: **يقظه** (بیداری و آگاهی)

❖ دومین منزل: **توبه**

❖ سومین منزل: **انابه**

❖ چهارمین منزل: **تفکر**

❖ پنجمین منزل: **محاسبه**

همینطور منزل به منزل بیان می کنند و انسان را تا آنجایی که خود معتقدند پیش می برند. اگر منازل را در نظر بگیریم شناخت چند مرحله ای است. ولی به یک حساب دیگر تک مرحله ای است. چون همه از یک منبع یعنی **دل** بر می خیزد و منابع متعددی ندارند اینها مکتب های تک مرحله ای هستند.

مراحل شناخت از نظر فلاسفه اسلامی

❖ **ویژگی اول:** در مرحله شناخت احساسی که انسان و حیوان در آن **مشترک** هستند. همه

شناخت ها جزئی است. یعنی به صورت تک تک و فرد فرد است. مثل یک کودک که فرد فرد

را می شناسد. پدر، مادر، خواهر، برادر و خاله اش را می شناسد. خانه اش را می شناسد از همه

اینها بصورت جزئی تصور دارد. اما برای او خانه یا انسان به مفهوم کلی وجود ندارد. رنگ به معنای کلی وجود ندارد، چنانکه حیوان هم همینطور است.

❖ **ویژگی دوم:** شناخت حسی این است که شناخت **حسی ظاهری** است و عمقی نیست. ظواهر را می بیند. چشم رنگ ها و حجم ها را می بیند. گوش آوازه ها را می شنود. ولی عمقی نیست که به ماهیت اشیاء بتواند پی ببرد و روابط درونی اشیاء را درک کند. بهر حال حس به رابطه بین علت و معلول پی نمی برد.

❖ **ویژگی سوم:** شناخت حسی این است که شناخت حسی، **حال** است یعنی به زمان حال تعلق دارد نه به گذشته و آیند. مثلاً انسان با چشم خودش حوادث را که قبل از تولد او وجود داشته است نمی بیند و آینده را نیز نمی تواند با حواس ظاهری خود احساس کند.

❖ **ویژگی چهارم:** شناخت حسی این است که این نوع **شناخت منطقه ای** است یعنی محدود به منطقه خاصی است انسان یا حیوان در هر منطقه و جوی که هست اشیاء همان منطقه و جو را احساس می کند. اگر در تهران است تهران را درک می کند و اگر توکیو نرفته است توکیو را نمی بیند. گرچه توکیو را می داند کجاست، ولی نمی بیند. این چهار خصوصیات برای مرحله شناخت حسی است.

شناخت عقلی و گستردگی آن

بدون شک همه این را قبول داریم که شناخت تعقلی انسان از ظواهر به بواطن نفوذ می کند و روابط نامحسوس را درک می کند. توالی اشیاء محسوس است ولی علیت و معلولیت محسوس نیست و لهذا طرفداران حس قائل به علیت و معلولیت نیستند. در صورتی که انسان حقایق را به صورت عام و کلی و بر اساس قاعده و قانون می شناسد. انسان به گذشته علم پیدا می کند. گذشته را می داند بدون اینکه آن را ببیند و یا بشنود مثلاً ناپلئون برای یک وجود استنباطی است یک وجودی است که ما با تعقل آن را می شناسیم نه با احساس. راست هم می گویند. اگر از ما که امروز ناپلئون را می شناسیم و تاریخش را می خوانیم و زندگیش را می دانیم، بپرسند که شناخت شما از ناپلئون چه شناختی است؟ ممکن است کسی بگوید: اینکه واضح است که شناخت من از ناپلئون حسی است. یک آدمی بوده روی زمین راه می رفته و کارهایی هم انجام داده است. من اینها را در کتاب خوانده ام. بنابراین من ناپلئون را از راه حس می شناسم. ولی اینطور نیست. ناپلئون برای خودش یک حقیقت محسوس و برای تو یک امر معقول است. یعنی تو با یک استدلال ذهنی با یک قیاس عقلی بوجود ناپلئون علم داری و خودت نمی دانی!

شما می گوئید: پدرم را احساس می کنم. راست است احساس می کنید و همیشه دارید او را می بینید. حال اگر قیافه آدمی را صد در صد شبیه پدر شما بسازند اندام او، رنگ او، نگاه او، نگاه کردن او و صدای او هیچ فرقی با پدرتان نداشته باشد. برای احساس شما هم هیچ فرقی نمی کند چون حواس در این حد است. و حس نمی تواند قضاوت کند که همان پدر من است یا شبیه آن را صد در صد ساخته اند. در صورتی که این تشخیص با عقل است و انسان در تفکرات و شناخت های خودش آنقدر عناصر معقول داخل می کند که تا حد زیادی عناصر محسوس در میان عناصر معقول گم می شوند.

شناخت آیه ای

اکثر معلومات ما در جهان به اصطلاح قرآن **معلومات آیه ای** است. اگر شما می گوئید فلان کس آدم خوبی است خوبی او را نمی توانید احساس کنید. نمی توانید آزمایش کنید. اما کارش را که آیه خوبی اوست می بینید. اگر می گوئید فلانی آدم بدی است بدی او را که شما نمی بینید تجربه و بررسی هم که نمی توانید بکنید کارش را می بینید. کارش نشانه بدی خود اوست. می گوئید فلان کس با من دوست است. دوستی او را که نمی بینید ولی کارش **آیه دوستی** اوست. فلان کس با من دشمن است دشمنی اش را که حس نمی کنید، می گوئید کارش نشانه دشمنی با من است.

پس اکثر شناخت های ما در جهان شناختی است که نه حسی مستقیم است یعنی همان شناخت احساسی سطحی و نه منطقی، علمی و تجربی است که خود موضوع قابل تجربه و آزمایش باشد. بلکه احساس ما به آیه های شیئی تعلق می گیرد. ولی ذهن ما همواره از آیات و آثار، مؤثر را در ورای آن می بیند.

خلاصه ی درس پنجم :

- ۱) مطابق با بعضی از مکاتب می توان گفت که شناخت یک مرحله ای است.
- ۲) نظریه دکارت که برای شناخت فقط به عقل معتقد است یک مرحله ای است.
- ۳) امپریست ها(حسیون) می گویند: شناخت ماهیت حسی دارد.
- ۴) از نظر افلاطون همه شناخت ها در تعقل خلاصه می شود.
- ۵) عرفا می گویند: انسان مسیر را منزل به منزل طی می کند.
- ۶) اولین منزل در نظر اهل سیر و سلوک یقظه به معنی آگاهی و بیداری است.
- ۷) شناخت از نظر اهل عرفان چند مرحله ای است چنانچه منازل عرفان را در نظر بگیریم. ولی چون همه از دل بر می خیزد می توان آن را جزء مکاتب تک مرحله ای بحساب آورد.
- ۸) در نظر فلاسفه اسلامی شناخت از احساس آغاز و به تعقل ختم می گردد.
- ۹) در شناخت احساسی همه شناخت ها جزئی است.
- ۱۰) شناخت عقلی روابط نامحسوس را درک می کند.
- ۱۱) شناخت آیه ای یعنی اینکه ذهن ما همواره از آیات و آثار، مؤثر را در ورای آن می بیند.

درس ششم

شناخت حقیقی

تعریف حقیقت

شما با یک نفر دوست می شوید مدتی با او معاشرت می کنید و معتقد می شوید که او آدم خوبی است ، انسان صادق و با وفا و بی حيله و نیرنگی است. بعد از مدتی که یک مسافرت با او می روید یا یک شرکت معاملاتی با او تشکیل می دهید یک مرتبه عقیده شما تغییر می کند و شک می کنید که درباره او اشتباه کرده بودید.

در مسائل علمی ، فراوان یافت می شود که علمای یک فن ، قانونی را در طبیعت به حساب خود کشف می کنند و ده ها و گاهی صدها سال اعتقادشان بر آن تعلق می گیرد. ولی مدتی بعد دیگران متنبه می شوند که شناختی که گذشتگان در فلان مسأله طبیعت داشته اند اشتباه بوده و حقیقت چیز دیگری است . اینجاست که مسأله حقیقت در باب شناخت مطرح می شود. زیرا معلوم می شود که شناخت ها بر دو گونه است :

(۱) شناختی که حقیقت است.

(۲) شناختی که خطاست.

تعریف حقیقت از نظر علمای قدیم

علماء و فیلسوفان قدیم حقیقی بودن یک شناخت را اینچنین تعریف می کردند: شناخت یا مطابق با واقع و نفس الامر است و یا مخالف. یعنی شناخت حقیقی آن شناختی است که با واقع مطابق است. وقتی در پزشکی می گویند فلان شیء علت سرطان است ، می توانیم بگوئیم این فکر یا مطابق با واقع است و یا نیست. یعنی اگر آن شیء در عالم عین ایجاد سرطان می کند . این اندیشه مطابق با واقع است و اگر نمی کند این اندیشه ، اندیشه دروغین است.

تعریف حقیقت از نظر علمای جدید

❖ **نظریه اول :** عده ای از دانشمندان جدید می گویند: هر اندیشه ای که در یک زمان اذهان دانشمندان بر آن توافق داشته باشند **حقیقت** است. اگر مردم یک زمان و لو برای مدت یک نسل حتی برای چند سال اندیشه ای را بپذیرند و همه روی آن توافق کنند آن اندیشه حقیقت است. پس از نظر اینها تعریف حقیقت چنین است: اندیشه ای که مردم زمان بر آن توافق دارند.

می گوئیم : اگر مردمان زمان دیگر آمدند و اندیشه ای خلاف آن پیدا کردند در این صورت کدامیک حقیقت است؟ می گویند : در زمان اینها حقیقت چیز دیگر است. در آن زمان چون مردم روی آن مسأله به آن شکل توافق داشتند همان حقیقت بوده است . حال که مردم بصورت دیگری فکر می کنند این حقیقت است!! دوهزار سال حقیقت این بوده است که خورشید به دور زمین می چرخد (البته **ابوریحان** و **شیخ بهایی** گفته اند که این حرف ثابت نیست) از زمان **کپرنیک** و **گالیه** گفتند: خیر! زمین به دور خورشید می چرخد. پس حالا حقیقت این

است. زیرا مردم عالم این را قبول کرده اند آنوقت آن حقیقت بوده است و اکنون این حقیقت است!! **اگوست**

گنت فرانسوی شناخت راستین را اینچنین تعریف می کند. واضح است که این تعریف غلطی است!!

❖ **نظریه دوم :** بعضی دیگر شناخت راستین را به گونه دیگر تعریف کردند و گفتند: شناخت راستین آن شناختی است که اثر مفید به حال بشر داشته باشد. عده ای گفته اند : میان حق و مفید نباید تفکیک کرد اصلاً حق بودن یعنی مفید بودن. شما می گوئید حق بودن یعنی مطابق با واقع بودن و آنچه در امور کلی مطابق با واقع است مفید هم هست. می گویند: اصلاً مطابق با واقع را رها کن. بگو حق بودن یعنی مفید بودن. ویلیام جیمز فیلسوف و روانشناس معروف جهانی نظرش همین است.

❖ **نظریه سوم :** حقیقت چنین است ، اصلاً حقیقت و خطا به آن شکل که شما می گوئید معنی ندارد . حقیقت چیزی است که در نتیجه برخورد قوای ادراکی ما با عالم خارج پیدا شده باشد. مثلاً به انسانی که روبروی ماست نگاه می کنیم وقتی که هوا روشن می شود نوری که به او می تابد در چشم ما منعکس می شود و تصویری در شبکه ی چشم ما بوجود می آورد. آن تصویر وضع خاصی بخودش می گیرد . حقیقت یعنی آنچه که معلول برخورد عالم عین و عالم ذهن باشد. هر چه که معلول این برخورد باشد اسمش حقیقت است نه هر چه که مطابق با واقع باشد.

❖ **نظریه چهارم :** می گوید هر اندیشه ای که تجربه و عمل آن را تأیید کند حقیقت است. و هر اندیشه ای که تجربه و عمل آن را تأیید نکند حقیقت نیست. (یعنی مطابق با واقع باشد و تجربه عملی هم آن را تأیید کند)، زمانی **نیوتن** فرضیه ای به نام **جاذبه عمومی** ابراز داشت. او حرکت کرات و همه اجسام را بر اساس یک فرمول که اسم آن را قانون جاذبه ی عمومی گذاشت بیان کرد. تجاربی که بسیاری به مدت صد سال ، دویست سال می کردند با اساس قانون جاذبه ای تطبیق می کرد یعنی این قانون راهنما بود و تمام تجارب آن را تأیید می کرد ، پس حقیقت آن بود.

❖ **نظریه پنجم :** بعد دانشمندان دیگری پیدا شدند و نظریات دیگری که جامع تر از آن بود پیدا کردند و نظریه نسبیت عامه که در تجربیات وسیع تری قابل انطباق بود قانون نیوتن را نقض می کرد و به جای آن نشست ، آن حقیقت بود، این هم حقیقت است. چون آن را تجربه های زمان خودش تأیید می کرد و این را تجربه های زمان خودش بیشتر تأیید می کند.

رد نظریه اگوست گنت

می گوئیم واقعیت که دو جور نیست. اینطور نیست که تا سیصد سال پیش واقعاً زمین ایستاده بود و خورشید می چرخید و در سیصد سال اخیر خورشید یکجا ایستاده و زمین می چرخد. من نمی دانم که از وقتی که خورشید و زمین بوده یا همیشه زمین مرکز بوده و خورشید دور آن می چرخیده و یا بر عکس این حالت بوده است. اینکه من امروز می گویم که زمین به دور خورشید می چرخد ، یک اندیشه است و اینکه کسی آن روز می گفت : خورشید به دور زمین می چرخد ، یک اندیشه است. هم اندیشه او می خواست از واقع حکایت کند و هم اندیشه من می خواهد از واقع حکایت کند. بنابر این از این دو یکی مطابق است و دیگری مطابق نیست. با اصطلاح که نمی شود حقیقت را تغییر داد. و گفت : من حقیقت را اینطور

تعریف می کنم. مگر اختیاری است که بتوانی اینگونه تعریف کنی؟! به هر شکل که تو حقیقت را تعریف کنی سؤال مزبور بجای خود باقی است.

رد نظریه نسبی بودن حقیقت

افرادی گفتند: حقیقت بودن و خطا بودن هر دو نسبی است!! ممکن است این فضا در نظر من بزرگ بیاید ولی از نظر شما کوچک باشد. اگر انسان از جای کوچک به جای بزرگ تر برود آنجا به نظرش بزرگ می آید و اگر از جای بزرگ به جای کوچک برود آنجا به نظرش کوچک تر می آید. مثلاً یک نفر کسی را می بیند که همراه انسان کوتاه قدی راه می رود به نظرش می آید که این آدم بلندقدی است!! یک روز دیگر همین آدم را با یک نفر بلند قد می بیند به نظرش می آید که کوتاه قد است!! می گوید: آن روز به نظرم آدم بلند قدی بود ولی امروز به نظرم آدم کوتاه قدی می آید. می گویند: هر دو حقیقت است.

این هم تعریف غلطی است، زیرا اگر مقصود این است که این دو اندیشه در حکایتشان از واقعیت، هر دو حقیقتند، غلط است. چون واقعیت به یک شکل بیشتر نیست. یا این حقیقت است یا آن و یا هیچکدام. هر دو نمی تواند حقیقت باشد با اصطلاح هم نمی توانیم اوضاع را تغییر دهیم و بگوئیم وقتی من می گویم **حقیقت**، مقصودم چنان چیزی است. اگر شما بگوئید که مقصود من از حقیقت چنان چیزی است. ولی انسان بالذات واقع بین، واقع جو و واقعیت طلب خلق شده است. و می خواهد ارزش این احساسات را از نظر واقعیت بداند.

آیا عمل تنها کلید شناخت است؟

اگر جهان را مطالعه کنیم آنچه را که از طریق **حواس** و **استقراء** برای ما بدست آمدنی است، بدست آوریم به همه شناخت ها دست یافته ایم؟ نه!! کلید دوم: آن است که **قرآن** از آن به **فؤاد** و فیلسوفان از آن به **عقل** تعبیر می کنند. البته آن هم باید عمل کند و به کار بیفتد. پس اگر **عمل** را شامل **تفکر** و **تعقل** هم بدانیم، عمل همیشه کلید شناخت است. ولی اشتباه این است که وقتی می گویند: عمل کلید شناخت است. عمل را منحصر به **عمل عینی** می کنند که همان مشاهده و بررسی باشد. در این صورت عمل عینی کلید اول شناخت نیست. بلکه با عمل دوم که یک نوع عمل ذهنی است (تعقل) مرحله دوم شناخت را با آن انجام می دهیم.

لازم به تذکر است که در صورتی که **عمل عینی** یعنی **مشاهده** تنها کلید شناخت محسوب شود حیوانات هم مشاهده را انجام می دهند و مرغ هایی که در هوا پرواز می کنند نیز دائماً مشاهده می کنند. اسب ها و گوسفندان هم مشاهده می کنند. یعنی با مشاهده حیوانات همان شناخت حاصل می شود که برای انسان که البته صحیح نیست!!

خلاصه ی درس ششم:

- (۱) شناخت بر دو گونه است: شناخت صحیح که حقیقت است و شناخت غلط که خطاست.
- (۲) علماء قدیم حقیقت را اینگونه تعریف کردند: شناختی است که با واقع مطابق است.
- (۳) چند نظریه در باره حقیقت از علمای جدید:

الف- هر اندیشه ای که در یک زمان اذهان دانشمندان بر آن توافق داشته باشد حقیقت است.

- ب- شناخت راستین (حقیقی) آن شناختی است که اثر مفید به حال بشر است.
- ج- حقیقت چیزی است که در نتیجه برخورد قوای ادراکی ما با عالم خارج پیدا شده باشد.
- د- هر اندیشه ای که تجربه و عمل آن را تأیید کند حقیقت است.
- (۴) واقعیت یک جور بیشتر نیست و با اصطلاح نمی شود حقیقت را تغییر داد.
- (۵) نسبی بودن حقیقت می گوید: ممکن است که چند نفر درباره یک حقیقت مختلف بیندیشند و در عین حال همه حقیقت باشد.
- (۶) اگر عمل را شامل تفکر و تعقل هم بدانیم عمل همیشه کلید شناخت است.
- (۷) اگر عمل را صرفاً عینی (مشاهده و بررسی) بدانیم به مرحله دوم شناخت یعنی تعقل نیازمند است.

درس هفتم

جهان بینی

جهان بینی چیست؟

جهان بینی تفسیر جهان هستی است. و در جهان بینی به معنی عام و گسترده آن باید اساسی ترین سؤال های انسان در باره هستی پاسخ داده شود. انسان می خواهد جهان را بشناسد و آنرا تفسیر و تحلیل کند . همچنانکه می خواهد بداند:

- ❖ از کجا آمده است؟
- ❖ چرا آمده است؟
- ❖ به کجا می رود؟
- ❖ و سرنوشت آینده او چیست؟
- ❖ انسان می خواهد از آغاز جهان هستی و پایان آن با خبر شود. انسان از خود سؤال می کند : آیا جهان خدایی دارد؟
- ❖ آیا جهان یک قطبی و چند محوری است؟
- ❖ آیا نظام و قانون و سنت واحد و ثابتی بر مجموعه عالم حاکم است؟
- ❖ آیا این جهان در حرکت است؟
- ❖ آیا این حرکت هدفدار است یا پوچ و بی هدف است؟
- ❖ آیا این جهان زنده و باشعور است یا مرده و کور است؟
- ❖ آیا هستی در آنچه محسوس و مادی است خلاصه می شود یا اینها فقط بخشی از هستی است؟
- ❖ موقعیت ما در این جهان چیست؟
- ❖ انسان و جهان چه رابطه ای با هم دارند؟
- ❖ آیا جهان نسبت به نیک و بد انسان حساس است و اعمال انسان عکس العملی دارد؟
- ❖ آیا در جهان مراقب و ناظری به جز انسان وجود دارد یا جهان هستی فاقد نظارت و مراقبت است؟

این ها و ده ها مسأله دیگر ، بستگی کامل به جهان بینی دارد.

نقش جهان بینی

اندکی به صحنه اجتماع بنگرید. یکی ظلم می کند ، دیگری از مظلوم دفاع می کند، سومی به ظلم کمک می کند و چهارمی بی تفاوت است. یکی با مشیت بر سر ناتوان می کوبد ، دیگری در برابر ضارب می ایستد و مقاومت می کند. کسانی هم ساکت و بی طرف می مانند.

مسلماً عوامل مختلف اجتماعی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی و حتی عوامل طبیعی و جغرافیایی هر یک بنوبه ی خود ممکن است در شیوه های رفتاری انسان تأثیر داشته باشند. اما آنچه مسلم است، این است که طرز تفکر و بینش اعتقادی و موضعگیری های انسان نقش مهمی در شکل دادن و چگونگی زندگی، برخوردها، رفتارها و موضعگیری های انسان دارد. تفکری که مبتنی بر ماده گرائی و دنیاپرستی است با اندیشه ای بر اساس خداپرستی و حقگرائی استوار شده نمی تواند یک نتیجه داشته باشد.

انواع جهان بینی

جهان بینی یا جهان شناسی به عبارت دیگر تعبیر و تفسیر انسان از جهان بطور کلی سه گونه است، یعنی از سه منبع ممکن است الهام شود:

(۱) علم

(۲) فلسفه

(۳) دین

پس جهان بینی سه گونه است:

(۱) جهان بینی علمی

(۲) جهان بینی فلسفی

(۳) جهان بینی مذهبی

جهان بینی علمی

علم مبتنی بر دو چیز است:

(۱) فرضیه

(۲) آزمون

در ذهن یک عالم برای کشف و تفسیر یک پدیده، اول فرضیه ای که نقش می بندد و سپس آنرا در عمل، در لابراتوار مورد آزمایش قرار می دهد. اگر **آزمایش** آن را تأیید کرد بصورت یک اصل علمی مورد پذیرش واقع می شود. تا فرضیه دیگر، جامع تر که آزمون های بهتر آن را تأیید کند پدید نیامده است. آن اصل علمی به اعتبار خود باقی است و به محض وارد شدن فرضیه ای جامع تر، میدان را برای او خالی می کند. علم به این طریق به کشف علت ها و کشف آثار و معلول ها می پردازد و تا حد ممکن به کشف خود ادامه می دهد.

نارسایی جهان بینی علمی از نظر تکیه گاه بودن یک ایدئولوژی اینست که چون علم بر فرضیه و آزمون متکی است و فرضیه و آزمون نیز ارزش موقت دارد به همین جهت جهان بینی علمی یک جهان بینی متزلزل و بی ثبات است و نمی تواند پایگاه ایمان واقع شود. **ایمان** پایگاه و تکیه گاه محکم تر و متزلزل ناپذیرتر، بلکه تکیه گاهی که **رنگ جاودانگی** داشته باشد می طلبد.

جهان بینی فلسفی

هر چند جهان بینی فلسفی دقت و مشخص بودن جهان بینی علمی را ندارد ، در عوض از آن نظر که متکی به یک سلسله اصول است. و آن اصول :

❖ **اول :** بدیهی و برای ذهن غیر قابل انکارند و با روش های برهان و استدلال پیش می روند.

❖ **دوم :** آن اصول ، عام و دربرگیرنده اند و طبعاً از نوع جزم برخوردارند. و آن تزلزل و بی ثباتی که در جهان بینی علمی دیده می شود در جهان بینی فلسفی نیست. و هم محدودیت جهان بینی علمی را ندارد.

جهان بینی فلسفی در طرز برخورد و عکس العمل انسان در برابر جهان مؤثر است :

❖ موضع انسان را درباره جهان معین می کند .

❖ نگرش او را به هستی و جهان شکل خاص می دهد .

❖ به انسان ایده می دهد. یا ایده او را از او می گیرد .

❖ به حیات او معنی می دهد. یا او را به پوچی و هیچی می کشاند .

اینست که می گوئیم علم قادر نیست به انسان نوعی جهان بینی بدهد که پایه و مبنای یک ایدئولوژی قرار گیرد ولی فلسفه می تواند.

جهان بینی مذهبی

اگر هر گونه اظهار نظر کلی در باره هستی و جهان را ، جهان بینی فلسفی بدانیم قطع نظر از اینکه مبدأ آن جهان بینی چیست؟ قیاس ، برهان و استدلال است یا تلقی وحی از جهان غیب؟ باید جهان بینی مذهبی را یک نوع جهان بینی فلسفی بدانیم . چون جهان بینی مذهبی و جهان بینی فلسفی وحدت قلمرو دارند. بر خلاف جهان بینی علمی . ولی اگر نظر به مبدأ معرفت و شناسایی داشته باشیم ، مسلماً جهان بینی مذهبی با جهان شناسی فلسفی دو نوع است. از مزایای جهان بینی مذهبی (علاوه بر دو مزیت جهان بینی فلسفی ، ثبات جاودانگی و دیگر عموم و شمول) که جهان بینی علمی و جهان بینی فلسفی محض فاقد آن است.، قداست بخشیدن به اصول جهان بینی است. روشن و واضح است که یک جهان بینی به آنگاه تکیه گاه یک ایدئولوژی و پایه ایمان قرار می گیرد که رنگ و صبغه مذهبی داشته باشد.

معیار خوبی جهان بینی

جهان بینی خوب و عالی آن است که :

- ۱) قابل اثبات و استدلال باشد ، به عبارت دیگر از ناحیه ی عقل و منطق حمایت شود.
- ۲) به حیات و زندگی معنی بدهد، اندیشه ی لغو و بیهوده بودن را و اینکه همه راه ها به پوچی و هیچی منتهی می شود ، از ذهن ها خارج می سازد.
- ۳) آرمان ساز و شوق انگیز و آرزوخیز باشد.
- ۴) قدرت تقدیس بخشیدن به هدف های انسانی و اجتماعی داشته باشد.

۵) تعهد آور و مسئولیت ساز باشد.

منطقی بودن یک جهان بینی زمینه پذیرش عقلی آن را فراهم می سازد و آنرا در اندیشه ها قابل قبول می کند. ابهام ها و تاریکی هائی را که در عمل مانع بزرگی است برطرف می سازد. **آرمان ساز بودن** جهان بینی یک مکتب ، جاذبه و قدرت کشش به آن می دهد و به آن حرارت و نیرو می بخشد. **تقدس بخشیدن** یک جهان بینی به هدف های مکتب ، سبب می گردد که افراد به سهولت در راه هدف های مکتب فداکاری و از خود گذشتگی بخرج می دهند. تا یک مکتب نتواند به هدف های خود تقدیس بخشد و در افراد حس پرستش و فداکاری و گذشت نسبت به هدف های مکتب بوجود نیاورد آن مکتب ضمانت اجرایی ندارد. **تعهد آوری و مسئولیت سازی** یک جهان بینی فرد را در عمق وجدان و ضمیر متعهد می کند و مسئول خویش و جامعه قرار می دهد.

جهان بینی توحیدی

همه آن خصائص و خصلت ها که لازمه یک جهان بینی خوب است در جهان بینی توحیدی جمع است. و تنها جهان بینی توحیدی است که می تواند همه آن خصائص را داشته باشد:

- ❖ جهان بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است.
 - ❖ و نظام هستی بر اساس خیر وجود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است.
 - ❖ موجودات جهان با نظامی هماهنگ به سو و به طرف یک مرکز تکامل می یابند.
 - ❖ آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست.
 - ❖ جهان با یک سلسله نظامات قطعی که سنن الهیه نامیده می شود اداره می گردد.
 - ❖ انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است.
 - ❖ ووظیفه و رسالتی خاص دارد مسئول تکمیل و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش است.
 - ❖ جهان مدرسه انسان است .
 - ❖ و خداوند به هر انسانی بر طبق نیت و کوشش صحیح و درستش پاداش می دهد.
- جهان بینی توحیدی تنها جهان بینی است که در آن تعهد و مسئولیت افراد در برابر یکدیگر مفهوم و معنی پیدا می کند. همچنانکه تنها جهان بینی ای است که آدمی را از سقوط در دره هولناک پوچی گرابی و هیچی ستائی نجات می دهد.

خلاصه ی درس هفتم :

- ۱) جهان بینی باید به اساسی ترین سؤالات انسان پاسخ دهد.
- ۲) عوامل مختلف اجتماعی ، تربیتی و غیره در شیوه های رفتار انسان تأثیر دارد.
- ۳) تفکر بر مبنای ماده گرابی و تفکر بر مبنای خداپرستی یک نتیجه نمی دهد.
- ۴) جهان بینی سه نوع است: علمی ، فلسفی ، مذهبی.
- ۵) علم مبتنی بر فرضیه ی و آزمون است.
- ۶) چون علم بر فرضیه و آزمون که ارزش موقت دارد متکی می باشد . لذا جهان بینی علمی بی ثبات است.

- (۷) فلسفه می تواند به انسان نوعی جهان بینی بدهد که پایه و مبنای یک ایدئولوژی قرار گیرد.
- (۸) جهان بینی مذهبی و جهان بینی فلسفی وحدت قلمرو دارند.
- (۹) یکی از مزایای جهان بینی مذهبی قداست بخشیدن به اصول جهان بینی است.
- (۱۰) یک جهان بینی موقعی عالی است که :
- ❖ قابل اثبات باشد.
 - ❖ معنی دهنده به زندگی باشد.
 - ❖ آرمان ساز باشد.
 - ❖ قدرت تقدیس بخشیدن به اصول را داشته باشند.
 - ❖ تعهد آور برای انسان ها باشند.
- (۱۱) همه خصائص یک جهان بینی خوب در جهان بینی توحیدی جمع است.
- (۱۲) جهان با یک سلسله نظامات قطعی که سنن الهیه نامیده می شود اداره می گردد.

درس هشتم

مکتب و انسان مکتبی

مکتب چیست؟

در جهان یکپارچه حرکت، انسان موجودی است که راه خویش را انتخاب می کند. و **مکتب** یعنی راهی که هر انسان در زندگی برای خود بر می گزیند. با انتخاب مکتب یعنی راه زندگی، تکلیف انسان در تمام ابعاد حیات و وجود آدمی روشن می شود. مکتب انتخاب بزرگ انسان در زندگی است. در مکتب بینش ها، گرایش ها و کنش های انسان مشخص می گردد. مکتب انسان تجسم هدف ها، ارمان ها، ایده آل ها، دردها و درمان ها و پاسخگوی نیازهای و منشأ باید ها و نباید ها، رسالت ها و تکالیف انسان است.

مکتب و جهان بینی

انسان موجود چند بُعدی است و دارای ابعاد مختلف است. که در ذیل بدان ها اشاره می شود:

- (۱) **بُعد اندیشه یا بینش ها**: شناخت و آگاهی انسان نسبت به طبیعت، انسان، جامعه و
 - (۲) **بُعد تمایلات یا گرایش ها**: امیال و کشش های مختلف در وجود انسان، چه مادی و چه معنوی.
 - (۳) **بُعد اعمال یا کنش ها**: رفتار و اعمال فردی و اجتماعی که از انسان سر می زند.
- یک مکتب کامل و جامع مکتبی است که در تمام ابعاد وجودی انسان را در بر گیرد. در بُعد **اندیشه و بینش** جوابگوی تمام نیازها و پاسخگوی تمام پذیرش های انسان باشد. در بُعد **تمایلات و گرایش ها**، تکلیف انسان را روشن کند و همچنین در بخش **اعمال و رفتارها** باید ها و نباید ها را مشخص کند. بنا بر این مکتب بخش های مختلفی دارد که می توان گفت: مهمترین بخش آن همان **اندیشه های بنیادی مکتب** است که معمولاً جهان بینی مکتب نامیده می شود.

چرا انسان باید مکتب داشته باشد؟

فعالیت های انسان دو گونه است:

- (۱) فعالیت های التذادی
- (۲) فعالیت های تدبیری

فعالیت های التذادی: همان فعالیت های ساده ای است که انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت که طبیعت ثانوی انسان است. برای رسیدن به یک لذت و یا فرار از یک رنج انجام می دهد مثلاً تشنه می شود بسوی آب دست می برد و اگر گزنده ای ببیند پا به فرار می گذارد.

فعالیت های تدبیری: کارهایی است که خود آن کارها جاذبه یا دافعه ندارند و غریزه و طبیعت انسان را بسوی آن کارها نمی کشاند و یا از آنها دور نمی سازد. انسان به حکم عقل و اراده بخاطر مصلحتی که در آنها نهفته است و یا به خاطر مصلحتی که در ترک آنها می بیند آنها را انجام می دهد یا ترک می کند.

این فعالیت های تدبیری فرضاً به اوج کمال خود برسد برای انسان شدن فعالیت های کافی نیست. فعالیت تدبیری انسان شرط لازم انسانیت است. زیرا نیمی از انسانیت انسان را عقل و علم و آگاهی و تدبیر او تشکیل می دهد. اما شرط کافی نیست. فعالیت انسان آنگاه انسانی است که علاوه بر عقلانی بودن و ارادی بودن در جهت **گرایش های عالی انسانیت** باشد

و لاقلاً با گرایش های عالی در تضاد نباشد و الا جنایت آمیزترین فعالیت های بشری احیاناً با تدبیرها و تیزهوشی ها و مآل اندیشی ها و طرح ریزی ها و تئوری سازیها صورت می گیرد. نقشه های شیطانی استعماری بهترین شاهد مدعاست. اینجاست که نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی ضرورت خود را می نمایاند. یعنی نیاز به یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است.

اینچنین مکتبی را چه کسی قادر است طرح و پی ریزی کند، بدون شک عقل یک فرد قادر نیست، آیا **عقل جمع** قادر است؟ آیا انسان می تواند با استفاده از مجموع تجارب گذشته و حال خود چنین طرحی را بریزد؟ اگر انسان را بالاترین مجهول برای خودش بدانیم به طریق اولی جامعه انسانی و سعادت اجتماعی مجهول تر است!!

پس چه باید کرد؟ اینجاست که اگر دیدی راستین در باره هستی و خلقت داشته باشیم، نظام هستی را نظام متعادل بدانیم، خلأ و پوچی را از هستی نفی نمائیم، باید اعتراف کنیم که دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، این بزرگ ترین نیازها را، مهمل نگذاشته و از افق مافوق عقل انسان یعنی **افق وحی** خطوط اصلی این بزرگراه را مشخص کرده است. کار عقل و علم حرکت در درون این خطوط اصلی است.

انسان مکتب جامع و همه جانبه

اسلام که بر جهان بینی توحیدی بنا شده است مکتبی است جامع و واقع گرا. در اسلام به همه جوانب نیازهای انسانی اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی، فردی یا اجتماعی توجه شده است. اسلام در باره اصول عقاید که وظیفه هر فرد، تحصیل صحیح در باره آنهاست تقلید و تبعد را کافی نمی داند بلکه لازم می داند که هر فردی مستقلاً و آزادانه صحت آن عقاید را بدست آورد. از نظر اسلام عبادت منحصر نیست به **عبادت بدنی** مانند نماز و روزه یا **عبادت مالی** مانند خمس و زکات. نوعی دیگر از عبادات هم هست و آن **عبادت فکری** است. تفکر یا **عبادت فکری** اگر در مسیر تنبیه و بیداری انسان قرار گیرد از سال ها عبادت بدنی برتر و بالاتر است.

در **قرآن** یک سلسله امور بعنوان **موجبات و علل خطاها و گمراهی** یاد شده است که عبارتند از:

- (۱) تکیه بر ظن و گمان بجای علم و یقین.
- (۲) میل ها و هواهای نفسانی.
- (۳) شتابزدگی در تصدیق و انکار.
- (۴) سنت گرایی و گذشته نگری.
- (۵) پیروی های کورکورانه از اکابر و شخصیت ها.

انسان در مکتب اسلام

انسان در جهان بینی اسلامی داستانی شگفت دارد. انسان اسلام تنها یک حیوان مستقیم القامه که ناخنی پهن دارد و با دو پا راه می رود و سخن می گوید نیست. این موجود از نظر قرآن ژرف تر و مرموز تر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف نمود. این خود انسان است که باید در باره خود تصمیم بگیرد و سرنوشت نهایی خویش را تعیین نماید.

سخن خویش را از ستایش های انسان در قرآن تحت عنوان ارزش های انسان آغاز می کنیم:

- (۱) انسان خلیفه خدا در زمین است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ (۳۰/بقره)

(۲) ظرفیت علمی انسان بزرگترین ظرفیت هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰٓؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰٓدِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا بِهٰٓؤُلَآءِ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ عَلَّمْتَآءَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾ قَالَ يَتَقَدَّمُ أُنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ۗ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَعَلَّمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۳﴾ (بقره)

(۳) او فطرتی خدا آشنا دارد ، به خدای خویش در عمق وجدان خویش آگاهی دارد و همه انکارها و تردیدها ، بیماری ها و انحراف هایی است از سرنوشت اصلی انسان.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۗ قَالُوا بَلَىٰ ۗ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ (سجده)

(۴) انسان ترکیبی از طبیعت و ماوراء طبیعت ، از ماده و معنی ، از جسم و جان است.

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسٰنِ مِن طِينٍ ﴿۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ ۗ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾ (الم سجده)

(۵) آفرینش انسان آفرینشی حساب شده است. تصادفی نیست. انسان موجودی انتخاب شده و برگزیده است.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاءُ تَهُمَا وَطَفِقَا مَخَصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١١١﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ

﴿١١٢﴾ (طه)

۶) او شخصیتی مستقل و آزاد دارد . امانت دار خداست . رسالت و مسئولیت دارد. از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را انتخاب کند.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ (احزاب)

۷) او از یک کرامت ذاتی و شرافت ذاتی برخوردار است.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾ (اسراء)

۸) او از وجدانی اخلاقی برخوردار است . به حکم الهام فطری ، زشت و زیبا را درک می کند.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧١﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٧٨﴾ (شمس)

۹) او جز با یاد خدا با چیز دیگر آرام نمی گیرد.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧١﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٧٨﴾ (شمس)

۱۰) نعمت های زمین برای انسان آفریده شده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ (بقره)

۱۱) انسان را برای این آفرید که تنها خدای خویش را پرستش کند.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ (ذاریات)

۱۲) اگر انسان خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش کرده است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْفٰسِقُونَ ﴿١٣﴾ (حشر)

۱۳) همینکه از این جهان برود ، حقایق نهان بر او آشکار می شود.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ
﴿١٤﴾ (ق)

۱۴) یگانه محرک او حوائج مادی زندگی نیست.

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿١٥﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿١٦﴾
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿١٧﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿١٨﴾ (فجر)

در عین حال همین موجود در قرآن مورد **بزرگترین نکوهش ها و ملامت ها** قرار گرفته است:
۱۵) او بسیار ستمگر و بسیار نادان است.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿١٦﴾ (احزاب)

۱۶) او نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿١٧﴾ (اعاديات)

۱۷) آنگاه که خود را مستغنی و بی نیاز می بیند ، طغیان می کند.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ ﴿١٨﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿١٩﴾ (قلم)

۱۸) او عجول و شتابگر است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿٢٠﴾ (اسراء)

۱۹) در موقع گرفتاری خدا را می خواند.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا ﴿٢٠﴾ (اسراء)

۲۰) و چون آن گرفتاری رفع گردد ، گوئی چنین حادثه ای برای او پیش نیامده است.

فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷/اسراء)

(۲۱) او تنگ چشم و مُمسک است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰/اسراء)

(۲۲) او مجادله گر ترین مخلوق است.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴/کهف)

(۲۳) او حریص آفریده شده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹/معارج)

(۲۴) اگر بدی به او رسد بی تابى کند.

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰/معارج)

(۲۵) و چون به نعمتی برسد بخل می ورزد.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱/معارج)

ایمان مذهبی

انسان نمی تواند بدون داشتن ایده و آرمان و ایمان ، زندگی سالم داشته باشدو یا کاری مفید و ثمر بخش برای بشریت و تمدن بشری انجام دهد.انسان فاقد هر گونه ایده و ایمان یا به صورت موجودی غرق در خود خواهی در می آید که هیچوقت از لاک منافع فردی خارج نمی شود و یا به صورت موجودی مردد و سرگردان که تکلیف خویش را در زندگی در مسائل اخلاقی و اجتماعی نمی داند.

انسان دائماً با مسائل اخلاقی و اجتماعی برخورد می نماید و ناچار باید عکس العمل خاصی در برابر اینگونه مسائل نشان بدهد . انسان اگر به مکتب و عقیده و ایمانی پیوسته باشد تکلیفش روشن است.**ایمان مذهبی** تنها یک سلسله تکالیف برای انسان علی رغم تمایلات طبیعی تعیین نمی کند، بلکه **قیافه جهان** را در نظر انسان تغییر می دهد . عناصری علاوه بر عناصر محسوس ، در ساختمان جهان ارائه می دهد.**جهان خشک و سرد مکانیکی و مادی** را به جهانی جاندار و ذی شعور و آگاه تبدیل می کند . ایمان مذهبی تلقی انسان را نسبت به جهان و خلقت دگرگون می سازد.

پس چون ضرورت دارد بشر ایده و آرمان و ایمانی داشته باشد و از طرفی ایمان مذهبی تنها ایمانی است که قادر است بشر را زیر نفوذ واقعی خود قرار دهد و از طرفی دیگر انسان به حکم سرنوشت خویش در جستجوی چیزی است که آنرا تقدیس و پرستش کند ،تنها راه این است که ایمان مذهبی را تقویت کنیم.

آثار و فوائد ایمان

ایمان مذهبی آثار نیک فراوان دارد. چه از نظر تولید بهجت و انبساط و چه از نظر نیکوساختن روابط اجتماعی. و چه از نظر کاهش و رفع ناراحتی های ضروری که لازمه ساختمان این جهان است. اینک آثار ایمان مذهبی را در این سه بخش توضیح می دهیم:

(۱) بهجت و انبساط:

- ❖ اولین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت زائی و انبساط آفرینی **خوشبینی** است. خوش بینی به جهان و خلقت و هستی است. ایمان مذهبی از آن جهت که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاص می دهد به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می کند طبعاً دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوشبینانه می سازد.
- ❖ دومین اثر **روشندلی** است. انسان همینکه به حکم ایمان مذهبی جهان را به نور حق و حقیقت روشن دید، همین روشن بینی فضای روح او را روشن می کند.
- ❖ سومین اثر ایمان مذهبی از نظر تولید بهجت و انبساط **امیدواری** به نتیجه خوب تلاش مثبت است.
- ❖ چهارمین اثر **آرامش خاطر** است و ایمان مذهبی دلهره و نگرانی انسان را نسبت به رفتارجهان زایل می سازد.

(۲) نقش ایمان در بهبود روابط اجتماعی:

زندگی سالم اجتماعی آن است که:

- ❖ افراد قوانین و حدود و حقوق یکدیگر را محترم بشمارند.
- ❖ و عدالت را امری مقدس بحاب آورند.
- ❖ به یکدیگر مهر بورزند.
- ❖ هر یک برای دیگری آن را دوست بدارد که برای خود دوست می دارد.
- ❖ هر فردی خود را متعهد و مسئول اجتماع خویش بشمارد.
- ❖ و در نهایت بی طمعی به یکدیگر نیکی کنند.
- ❖ ارزش های اخلاقی را محترم بشمارند.
- ❖ با یکدیگر مانند اعضای یک پیکر متحد و متفق بوده باشند.
- ❖ رسیدن به این ارزش ها امکان ندارد مگر در سایه ایمان مذهبی.

(۳) کاهش ناراحتی ها:

- ❖ ایمان مذهبی در انسان نیروی مقاومت می آفریند.
- ❖ تلخی ها را شیرین می گرداند.
- ❖ قیافه مرگ در چشم فرد با ایمان با آنچه در چشم فرد با ایمان می نماید عوض می شود.

- ❖ از نظر چنین فردی مرگ انتقال از دنیای فانی به دنیای باقی است.
- ❖ و با عمل صالح نگرانی های خود را از بابت مرگ بر طرف می نماید.

خلاصه ی درس هشتم :

- (۱) مکتب یعنی راهی که هر انسان در زندگی برای خود برمی گزیند.
- (۲) یک مکتب کامل و جامع مکتبی است که در تمام ابعاد وجودی انسان را در بر گیرد.
- (۳) جهان بینی مهم ترین بخش مکتب را تشکیل می دهد.
- (۴) فعالیت انسان دو گونه است: التذادی و تدبیری .
- (۵) فعالیت های التذادی انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت انجام می گیرد.
- (۶) فعالیت های تدبیری انسان بر اساس مصلحت و به حکم عقل و اراده صورت می گیرد.
- (۷) طبق فعالیت های تدبیری انسان است که آدمی نیاز مبرم به یک مکتب جامع و کامل را دارد.
- (۸) اسلام بر جهان بینی توحیدی بنیاد شده است.
- (۹) اسلام در باره اصول عقاید تقلید و تعبد را کافی نمی داند.
- (۱۰) تکیه بر ظن و گمان ، هواهای نفسانی ، شتابزدگی ، گذشته نگری ، و پیروی کورکورانه از نظر قرآن از عوامل و موجبات خطا و گمراهی هستند.
- (۱۱) در قران آیاتی هست که از انسان ستایش نموده و در بعضی از آیات دیگر نکوهش نموده است.
- (۱۲) انسان بدون ایمان مذهبی امکان ندارد به یک زندگی سالم برسد.
- (۱۳) بهجت و انبساط یکی از آثار ایمان است که خوش بینی ، روشندلی ، امیدواری ، و آرامش خاطر را برای انسان مؤمن به ارمغان دارد.
- (۱۴) روابط صحیح و سالم اجتماعی ناشی از نقش مثبت ایمان است.
- (۱۵) ایمان مذهبی نیروی مقاومت در انسان را تقویت نموده و تلخی ها را به شیرینی تبدیل می نماید.

فصل دوم

جهان بینی توحیدی (شناخت وحدانیت خدا)

- راه های بشر بسوی خدا
- معرفت خدا
- مراتب و درجات توحید و شرک
- صفات الهی

فهرست عناوین

فصل دوم : جهان بینی توحیدی (شناخت و حدانیت خدا)

درس نهم :

راه‌های بشر بسوی خدا (۱)
 خدا و اقعیت مطلق و مبدأ هستی
 عبادت و پرست
 ۱- برهان نظم
 هدف داشتن موجودات
 رابطه موجودات با یکدیگر
 قانون نظم
 نظم چیست؟
 تجزیه و تحلیل ماهیت نظم
 نظم در طبیعت
 نتیجه‌گیری نهایی

درس دهم :

راه‌های بشر بسوی خدا (۲)
 ۲- برهان وجوب و امکان
 خصوصیات موجودات جهان
 الف- محدودیت
 ب- تغییر
 ج- وابستگی
 د- نیازمندی
 هه- نسبییت
 نتیجه‌گیری
 ۳- برهان فطرت
 تعریف فطرت
 فطرت خدا شناسی
 غفلت از تمایلات فطری
 علت پیدایش انحراف از فطرت خداشناسی

درس یازدهم :

معرفت خدا
 میثاق انسان با خدا
 توحید یا یکتایی خداوند
 الف- دوگانگی مستلزم نقص و نیاز

ب- وحدت و هماهنگی عالم

ج- فطرت انسانی

درس دوازدهم: مراتب و درجات توحید و شرک

اقسام توحید

توحید ذاتی

توحید صفاتی

توحید افعالی

توحید عبادی

مراتب و درجات شرک

انواع شرک

شرک ذاتی

شرک در خالقیت

شرک صفاتی

شرک در پرستش

درس سیزدهم: صفات خدا

امکان شناخت خدا

دو نوع صفات

صفات ثبوتی

۱- قدرت

۲- علم بی انتها

صفات سلبی

۱- خداوند بی نیاز

۲- خداوند جسم نیست

آثار توحید

درس نهم

راه های بشر بسوی خدا(۱)

خدا واقعیت مطلق و مبدأ هستی

این سرپرده هستی که در مقابل خویش می بینیم در مجموع به خود ایستاده است. و تکیه به خویشتن دارد. ناچار حقیقت نامحدود و پایدار و مطلق و غیر مشروط و بی نیاز که تکیه گاه همه هستی ها می باشد. و در همه ظروف و همه زمان ها حضور دارد موجود است. و اگر نه، سرپرده هستی نمی توانست روی پای خود بایستد یعنی اساساً سرپرده هستی در کار نبود، عدم و نیستی محض در کار بود. قرآن کریم خداوند را با صفاتی از قبیل **قیوم** و **غنی** و **صمد** یاد می کند و به این وسیله یادآوری می کند که سرپرده هستی نیازمند به حقیقتی هستند که قائم به آن حقیقت باشد و آن حقیقت تکیه گاه و نگهدارنده همه چیزهای محدود نسبی و مشروط است. او بی نیاز است زیرا همه چیز غیر از او از درون خالی است و نیازمند به حقیقتی است که درون او را از هستی پر کند.

عبادت و پرستش

پرستش نوعی رابطه خاضعانه و ستایشگراییانه و سپاسگزارانه است که انسان با خدای خود برقرار می کند. این نوع رابطه را انسان تنها با خدای خود می تواند برقرار کند. و تنها در مورد خدانه صادق است و نه جایز!! شناخت خداوند به عنوان یگانه مبدأ هستی و یگانه صاحب و خداوندگار همه چیز ایجاب می کند که هیچ مخلوقی را در مقام پرستش شریک او نسازیم. قرآن کریم تأکید و اصرار زیاد دارد بر اینکه عبادت و پرستش باید مخصوص خدا باشد و هیچ گناهی مانند شرک به خدا نیست.

۱- برهان نظم

گاهی ممکن است تعداد سنگریزه الوان در دست کودکی باشد و او آنها را با حرکت شدید دست به روی زمین بپاشد. بدیهی است که در این موقعیت آن سنگریزه ها به روی زمین پخش شده و بدون اینکه حکایت از هدف و نقشه و عقل و اراده ای بنماید، هر یک در گوشه ای قرار می گیرند و از مجموعه آنها شکلی درهم ریخته روی زمین نقش می بندد. گاهی هم ممکن است که این سنگریزه های الوان (با رنگ های گوناگون) در دست نقاشی هنرمند و چیره دست قرار گیرد و او تصمیم بگیرد که از آنها نقشی بدیع بیافریند.

نخست هدف و منظور را معین می کند و نقشه کار را در فکر خود می ریزد سپس آن سنگریزه ها را بر اساس نقشه قبلی، یکی پس از دیگری روی زمین و در کنار هم می چینند. برای هر یک محلی متناسب با محل موقعیت سنگریزه های دیگر معین می کند و سرانجام از مجموع آنها یک نقش بدیع و جدید و حیرت انگیز که مولود ارتباط تناسب سنگریزه ها است می آفریند.

آیا این همه موجوداتی که در صحنه طبیعت به چشم می خورند ، از قبیل سنگریزه هایی هستند که با دست کودکی نادان به روی زمین پخش شده اند یا از قبیل سنگریزه هایی می باشند که با دست نقاشی هنرمند و چیره دست در کنار هم چیده شده اند؟

هدف داشتن موجودات

اصولاً هر یک از موجودات طبیعت ، در خط سیر خود بدنبال هدف و مقصودی است که تلاش و کوشش او برای رسیدن به آن هدف است. بذر می روید تا درخت شود . نطفه پیش می رود تا بصورت انسان در آید و اصولاً به موجب مشاهدات عینی و حتی آزمایشگاهی حرکت از خواص قطعی موجودات است و این حرکت حتی در ذرات طبیعت نیز مشهود و محسوس می باشد.

علم در مرحله کنونی تا حدی به هدف های مقدماتی پی برده و کم و بیش با قسمتی از خط سیر حرکت موجودات و منازل بین راه آنها آشنایی پیدا کرده است. با این ترتیب با اطمینان کامل می توان گفت که هر موجودی بسوی هدف و مقصودی رهسپار است.

رابطه موجودات با یکدیگر

با پیگیری از خط سیر یک بذر این مطلب بخوبی مشهود است که بسیاری از موجودات بی دریغ آن را کمک می نمایند. و اصولاً فعالیت یکی مکمل فعالیت دیگری است و بین آنها رابطه مطلوب و معقولی برقرار است. نیازمندی های بذر در درون خودش و در دل زمین و هوا و سایر موجودات قبلاً بطور دقیق و حساب شده ای تعبیه شده است و مثل این است که تکوین این موجود با توجه به تکوین سایر موجودات انجام گرفته است. در نتیجه آنکه همه موجودات در یک مجموعه مرکبی که اجزاء آن به هم مربوط بوده و به موجب ترکیب و تألیف و پیوندی که دارند بر دیگری اثر می گذارند.

قانون نظم

مطالعه جریان بذر در خط سیر تکامل خود و همچنین مطالعه موجوداتی که علم بشر امروزه تا حدی پرده از روی اسرار آنها برداشته است و چهره آنها را برای ما مشخص ساخته است ، این مطلب را بطور وضوح روشن می سازد که جهان بر اساس **قانون نظم** استوار است.

نظم چیست؟

نظم عبارت از تناسب و رابطه معقولی است که بین چند امر مختلف برقرار باشد بطوری که این تناسب و رابطه ، از نقشه و هدف و اراده ای توانا حکایت کند.

تجزیه و تحلیل ماهیت نظم

بنابر این در مسأله نظم چند مطلب مورد توجه است :

(۱) نظم را همیشه باید در امور متعدد جستجو کرد ، نه در امر واحد.

- ۲) این امور باید صورت ترکیب و تألیف داشته باشند ، نه اینکه جدا از یکدیگر و نسبت به هم بی تفاوت و بی اثر باشند.
- ۳) باید هر یک از آن امور و یا مجموع آنها بسوی هدف و مقصودی رهسپار باشند.
- ۴) باید کیفیت تألیف و ترکیب آن امور متناسب با آن هدف اصلی باشد و راه را برای وصول به آن هموار سازد.

آنگاه که این **چهار اصل** تحقق پیدا کند خواهیم گفت که نظم در آن مورد تحقق پیدا کرده است. ما در پرتو مطالعه هر موجود از موجودات طبیعت مشاهده می کنیم که این اصول در صحنه طبیعت تجلی عظیمی دارند و **طبیعت** عبارت از یک سلسله موجودات بی شماری است. با توجه به هدف و مقصودی که در پیش دارند با هم ترکیب شده و در کنار یکدیگر قرار گرفته اند. بطوریکه هر یک از آنها دیگری را یاری نموده و فعالیت یکی مکمل فعالیت دیگری است.

نتیجه گیری نهائی

عقل ما با مشاهده صنایع عظیم انسانی ، قانون عمومی **نظم بدون نظم دهنده نمی شود**. را گواهی می کند این قانون عمومی در مورد اجزاء طبیعت و مجموعه جهان طبیعت نیز با کمال وضوح و روشنی صدق می کند و این عقل ماست که از نظم دقیق طبیعت ، نظم دهنده ای را که دارای تدبیری بی نهایت ، اراده ای بی نهایت و قدرتی بی نهایت است کشف نموده و بنام خدا سر بر استان مقدس کبریا ئیش می گذارند و به زبان حال این آیه مبارکه قرآن را می خوانند:

(الذی له ملک السموات والارض و لم یتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک و خلق کل شیئی فقدره تقدیراً - ۲/فرقان)

یعنی : خداست که فرمان آسمان ها و زمین در دست توانای اوست. او فرزندی برای خود نگرفته و در کار فرمانروائی شریکی ندارد و هر چیز را که آفرید، برای آن نظم و اندازه خاص تعیین کرد.

خلاصه ی درس نهم :

- ۱) این سرپرده هستی متکی به حقیقتی که نامحدود و پایدار و مطلق و غیر مشروط و بی نیاز است ، می باشد.
- ۲) همه چیز غیر از خدا نیازمند به حقیقتی است.
- ۳) قرآن تأکید دارد که پرستش مخصوص خداست.
- ۴) پرستش نوعی رابطه خاضعانه انسان با ذات احدیت است.
- ۵) برهان نظم می گوید: که جهان همچون سنگریزه هایی که در دست نقاش هنرمند و چیره دستی است در کنار هم بطور منظم چیده شده است.
- ۶) هر موجودی در خط سیر خود بدنبال هدفی است.
- ۷) همه موجودات به موجب ترکیب ، تألیف و پیوندی که با هم دارند بر یکدیگر تأثیر می گذارند.
- ۸) اسراری که از موجودات بما رسیده است نشان می دهد که جهان بر اساس قانون نظم استوار است.
- ۹) در طبیعت فعالیت هر موجودی مکمل فعالیت دیگری است.

- (۱۰) در موجودات طبیعت دقیق ترین و حیرت انگیزترین نظم را می توانیم مشاهده نماییم.
(۱۱) نظم بدون نظم دهنده نمی شود. (و غیر ممکن است!!)

درس دهم

راه های بشر بسوی خدا (۲)

۲- برهان وجوب و امکان

واقعیت هایی که انسان از راه حواس خود درک می کند و مجموع آنها را موجودات جهان می نامیم ، اموری هستند که خصوصیات ذیل از آنها جدا ناشدنی است:

الف- محدودیت

موجودات محسوس و مشهود ما از کوچکترین ذره تا بزرگ ترین ستاره محدودند ، یعنی به یک قطعه مکان خاص ، به یک فاصله زمان خاص اختصاص دارند . در خارج آن قطعه از مکان یا آن امتداد از زمان ، وجود ندارند. بعضی از موجودات مکان بزرگتر و یا زمان طولانی تری را اشغال می کنند و بعضی مکان کوچک تر و زمان کوتاه تری را. اما بالاخره همه محدودند به بخشی از مکان و به قدری از زمان.

ب- تغییر

موجودات جهان ، همه متغیر و متحول و ناپایدارند. هیچ موجودی در جهان محسوس به یک حال باقی نمی ماند یا در حال رشد و تکامل است و یا در حال فرسودگی و انحطاط. یک موجود مادی محسوس در تمام دوره هستی خود یک دوره مبادله مستمر را در متن واقعیت خود طی می کند. یا می گیرد و یا می دهد و یا هم می گیرد و هم می دهد. و به هر حال هیچ موجودی ثابت و یکنواخت باقی نمی ماند . این خاصیت نیز شامل عموم موجودات این جهان است.

ج- وابستگی

از جمله ویژگی های این موجودات وابستگی است. بهر موجودی که می نگریم ، آن را **وابسته** و **مشروط** می یابیم. یعنی وجودش وابسته و مشروط به وجود یک یا چند چیز دیگر است بطوری که اگر آن موجودات دیگر نباشند این موجود هم نخواهد بود. هرگاه در متن واقعیت این موجودات دقت کنیم ، آنها را توأم با **اگر** و **اگرهای** زیاد می بینیم در میان محسوسات موجودی نمی یابیم که بلا شرط و بطور مطلق (رها از قید دیگران بطوریکه بود و نبود سایر موجودات برایش یکسان باشد) بتواند موجود باشد. همه وجود های **مشروط** می باشند یعنی هر کدام بر تقدیر وجود یک شیء دیگر موجود می باشند و آن دیگری نیز به نوبه خود بر تقدیر وجود یک موجود دیگر و همینطور

د- نیازمندی

موجودات محسوس و مشهود ما به دلیل وابستگی و مشروط بودن نیازمندند. نیازمند به چه؟ به همه شرایط بیشماری که به آن شرایط وابسته هستند. و همچنین هر یک از آن شرایط نیز بنوبه خود نیازمند یک سلسله شرایط دیگر می باشد. در

همه موجودات محسوس ، موجودی نتوان یافت که **به خود** باشد. یعنی از غیر خود بی نیاز باشد و با فرض نیست شدن غیر خود بتواند موجود بماند. اینست که فقر ، احتیاج ، نیازمندی سراسر این موجودات را فرا گرفته است.

هه-نسبیت

موجودات محسوس و مشهود چه از نظر اصل هستی و چه از نظر کمالات هستی ، موجوداتی نسبی می باشند یعنی اگر فی المثل آنها را به بزرگی و عظمت یا به توانایی و قدرت و یا به جمال و زیبایی و یا به سابقه و قدمت و حتی به هستی و بود ، توصیف کنیم از جنبه مقایسه با اشیاء دیگر است. مثلاً می گوئیم خورشید بزرگ است یعنی نسبت به ما و زمین ما و ستارگانی که جزء منظومه خورشید ما هستند بزرگ است. اما همین خورشید نسبت به برخی از ستارگان است.

نتیجه گیری

نیروی عقل و اندیشه انسان که بر خلاف حواس تنها به ظواهر قناعت نمی کند و شعاع خویش را تا درون سرآورده هستی نفوذ می دهد ، حکم می کند که هستی نمی تواند منحصر و محدود به این امور محدود ، متغیر ، نسبی ، مشروط و نیازمند بوده باشد.

صف طولانی و بزرگی را تصور کنید . به نفر اول می گوئیم یک قدم از صف به جلو بیا. می گوید اگر فرد کنار من یک قدم جلو بیاید من هم می آیم. به نفر بعد می گوئیم همین پاسخ را می دهد و این حالت در همه افراد بعدی تا آخر ادامه پیدا می کند. سؤال می کنیم که آیا اگر همه افراد جلو آمدن را مشروط و وابسته به نفر قبل از خود بنماید ، آیا ممکن است که این صف جلو بیاید؟ پاسخ به راحتی روشن است که هرگز. اگر این صف صد نفر باشند وضعیت همین است و اگر یک میلیون باشند همین است و حتی اگر سلسله تا بی نهایت جلو برود باز هم وضع همین است.

یعنی اگر افراد مشابهی در این سلسله بگذاریم هر چند تعداد بیشماری شود تفاوتی در مسدله ایجاد نمی شود. پس روشن می شود در حالتی که همه افراد آمدن به جلو را مشروط و وابسته به دیگری کرده اند ، هرگز صف جلو نخواهد آمد. و اگر زمانی مشاهده کردیم که صف جلو آمده است نتیجه قطعی می گیریم که فردی مستقل از دیگران و به اتکاء خود یک قدم جلو آمده است و پس از او افراد دیگر هم یکی پس از دیگری به جلو آمده اند.

اما تطبیق مسأله چنین است که چون سراغ هر موجودی می رویم او در وجودش از خود هیچ استقلالی ندارد وجودش را از غیر گرفته است. حال سؤال می کنیم اگر تمامی موجودات عالم این چنین بودند آیا ممکن بود این موجودات وجود پیدا کنند؟ پاسخ درست مثل قبل است یعنی هرگز. اگر آن صف قدمی جلو آمد این موجودات هم می توانستند وجود یابند. پس چون اکنون موجودات وجود یافته اند درست مانند حالت قبل روشن می شود که وجودی و موجودی در هستی وجود دارد که او از دیگران مستقل است . او بر پای خود ایستاده و تکیه بر هیچ چیزی ندارد. او مشروط و وابسته نیست بلکه تمام موجودات دیگر به او مشروط و وابسته هستند. این وجود مستقل همان مبدأ و سرچشمه هستی و همان پروردگار و خدای جهان است.

آنچه در این مطالب آمده است یکی از استدلالات اساسی فلسفی به نام **وجوب و امکان** می باشد که در تمام کتاب های فلسفی بطور مفصل بحث شده است.

۳- برهان فطرت

مسائل فطری به گونه ای هستند که اگر یک قوم و ملتی بر اساس یک سلسله عوامل جبری از آن انحراف یافت در بین ملت های دیگر انگشت نما می شود. برای مسائل فطری مثال های فراوانی می توان یافت. از آن جمله احترام به پدر و مادر و معلم ، علاقه مادر به فرزند ، جستجو از علت حادثه پس از بروز آن و نظائر آنها از اموری هستند که به آنها فطری یا وجدانی می گویند. در اینگونه مسائل نه شرقی تردید دارد و نه غربی ، نه خدانشناس نه مادی.

تعریف فطرت

واژه فطرت به معنای سرشت ، طبیعت، نهاد و صفت طبعی انسان تعریف شده است. بنابر این ویژگی های فطری انسان عبارت است از صفات و ویژگی هائی که اکتسابی نیستند. بلکه لازمه خلقت و آفرینش انسانند و از آغاز پیدایش همراه او می باشند.

فطرت خدانشناسی

می گویند خدانشناسی فطری هر آدمی است. یعنی هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را می شناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد.

ولی مقصود ما از این عنوان **فطرت عقل** نیست. بلکه مقصود ما **فطرت دل** است. فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود متمایل و خواهان خدا ، آفریده شده است. در انسان خداجویی و خداخواهی و خداپرستی بصورت یک گزینه نهاده شده است. همچنانکه گزینه جستجوی مادر در طبیعت کودک نهاده شده است. این گزینه بصورتی که برای کودک قابل درک نباشد در او وجود دارد. اما مادر را می خواهد و جستجو می کند. بدون آنکه خود را بداند و بفهمد که چنین خواهش و میلی در او وجود دارد. و بدون آنکه در سطح شعور ظاهرش انعکاسی از این میل و خواهش وجود داشته باشد.

گزینه خدا خواهی و خداجویی نوعی جاذبه معنوی است. میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از طرف دیگر.

غفلت از تمایلات فطری

علاقه به حفظ سلامت و استفاده از نعمت زندگی در نهاد همه هست. و هر حیوان جاننداری خود را دوست دارد. و برای باقی بودن تلاش می کند. با وجود این تا **دستورهای بهداشتی** رعایت نشود و هنگام بروز بیماری برای درمان آن اقدام نگردد این خواسته فطری انسان یعنی حفظ سلامتی و بقای حیات خود به خود بدست نمی آید. و نیز گاهی انسان تحت تأثیر محیط اجتماعی یا طبیعی به چیزی **عادت** پیدا می کند که بر خلاف اصول بهداشتی است و باصطلاح برای شخص **طبیعت دوم** محسوب می شود.

بهمین ترتیب در مورد فطرت خدانشناسی نیز اگر برای حفظ آن اقدام متناسب بعمل نیاید و مراقبت در تقویت آن نشود چه بسا در آن انحرافات پدید شود و **پرده های غفلت** مانع بروز آثار این نیروی باطنی گردد.

اما با وجود این ، وقتی انسان از امور محسوس و مأنوس و وسائل ظاهری که موجب سرگرمی و غفلت از آن نیروی مؤثر است مأیوس و ناامید گردید توجه به محبوب واقعی آشکار می گردد.

علت پیدایش انحراف از فطرت خدانشناسی

اما در هر حال فطرت آدمی به موجودی کامل گرایش دارد که قدرتی فوق قدرت هاست. و اگر گاهی بطور سطحی آنرا انکار می کند ، علل و جهاتی عارضی دارد که برخی از آنها عبارتند از :

- ❖ غلبه خواسته های نفسانی .
- ❖ نگرانی از وضع زندگی و اخلاق و رفتار برخی از معتقدان به خدا که دچار غرور و غفلت شده اند.
- ❖ اشتباهاتی که از مدعیان خداپرستی ملاحظه می شود.
- ❖ و سوء استفاده هایی که در زمینه مختلف اخلاقی و اجتماعی به عنوان خدا و دین شده است.

نتایج غلطی که از اعتقاد ناقص به خدا گریبانگیر جمعی شده است. بدانگونه که بدنبال **علل و عوامل حوادث** نمی روند و یکسره آن را معلول **اراده مستقیم و بلاواسطه** خدا می دانند . بی خبر از اینکه در هر حال خواست خدا این است که حوادث مادی علل مادی داشته باشد و کارها با اسباب متناسبی که خدا در طرح خلقت برای آنها تعیین کرده است انجام گیرند. و نیز یکی دیگر از مهم ترین عواملی که باعث سدجلوه فطرت است **غرور و قدرت** می باشد.

به این دلایل مهم ترین مسأله در راه ایمان به خدا آنست که آدمی بتواند موانع و پرده هائی که روی فطرت را پوشانده اند بردارد. هیچکس نیست که خدا را به حقیقت انکار کند. بلکه اینان در واقع از درک وجود و کشش های درونی خودشان دورمانده اند که خدا را فراموش کرده اند و گرنه در باطن به خدا معترفند.

خلاصه ی درس دهم :

- (۱) همه موجودات محدود به زمان و مکان هستند.
- (۲) هیچ موجود محسوسی در جهان به یک حال باقی نمی ماند.
- (۳) به هر موجودی که می نگریم آن را وابسته و مشروط می یابیم.
- (۴) فقر ، احتیاج سراسر موجودات هستی را فرا گرفته است .
- (۵) موجودات محسوس و مشهود از نظر اصل هستی و کمالات نسبی هستند.
- (۶) نیروی عقل آدمی بر خلاف حواس ، حکم می کند به وجودی مستقل که همه موجودات به او وابسته هستند.
- (۷) بر اساس فطرت است که مادر به فرزند خود علاقه دارد.
- (۸) واژه فطرت به معنای سرشت و طبیعت انسان تعریف شده است.
- (۹) خدا شناسی فطری هر آدمی است. (مقصود فطرت دل است)
- (۱۰) غریزه خداخواهی نوعی جاذبه ی معنوی است بین کانون دل و مبدأ اعلی.

- (۱۱) گاهی انسان تحت تأثیر محیط و عوامل طبیعی به چیزی عادت می کند که جزء طبیعت دوم او محسوب می شود.
- (۱۲) مهم ترین مسأله در راه ایمان به خدا آن است که آدمی موانع جلوی فطرت را کنار بزند.

درس یازدهم

معرفت خدا

میثاق انسان با خدا

انسان گاهی بطور اجمال به وجود موجودی که دارای تمامی کمالات می باشد معتقد می گردد و به قبول خدا تسلیم گشته و ایمان می آورد. اما معلوم نیست که در این مرحله به چه میزانی به عرفان و شناخت خداوند دست یافته است. از آنجا که انسان محدود و محاط در هستی است توانایی آن را ندارد که از جانب خود به عرفان و شناخت واقعی خداوند دست یابد. اما این ممکن است که خداوند که محیط و حاکم بر هستی است خود را به بندگان و مخلوقات خود معرفی نماید و بشناساند. در آیه مبارکه :

(اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم؟ قالوا: بلی . شهدنا- (اعراف/ ۱۷۱))

یعنی (ای پیامبر به یاد آور) هنگامی که پروردگارت از پشت و صلب بنی آدم فرزندان آنها را بر گرفت و ایشان را بر **نفسی های** خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی گفتند: آری. گواهی می دهیم.

همانطور که این آیه شریفه تصریح دارد ، از همه انسان ها بوسیله و بر اساس شناسایی نفس هایشان به خودشان ، خداوند متعال بر ربوبیت خود از آنها گواهی گرفته است و همه این ربوبیت را پذیرفته اند. بطور کلی و بر اساس مطالب گفته شده ، بدست می آید که :

❖ انسان موجودی است که فطرتاً به ربوبیت خداوند معتقد است و می تواند با مراجعه به نفس خود این پذیرش درونی و فطری و نفسانی را دوباره باز یابد و متذکر شود و این همان فطری بودن خداشناسی است.

❖ عرفان و شناخت واقعی خداوند حقیقتی است که از جانب خود خداوند انجام می پذیرد و انسان باید با پاک ساختن فطرت خویش زمینه های این تجلی را در خویشتن ایجاد کند.

توحید یا یکتایی خداوند

در باره یکتایی خداوند تحت عنوان سه مطلب بحث می شود که دقت در آنها به فهم مسأله کمک شایانی می نماید:

الف- دوگانگی مستلزم نقص و نیاز

در صدد اثبات این مطلب هستیم که موجودی که از هر جهت کامل و بی نیاز است ، نمی تواند از یکی بیشتر باشد و اصولاً چنین موجودی تعدد پذیر نیست.

کتابخانه ای را در نظر بگیرید ، هر یک از کتاب ها در این کتابخانه از جهاتی با دیگران تفاوت دارد. مثلاً یکی نثر است یکی فلسفه است و دیگری تاریخی . یکی کوچک است و دیگری بزرگ. یکی کهنه است و دیگری نو ، در میان این

کتاب ها نمی توان دو کتاب را در نظر گرفت که از همه جهان با هم مشترک باشند ، زیرا حداقل از لحاظ مکان و یا از جهت ملکول های تشکیل دهنده با یکدیگر متفاوتند و اگر فرض کنیم که دو کتاب از هر نظر عین یکدیگرند باید گفت که این دو کتاب در حقیقت یک کتاب است. بنابر این لازمه تعدد (دو یا چند عدد بودن) این است که در جهاتی با هم مشترک و در جهات دیگر با هم اختلاف داشته باشند.

در مورد **مبدأ جهان** نیز همین مسأله مطرح است یعنی اگر ما برای جهان دو یا چند خالق تصور کنیم این خدایان در جهاتی با هم اشتراک و در جهات دیگر با یکدیگر اختلاف خواهند داشت. یعنی هر یک از آنها دارای خصوصیات محسوب شود مسلماً دیگران که این کمال را ندارند ناقص و نیازمند خواهند بود. به همین دلیل است که برای جهان نمی توان بیش از یک مبدأ قائل بود ، خدایی که از هر جهت کامل و مستقل و بی نیاز باشد. حتماً یکتاست و عدد پذیر نیست.

ب- وحدت و هماهنگی عالم

مخلوقات جهان در عین تفاوت هائی که با یکدیگر دارند یک مجموعه واحد به هم پیوسته و هماهنگی را تشکیل می دهند. این حقیقتی است که همه دانشمندانی که در زمینه های مختلف علمی به تحقیق مشغول هستند بدان اعتراف می کنند، اصولاً پیشرفت علم با کشف تدریجی قوانین ثابت که بر نظام آفرینش حاکم است همراه بوده است. و دانشمندان بر اساس همین قوانین ثابت و فراگیر ، محاسباتی انجام می دهند و این محاسبات آنچنان قابل اعتماد است که سفینه ای را با تجهیزات گران قیمت و با بودجه ای گزاف به آسمان می فرستند . جائی که فرسنگ ها تا کره زمین فاصله دارد. و اگر در برنامه هائی که برای عملیات این سفینه طرح ریزی می کنند اختلالی پیش آید این اختلال را ناشی از خطای محاسباتی خویش می دانند ، نه از بی قانونی و ناهماهنگی جهان.

بنابر این دانشمندان که بیش از همه با پدیده های جهان در ارتباط هستند به قوانین ثابت عمومی و فراگیری که بر جهان حاکم است اذعان دارند این قوانین ثابت و فراگیر به بهترین وجه دلالت می کند . بر اینکه فقط یک اراده بر این جهان حکومت می کند و نظام آفرینش تنها به دست یک مبدأ و یک خالق رهبری می شود. زیرا اگر جهان بیش از یک مبدأ داشت و نظام هستی بدست چند ناظم و مدیر اداره می شد هیچگاه چنین قوانین ثابت و فراگیری در سراسر جهان وجود نداشت و در هر گوشه ای از عالم ما یک نظام و یک قانون جداگانه حاکم بود و بطور کلی هماهنگی میان پدیده ها بهم می خورد. چه جالب فرموده است قرآن در آیه مبارکه :

(لو كان فيها الهة الا الله ، لفسدتا- ۲۲/انبیاء)

یعنی: اگر در آسمان و زمین بجز خدای یگانه خدایانی وجود داشت ، همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می یافت.

ج- فطرت انسانی

انسان فطرتاً خداجوست و یکی از دلالتی که برای این مطلب آوردیم این بود که بشر هنگامی که در دام حوادث گرفتار می شود و خود را در مهلکه نابودی می بیند فطرتاً بسوی موجودی کامل و بی نیاز گرایش پیدا کرده و از او استمداد می جوید. اینگونه حوادث علاوه بر وجود خداوند بر یگانگی او نیز دلالت می کند . زیرا انسان هنگام گرفتاری در این مهلکه ها تنها به یک نقطه توجه می کند. و فقط از یک مبدأ طلب کمک می نماید. بنابر این علاوه بر دلایل عقلی که برای یکتائی خداوند آوردیم فطرت پاک انسانی نیز این موضوع را تصدیق می کند.

خلاصه ی درس یازدهم :

- (۱) خداوند برای اثبات پروردگاری خود ، نفس های آدمی را بر خود آنان گواه گرفت.
- (۲) انسان فطرتاً به ربوبیت خداوند معتقد است.
- (۳) عرفان واقعی خداوند از جانب خدا به انسان می رسد.
- (۴) وجودی که از هر جهت کامل باشد یکی بیشتر نمی تواند باشد.
- (۵) لازمه تعدد این است که دو یا چند موجود در جهاتی با هم مشترک و در جهاتی با هم اختلاف داشته باشند.
- (۶) مخلوقات جهان در عین تفاوت ، پیوسته و هماهنگ هستند.
- (۷) بر جهان قوانینی حاکم است که ثابت و فراگیر می باشد.
- (۸) چند خدایی قوانین فراگیر و ثابت جهان را نقص می کند.
- (۹) انسان موقعی که در حوادث گرفتار می شود بسوی یک وجود کامل و بی نیاز گرایش می یابد.
- (۱۰) آیات زیادی در قرآن وجود دارد که نشان می دهد انسان در موقع بروز حوادث به خدا روی می آورد .

درس دوازدهم

مراتب و درجات توحید و شرک

مراتب و درجات توحید

اقسام توحید

دانشمندان اسلامی در مباحث گسترده که پیرامون توحید دارند . آن را به چهار نوع تقسیم می کنند :

- (۱) توحید ذاتی
- (۲) توحید صفاتی
- (۳) توحید افعالی
- (۴) توحید عبادی

۱- توحید ذاتی

مقصود از توحید ذاتی همان است که تا کنون درباره آن مباحثی طرح کردیم . یعنی اعتقاد به این اصل که خداوند یکتا و بی همتاست و همانگونه که گفته شد این یکتائی از بی نیازی و کمال او ناشی می شود. از طرفی یکتایی خداوند از جنبه دیگری نیز بررسی می شود و آن اینکه ذات او **بسیط** بوده و از اجزاء ترکیب نشده است. زیرا موجودی که مرکب از چند جزء باشد ، حتماً به اجزاء مختلفی مانند قلب ، مغز ، اعصاب ، استخوان و غیره ترکیب شده و چنانچه هر یک از این اجزاء نباشد انسان وجود نخواهد داشت. بنا بر این ما از آنجا که به **پروردگاری کامل و بی نیاز** معتقدیم باید ذات او را **بسیط و غیر مرکب** از اجزاء بدانیم.

۲- توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی اعتقاد به اینکه صفات خداوند همه عین ذات اوست. و هم اینکه کلیه صفات او از هم جدا نیستند. هنگامی که خداوند متعال را به صفتی می خوانیم باید توجه داشته باشیم که صفات او با صفات مخلوقات تفاوت دارد. زیرا صفاتی که مخلوقات دارند **صفاتی عارضی** است. و جزو ذات آنها نیست. مثلاً وقتی می گوئیم فلان شخص با سخاوت است این صفت از ابتداء جزو وجود او نبوده بلکه بعدها بر او اضافه و عارض شده است. بنابر این ذات انسان با موجودات دیگر از صفاتشان جداست. اما هنگامی که می گوئیم خداوند قادر است به این معنی نیست که صفت قدرت بر او عارض شده است. زیرا اگر ما خداوند را از قدرتش جدا بدانیم در حقیقت او را مرکب از جزئی دانسته ایم و این با بی نیازی و غنای خداوند سازگار نیست.

و همانطور که ذات خدا عین صفات اوست ، همچنین هر یک از صفات او عین دیگری است . یعنی حقیقت علم او چیزی جدای از قدرت او نیست که بگوئیم قسمتی از ذات او را علم و قسمت دیگر را قدرت تشکیل می دهد. البته درک این

مسأله چندان آسان نیست لذا ضرورت دارد کسانی که می خواهند وحدت صفات و ذات خدا را درک کنند بیشتر دقت نموده به توضیحات افرادی که این قضیه را خوب درک کرده اند گوش فرا دهند.

۳- توحید افعالی

توحید افعالی یعنی درک و شناخت اینکه جهان با همه نظامات و سنن و علل و معلومات و اسباب و مسببات ، فعل او و کار او و ناشی از اراده اوست. موجودات عالم همچنان که در ذات استقلال ندارند و همه قائم به او و وابسته به او هستند و او به تعبیر قرآن قیوم همه عالم است و موجودات در مقام تأثیر و علیت نیز استقلال ندارند و در نتیجه خداوند همچنان که در ذات شریک ندارد در فاعلیت نیز شریک ندارد. هر فاعل و سببی حقیقت خود و وجود خود و تأثیر و فاعلیت خود را از او دارد و قائم به اوست.

۴- توحید عبادی

عبادت به معنای **اطاعت و پرستش** همراه با **خضوع** است. و **توحید در عبادت** یعنی اینکه فقط خدا را پرستیم و تنها در برابر او خضوع و خشوع کنیم و فقط امر او را فرمان ببریم، **عبادت** به این معنی فقط سزاوار کسی است که به همه کمالات متصف بوده و هیچ نقص و خللی به او راه نداشته باشد.

برای **توحید عبادی** می توان معنای گسترده تری نیز در نظر گرفت. به این معنی که بگوئیم انسان باید در تمامی مراحل زندگی خود فقط یک معبود و یک قبله انتخاب کند و همه فعالیت ها و تلاش های کوچک و بزرگ خود را تنها در همان جهت قرار دهد.

چهره دیگر توحید عبادی ، عبارت از تسلیم بودن در مقابل حکم الهی است که از طریق پیامبر یا امام و یا ولی فقیه در زمان غیبت دریافت می شود. لذا شخص موحد گوش به فرمان است تا اینکه آنچه را که نمایندگان خداوند فرمان می دهند که انجام بدهد انجام دهد و آنچه را که گویند ترک کن ، ترک کند.

مراتب و درجات شرک

همچنانکه توحید مراتب و درجات دارد شرک نیز بنوبه خود مراتبی دارد که از مقایسه مراتب توحید با مراتب شرک هم توحید را بهتر می توان شناخت و هم شرک را. تاریخ نشان می دهد که در برابر توحیدی که پیامبران الهی از آغاز تاریخ به آن دعوت می کرده اند انواع شرک ها نیز وجود داشته است.

انواع شرک

شرک را همچون توحید به چهار دسته می توان تقسیم نمود :

- (۱) شرک ذاتی
- (۲) شرک در خالقیت
- (۳) شرک صفاتی
- (۴) شرک در پرستش

۱- شرک ذاتی

اعتقاد به چند مبدئی، شرک در ذات است و نقطه مقابل توحید ذاتی است، قرآن آنجا که اقامه برهان می کند، می گوید:

(لو كان فيها آلهة الا الله لفسدتا - ۲۲/انبیاء)

که سخت در مقابل **چند خدایی** می ایستد و آن را بی اساس می داند. اینگونه اعتقاد سبب خروج از جرگه اهل توحید و از حوزه اسلام است، اسلام **شرک ذاتی** را در هر شکل و به هر صورت به کلی طرد می کند.

۲- شرک در خالقیت

برخی از ملل خدا را ذات بی مثل و مانند می دانستند. و او را به عنوان یگانه اصل جهان می شناختند، اما برخی مخلوقات او را با او در خالقیت شریک می شمردند. مثلاً می گفتند خداوند مسئول خلقت شرور نیست. **شرور** آفریده بعضی از مخلوقات است. اینگونه شرک که شرک در خالقیت و فاعلیت است نقطه مقابل توحید افعالی است. اسلام اینگونه شرک را نیز غیر قابل گذشت می داند.

۳- شرک صفاتی

شرک در صفات به علت دقیق بودن مسأله در میان عامه مردم هرگز مطرح نمی شود. شرک در صفات مخصوص برخی اندیشمندان است. که در اینگونه مسائل می اندیشند. اما صلاحیت و تعمق کافی ندارند. **اشاعره** از متکلمین اسلامی دچار این نوع شرک شده اند. این نوع شرک نیز **شرک خفی** است و موجب خروج از حوزه اسلام نیست.

۴- شرک در پرستش

برخی از ملل در مرحله پرستش چوب یا سنگ یا فلز یا حیوان یا ستاره یا خورشید یا دریا را می پرستیده اند. این نوع از شرک فراوان بود و هنوز هم در گوشه و کنار جهان یافت می شود. این شرک، شرک در پرستش است. و نقطه مقابل توحید در عبادت است. اسلام هر گونه هواپرستی، جاه پرستی، مقام پرستی، پول پرستی را شرک می شمارد.

خلاصه ی درس دوازدهم:

- ۱) توحید به ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی تقسیم می شود.
- ۲) توحید ذاتی یعنی خداوند یکتا و بی همتاست.
- ۳) توحید صفاتی اینکه صفات خدا عین ذات اوست.
- ۴) توحید افعالی اینکه جهان فعل و کار و مشیت خداست.
- ۵) توحید عبادی یعنی اینکه فقط خدا را بپرستیم.
- ۶) شرک هم مانند توحید به چهار قسمت: شرک ذاتی، شرک در خالقیت، شرک صفاتی و شرک در پرستش تقسیم می شود.
- ۷) شرک ذاتی یعنی اعتقاد به چند مبدأ.
- ۸) شرک در خالقیت یعنی شریک قرار دادن بعضی از موجودات در خلقت با خدا.

- (۹) شرک در صفات مخصوص متکلمین است و مردم توجه ای به آن ندارند و اعتقاد بدان باعث خروج از دین نمی گردد.
- (۱۰) شرک در پرستش یعنی اینکه آدمی بعضی از عناصر طبیعت را همراه با خدا و یا بدون اعتقاد به خدا پرستش نماید.

درس سیزدهم

صفات خدا

امکان شناخت خدا

آیا انسان با عقل و درک ناقص و محدود خود می تواند خدای جهان را که وجودی بی نهایت است بشناسد؟ البته منظور از شناخت صفات خداوند پی بردن به کنه صفات و تمام خصوصیات وجوی او نیست. بلکه منظور این است که عقل تا آنجایی که توانایی و استعداد دارد صفات الهی را مورد شناسایی قرار دهد. درست است که عقل هرگز به کنه و حقیقت صفات پی نخواهد برد. اما این موضوع دلیل آن نمی شود که انسان هیچ گامی در جهت معرفت او بر ندارد.

دو نوع صفات

خداوند متعال از آنجا که وجودی کامل است و هیچگونه نقصی در وجودش راه ندارد باید به همه صفات کمال متصف بوده و از همه صفاتی که خالی از عیب و نقص است مبرا باشد. بدین ترتیب آن صفاتی که کمال را به او نسبت می دهد **صفات ثبوتی** و آن دسته که عیب و نقصی را از ساحت قدس او پاک می گرداند **صفات سلبی** نامیده می شود.

صفات ثبوتی خداوند

گفته شد که خداوند به همه کمالات متصف است. بنابر این آنچه صفت کمال است جزو صفات ثبوتی قرار می گیرد. لکن بعضی از این صفات از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و بحث های فراوانتری پیرامون آنها مطرح شده است. لذا ما تنها به دو مورد آن اشاره می کنیم:

۱- قدرت

یکی از صفات الهی که تصور آن برای ما بدیهی و آسان است قدرت بی پایان اوست. او بر انجام هر کاری قادر است. (انه علی کل شیئ قدیر - ۶/حج) و هیچ قدرتی را توان آن نیست که در اراده او خلل وارد سازد.

۲- علم بی انتها

از آنجا که در خداوند هیچ محدودیتی راه ندارد. چرا که **محدودیت** نشانه ی نقص است و **نقص نشانه نیاز** و حال آنکه آنچنان که اثبات شد خداوند متعال نیاز به هیچ چیز ندارد و همه به او نیازمندند. بنا بر این **علم خداوند** نیز محدود به حدی نمی شود و احاطه بر تمامی هستی و مخلوقات دارد و همچنین به هیچ وجه در قالب زمان و مکان نمی گنجد وجود او از محدوده زمان و مکان خارج است. و اصولاً زمان و مکان مخلوقات او هستند.

گذشته و آینده ، دور و نزدیک د راو هیچ تأثیری ندارد . تمامی حوادث گذشته و حال و آینده جهان بطور یکجا نزد او حاضر است و او بر همه آنها احاطه و تسلط و آگاهی دارد.گر چه تصور اینگونه علم برای ما مشکل است اما باز هم در این مورد بیان یک مثال ذهن ما را نزدیکتر می کند.

حشره بسیار ریزی را در نظر بگیرید که روی یک فرش در حال حرکت است.او در هر لحظه از حرکت تنها محدوده بسیار ناچیزی از فرش را مشاهده می کند و نمی تواند تمامی فرش را با همه نقش و نگار ها و تصاویر آن تصور کند.اما شما که شعاع و افق دیدتان از آن حشره پهناور تر است براحتی می توانید تمامی فرش را ببینید و نسبت به تمام جزئیات آن احاطه و تسلط داشته باشید.وقوف و آگاهی خداوند نسبت به همه به این شکل است.

صفات سلبی خداوند

بعضی از صفات که مخصوص موجودات محسوس و مشهود است در طول تاریخ تحت تأثیر اوهام و تصورات غلط بعضی از انسان ها به خدا نسبت داده اند . در این بخش سعی بر آن است که این نقص ها از ساحت مقدس حضرت حق دور گردد.

۱-خداوند بی نیاز

اولین و مهمترین صفات سلبيه خداوند بی نیازی اوست.او صاحب و خالق همه کمالات هستی است.بنابر این نقص و نیاز در او راه ندارد . در حقیقت نیازمند به کسی گفته می شود که فاقد کمال باشد و خداوند که سرچشمه جمیع کمالات و حسن هاست نمی تواند به کسی یا چیزی احتیاج داشته باشد.اگر خداوند بندگانش را به پرستش و ستایش و اطاعت از خود دعوت می کند . نه به این جهت است که او به پرستش نیازمند است بلکه غرض از واجب ساختن عبادات اثرات مثبتی است که آنها در تربیت و تکامل روحی بندگان دارند.

۲-خداوند جسم نیست

بشر از ابتدا تولد دائماً با اشیاء مادی یا اجسام در تماس می باشد و به علت همین تماس و ارتباط نزدیک از زمان های گذشته بعضی از مردم خداوند را همچون یک جسم مادی تصور می کرده اند . در متون اسلامی این عقاید بشر مردود شناخته شده است.

در اینجا یادآوری می کنیم که **خصوصیات مهم اجسام** مادی چهار دسته می باشند:

- ۱) نیازمندی و محدودیت در زمان و مکان.
- ۲) نیازمندی و احتیاج به اجزاء .
- ۳) تغییر و تحول و دگرگونی در بستر زمان.
- ۴) عدم شعور و ادراک.

با نفی چهار ویژگی فوق که برای اجسام مادی قبلاً اثبات شده است.براحتی ثابت می شود که خداوند متعال هیچگونه مشابهتی با اجسام مادی ندارد.

آثار توحید

بی شک تغییر انقلاب در یک جامعه در گروه تغییر انقلاب فرهنگی و فکری افراد آن جامعه است. توحید که خمیر مایه اسلام و اساس مکتب های الهی است . آنگاه که بر جان افراد ی نشیند ثمراتی بیار می آورد که باختصار آورده می شود:

- (۱) انسان احساس همبستگی با تمامی جهان هستی می نماید و خود را جزئی از یک مجموعه بهم پیوسته و منسجم می یابد.
- (۲) تغییراتی که در دیدگاه های یک موحد حاصل می شود این است که جهان را هدفدار می بیند.
- (۳) توجه به خدای یگانه و باور داشتن **توحید** احساس آرامش خاطر را در آدمی فراهم می آورد.
- (۴) از آثار توحید احساس لذت های معنوی است . شدت این لذت ها تناسب مستقیم با نزدیکی انسان و خدا دارد.
- (۵) از ویژگی های موحدان (خداپرستان) امیدواری است . این امیدواری خود از آثار عمده توحید است.
- (۶) از اثرات برجسته و انسان ساز توحید ، جداشدن از بندهای مادی و عزت نفس است.
- (۷) یکی از آثار عمده توحید ، عدالتی است که به دنبال آن در جامعه حکمفرما می شود و اساساً یکی از اهداف انبیاء **ایجاد قسط** است که عبارت از همان **توحید اجتماعی** است.
- (۸) یکی دیگر از آثار ارزشمند توحید که در جامعه انقلابی ما امروز بخوبی محسوس است. ایجاد تفاهم و وحدت میان اقشار و افراد جامعه است.

خلاصه ی درس سیزدهم :

- (۱) عقل آدمی در حدود استعداد خود قادر به شناسایی صفات خداست.
- (۲) دو نوع صفات داریم : ثبوتی ، سلبی .
- (۳) صفات ثبوتی صفاتی هستند که خداوند بوسیله آنها متصف است. مانند قدرت ، علم بی انتها.
- (۴) صفات سلبی ، صفاتی است که از ساحت الهی دور است ، مانند : نیازمندی ، جسم بودن.
- (۵) از آثار توحید به این موارد می توان اشاره نمود: احساس همبستگی ، هدفداری ، احساس آرامش خاطر ، لذت های معنوی ، امیدواری ، عزت نفس ، عدالت اجتماعی ، ایجاد تفاهم و وحدت.

فصل سوم

وحی و نبوت

- هدایت و هدفداری
- راه های شناسایی پیامبران (ع)
- ویژگی ها و نقش پیامبران الهی (ع)
- نبوت خاصه (اثبات نبوت رسول اکرم (ص))
- اُمّیّت و خاتمیت

فهرست عناوین

فصل سوم: وحی و نبوت

درس چهاردهم:

هدایت و هدفداری
هدف داری در خلقت
هدایت و پرورش عمومی در اجزاء هستی
تفاوت هدایت انسان با سایر موجودات
چگونگی هدایت انسان

درس پانزدهم:

راه های شناسایی پیامبران
۱- معجزه
نعت معجزه
معجزه چیست؟
شرایط معجزه

درس شانزدهم:

ویژگی ها و نقش پیامبران الهی
۱- عصمت
۲- اصالت خانوادگی
۳- توانایی رهبری و اداره جامعه
۴- خلوص نیت
۵- سازندگی
۶- درگیری و مبارزه
۷- جنبه ی بشری
۸- ساده زیستی
پیامبران صاحب شریعت
لزوم عقیده به همه پیامبران
نقش تاریخی پیامبران
۱- تعلیم و تربیت
۲- استوار ساختن میثاق ها و پیمان ها
۳- آزادی از اسارت های اجتماعی

وحدت ادیان

هدف نبوت ها و بعثت ها

نبوت خاصه (اثبات نبوت رسول اکرم (ص)

۱-اعجاز

الف-قرآن

ب-معراج

ج-شق القمر

۲-شخصیت پیامبر اسلام(ص)

۳-بشارات عهدین

الف-بشارات تورات

ب-بشارات انجیل

امّیت و خاتمیت

امّیت

معنی امی

نظر قرآن در باره امی بودن پیامبر (ص)

ختم نبوت

علل تجدید نبوت ها

درس هفدهم :

درس هجدهم :

درس چهاردهم

هدایت و هدفداری

هدفداری در خلقت

جهان دارای خالق است که به وجود آورنده نظام هستی است. و تمامی موجودات در پیدایش و بقاء خود و رسیدن به کمال مطلوب خویش وابسته به او می باشند. و نیز بیان گردید جهان آفرینش که مخلوق خداوند حکیم است ، مسلماً بی هدف و سرگردان نمی باشد. زیرا افعال بی هدف و عبث نشان دهنده عدم علم و حکمت فاعل آن می باشد. و هر گاه فاعلی بدون برنامه و آینده نگری دست بکاری بزند، فعل او دارای جهت و هدفی نخواهد بود. و چون علم و حکمت خداوند متعال مطلق و بی نهایت است و ذره ای جهل در وجود او راه ندارد. بنابر این **جهان هستی** که آفریده اوست قطعاً دارای هدف و جهت می باشد و این هدفداری در یکایک موجودات هستی جریان دارد و ذره ای در عالم یافت نمی شود که عبث و بیهوده و سرگردان و بی جهت خلق شده باشد.

هدایت و پرورش عمومی در اجزاء هستی

یکی از اسم های خداوند تبارک و تعالی **رب العالمین** است. یعنی صاحب اختیار و کمال رساننده اجزاء عالم. یعنی صاحب اختیار و کمال رساننده اجزاء عالم. البته خداوند حکیم عوالم دیگری نیز دارد که موجودات آن با هر کمالی که لازم و متناسب آنها بوده است خلق شده اند. به عبارت دیگر در موجودات آن عوالم هیچ گونه استعداد و قوه ای برای رسیدن به کمال وجود ندارد. بلکه همه استعدادها در وجودشان به فعلیت رسیده است. یعنی از هنگامی که آفریده شده اند با تمام کمال ممکنشان آفریده شده اند.

هدایت الهی در مورد هر مخلوقی به این شکل است که آن را با ویژگی ها و استعدادهای لازم می آفریند ، سپس هر موجودی را در مسیر خود هدایت می نماید. از دیدگاه قرآن نیز این جهان ، جهان پرورش یافتن و هدایت شدن است و خداوند تمامی موجودات را از جاندار و بی جان ، عاقل و غیر عاقل ، هدایت کرده و جهت تکاملی آنان را مشخص می نماید. و لذا کلیه انواع مخلوقات که جهان مشهود ما را تشکیل می دهند محکوم همین **قاعده عمومی و فراگیر** می باشند.

تفاوت هدایت انسان با سایر موجودات

نوع انسان نیز مانند همه انواع دیگر تحت **هدایت الهی** قرار دارد و خداوند متعال برای انسان نیز هدف مشخصی را معین فرموده و در عین حال او را با تجهیزاتی مجهز نموده است که برای رسیدن به آن هدف مناسب است. **سعادت و کمال انسان** نیز همانند دیگر موجودات در رسیدن به **هدف خود و شقاوت و بدبختی** او در دور شدن و نرسیدن به این هدف می باشد. تا اینجا انسان با موجودات دیگر مشترک است. اما چگونگی هدایت او توسط خداوند با هدایت سایر موجودات ، تفاوت اساسی دارد. این تفاوت به این صورت است که موجودات دیگر از ابتداء بگونه ای آفریده می شوند که از **روی غریزه و بدون اختیار** در جهت تکامل خویش گام بر می دارند و مانند دانه گندم که بدون هیچ اختیاری مسیر تکاملی خویش را طی می نماید تا به سر حد کمال خویش برسد.

اما **هدایت انسان** بر خلاف سایر موجودات این عالم بصورت هدایت غریزی نیست . انسان **توانایی انتخاب** مسیر دلخواهش را دارد . او مختار است که در **مسیر کمال** یا در **مسیر شقاوت** خویش گام بر می دارد. بنابراین این **هدایت** بصورت ارائه طریق سعادت به وی می باشد ، یعنی بدین صورت که خداوند تبارک و تعالی راه راست را به انسان ارائه می کند. و این انسان است که می تواند با اختیار خویش از هدایت الهی استفاده نماید و یا آن را ترک کند.

چگونگی هدایت انسان

انسان نیز باید همچون دیگر موجودات الهی مشمول هدایت خداوند گردد ، اما از آنجا که خداوند در او نیرویی بنام **اختیار** قرار داده است و او را در انتخاب خوب و بد مختار کرده است هدایت او با **هدایت تکوینی** موجودات دیگر متفاوت است. حال که مشخص شد که گریزی از این هدایت نیست و همچنین لزوم آن مطابق ربوبیت و حکمت الهی است باید ببینیم که این هدایت چگونه صورت گرفته است.

خداوند برای هدایت انسان ها **سفیرانی** از میان خود انسان ها برگزیده است تا اینان این **پیام الهی** یعنی **هدایت** را برای ایشان بیاورند. و به عبارتی دیگر اینان واسطه رساندن پیام خداوند تبارک و تعالی به نوع انسانند. البته ممکن است برخی اینگونه تصور کنند که خداوند برای هدایت نوع انسان که **موجودی مختار** است نیرویی به نام **عقل** در وجود او بودیعه گذاشته است . که این نیرو می تواند انسان را هدایت کند و **خوبی ها و بدی ها** را به او نشان دهد.

اول : اینکه تاریخ زندگانی بشر بهترین دلیل بر آن است که عقل به تنهایی قادر نیست این هدایت را بر عهده داشته باشد . زیرا انسان ها در کمتر مسأله ای دارای عقاید واحد و یکسانی می باشند . حتی دانشمندان و فلاسفه و حکماء هم در این اصل ، شناخت انسان و هم در تعریف سعادت او و هم در راه رسیدن به این سعادت اختلافات زیادی دارند و همچنین وجود مکاتب گوناگون بشری دلیل بر آن است که اگر انسان به خود واگذاشته شود و بخواهد تنها عقلش هادی او باشد هیچگاه به سعادت و حقیقت نخواهد رسید.

دوم : اینکه ما عقل را حجت و دلیل الهی می دانیم یعنی خداوند عقل را در وجود ما قرار داده است که در کنار دیگر قوا و ویژگی های انسان او را به خدا و خالق خویش و دیگر حقایق عالم راهنمایی کند. خلاصه آنکه تمامی مباحث گذشته را جمع بندی نمائیم به نتایج زیر خواهیم رسید :

- (۱) خداوند که خالق و رب موجودات است. تمامی مخلوقات خود را به شکل مناسب او هدایت نموده و می نماید.
- (۲) از آنجا که انسان موجودی است که دارای اختیار می باشد و در انجام اموری که به هدایت او منجر می شود آزاد می باشد . یعنی هم می تواند راه هدایت را برود و هم باز ماند . لزوماً هدایت او شکل خاص و مخصوص به خود را خواهد داشت.
- (۳) خداوند برای هدایت نوع انسان دو حجت در اختیار او گذاشته است .

❖ پیامبران الهی

❖ عقل

که تنها همکاری و پیوند این دو حجت است که می تواند انسان را در مسیری که خداوند برای او قرار داده است هدایت نماید.

خلاصه ی درس چهاردهم :

- (۱) جهان آفرینش بی هدف و سرگردان نمی باشد.
- (۲) هدایت الهی در مورد هر مخلوقی به این شکل است که آن را با ویژگی های لازم می آفریند.
- (۳) خداوند جهت تکاملی تمام موجودات جاندار و بی جان را مشخص می کند.
- (۴) نوع انسان مانند موجودات دیگر تحت هدایت الهی هستند.
- (۵) هدایت موجودات غیر از انسان ، بر اساس غریزه آنهاست.
- (۶) هدایت برای انسان تا رسیدن به سعادت -البته اگر او بخواهد- ادامه خواهد داشت.
- (۷) لزوم هدایت برای همه موجودات مطابق ربوبیت و حکمت الهی است.
- (۸) خداوند برای هدایت آدمی سفیرانی برای رساندن پیام خود بسوی آنان می فرستد.
- (۹) عقل حجت و دلیل الهی است . اما برای هدایت انسان ها کافی نیست.
- (۱۰) تاریخ زندگی بشر و ظهور مکاتب گوناگون ناتوانی عقل را برای هدایت انسان ها اثبات می کند.

درس پانزدهم

راه های شناسائی پیامبران (ع)

۱- معجزه

پس از اینکه نیاز انسان را به رهبران الهی بیان داشتیم . حال بایستی که راه های شناسائی ایشان را بررسی نمائیم. یکی از مهمترین راه های شناسائی پیامبران الهی عبارت از اعجاز است.

نفت معجزه

معجزه از ماده **عجز** است. و عجز یعنی ناتوانی. و معجزه یعنی کاری که دیگران از انجام دادن آن ناتوانند و شخص دیگری قادر به انجام آن نیست. البته گاهی بجای **معجزه** کلمه خارق العاده استعمال می شود . **خارق عادت** یعنی کاری بر خلاف سنن عادی طبیعی انجام می گیرد.

در قرآن نه کلمه معجزه استعمال شده است و نه خارق عادت. بلکه قرآن لفظ **آیت** را بکار برده است . البته در قرآن از **بینه** نیز استفاده شده است یعنی دلیل روشن و آشکار و از نظر معنی شباهت به کلمه آیت دارد که به نظر می رسد از هر دو کلمه (معجزه و خارق عادت) به مقصود رساتر است. **آیت** یعنی نشانه و دلیل محکم و قرآن آنچه را که ما معجزه می گوئیم **آیه** نامیده است.

معجزه چیست؟

معجزه نه نفی **قانون علیت** است و نه نقض و استثناء آن . بلکه **خرق ناموس طبیعت** است. معجزه نه آن است که چیزی از غیر راه علت اصلی پدیده آمده باشد بلکه آنچه از غیر مسیر و جریان عادی و طبیعی بوجود آمده است ، معجزه نام دارد. مثلاً بر حسب ناموس طبیعی ما تا بحال هر چه دیده ایم یک انسان اگر بخواهد متولد شود حتماً باید جنس مذکر و مؤنث هر دو باشند و نطفه آنان با یکدیگر ترکیب شود تا انسان پدید آید.

اما آیا **قانون اصیل علیت** در این جا حکمفرماست؟ یعنی آیا غیر از این محال است و ممکن نیست؟ **عقل** در اینجا نفی نمی کند. بلکه می گوید: ما تا بحال اینطور دیده ایم و به این شکل یافته ایم ولی ممکن است به شکل دیگری که ما هنوز به رازش آگاه نشده ایم انسانی پدید آید و اگر چنین بشود قانون علیت نقض نشده بلکه **ناموس طبیعت** نقض گردیده است. **معنای صحیح معجزه** هم همین است.

اکنون با توجه به این مطالب به وضوح روشن است که معجزه امکان وقوع دارد . زیرا وقتی معلوم شود که معجزه نقض و استثناء قانون علیت نیست و کاری بر خلاف جریان طبیعی و عادی امور است . دیگر هیچ مانع عقلی برای وقوع معجزه وجود ندارد . پس معجزه امکان وقوع دارد.

شرایط معجزه

گفته شد که راه اصلی شناخت انبیاء معجزه الهی است. منتهی از آنجائیکه ما در طول تاریخ شاهد بوده ایم که عده ای دست به کارهای خارق العاده زده اند که عمدتاً از عهده دیگران بر نمی آید و چه بسا این اعمال به علت شباهت زیادی که به معجزه دارند باعث ایجاد شبهه شوند به بیان شرایط معجزه می پردازیم تا اینکه تفاوت معجزه با اینگونه اعمال مشخص گردد:

- (۱) همراه با ادعای نبوت باشد. یعنی معجزه کننده مدعی پیامبری و ارتباط با خداوند باشد. بدین ترتیب کلیه اعمالی که خارق العاده هست لکن همراه با ادعای نبوت نیست ، معجزه نخواهد بود.
- (۲) همراه با تحدی و مبارزه طلبی باشد. یعنی مدعی پیامبری بایستی هنگام ارائه معجزه مبارزه بطلبد و از کسانی که شک دارند که این عمل با قدرت الهی انجام گرفته است بخواهد که مانند آن را بیاورند.
- (۳) در اثر تعلیم و تمرین و تکرار انجام نگرفته باشد . یعنی بگونه ای نباشد که فقط در یک مکان خاص یا زمان خاصی آن کار انجام شود بلکه در هر شرایطی بایستی بتواند صورت پذیرد.
- (۴) محدودیت زمانی و مکانی نداشته باشد . یعنی بگونه ای نباشد که فقط در یک مکان خاص یا زمان خاصی آن کار انجام شود بلکه در هر شرایطی بایستی بتواند صورت پذیرد.
- (۵) برای انجام معجزه هیچ راه دیگری جز آن راهی که پیامبر از طریق آن اعجاز کرده است وجود نداشته باشد یعنی هیچ کس دیگری نتواند از طریقی آن عمل را انجام دهد.
- (۶) با ادعای معجزه کننده تطبیق داشته باشد یعنی اگر کسی ادعا کرد که معجزه من این است که چوب اژدها می کنم لکن وقتی اراده کرد چوب ، چیز دیگری غیر از اژدها شود دلیل بر کذب اوست.
- (۷) معجزه فقط به کارهایی تعلق پیدا می کند که شدنی است و از نوع محال عرفی است نه ممتنع و محال عقلی که اساساً امکان وقوع ندارند.

۲- خصوصیات مدعی نبوت

یکی از راه های شناخت پیامبران راستین بررسی آئین آنان و وضع محیط و تأثیر دین بر محیط و می باشد. که با گردآوری این قرائن و نشانه ها به خوبی روشن می شود که آیا این شخص پیامبر الهی است یا نه؟!

- (۱) محیطی را که مدعی نبوت از آنجا برخاسته باید درست در نظر بگیریم. مسلماً اگر شخصی که در میان فاسدترین و نادان ترین مردم دنیا آمده و زندگی کرده است ادعای نبوت نماید و معارفی برجسته را که در تاریخ بشری نمونه نداشته است ، ارائه نماید . این کار خود می تواند بعنوان شاهی بر صحت ادعای نبوت مدعی باشد.
- (۲) باید دید مدعی نبوت در میان مردم دارای حسن سابقه است یا سوء سابقه؟

- ۳) آیا معارفی که در باب شناسایی خداوند ، صفات او و سایر امور مربوط به عقاید مذهبی آورده با دلایل عقلی تطبیق می کند یا نه؟
- ۴) قوانینی که آورده تا چه اندازه برای تنظیم و پیشرفت اجتماع مؤثر می باشد؟
- ۵) برای پیشرفت خود از چه وسائلی استفاده می کند؟ آیا دروغ و تهمت و ظلم و ستم را برای پیشبرد مقصد خود جائز می دانسته است؟ یا بالعکس همیشه برای پیشرفت خود از وسائل صحیح استفاده می کرده است؟
- ۶) یکی از قرائن برای شناسایی یک شخص ، اطرافیان و دوستان و نزدیکان او هستند. به این ترتیب وضع ایمان آورندگان به مدعی نبوت و خوبی و بدی ، پاکی و ناپاکی ، و عقل و درایت یا بی عقلی و حماقت آنها آئینه خوبی برای نشان دادن وضع مدعی نبوت است.
- ۷) باید دید خود مدعی تا چه اندازه به گفته های خود ایمان دارد؟
- ۸) باید دید شخص مدعی سازشکار است یا سازنده؟ بفکر دگرگون ساختن محیط و ایجاد یک انقلاب اصلاحی است یا به فکر سازشکاری و بهره برداری از وضع موجود است.
- ۹) باید دید آیا در اصول دعوت خود منظم و ثابت است یا نوسان و تردید و تغییر عقیده نشان می دهد؟

۳- گواهی پیامبران پیشین

اگر راستین بودن پیامبری به اثبات رسید و او به رسول بعد از خود بشارت داد و ویژگی های او را برشمرد ، بی گمان بشارتی داده است و از آنجا که از مقام عصمت برخوردار است می توان به ظهور پیامبر بعد از او اطمینان حاصل کرد. برای آنکه بشارت انبیاء گذشته به عنوان راه شناخت پیامبران بعدی دارای ارزش و اعتبار باشد باید از شرایط یک خبر صحیح برخوردار باشد ، هر خبر قابل پذیرش و مهم باید :

- ۱) گوینده صادقی داشته باشد.
 - ۲) قطعاً از جانب او صادر شده باشد.
 - ۳) روشن و صریح و بر آن مسأله که خبر در پیرامون آن است کاملاً تطبیق نماید.
- در مورد **اشارات های انبیای گذشته** نیز مطلب چنین است و این بشارت ها باید از شرایط زیر بهره مند باشد:
- ۱) گوینده بشارت مورد نظر باید خود پیامبر الهی باشد.
 - ۲) نفس بشارت و خبر رسیده باید بطور قطع و یقین از رهبری الهی پیشین صادر شده باشد.
 - ۳) دلالت این بشارت باید صریح و قاطع و غیر قابل تردید باشد.
 - ۴) علائم و مشخصاتی که از رسول آینده در گفتار پیغمبر پیشین ذکر شده است باید کاملاً با خصوصیات و ویژگی های مدعی آن تطبیق کند.
- بدین ترتیب یکی از راه های دیگری که می توان توسط آن نبوت ، پیامبری را به ثبوت رساند ، عبارت از گواهی پیامبر قبل از او می باشد.

خلاصه ی درس پانزدهم :

- (۱) یکی از مهمترین راه های شناسایی پیامبران اعجاز است.
- (۲) معجزه از ماده عجز است به معنی ناتوانی است.
- (۳) در قرآن بجای لفظ معجزه و خارق عادت از کلمات آیت و بینه استفاده شده است که به مقصود نزدیکتر است.
- (۴) معجزه نه نفی قانون علیت است بلکه خرق ناموس طبیعت است.
- (۵) عقل ، بعضی از چیزها را که بر خلاف عادت است وقوعش را نفی نمی کند.
- (۶) معجزه امکان وقوع دارد . چون با قانون علیت مخالف نیست.
- (۷) معجزه باید با ادعای نبوت باشد . همراه با مبارزه طلبی. در اثر تعلیم نباشد و محدود به زمان و مکان نگردد . با ادعای معجزه کننده تطبیق داشته باشد و به کارهایی که شدنی است تعلق گیرد.
- (۸) یکی از شرایط صدق دعوی نبوت بررسی آئین و وضع محیط و تأثیر دین بر محیطمی باشد.
- (۹) گواهی پیامبران پیشین برای پیامبری که بعد می آید یکی از دلایل راستین بودن نبوت است.

درس شانزدهم

ویژگی ها و نقش پیامبران الهی

۱- عصمت

پیامبران الهی دارای ویژگی های خاصی می باشند. یکی از مهمترین ویژگی های ایشان عبارت از **عصمت** می باشد. واژه **عصمت** از ماده **عَصِمَ** و در زبان عرب به معنای **منع و حفظ** است و جلوگیری و پیشگیری از ناملایمات است. و در مبحث عقیدتی وقتی عصمت در رابطه با انبیاء الهی مطرح می شود مقصود دو نوع مصونیت است که اینان از آن برخوردارند:

الف- عصمت از گناه

منظور از عصمت از گناه اینست که انبیاء نه تنها گناه نمی کنند بلکه **مصونیت از آلودگی** به گناه دارند. توضیح اینکه گاهی ما در طول زندگی خود با افرادی برخورد می کنیم که به واسطه تقوی و کنترل نفس موفق شده اند که محرمات الهی را ترک کرده و واجبات را انجام دهند، اینها نیز به مانند معصومین علیهم السلام عملاً گناه انجام نمی دهند. لکن مطلب مهم اینجاست که اینان گرچه عملاً گناه انجام نمی دهند ولی احتمال گناه کردن بر ایشان موجود است. یعنی امکان اینکه این انسان باتقوی و پرهیزگار، عمل خلافی انجام دهد، هست. اما در مورد انبیاء الهی مسأله به این صورت است که نه تنها عملاً گناهی انجام نمی دهند بلکه احتمال گناه کردن برای آنها نیز وجود ندارد. یعنی هیچگاه امکان ندارد که از آنها گناهی سربزند. منظور از مصونیت از گناه عبارت از این مطلب می باشد.

ب- عصمت از اشتباه

در این مورد هم انبیاء الهی مانند عصمت از گناه نه تنها مرتکب اشتباه و فراموشی نمی شوند بلکه احتمال اینکه اشتباه کنند و یا فراموشی بر ایشان حاصل شود وجود ندارد که به این حالت نیز **مصونیت از اشتباه** می گویند.

۲- اصالت خانوادگی

پیامبران خدا عموماً در خانواده هایی اصیل و نجیب و پاک از هر گونه آلودگی بدنی آمده اند و این اصالت و پاکی در سلسله نیاکان انبیاء تا آدم علیه السلام تداوم دارد، اشتباه نشود **اصالت خانوادگی** غیر از اشراف زاده بودن است. انبیاء با اینکه **از متن توده های محروم** برخاسته بودند و در این رابطه بعداً توضیح خواهیم داد. مع الوصف از اصالت خانوادگی و پاکی نیاکان برخوردار بودند.

۳- توانایی رهبری و اداره جامعه

پیامبر، پیام خدا را به خلق خدا ابلاغ می کند و نیروی آنها را بیدار می نماید. و سامان می بخشد و به سوی خداوند و آنچه رضای خداوند است یعنی صلح و صفا و اصلاح طلبی و بی آزاری و آزادی از غیر خدا و راستی و درستی و محبت و

عدالت و سایر اخلاق حسنه دعوت می کند و بشریت را از زنجیر اطاعت هوای نفس و اطاعت انواع بت ها و طاغوت ها رهایی می بخشد. بنابر این **رهبری خلق و سامان بخشیدن** و به **حرکت آوردن نیروهای انسانی** در جهت رضای خدا و اصلاح بشریت از لوازم لاینفک پیامبری است.

۴- خلوص نیت

پیامبران به حکم اینکه خود را مبعوث احساس می کنند و در رسالت خویش و ضرورت آن و ثمربخشی آن کوچکترین تردیدی ندارند با چنان **فاطعیتی** پیام خویش را تبلیغ می کنند و از آن دفاع می کنند که ماندی برای آن نتوان یافت. آری همانطور که عصمت از گناه و عصمت از اشتباه در رهبری انسان ها از لوازم مجهز بودن به نیروی وحی و اتصال به خداست خلوص و همچنین **فاطعیت** نیز از لوازم پیامبری است.

۵- سازندگی

رسالت پیامبران که به نیرویها تحرک می دهد و سامان می بخشد صرفاً در جهت **ساختن فرد و ساختن جامعه انسانی** است. به عبارت دیگر در جهت سعادت بشر تلاش می کنند و محال و ممتنع است که تلاش آنان در جهت فاسد کردن فرد و یا تباهی جامعه انسانی صورت بگیرد و از این روست که اگر دعوت یک مدعی پیامبری به فاسد ساختن انسان ها، از کار انداختن نیروهای آنها یا فحشاء و هرزگی بشر و یا تباهی جامعه انسانی و انحطاط مجتمع انسانی منتهی شود خود دلیل قاطعی است بر اینکه این مدعی پیامبری در دعوی خود صادق نیست!!

۶- درگیری و مبارزه

در افتادن با **شرک ، خرافه ، جهالت ، ساخته های خیالبافانه و ظلم و ستم** ، یکی دیگر از علائم و نشانه های صداقت ادعای یک پیامبر است. یعنی محال است که یک پیامبر واقعی از جانب خدا برگزیده شود و در پیامش چیزی باشد که بوی شرک بدهد و یا به کمک ظالم و ستمگر بشتابد و ظلم و بی عدالتی را تأیید نماید و یا در برابر شرک ، جهالت ، خرافات و ستمگری ها سکوت کند و به ستیزه و مبارزه برخیزد.

۷- جنبه ی بشری

همه نیازهائی که لازمه بشریت است در انبیاء وجود دارد ، پیامبران مانند دیگران مکلف و موظفند و تکالیفی که به وسیله آنها به مردم دیگر ابلاغ می شود شامل خود آنها هم هست. و **حرام ها و حلال ها** در باره آنها هم هست. و احیاناً برخی تکالیف شدید تر متوجه آنها می شود. آنچنانکه بر رسول اکرم **تهجد** یعنی بیداری آخر شب و نافله شب واجب بود.

۸- ساده زیستی

یکی دیگر از ویژگی های روحی رهبران الهی دوری از دنیا و عدم توجه به زینت و زیور دنیاست. ایشان از میان توده های مردم دنیا بپا خاسته و قیام الهی خود را آغاز نمودند. اگر انبیاء الهی اهل دنیا بوده و به آنچه در آن است توجه داشتند بزودی تطمیع شده و یا از و حرص بر ایشان غلبه می کرد و از هدف اصلی خود منحرف می شدند. لکن از آن جهت که

زهد داشتند یعنی از دست دادن دنیا یا بدست آوردن چیزی از آن ، در روح والای ایشان اثری نداشت تطمیع و تهدید نیز در ایشان مؤثر نبود . آری ایشان از دنیا عاری بودند و دل به زندگی دنیا نبسته بودند.

پیامبران صاحب شریعت

پیامبران بطور کلی دو دسته اند:

- ❖ **دسته اول :** اقلیت هستند و بطور مستقل بخود آنان یک سلسله قوانین و دستورات وحی شده است و مأموریت یافته اند آن قوانین را به مردم ابلاغ کنند و مردم را بر اساس آن قوانین و دستورات هدایت کنند . این پیامبران در اصطلاح قرآن به نام اولوالعزم خوانده می شوند.
- ❖ **دسته دوم :** پیامبرانی هستند که از خود قوانین و شریعت نداشته اند بلکه مأمور تبلیغ و ترویج شریعت و قوانینی بودند که در آن زمان وجود داشته است. اکثریت پیامبران از این گروه هستند. مثلاً هود ، صالح ، لوط ، اسحاق ، اسماعیل ، یعقوب ، یوسف ، یوشع ، شعیب ، هارون و زکریا علیهم السلام از این دسته اند.

لزوم عقیده به همه پیامبران

از دیدگاه قرآن کریم تنها اعتقاد به رسالت و نبوت پیامبر اسلام (ص) در رابطه با عقیده به اصل نبوت کافی نیست بلکه این کتاب آسمانی **عقیده به تمام پیامبران الهی** را ضروری و لازم می داند.

نقش تاریخی پیامبران

پیامبران نقش مؤثری در تاریخ داشته اند و مردمی بی اثر و نقش نبوده اند. حتی از طریق مخالفان دین و مذهب جای انکار نیست. پیامبران در گذشته **مظهر یک قدرت عظیم ملی** بوده اند. قدرت های ملی در گذشته -در مقابل قدرت های ناشی از زر و زور -منحصر بوده به قدرت های ناشی از گرایش های خونی و قبیله ای و میهنی که سران قبائل و سرداران ملی مظهر آن بشمار می رفته اند. و دیگر قدرت های ناشی از گرایشات اعتقادی و ایمانی که پیامبران و ارباب ادیان مظهر آن بشمار رفته اند.

اینک موارد **تأثیر تعلیمات پیامبران** در تکامل تاریخی :

۱-تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت تعلیم و تربیت در گذشته انگیزه دینی و مذهبی داشته است. انگیزه مذهبی در گذشته یار و یاور معلمان و پدران و مادران بوده است . این مورد از مواردی است که **تکامل شعور اجتماعی** نیاز به انگیزه مذهبی را رفع کرده است.

۲-استوار ساختن میثاق ها و پیمان ها

زندگی اجتماعی بشر بر اساس محترم شمردن پیمان ها و میثاق ها و قراردادهای و وفای به عهد هاست. **احترام به عهد و پیمان** یکی از ارکان جنبه انسانی تمدن بشری است . این نقش را همواره مذهب بر عهده داشته است

۳- آزادی از اسارت های اجتماعی

نقش پیامبران در **مبارزه با استبدادها** و اختناق ها و درگیری با مظاهر طغیان از اساسی ترین نقش هاست. قرآن بر این نقش پیامبران تأکید فراوان دارد :

- ❖ **اول:** به پا داشتن عدل را به عنوان هدف بعثت و رسالت ذکر می کند .
- ❖ **دوم:** در داستان های خود درگیری های پیامبران را با مظاهر استبداد مکرر یادآوری می کند و در برخی آیات خود تصریح می کند که طبقه ای که با پیامبران همواره در ستیز بوده اند این طبقه بوده اند.

وحدت ادیان

در سراسر قرآن اصرا ر عجیبی است که دین از اول تا آخر جهان یکی بیش نیست. و همه پیامبران ، بشر را به یک دین دعوت کرده اند. قرآن در همه جا نام این دین را که پیامبران از آدم تا خاتم را بدان دعوت می کرده اند اسلام می نهد. مقصود این است که دین دارای حقیقت و ماهیتی است که بهترین معرف آن لفظ **اسلام** است.

هدف نبوت ها و بعثت ها

شک نیست که پیامبران برای هدایت مردم به راه راست و برای سعادت و نجات مردم و خیر و صلاح و فلاح مردم مبعوث شده اند ، سخن در این نیست:

- ❖ بلکه سخن در این است که این راه راست به چه مقصود نهائی منتهی می شود؟
 - ❖ سعادت مردم از نظر این مکتب چیست؟
 - ❖ در این مکتب چه نوع اسارت ها برای بشر تشخیص داده شده است که می خواهد مردم را از آن گرفتاری ها نجات دهد؟
 - ❖ این مکتب خیر و صلاح و فلاح نهائی را در چه چیز می داند؟
- در قرآن کریم ضمن اینکه به همه این معانی اشاره یا تصریح شده است دو معنی و دو مفهوم مشخص ذکر شده که می رساند هدف اصلی این دو امر است. یعنی همه تعلیمات پیامبران مقدمه ای است برای این دو امر ، آن دو امر عبارت است از:
- ❖ شناختن خدای متعال.
 - ❖ نزدیک شدن به او.
 - ❖ برقراری عدل و قسط در جامعه بشری.

خلاصه ی درس شانزدهم :

- (۱) یکی از مهمترین ویژگی های پیامبران عصمت است.
- (۲) واژه عصمت به معنی جلوگیری از ناملایمات است.
- (۳) عصمت از گناه ، اینستکه پیامبران از آلودگی به گناه مصونیت دارند.

- (۴) منظور از عصمت از اشتباه برای انبیاء این است که احتمال اشتباه و فراموشی برای آنان وجود ندارد.
- (۵) همه انبیاء از پاکی نیاکان خود برخوردارند.
- (۶) رهبری و اداره جامعه برای پیامبران از لوازم جدائی ناپذیر نبوت است.
- (۷) پیامبران با قاطعیت پیام الهی را تبلیغ می کنند و تردیدی در آن ندارند.
- (۸) ساختن فرد و اجتماع از وظائف و رسالت انبیاء است.
- (۹) در افتادن با خرافات و شرک و غیره از نشانه های صداقت ادعای یک پیامبر است.
- (۱۰) همه نیازهایی که لازمه بشریت است در انبیاء وجود دارد.
- (۱۱) یکی از ویژگی های انبیاء دلبسته نبودن به زینت های دنیاست.
- (۱۲) به پیامبران اولوالعزم قوانین و دستورات مستقلی از جانب خدا وحی شده است.
- (۱۳) قرآن عقیده به همه پیامبران را از ضرورت های اعتقاد به نبوت می داند.
- (۱۴) انبیاء با تعلیم و تربیت خود تکامل شعور اجتماعی را بالا می بردند و در تقویت انگیزه مذهبی کوشا بودند.
- (۱۵) مذهب همواره نقش تقویت کننده به عهد و پیمان اجتماعی که از ارکان جنبه انسانی تمدن بشری است را بطور مؤثر بعهده داشته است.
- (۱۶) پیامبران همیشه بخاطر اجرای عدالت اجتماعی با استبدادها و اختناق ها درگیر می شده اند.
- (۱۷) قرآن یک دین بیشتر نمی شناسد و آن اسلام است.
- (۱۸) هدف نبوت ها و بعثت های انبیاء در سه چیز بود :
- ❖ شناختن خدا .
 - ❖ و نزدیک شدن به او.
 - ❖ برقراری عدل و قسط در جامعه بشری.

درس هفدهم

نبوت خاصه (اثبات نبوت رسول اکرم (ص))

۱- اعجاز

مهمترین راه شناخت انبیاء الهی همراه بودن ادعای آنان با معجزات الهی می باشد. ما نیز اینک به بحث پیرامون سه معجزه و مهم حضرت رسول اکرم (ص) می پردازیم :

الف- قرآن

قرآن کتاب آسمانی ما و **معجزه جاوید پیامبر** ماست. این کتاب در طول ۲۳ سال تدریجاً بر رسول خدا (ص) نازل گشت. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اسلام (ص) است و هم مظهر اعجاز اوست. نقشی صدها بزرگتر از نقش عصای موسی و دم عیسی داشت. پیامبر اسلام (ص) آیات قرآن را بر مردم می خواند و جاذبه این آیات افراد را بسوی اسلام می کشید. تاریخچه مربوط به این موضوع در تاریخ اسلام از حد شمارش خارج است. قرآن مجموعه **۱۱۴ سوره** است. و مجموع این سوره ها بر حدود **۶۲۰۵ آیه** مشتمل است. و همه این آیات مجموعاً در حدود **۷۸۰۰۰ کلمه** است. مسلمین از صدر اسلام تا عصر حاضر اهتمام بی نظیری در امر قرآن نشان داده اند که نشانه ی شیفتگی آنها نسبت به قرآن است.

ب- معراج

یکی دیگر از معجزات رسول گرامی اسلام (ص) معراج آن حضرت است. قرآن وقوع این معجزه الهی را در ضمن چند آیه بیان کرده است. پیامبر اکرم (ص) **معراج** خود را از **مکه** آغاز کرد و بسوی **بیت المقدس** حرکت می نماید. و پس از مدتی کوتاه در آن نقطه فرود آمده و از نقاط مختلف **مسجد بیت اللحم** که زادگاه حضرت مسیح (ع) است و منازل انبیاء و آثار و جایگاه آنان دیدن بعمل آورده و در برخی از منازل دو رکعت نماز گزارند و سپس قسمت دوم از برنامه خود را آغاز فرمودند و از همان نقطه با سوار شدن بر مرکبی آسمانی به اسم **براق** به آسمان ها حرکت نموده و با **ارواح پیامبران و فرشتگان** آسمانی سخن گفتند و از **بهشت** و **دوزخ** بازدید به عمل آوردند و درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک مشاهده فرمودند.

در نتیجه از رموز هستی و اسرار جهان آفرینش و وسعت خلقت و آثار قدرت بی پایان خدا کاملاً آگاه گشته و سپس به سیر خود ادامه داده تا به **سدره المنتهی** رسیدند. در این هنگام معراج رسول اکرم (ص) پایان یافت. و آن حضرت مأمور شدند از همان راهی که پرواز نموده بودند بازگشت نمایند. در مراجعت نیز بیت المقدس فرود آمده و راه مکه و وطن خویش را در پیش گرفتند و بین راه به کاروانی تجارتی قریش برخورد کردند. در حالی که آنان **ستاره شعری** را گم کرده بودند و به دنبال آن می گشتند. پیامبر از آبی که در میان ظرف آنها بود قدری خورده و باقی را روی زمین ریختند و بنا به روایتی روپوشی

روی آن گزاردند و سپس به سمت مکه حرکت نموده تا به منزل خویش رسیده و از مرکب آسمانی خویش پیاده شدند. صبح روز بعد پیامبر (ص) در محافل و مجامع قریش جریان معراج خویش را بیان نمودند.

ج- شق القمر

یکی از معجزات نبی اکرم (ص) دو نیم شدن قمر (کره ماه) به اشاره آن حضرت است. مشرکان چندین بار در هنگام مواجهه با نبی اکرم (ص) از آن حضرت درخواست معجزه می کردند. در یکی از موارد که به خدمت پیامبر رسیدند از آن حضرت درخواست معجزه می کردند که برای اثبات نبوت و رسالت خود ماه (قمر) را دو نیم کند. آن حضرت فرمودند: اگر چنین کنم ایمان می آورید؟ همگی مشرکین گفتند: آری. پیامبر دست به دعا برداشت و از خداوند درخواست کردند که مورد طلب آنان را عطاء نماید. آنگاه با انگشت خود اشاره به ماه نمودند و بلافاصله ماه به دو نیم شد و خطاب به مشرکین فرمودند: شاهد باشید.

اما مشرکان که هیچگاه حاضر به قبول حقانیت رسول اکرم (ص) نبودند با دیدن این معجزه بزرگ الهی نیز ایمان نیاورده و گفتند که رسول اکرم (ص) با سحر و شعبده بازی کاری کرده است که ماه در نظر ما به دو نیم شده است!!

۲- شخصیت پیامبر (ص)

پیامبر اکرم (ص) حضرت محمد بن عبدالله (ص) که نبوت به او پایان یافته است در **سال ۵۷۰ بعد از میلاد مسیح** متولد شد و در **سن چهل سالگی** به نبوت مبعوث گشت **سیزده سال** در مکه مردم را به اسلام دعوت کرد و سختی ها و مشکلات فراوان متحمل شد و در این مدت گروهی زبده تربیت کرد و پس از آن به مدینه مهاجرت نمود و آنجا را مرکز قرار داد. ده سال در مدینه آزادانه دعوت و تبلیغ نمود و با سرکشان عرب نبرد کرد و همه را مقهور ساخت و پس از ده سال همه **جزیره العرب** مسلمان شدند.

آنچه به این جامعه نوپنیا د روح و وحدت و نشاط داده بود دو چیز بود:

- ۱) **قرآن کریم** که همواره تلاوت می شد. و الهام می بخشید.
- ۲) و دیگر **شخصیت عظیم و نافذ رسول اکرم (ص)** که خاطرها را به خود مشغول و شیفته نگه می داشت.

ابوطالب می گوید:

- ❖ من هرگز از او **دروغ** نشنیدم.
 - ❖ و کار ناشایسته و **خنده بیجا** ندیدم.
 - ❖ و به **بازی های بچه ها** رغبت نمی کرد.
 - ❖ **تنهایی و خلوت** را دوست می داشت.
 - ❖ و در همه حال **متواضع** بود.
 - ❖ **از بیکاری و بطالت** متنفر بود.
 - ❖ او در میان مردم آنچنان به درستی شهره شده بود که لقب **محمد امین** یافته بود.
- در مجموعه اخلاق و رفتار آن حضرت می توان از منابع معتبر این موارد را نیز اضافه نمود:
- ❖ در خانواده **مهربان** بود و نسبت به همسران خود هیچگونه خشونت نمی کرد.

- ❖ نسبت به فرزندان مسلمین **مهربانی** می کرد و آنها را روی زانوی خود نشاند و دست محبت بر سر آنان می کشید.
- ❖ او شغل برده فروشی را **بدترین شغل ها** می دانست. و می گفت بدترین مردم نزد خدا برده فروشانند.
- ❖ به **نظافت و بوی خوش** علاقه شدیدی داشت .
- ❖ در معاشرت با مردم **مهربان و گشاده رو** بود.
- ❖ در مسائل فردی و شخصی و آنچه مربوط به شخص خودش بود ، **نرم و ملایم و با گذشت** بود.
- ❖ **گذشت های بزرگ** و تاریخیش یکی از علل پیشرفتش بود.
- ❖ پاره ای از شب ، گاهی نصف ، گاهی ثلث و گاهی دو ثلث شب را به **عبادت** می پرداخت.
- ❖ **زهد و ساده زیستی** از اصول زندگی او بود. ساده غذا می خورد ، ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد.
- ❖ زیر اندازش غالباً **حصیر** بود ، برروی زمین می نشست.
- ❖ **اراده و استقامتش** بی نظیر بود. او هرگز به روش مستبدان عمل نکرد.
- ❖ **نظم و انضباط** بر کارهایش حکمفرما بود.
- ❖ او از **نقاط ضعف مردم** و جهالت های آنان استفاده نمی کرد.
- ❖ علاقه شدیدی به **سازمان و تشکیلات** برای شکل دادن و انتظام بخشیدن به نیروی انسانی داشت.
- ❖ در تبلیغ اسلام **سهل گیر** بود نه سختگیر.
- ❖ بیشتر بر **بشارت و امید** تکیه می کرد تا بر ترس و تهدید.
- ❖ به علم و سواد تشویق می کرد ، **کودکان اصحابش** را وادار کرد که سواد بیاموزند.
- ❖ **خلق و خوی** او مانند سخنش و دینش جامع و همه جانبه بود.
- ❖ تاریخ هرگز شخصیتی مانند او را یاد ندارد که در همه ابعاد انسانی در حد **کمال و تمام** بوده باشد .
- ❖ او به راستی **انسان کامل** بود.

۳- بشارات عهدین

پیغمبر اسلام(ص) یکی از راه های شناسایی انبیاء خیر دادن انبیاء پیشین در مورد آنهاست. در مورد پیامبر اکرم(ص) نیز در تورات و انجیل و سایر کتاب های آسمانی دیگر بشارات مختلفی وجود دارد که دلیل محکمی بر نبوت آن حضرت می باشد.

الف-بشارات تورات

در تورات در سفر تثبیه باب ۳۳ آیه ی ۲ عبارتی است که ترجمه آن چنین است: **(گفت یهوه از سینا آمد. و از سعیر بر ایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید. و با کروورهای مقدسین آمد. و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آورد.)** گفتار جغرافیدانان قدیم و بعضی از دانشمندان مسیحی حاکی از آن است که مراد از کوه فاران (مکه) می باشد. حتی در ترجمه عربی تورات سامری که در سال ۱۸۵۱ انجام گرفته بطور صریح فاران را حجاز معرفی می نماید: [و سکن مُدبر فاران (الحجاز) و اخذت له اُمه امراه من ارض مصر] یعنی او اسماعیل در **بیابان فاران** (واقع در حجاز) مسکن گزید و مادر او برایش زنی از مصر گرفت. آنچه آنکه دیده می شود **فاران** را در اینجا خود مترجمین تورات، **حجاز** معرفی کرده اند. البته بعدها یهودیان این ترجمه را تحریف کرده و **کوه فاران** را در **سینا** معرفی نمودند. در نتیجه این بشارت ویژه رسول اکرم (ص) می گردد که در کوه حرا و در مکه مبعوث گشته و با ده هزار نفر مکه را فتح نمودند. در حالیکه همراه ایشان نیز کتاب مقدس قرآن (بعنوان قانون اساسی اسلام) به چشم می خورد.

ب-بشارات انجیل

در انجیل یوحنا (از کتاب سوم به اناجیل چاپ پاریس) این شرح دیده می شود: **(اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگهدارید و من از پدر خواهم خواست و او دیگری را که پاراکلیت یا فارقلیط) احمد است به شما خواهد داد که همیشه و تا ابد با شما خواهد بود-فصل چهارم ۱۷-۱۶)**

در این آیات کلمه **پاراکلیتوس** بکار رفته است، در حالیکه اصلش **بریکلیتوس** است. که معنای آن احمد که اسم آسمانی نبی اکرم (ص) است می باشد. ولی مترجمین اناجیل به اشتباه یا از روی عمد آن را **پاراکلیتوس** ترجمه کرده اند که به معنی **تسلی دهنده** می باشد. آنچه آنکه دیده می شود حضرت مسیح در بشارات فوق نه تنها اعلام نبوت حضرت محمد (ص) را در آینده نموده اند. بلکه با ترجمه **همیشه و تا ابد با شما خواهد بود** اشاره به **خاتمیت** آن حضرت نیز نموده اند. [در ادامه این سخن به دو انجیل که ویرایش و سال انتشار آنان با هم فرق دارد، مراجعه می شود. دیده می شود که **فارقلیط** وجود ندارد و **تسلی دهنده دیگر** به مدافعی دیگر تبدیل می شود:

۱) کتاب مقدس- یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان های اصلی عبراتی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است. سال انتشار ۱۹۷۵ که از **نسخه ۱۹۰۴** می باشد. انجیل یوحنا، باب چهارم، آیات ۱۵ الی ۱۷ (صفحه ۱۷۳): **اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگهدارید. و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد، تا همیشه با شما باشد. یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند. زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد. و اما شما او را می شناسید زیرا که با شما می ماند. و در شما خواهد بود.**

۲) انجیل عیسی مسیح، ترجمه هزاره نو، شامل کتب عهد جدید، انتشارات ایلام، سال چاپ ۲۰۱۰ میلادی. ترجمه هزاره نو از زبان اصلی. قطع جیبی. انجیل یوحنا-باب ۱۴ آیات ۱۵ الی ۱۷ (صفحه ۲۷۷): **اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد. که همیشه با شما باشد. یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را بپذیرد. زیرا نه او را می بیند و نه می شناسد. اما شما او را می شناسید. چرا نزد شما مسکن می گزیند و در شما خواهد بود.**

خلاصه ی درس هفدهم :

- (۱) قرآن ، معراج و شق القمر سه معجزه برای اثبات نبوت رسول اکرم (ص) می باشد.
- (۲) قرآن ۱۱۴ سوره ، ۶۲۰۵ آیه ، و حدود ۷۸۰۰۰ کلمه دارد.
- (۳) معراج پیامبر (ص) که در آن به حقایق بیشماری دست یافتند .توسط مرکب آسمانی بنام براق از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان ها سفر می کنند و همان شب بر می گردند.
- (۴) بنابه درخواست مشرکان مکه ، ماه به اشاره انگشت مبارک رسول اکرم(ص) به دو نیم شد.
- (۵) پیامبر در ۵۷۰ میلادی متولد شد و در چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شدند و پس از ۱۰ سال اسلام همه شبه جزیره عرب را در بر گرفت.
- (۶) اخلاق پیامبر (ص) در همه ابعاد انسانی در حد کمال و تمام بود . او را به راستی یک انسان کامل کرده بود.
- (۷) پیامبر خدا(ص) درامانت داری در مکه معروف به محمد امین بود.
- (۸) در تورات ظهور پیامبر اسلام(ص) را از کوه فاران که همان کوه مکه باشد را نوید می دهد.
- (۹) در انجیل یوحنا از پیامبر اسلام(ص) با کلمه پارکلیت یا فارقلیط نام برده شده است که همان احمد است.
- (۱۰) عبارت **همیشه و تا ابد با شما خواهد بود**. که در باره پیامبر اسلام(ص) در انجیل آمده است اشاره به خاتمیت آن حضرت است.

درس هجدهم

اُمِّیت و خاتمیت

اُمِّیت : درس ناخوانده بودن پیامبر (ص)

یکی از نکات روشن زندگی رسول اکرم(ص) اینست که **درس ناخوانده و مکتب نادیده** بوده است. و نزد هیچ معلمی زانوی تعلیم بر زمین زده و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است. در این رابطه احدی از مورخان مسلمان یا غیر مسلمان مدعی نشده است که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی ، چه رسد به دوران کهولت و پیری که دوره رسالت است. نزد کسی خواندن و نوشته آموخته است. و همچنین احدی ادعا نکرده و موردی را نشان نداده است که آن حضرت قبل از دوران رسالت یک سطر خوانده و یا یک کلمه نوشته باشد.

مردم عرب بالأخص عرب حجاز در آن عصر و عهد بطور کلی مردمی بیسواد بودند. افرادی از آنها می توانستند بخوانند و بنویسند انگشت شمار و انگشت شمار بودند و عادتاً ممکن نیست که شخصی در آن محیط این فن را بیاموزد و در میان مردم به این صفت معروف نباشد!!

معنی اُمِّی

در اینکه چرا پیامبر را **اُمِّی** نامیده اند. چند احتمال است :

- (۱) یکی اینست که این کلمه منسوب به **اُمِّ** است. که به معنی مادر است. و امی در این حالت یعنی کسی که بصورت مادر زاد از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است.
- (۲) احتمال دیگر این است که این کلمه منسوب به **امت** است. یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است. زیرا اکثریت توده مردم ، خط و نوشتن نمی دانستند و عده کمی با سواد بودند.

نظر قرآن در باره اُمِّی بودن پیامبر

قرآن درس ناخواندگی پیامبر اسلام(ص) را اینطور بیان می کند که اگر رسول اکرم (ص) توانایی خواندن و نوشتن داشتند ، او را متهم می کردند که تو این معارفی که بیان می نمایی از کتاب های دیگران اخذ کرده ای و وجود این شک می توانست زمینه ای در جهت شک در اصل رسالت نبی اکرم(ص) باشد.

اگر پیامبر اکرم (ص) درس خوانده بودند اعجاز قرآن به راحتی مورد تردید قرار می گرفت . ولی درس ناخواندگی آن حضرت تمامی اتهامات را در این زمینه بر طرف ساخته و بهانه ای بدست مخالفان داده نمی شود.

آیا انسان نمی تواند بی نیاز از انسان های دیگر کتاب طبیعت و خلقت را مطالعه نماید؟ آیا انسان را آن مقام و درجه نیست که با غیب و ملکوت ارتباط پیدا کند؟ قرآن کریم در باره پیامبر اکرم می فرماید :

(ماينطق عن الهوى ، ان هو الا وحيٌ يوحى ، علمه شديد القوى- ٥/النجم)

یعنی او از هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید جز وحی که به او می رسد نیست. آنکه دارای نیروهای زیادی است (شدید القوی) او را تعلیم داده است.

ختم نبوت

آنچنانکه در قبل گفتیم پیامبران با همه اختلافات فرعی و شاخه ای ، حامل یک پیام و وابسته به یک مکتب بوده اند. این مکتب تدریجاً بر حسب استعداد جامعه انسانی عرضه شده است تا بدانجا که بشریت به حدی رسیده که آن مکتب بصورت کامل و جامع عرضه شد. و چون بدین نقطه رسید نبوت پایان پذیرفت. آن کسی که به وسیله او صورت کامل مکتب عرضه و ابلاغ شد ، حضرت محمد بن عبدالله (ص) است و آخرین کتاب آسمانی قرآن است. همانطور که قرآن کریم فرموده است:

(و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً ، لا مُبدل لکلماته - ١٠/انعام)

یعنی پیام راستین و موزون پروردگارت کامل گشت ، کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست.

علل تجدید نبوت ها

با اینکه نبوت یک جریان پیوسته است. و پیام خدا یعنی دین یک حقیقت بیشتر نیست علل تجدید نبوت های تشریحی و تبلیغی و ظهور پیامبران پیایی و متوقف شدن همه آنها بعد از ظهور خاتم الانبیاء اینست که :

(١) بشر دوران های گذشته به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتب آسمانی خود نبوده است.

(٢) در دوره های پیش ، بشریت به واسطه عدم بلوغ و رشد قادر نبوده که یک نقشه کلی برای مسیر خود دریافت کند. و با راهنمایی آن نقشه ، راه خویش را ادامه دهد . چون لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی هایی باشند و او را تا مقصد برای همیشه همراهی کنند. ولی مقارن با دوره رسالت ختمیه و از آن به بعد این توانایی که نقشه کلی دریافت کند برای بشر پیدا شده است.

(٣) غالب پیامبران ، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنها ، پیامبران تبلیغی بوده اند نه تشریحی. پیامبران تشریحی شاید از انگلستان یک دست تجاوز نکنند. و کار پیامبر تبلیغی ، ترویج و تبلیغ و اجراء و تفسیر شریعتی بود که حاکم بر زمان آنها بوده است.

علمای امت در عصر خاتمیت که عصر علم است قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند . نام این عمل **اجتهاد** است.

علمای شایسته امت اسلامی بسیاری از وظائفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظائف پیامبران تشریحی را (بدون آنکه خود مشروع باشند) با عمل اجتهاد و با وظیفه خاص رهبری امت انجام می دهند . از این رو در عین اینکه نیاز به دین

همواره باقی است و بلکه هر چه بشریت بسوی تمدن پیش می رود **نیاز به دین فزونی می یابد** ، نیاز به تجدید نبوت و آمدن کتاب آسمانی جدید و پیامبر جدید برای همیشه منتفی گشت و پیامبری پایان یافت.

خلاصه ی درس هجدهم :

- (۱) یکی از نکات برجسته روشن زندگی پیامبر اسلام(ص) اینست که درس ناخوانده و مکتب نادیده بوده است.
- (۲) خواندن و نوشتن در بین مردم حجاز در عصر رسول خدا(ص) معمول نبوده است.
- (۳) اگر **امی** از **ام** باشد یعنی کسی که مادر زادی اطلاعی از نوشتن و خواندن ندارد.
- (۴) اگر **امی** از **امت** باشد یعنی کسی که همچون اکثریت مردم حجاز در آن عصر خط ننوشته و چیزی نخوانده است.
- (۵) قرآن می فرماید : اگر پیامبر (ص) خواندن و نوشتن می دانست . بدخواهان در جهت سست نمودن پایه های دعوت رسالت ، تهمت می زدند.
- (۶) در عصر پیامبر (ص) بشریت به حدی رسید که توانست همه دین را بطور جامع دریافت دارد و این معنی ختم نبوت است.
- (۷) علت تجدید نبوت ها به دو دلیل بوده است:
 ❖ عدم حفظ کتاب های آسمانی
 ❖ ناتوان بودن از دریافت یک نقشه کلی توسط مردم گذشته.
- (۸) در عصر خاتمیت و در زمان عیبت ، اجتهاد همان نقش پیامبران تشریحی را خواهد داشت.
- (۹) هر چقدر بشر بسوی تمدن پیش رود نیاز به دین فزونی می گیرد.

فصل چهارم

عدل الهی

- عدل و اثرات آن
- رفع بعضی از شبهات در مورد عدل الهی
- نکاتی پیرامون عدل الهی

فهرست عناوین

فصل چهارم : عدل الهی

درس نوزدهم :

عدل الهی و اثرات آن
تاریخچه طرح مسأله عدل
عدل چیست؟
الف-موزون بودن
ب-نفی هر گونه تبعیض
ج-رعایت استحقاق ها
اهمیت عدل
ذاتی و عقلی بودن حسن و قبح افعال
عدل الهی
عدل و حکمت
اثرات عدل
۱-عدل در افعال
۲-عدل در اخلاق
۳-عدل در احکام (داوری ها)

درس بیستم :

رفع بعضی از شبهات در باره عدل الهی
۱-جبر و اختیار
الف-جبر
ب-اختیار
ج-عقیده شیعه
۲-تبعیض ها
۳-شرور و مصیبت ها
۴-مرگ و میر
۵-قضا و قدر
معانی قضا و قدر
چند برداشت از قضا و قدر
الف-قضا و قدر بمعنای سنت و قانون آفرینش
ب-قضا و قدر به معنای اراده و مشیت الهی

قضا و قدر به معنای علم ازلی الهی
قضا و قدر به معنی تکلیف و تشریح الهی

نکاتی پیرامون عدل الهی

۱- ثنویت

۲- مسأله شیطان در اسلام

۳- تفاوت نه تبعیض

۴- قرآن و سنت الهی

۵- قضا و قدر و مسأله جبر

۶- جزای عمل

۷- تفاوت و ارتباط دو جهان

الف- ثبات و تغییر

ب- زندگی خالص و ناخالص

ج- کشت و درو

د- سرنوشت اختصاصی و مشترک

۸- شفاعت

۹- توحید و توسلات

۱۰- عمل خیر برای غیر مسلمان

درس بیست و یکم:

درس نوزدهم

عدل الهی و اثرات آن

تاریخچه طرح مسأله عدل

بحث های کلامی آنچنانکه از تواریخ مسلم استفاده می شود از نیمه قرن اول هجری آغاز شد. در میان بحث های کلامی ظاهراً از همه قدیم تر **جبر و اختیار** است.

جامعه اسلامی که به علل بسیاری، زود و سریع وارد تفکر علمی شد. خواه ناخواه در ردیف اولین مسائلی که طرح کرد مسأله جبر و اختیار بود. جامعه اسلامی یک جامعه مذهبی بود و در قرآن که کتاب دینی مسلمانان است به مسائل مربوط به **جبر و اختیار و قضا و قدر الهی و پاداش ها و کیفرها** زیاد بر می خوریم. توجه عمیق مسلمین به **تدبر و تفکر** در آیات قرآنی که خود قرآن بدان دعوت می کرده است خواه ناخواه منجر به بحث در **جبر و اختیار** گردید.

بحث جبر و اختیار خود بخود بحث عدل را به میان آورد. زیرا رابطه مستقیمی است میان اختیار و عدل از یک طرف و جبر و نفی عدل از طرف دیگر. یعنی تنها در صورت اختیار است که تکلیف و پاداش و کیفر عادلانه مفهوم و معنی پیدا می کند. اگر انسان آزادی و اختیار نداشته باشد و در مقابل اراده الهی و یا عوامل طبیعی دست بسته و مجبور باشد دیگر تکلیف و پاداش و کیفر مفهوم خود را از دست می دهد.

متکلمین اسلامی دو دسته شدند:

- (۱) دسته ای که از همان ابتداء معتزله نامیده شدند، طرفدار عدل و اختیار.
- (۲) و دسته دیگر یعنی گروه اهل حدیث که بعدها اشاعره نامیده شدند طرفدار جبر و اضطرار گردیدند.

در رابطه با جبر و اختیار در قرن اول هجری در جامعه اسلامی چند سؤال مطرح است:

- ❖ چرا **کلام اسلامی** بیش از هر چیز به مسأله عدل پرداخت؟
- ❖ چرا **فقه اسلامی** قبل از هر چیزی مسأله عدل برایش مطرح شد؟
- ❖ و چرا در جهان سیاست اسلامی بیش از هر کلمه ای کلمه عدل به گوش می خورد؟
- ❖ اینکه در همه **حوزه ها** سخن از عدل بود باید یک ریشه و سرمنشأ خاص داشته باشد.
- ❖ آیا جریان اصلی دیگری در کار بود که همه این جریان ها را او بر می انگیخته و تغذیه می کرده است؟

از نظر ما ریشه اصلی و ریشه طرح های علمی و عملی مسأله عدل را در جامعه اسلامی در درجه اول در خود قرآن کریم باید جستجو کرد. این قرآن است که **بذر اندیشه عدل** را در دل ها کاشت و آبیاری نمود. و دغدغه آن را چه از نظر فکری و فلسفی و چه از نظر عملی و اجتماعی در روح های ایجاد کرد. این قرآن است که مسأله عدل و ظلم را در چهره های گوناگوش: **عدل تکوینی، عدل تشریحی، عدل اخلاقی و عدل اجتماعی** طرح کرد.

قرآن تصریح می کند که نظام هستی و آفرینش بر عدل و توازن و بر اساس استحقاق ها و قابلیت هاست. گذشته از آیات زیادی که صریحاً ظلم را از ساحت کبریایی به شدت نفی می کند و گذشته از آیاتی که ابلاغ و بیان و اتمام حجت را از آن جهت از شؤن پروردگار می شمارد که بود اینها نوعی عدل و هلاک بشر با نبود آنها نوعی ظلم و ستم است . و گذشته از آیاتی که اساس خلقت را بر حق - که ملازم با عدل است - معرفی می نماید . گذشته از همه اینها در برخی از آیات از **مقام فاعلیت و تدبیر الهی** به عنوان **مقام قیام به عدل** یاد می کند.

عدل تشریحی یعنی اینکه در نظام جعل و وضع و تشریح قوانین همواره اصل عدل رعایت شده و می شود . نیز صریحاً مورد توجه قرآن قرار گرفته است . در قرآن کریم تصریح شده که حکمت بعثت و ارسال رسل اینست که عدل و قسط بر نظام زندگانی بشر حاکم باشد.

قرآن کریم ، **امامت و رهبری** را پیمانی الهی و مقامی ضد ظلم و توأم با عدل می داند. و علت **حساسیت مسلمین** نسبت به این مسأله و علت راه یافتن این اصل در کلام و در فقه و در حوزه های اجتماعی اسلامی بلاشک قرآن بود. اما علت جبهه گیری های مختلف در این مسأله که برخی آن را عربیان و بدون لفافه پذیرفتند و برخی با یک سلسله توجیهاات و تأویلات آنرا از اثر انداختند چیزهای دیگر است که برخی روانی است و برخی اجتماعی و برخی سیاسی است.

عدل چیست؟

مجموعاً سه معنی و یا سه مورد استعمال برای **کلمه عدل** هست که بدان اشاره می شود:

الف-موزون بودن

ب-نفی هر گونه تبعیض

ج-رعایت استحقاق ها

الف-موزون بودن

اگر مجموعه ای را در نظر بگیریم که در آن اجزاء مختلفی بکار رفته است و هدف خاصی از آن منظور است . باید شرایط معینی در آن از حیث مقدار لازم هر جزء و از لحاظ کیفیت ارتباط اجزاء با یکدیگر رعایت شود. و تنها در این صورت است که آن مجموعه می تواند باقی بماند. و اثر مطلوب خود را بدهد و نقش منظور را ایفا کند.

مثلاً یک اجتماع اگر بخواهد باقی و برقرار بماند باید متعادل باشد یعنی هر چیزی در آن بقدر لازم نه با قدر مساوی وجود داشته باشد . یک اجتماع متعادل به کارهای فراوان از قبیل اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی ، قضایی و تربیتی احتیاج دارد. و این کارها باید میان افراد تقسیم شود و برای هر کدام از آن کارها به آن اندازه که لازم و ضروری است اینستکه میزان احتیاجات در نظر گرفته شود و متناسب با آن احتیاجات بودجه و نیرو مصرف گردد.

ب-نفی هر گونه تبعیض

گاهی که می گویند فلانی عادل است منظور اینستکه هیچگونه تفاوتی میان افراد قائل نمی شود . بنابر این عدل یعنی مساوات. و اگر این تساوی در زمینه استحقاق های مساوی باشد درست است.

ج- رعایت استحقاق ها

رعایت استحقاق ها و عطاکردن به هر ذی حقی آنچه استحقاق آن را دارد . معنی حقیقی عدالت اجتماعی بشری ، یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آنرا محترم شمارند، به همین معنی است.

اهمیت عدل

مسأله عدل از اینکه انسان فطرتاً خواهان آن است و جوامع بشری برقراری و رعایت آن را در جامعه آرزو می کنند از نظر اسلام و خصوصاً مذهب شیعه حائز اهمیت خاصی است. لذا خداوند متعال در قرآن کریم یکی از اهداف ارسال پیامبران را بر پا داشتن عدل بیان می کند. در سوره مبارکه حدید می فرماید:

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...-۲۵/الحدید)

یعنی ما پیامبران خود را با ادله و معجزات (به خلق) فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.

پیاده کردن عدل از وظائف مهم رهبران الهی بوده است. لذا می بینیم که آنها در طول زندگانی با ستمگران مبارزه می کردند و در این راه حتی از جان خود هم می گذشتند.

همچنین مسأله عدل در قرآن مبنای معاد قرار گرفته است. علاوه بر این از لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز عدل دارای اهمیت خاصی است. بطوریکه برای احراز بسیاری از پست های حساس ، اسلام عادل بودن را بعنوان یک شرط اساسی قرار داده است. مثلاً پیشوای اسلامی باید عادل باشد . قاضی باید عادل باشد ، شاهد محکمه ، شاهد طلاق ، امام جماعت و امثالهم باید عادل باشند.

ذاتی و عقلی بودن حسن و قبح افعال

شیعه معتقد است که **حُسن و قبح افعال** (خوبی و ناپسندی کارها) **ذاتی و عقلی** است . یعنی اینکه اگر عدالت ، انصاف ، راستگویی و امانت و امثال آنها خوب و پسندیده می باشند . این حسن و خوبی در ذات آنهاست. و نیز اگر ظلم ، خیانت ، دروغ، تهمت و غیره بد و ناپسند می باشند این قبح و بدی ذاتی آنها می باشد. شیعه اعتقاد دارد که حسن و قبح افعال را می توان با محک عقل سنجید ، بنا بر این اگر خداوند هم در باره این امور حکمی وضع نکرده بود ، بدی و خوبی آنها ثابت و محقق بود.

عدل الهی

خداوند متعال نسبت به هیچیک از مخلوقات ظلم نمی کند ، زیرا اگر خوب دقت کنیم ، مشاهده می کنیم آنچه **ظلم و ستم** از افراد بشر و یا سایر موجودات صادر می شود یا به خاطر حفظ موقعیت و مقام و ریاست است و یا در اثر **احتیاج و نیاز** و یا به سبب **جهل و نادانی** است.

اول ما در بحث توحید ثابت کردیم که خداوند تبارک و تعالی وجودی است کامل و ذات او از هر گونه نقص و احتیاج و جهل مبرا است. بنا بر این هیچگاه از او ظلم صادر نمی شود و افعال او همه از روی حکمت و مصلحت و لطف می باشد. بعضی از آیات قرآن در باره عدالت چنین است:

(و أن الله ليس بظلام للعبيد - ۱۸۲/آل عمران)

یعنی : و خداوند هرگز نسبت به بندگان خود ستم روا نمی دارد.

(إن الله لا يظلم مثقال ذرة - ۴/نساء)

یعنی : خداوند (حتی) به اندازه ذره ای ظلم نمی کند.

(شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط - ۱۸/آل عمران)

یعنی : خدا به یکتایی خود گواهی دهد که جز ذات اقدس او خدائی نیست. و فرشتگان و صاحبان خرد نیز به یکتائی او گواهند، او بپا دارنده و نگاهبان عدل و درستی است.

عدل و حکمت

منظور از **عدل بودن خدا** اینست که وی حق هیچ موجودی را پایمال نمی کند و به هر کسی هر چه را استحقاق دارد، می دهد و منظور از حکیم بودن او اینست که نظام آفرینش، نظام احسن و اصلح یعنی نیکوترین نظام ممکن است. لازمه حکمت و عنایت حق اینست که جهان و هستی غایت و معنی داشته باشد و آنچه موجود می شود یا خود خیر است و یا برای وصول به خیر است. مثلاً وقتی تجهیزات دفاعی و حفاظتی موجودات زنده را در برابر خطرها شاهی بر نظم و حکمت الهی می گیریم.

اثرات عدل

وقتی فردی عدالت الهی را پذیرفت و یقین کرد که هر فعلی که از خداوند سرزند، بر اساس **عدل و حکمت** است. تمام قوانین و تکالیف و دستوراتی که از جانب او صادر شده است از جان و دل می پذیرد و خود را موظف می داند که از آنها پیروی کند. پیروی از این دستورات موجب می شود که صفت عدل بر تمام جوانب زندگی انسان حاکم باشد. و این عدل را از سه جنبه می توان بررسی کرد:

- (۱) عدل در افعال
- (۲) عدل در اخلاق
- (۳) عدل در احکام (داوری ها)

۱- عدل در افعال

آن است که رفتار انسان با دستور شرع که عین مصلحت و حکمت است مطابقت داشته باشد و اعلی درجه چنین عدلی را معصومین علیهم السلام دارا می باشند و نازل ترین آن عدالتی است که در فقه مورد بحث قرار می گیرد و آن عبارت است از انجام واجبات الهی و ترک محرمات و معاصی کبیره و اصرار نداشتن بر گناهان صغیره.

۲- عدل در اخلاق

آنستکه انسان در جمیع ملکات و صفات نفسانی **میانہ رو** بوده ، نه جانب **افراط** را بگیرد و نه جانب **تفریط** را. مثلاً سخاوت حد وسط بین بخل و اسراف است و یا شجاعت حدمیانہ بی باکی و جبن است.

۳- عدل در احکام (داوری ها)

آنستکه در مقام حکم و داوری ، حق کسی را تضییع نکنیم و با صرف کردن از ملاحظات شخصی و اغراض خصوصی ، دعاوی و اختلافات را طبق موازین عدلانه حل و فصل نمائیم.

از جنبه روانی ، کسی که معتقد به عدل است هنگامی که دچار حادثه ناگواری یا مصیبتی می شود بجای اینکه خود را باخته و لب به گفتن کفر بگشاید ، در صدد بر می آید که علل وقوع حادثه را کشف کند . اگر مقصر خود اوست ، خویشتن را اصلاح می کند و اگر دیگران به او ظلم کرده اند با آنان به مبارزه بر می خیزد.و اگر جانب خداوند حکیم است (با توجه به مصلحت های الهی که در بحث مصیبت ها و شرور دگر شد) حوادث را با کمال میل پذیرا می شود و صبر می کند و در پرتو چنین عقیده ای زندگی را با آرامش خاطر و صفای باطن بسر می برد.اثرات عقیده به عدل در اجتماع نیز بسیار است بطوریکه اگر افراد جامعه ای به اصل عدل معتقد باشند خواهان جامعه ای هستند که بر مبنای عدالت باشد.

اعتقاد به عدل الهی از جهت بیداری و هشیاری انسان و حسابرسی به اعمال نیز مؤثر است. زیرا کسی که معتقد است که همه افعال خداوند بر اساس عدل است و در دادگاه عدل الهی حتی جزئی ترین اعمال و حرکات انسان نیز رسیدگی خواهد شد مراقب اعمال و کردار خود بوده و سعی خواهد کرد که کوچک ترین خلافی از او سرنزند تا از عقوبت و عذاب الهی در امان باشد.

خلاصه ی درس نوزدهم :

- ۱) بحث های کلامی از نیمه قرن اول هجری آغاز شد.
- ۲) بحث جبر و اختیار خود بخود بحث عدل را به میان آورد.
- ۳) متکلمین اسلامی دو دسته شدند:
- ❖ معتزله (طرفداران عدل و اختیار)
- ❖ اشاعره (طرفداران جبر و اضطرار)
- ۴) ریشه اصلی بحث پیرامون عدل را ابتداء باید در خود قرآن جستجو نمود.
- ۵) قرآن تصریح می کند که نظام هستی بر عدل و توازن استوار است.
- ۶) عدل تشریحی یعنی اینکه در قوانین و تشریح اصول و چهارچوب عدل رعایت شود.
- ۷) برای تعریف از هذل ، سه مفهوم وجود دارد :
- ❖ موزون بودن
- ❖ نفی هر گونه تبعیض
- ❖ رعایت استحقاق ها

- ۸) انسان فطرتاً خواهان عدل و رعایت آن در جامعه است.
- ۹) عدل در قرآن بعنوان مبنای معاد قرار گرفته است.
- ۱۰) شیعه معتقد است که حُسن و قُبْح افعال ذاتی و عقلی است.
- ۱۱) ظلم ناشی از احتیاج و به سبب جهل و نادانی و برای حفظ موقعیت از انسان صادر می شود.
- ۱۲) همه افعال خداوند از روی حکمت و مصلحت و لطف است.
- ۱۳) منظور از عادل بودن خدا اینستکه وی حق هیچ موجودی را پایمال نمی کند.
- ۱۴) لازمه حکمت و عنایت حق ایستکه جهان و هستی غایت و معنی داشته باشد.
- ۱۵) کسی که عدل خدا را پذیرفته باشد به تمام قوانین و تکالیف صادر شده از دل و جان پذیرا خواهد بود.
- ۱۶) عدل در افعال آن استکه رفتار انسان با دستور شرع که عین مصلحت و حکمت است مطابقت داشته باشد.
- ۱۷) عدل در اخلاق یعنی آنکه انسان در جمیع ملکات و صفات نفسانی میانه رو باشد .
- ۱۸) عدل در احکام یعنی دعاوی و اختلافات طبق موازین عادلانه حل و فصل شود.
- ۱۹) کسی که به عدل معتقد است همواره در پی کشف علل حوادث بر می آید.
- ۲۰) فردی که به عدل رسیده است مراقب اعمال خود است.

فصل بیستم

رفع بعضی از شبهات در باره عدل الهی

۱- جبر و اختیار

فِرَق و مذاهب اسلامی در مورد افعالی که از انسان سر می زند بر سه نوع عقیده اند:

الف- جبر

ب- تفویض

ج- عقیده شیعه

الف- جبر

گروهی از مسلمانان معتقدند که انسان در انجام کارهای خود مانند : طاعت ، معصیت ، خیانت ، ستم ، احسان ، محبت ، دزدی ، عدالت و غیره مجبور است و هیچ اختیاری از خود ندارد!!

ب- اختیار

گروهی دیگر از مسلمانان معتقدند که انسان در اعمال خود اراده ای مستقل دارد و جمیع امور به اختیار خود او انجام می پذیرد و خداوند در کارهایی که بشر انجام می دهد هیچگونه دخالتی ندارد و این **عقیده معتزله و زیدیه** است.

ج- عقیده شیعه

شیعه معتقد است که کارهای انسان به اراده و اختیار خودش انجام می گیرد ولی در عین حال در انجام دادن آنها مستقل نیست بلکه محتاج به حول و قوه و اراده الهی می باشد. به این معنی که اگر اراده پروردگار با او موافقت نمود آن کار انجام می شود و الا انجام نمی پذیرد.

شیعه در بطلان مذهب جبریون چنین استدلال کرده است:

جبر بر خلاف عقل و حس و وجدان است. زیرا اگر انسانها در اعمال خود مجبور باشند ارسال رسل و فرستادن کتب (قرآن ، انجیل ، تورات و سایر کتاب هاتی انبیاء) ، وضع احکام و تکالیف ، وعده و وعید ، ثواب و عقاب ، بهشت و دوزخ ، همه لغو و عبث خواهد بود. زیرا همه اینها شرطش اختیار است و اگر کسی در افعالش مجبور باشد لزومی ندارد که به ازاء اعمالش او را ثواب یا عذاب دهند. و از طرفی هیچ بنده جنایتکاری را نمی توان مذمت و یا مجازات نمود. . بعلاوه اگر انسان به وجدان پاک خود مراجعه کند ، بخوبی حس می کند و در می یابد که در انجام کارهایش جبری وجود ندارد. هر عملی که بخواهد انجام می دهد و آنچه را که نخواهد انجام نمی دهد.

همچنین شیعه در بطلان و رد **مذهب مفوضه** (اختیاربون) به این شکل استدلال کرده است که مفوضه (طرفداران اختیار انسان) در مقابل جبریون به افراط افتاده اند و می گویند: انسان در افعال خود مستقل است. و خداوند در آن هیچ دخالتی ندارد. آنها برای اثبات مدعای خود دلائلی را که در رد عقیده جبریون ذکر شد استدلال کرده اند.

در صورتی که بسیاری از اوقات عملاً مشاهده می کنیم که انسان خیلی از کارها را تصمیم می گیرد که انجام دهد و تمام هم و کوشش خود را در آن راه مصروف می دارد و همه اسباب و مقدمات آن را فراهم می کند ولی به انجام آن موفق نمی شود. یعنی در عین اینکه انسان در انجام دادن هیچ کاری مجبور نیست، انجام یافتن خیلی از کارها از اراده او خارج است. و تا اراده خداوند حکیم بر کاری تعلق نگیرد، آن کار انجام شدنی نیست.

از طرفی انسان در اعمالی هم که موفق به انجام دادن آن می شود هر لحظه به **حول و قوه رحمن** محتاج است و باید در هر آن از او نیرو بگیرد که اگر این قوه و نیرو نباشد ادامه کار محال است.

۲- تبعیض ها

اشکال دیگر که ممکن است به عدل الهی گرفته می شود مسأله تبعیض هاست. و آن این است که:

- ❖ چرا مخلوقات جهان از لحاظ استعداد ها، کمالات و توانائی ها با هم یکسان نیستند؟
- ❖ چرا بعضی تند ذهن و بعضی دیگر کودن هستند؟
- ❖ چرا یکی زشت است و دیگری زیبا؟
- ❖ یکی سالم و کامل است و دیگری علیل و ناقص؟
- ❖ چرا پاره ای از مردم غنی و عده ای دیگر فقیرند؟
- ❖ بلکه چرا یکی انسان است و دیگری مورچه، یکی جماد است و دیگری نبات؟

همانطور که واضح است یک دسته از تفاوت هائی که بین انسان ها مشاهده می شود سرچشمه اش خود آنها می باشند. پیدایش اینگونه **تفاوت ها** در میان افراد ممکن است به یکی از دو علت باشد:

- ❖ سستی و تنبلی
- ❖ ظلم و ستم انسانها نسبت به یکدیگر

بعضی از تفاوت ها در اثر تنبلی و کم کاری و نداشتن تلاش و فعالیت بوجود می آید. مثلاً اغلب کسانی که فقیرند، منشأ فقرشان همین عامل است. که برای تحصیل علم و کسب معلومات کوشش نکرده در نتیجه از دیگران عقب افتاده اند. بنابر این در مواردی که ذکر شد تقصیر با خود انسان هاست. و ظلمی به آنها نشده است. بعضی دیگر از تفاوت ها در اثر ظلم و تعدی و استعمار و استثمار پدید می آید. بعضی از تفاوت ها ارتباطی با اراده و فعل انسان ندارد و مستقیماً مربوط به نظام خلقت می شود. مانند اینکه یکی انسان است و دیگری پشه یا یکی فیل است و دیگری مورچه. یکی حیوان است و دیگری گیاه. البته این تفاوت ها بندرت ایجاد شبهه و اشکال می کند.

یعنی کمتر کسی است که مثلاً بگوید چرا من انسان خلق شده ام و دیگری حیوان. اما فرض اینکه چنین سؤالاتی مطرح بشود، جواب این است که هیچیک از موجودات نسبت به خداوند متعال حقی ندارند. زیرا قبل از اینکه خلق بشوند از خود چیزی نداشته و اساساً چیزی نبوده اند و خداوند به مقتضای صفت خلاقیت و از روی لطف آنها را از نیستی به هستی در آورده است.

از طرف دیگر این اختلافات برای آفرینش لازم است و اراده و حکمت خداوند بر این تعلق گرفته که موجودات را مختلف بیافریند تا همه در خدمت یکدیگر قرار گرفته و هر موجودی به تکامل خود برسد.

۳- شرور و مصیبت ها

اشکال دیگری که در مورد عدل الهی مطرح می شود وجود عواملی است که به نحوی به انسان ضرر و آسیب وارد می سازد و گاهی از آن به مصیبت و بلا تعبیر می شود مانند سیل ، زلزله ، آفت های نباتی ، حیوانات درنده و گزنده ، میکروب های بیماری زا ، طوفان ، حریق و غیره . اشکال این است که چرا خداوند این شرور (بدی ها) را آفریده تا موجب ضرر و خسارت برای انسان باشد؟ **جواب این اشکال را در چهار قسمت بیان می کنیم :**

(۱) خداوند متعال هیچ موجودی را در ذات خود (یعنی بالذاته) شر نیافریده است. و ما بدون توجه به نقش مثبتی که این عوامل در جهان دارند خود و نزدیکان خود را مقیاس قرار داده **آنچه بسود ماست** خوب و مفید و **آنچه به زیان ما می باشد** بد و مضر می دانیم. برای روشن شدن مطلب فوق مثالی می زنیم :

جریان هوایی که با خود توده ای از ابر به همراه دارد در طول حرکت خود هنگام گذشتن از مناطق مختلف برای ساحل نشیان هوای نامناسب (شرجی) ایجاد کرده و آنها را آزار می دهد. اما این ابر به مسیر خود ادامه داده و در منطقه دیگری بصورت باران بر مزارع فروریخته و بسیاری از کشاورزان را خوشحال می کند. و ضمناً هوای مطبوعی را نیز پدید می آورد ، سپس باران شدت گرفته و در منطقه کوهستانی بصورت سیل عظیمی جاری شده و آنچه را که در مسیر عبورش باشد ویران می سازد.

اکنون اگر در مورد جریان هوای اولیه از افراد سؤال شود ، مردم هر منطقه به نحو خاصی قضاوت می کنند . عده ای آن را نعمت مطلق و عده ای دیگر آن را بلا و مصیبت می خوانند.

در اینجا می بینیم که قضاوت افراد مبنای سود و زیان شخصی است. و حال آنکه ابر و باد مسیر طبیعی خود را طی نموده و دارای نقش مثبت و پر منفعتی در جهان خلقت می باشند.

(۲) انسان بوسیله **عقل و تجربه ای** که دارد می تواند بسیاری از مضرات و آثار منفی عوامل طبیعی را خنثی کرده و یا اینکه خود را از معرض آسیب آنها دور سازد. مثلاً :

- ❖ برای مقابله با سیل می توان سدهائی احداث کرد.
- ❖ یا مسیر حرکت آن را تغییر داد.
- ❖ و یا اینکه از محل جریان آن دور شد .
- ❖ و برای مقابله با آفت های نباتی می توان سم پاشی کرد.
- ❖ و برای مبارزه با میکروب های بیماری زا می توان از واکسن های مخصوص هر بیماری استفاده نمود.
- ❖ و برای رفع شر حیوانات درنده و گزنده می توان سلاح های سرد و گرم بکار برد.
- ❖ یا خود را از معرض خطر آنها دور ساخت.
- ❖ و همینطور در مورد سایر عواملی که احتمال دارد به انسان خساراتی وارد سازند . می توان به تناسب تدابیری اندیشید.

۳) باید توجه داشت که اگر عواملی که به انسان زیان وارد می سازند وجود نداشت درد و رنج و مشقت و نقص و کمبود و زشتی و همچنین مرگ و نیستی نیز وجود نداشت و همه انسان ها در شرایط یکسان و در یک سطح بودند و اگر چنین می بود دیگر لذت و خوشبختی و کمال و زیبایی و نیز زندگی معنایی نداشت!! زیرا **لذت** وقتی مفهوم دارد که در کنار آن **درد و رنجی** باشد. **کمال و زیبایی** ، زمانی معنا خواهد داشت که در کنار آن **نقص و زشتی** باشد و بالاخره حیات و زندگی هنگامی درک می شود که در کنار آن مرگ و نیستی وجود داشته باشد.

۴) بعضی از **گرفتاری ها و مصائب** را خداوند متعال طبق مصالحی برای انسان ها قرار داده است:

❖ **بیداری انسان و جلوگیری از سرکشی**

انسان وقتی که مدتی در ناز و نعمت و راحتی و لذت بوده و در زندگی او هیچ رنج و سختی و نقص و کمبودی نباشد بطوریکه خود را بی نیاز احساس کند آنگاه از نعم و صاحب نعمت خود غافل شده و طغیان و سرکشی می کند. لذا گاه و بیگاه لازم است که بوسیله حوادث ناگواری که پیش می آید زنگ های بیدار باش در گوشه و کنار زندگی انسان نواخته شود تا او را از غفلت و سرکشی باز دارد.

❖ **کیفر گناهان**

هر عملی در جهان عکس العملی دارد و هیچ حرکتی در نظام آفرینش بی اثر نمی ماند. اعمال بد و گناهان ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و بازتاب همه آنها در جهان ابدی نمایان می شود. منتهی خداوند متعال بعضی از معاصی و نافرمانی ها را علاوه بر جهان آخرت در این دنیا کیفر می دهد تا انسان را از عواقب بد و آثار شوم مصیبت و نافرمانی واقف گرداند.

❖ **آمزش گناهان**

در حدیثی آمده است که بعضی از بیماری هائی را که انسان بدانها مبتلا می شود برای سبک شدن بار گناهان می باشد. البته بدهائی که سبب آموزش گناهان ما می شود تنها از جانب الله و طبق مصلحت او می باشد. لذا کسی حق ندارد. لذا کسی حق ندارد که خود را دچار بلا سازد تا گناهانش آمرزیده شود.

❖ **آزمایش و رشد انسان**

برخی دیگر از حوادث میزان و معیاری است برای سنجش ایمان افراد و اینکه تا چه حد حاضرند از مال و جان خود در راه الله بگذرند. از طرفی انسان در اثر این آزمایش ها از لحاظ معنوی رشد یافته و به درجات عالی نائل می شود.

۴-مرگ و میر

در باره **مرگ** چند مطلب وجود دارد که در ذیل می آید:

۱) مرگ نسبی است یعنی انسان هیچگاه مطلقاً نیست نمی شود. بلکه حالتی را از دست داده و حالت دیگری را بدست می آورد . مانند خاکی که به گیاه مبدل می شود . که در ضمن این تبدیل ، شکل سابق و خواص پیشین خود را از دست می دهد و گیاه نسبت به حالت خاک بودنش مرده و نسبت به حالت جدیدش هستی و حیات پیدا کرده است. انسان نیز هم‌منطور است یعنی هنگام مرگ تنها تغییر حالت می دهد.

- (۲) همانطور که در دنیای رحم مادر جسم انسان برای دوران بعد از تولد پرورش یافته و آماده می شود . در این دنیا نیز روح انسان پرورش می یابد تا برای جهان آخرت آماده شود.
- (۳) در این دنیا همواره مرگ یک دسته از موجودات زمینه حیات را برای گروهی دیگر فراهم می کند. اگر گل های سال گذشته برچیده نشده بودند ، گل های جوان و شاداب سال جدید ، میدانی برای خودنمایی نمی یافتند.

۵- قضا و قدر

یکی از شبهاتی که در رابطه با عدل الهی مطرح می شود مسأله **قضا و قدر** یا **سرنوشت** است. اشکال از اینجا ناشی شده است که عده ای به تصور اینکه انسان در مقبل قضا و قدر الهی محکوم بوده و از خود اراده ای ندارد اظهار می دارند که این خلاف عدل است !! حال برای روشن شدن ابعاد موضوع به بررسی این فرض و تصور می پردازیم:

معانی لغوی قضا و قدر

اصطلاح قضا و قدر در میان دانشمندان اسلامی و همچنین در احادیثی که از معصومین علیهم السلام بدست ما رسیده با معانی و تعبیر گوناگونی کبار رفته است. ما ضمن بیان این تعبیرات مختلف ثابت خواهیم کرد که هیچیک از آنها ارتباطی به مسأله جبر ندارند. اما قبل از آن شایسته است که با معنی لغوی این دو کلمه آشنا شویم.

هر کاری که با استحکام و استواری انجام گیرد به آن قضا گویند مثلاً از آنجا که **آسمان ها** با استواری خاصی آفریده شده اند خداوند خلقت آنها را با لفظ **قضا** بیان فرموده است. و نیز از آنجائیکه **حکم قاضی** معمولاً استحکام خاصی دارد و لازم الاجراست حکم او را **قضا** و شخص او را **قاضی** می نامند.

و اما **لغت قدر** تقریباً همه جا به معنای **حد و اندازه** بکار رفته است و با توجه به مطالبی که گفته شد می توان **لغت قضا** را به معنی **قطعیت یافتن وجود یک پدیده یا حادثه** و **لغت قدر** را به **معنای شکل گیری ، اندازه و خصوصیات وجودی آن** ، دانست.

چند برداشت از قضا و قدر

اکنون به بررسی برداشت های مختلفی که از قضا و قدر می شود مطرح می کنیم و به رفع اشکالات آن می پردازیم:

الف- قضا و قدر به معنای سنت و قانون آفرینش

تمام اجزای جهان و همه افراد انسان بطور یکسان تحت حاکمیت این قوانین می باشند . اما نکته مهم این است که انسان در انتخاب هر یک از این سنن کاملاً آزاد و مختار بوده و هیچگونه جبری از ناحیه این سنت ها بر او تحمیل نمی شود. مثلاً تقدیر (یا قانون) الهی در مورد ملتی که با اتکا به الله در تمامی اوقات مشغول تلاش و فعالیت هستند این است که روز به روز پیشرفت کرده و همه در آسایش و آرامش بسر برند. ولی **تقدیر (یا قانون) خداوند** درباره ملتی که از افراد سست و تنبل و سهل انگار تشکیل شده باشد این است که روزگار آنان هر روز قبل تباه تر و سیاه تر گردد!!

ب- قضا و قدر به معنای اراده و مشیت الهی

تعبیر و تفسیری که در اینجا در مورد **قضا و قدر** می شود و بعضی از آیات و روایات هم بر صحت این تعبیرات دلالت دارد. این است که تمامی موجودات جهان به اراده خداوند تعالی پدید آمده اند و کلیه حرکت ها و فعالیت های آنان نیز با نیرو و اراده او انجام می شود. هیچ موجودی نه بدون اذن و خواست الهی تحقق می پذیرد و نه قادر است کاری انجام دهد. اراده خداوند متعال بر این قرار گرفته است که هیچ پدیده یا رویدادی را بدون علت و سبب ایجاد نکند. مثلاً تبخیر آب دریاها و وزیدن باد، اسباب و عللی هستند که برف یا باران را بوجود می آورند یا نور خورشید آب و اکسیژن و بعضی از موادی که در دل خاک موجود است اسباب و و سائلی هستند که گل و میوه را پدید می آورند.

فعل انسان نیز یکی از وقایع و رویداد های جهان است. که عللی از قبیل روحیات و صفات ذاتی و اخلاقی اکتسابی و بالاخره اراده و خواست انسان در بوجود آمدن آن مؤثرند. یعنی **اراده انسان** وسیله یا سببی است که خداوند آن را به ما عطا کرده تا توسط آن کارهای خود را انجام دهیم.

ج- قضا و قدر به معنای علم ازلی الهی

معنی و تفسیر دیگری که از قضا و قدر الهی می شود عبارت از این است که خداوند از روز نخست به جزئیات حوادثی که در عالم بوقوع می پیوندد آگاه بوده و باصطلاح علم او ازلی است. در صورتی که اگر کسی فعلی را در لحظه مشخصی انجام دهد خداوند از قبل می دانسته است که این فعل بدست فرد مذکور در آن لحظه معین با اراده واقع می شود. و علمی که به این صورت باشد موجب محکوم بودن انسان در کارها نشده و منافاتی با **آزادی و اختیار** او نخواهد داشت.

د- قضا و قدر به معنای تکلیف و تشریح الهی

خداوند متعال توسط فرستادگان گراندرش قوانین و تکالیفی را برای بشر وضع کرده است. که این **قوانین تشریحی**، انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز داشته و به کارهای نیک و پسندیده امر می کند. از آنجائی که خداوند این قوانین را از روی لطف و خیر و رحمت و به منظور راهنمایی بشر وضع کرده است. نه تنها هیچ جبری از ناحیه این قوانین و تکالیف بر انسان تحمیل نمی شود، بلکه اطاعت از آنها باید موجب فخر و مباهات باشد. زیرا غیر از **خداوند حکیم** که انسان را آفریده است احدی نمی تواند قوانینی اینچنین کامل و بدون نقص وضع کند.

خلاصه ی درس بیستم :

- ۱) مذاهب اسلامی پیرامون جبر و اختیار به سه عقیده اند: جبر، تفویض و عقیده شیعه.
- ۲) گروهی معتقدند: که انسان در انجام کاری از خود اختیاری ندارد.
- ۳) گروهی دیگر از مسلمانان می گویند: خداوند در کارهای انسان دخالتی ندارد.
- ۴) شیعه می گوید: کارهای انسان با اختیار خود همراه با حول و قوه الهی انجام می شود.
- ۵) شیعه در رد عقیده جبر می گوید: اگر جبر باشد پس ثواب و عقاب برای چیست؟
- ۶) شیعه در رد عقیده اختیار می گوید: انجام یافتن خیلی از کارها از اراده انسان خارج است و تا اراده خداوند برکاری تعلق نکیرد، آن کار انجام نمی شود.

- (۷) تفاوت ها در خلقت بدست خداوند صورت گرفته تا همه در خدمت یکدیگر مسیر تکامل را در پیش گیرند.
- (۸) خداوند هیچ موجودی را شر نیافریده است و بدون نقش این عوامل در رابطه با سود و زیان خود آنها را بد می دانیم.
- (۹) انسان بوسیله عقل خیلی از زیان ها را می تواند جبران کند و یا مانع شود.
- (۱۰) اگر بلا نبود همه یکسان بودند . دیگر خوشبختی و کمال معنی نداشت.
- (۱۱) وقتی انسان در ناز و نعمت باشد، رنج و سختی حالت بیدارکنندگی برای او دارد.
- (۱۲) خداوند بعضی از کارها را علاوه بر آخرت در اینجا کیفر می دهد تا انسان را به عقوبت کار خود متوجه گرداند.
- (۱۳) در حدیثی است که بعضی از بلاها و گرفتاری ها برای سبک شدن بار گناهان است.
- (۱۴) برخی از حوادث معیاری است برای سنجش افراد.
- (۱۵) مرگ نسبی است و در این دنیا همواره مرگ برای یک دسته از موجودات زمینه حیات را فراهم می سازد.
- (۱۶) **قضاء** به معنی داوری و **قدر** به معنی اندازه آمده است.
- (۱۷) تمام اجزاء جهان تحت حاکمیت قانون و سنت الهی هستند.
- (۱۸) تمام موجودات جهان به اراده و مشیت خداوند پدید می آیند.
- (۱۹) فعل انسان یکی از رویدادهای جهان است.
- (۲۰) داشتن خداوند از انجام کاری توسط انسان در لحظه معین موجب محکوم بودن انسان نمی شود. و منافاتی با آزادی و اختیار او ندارد.
- (۲۱) قوانین تشریحی از روی لطف خداست که اطاعت از آنها برای آدمی باعث مباحث خواهد بود.

درس بیست و یکم

نکاتی پیرامون عدل الهی

۱- ثنویت

گروهی چنین حساب کرده اند که آفریننده خودش یا خوب است و نیکخواه و یا بد است و بدخواه. اگر خوب باشد بدها را نمی آفریند و اگر بد باشد خوب ها و خیرها را ایجاد نمی کند. در این استدلال، چنین نتیجه گرفتند که جهان دو مبدأ و دو آفریدگار دارد یعنی اعتقاد به **ثنویت**. اعتقاد ایرانیان قدیم به **مبدئی برای نیکی و مبدئی برای بدی** که بعد ها با تعبیر **یزدان و اهریمن** بیان شده است از همین جا پیدا شده است.

ایرانی، پس از اسلام نه تنها برای شرور مبدئی رقیب خدا قائل نیست بلکه در یک دید عالی عرفانی، بدی ها در نظام کلی آفرینش از نظرش محو می شود، می گوید: اساساً بدی وجود ندارد یا بد آن است که نباشد. **امام غزالی** می گوید: **نظامی زیباتر از نظام موجود امکان ندارد**. این انسان دست پرورده اسلام است که فکری اینچنین لطیف و عالی پیدا کرده، درک می کند که بلاها و رنج ها و مصیبت ها که در یک دید زشت و نامطلوب است در نظری بالاتر و دیدی عمیق تر، همه لطف و زیبایی است.

بر کار هیچکس منہ انگشت اعتراض آن نیست کَلک صنع که خط خطا کشد

۲- مسأله شیطان در اسلام

در جهان بینی اسلامی اساساً جهان و موجودات جهان بدو دسته خیر و شر منقسم نمی گردد، در جهان آفریده ای که بناست آفریده شده باشد و یا بد آفریده شده باشد وجود ندارد. همه چیز زیبا آفریده شده است و همه چیز بجا آفریده شده است. و همه چیز مخلوق ذات احدیت است.

قلمرو شیطان، تشریح است نه در تکوین و خلقت. یعنی قلمرو و مسیر تأثیر گذاری شیطان فعالیت های تشریحی و تکلیفی بشر است. شیطان فقط در وجود بشر می تواند نفوذ کند نه در غیر بشر، قلمرو شیطان در وجود بشر نیز محدود است به نفوذ در اندیشه او نه تن و بدن او، نفوذ شیطان در اندیشه بشر نیز منحصر است به حد وسوسه کردن و خیال یک امر باطلی را در نظر او جلوه دادن، قرآن این معانی را با تعبیرهای **تزئین** (زینت دادن، آراستن)، **تسویل** (آراستن چیزی برای گمراه ساختن و فریب دادن کسی)، **وسوسه** (تحریک کردن برای انجام کار بد) و امثال اینها بیان می کند.

و اما اینکه چیزی را در نظام جهان بیافریند و یا اینکه تسلط تکوینی بر بشر داشته باشد یعنی به شکل یک قدرت قاهره بتواند بر وجود بشر مسلط شود و بتواند او را بر کار بد اجبار و الزام نماید از حوزه قدرت او خارج است. تسلط شیطان بر بشر محدود است به اینکه خود بشر بخواهد دست ارادت به او بدهد.

۳- تفاوت نه تبعیض

آنچه در خلقت وجود دارد **تفاوت** است **نه تبعیض**. تبعیض آنستکه در شرایط مساوی و استحقاق های همسان بین اشیاء فرق گذاشته شود. ولی تفاوت آن استکه در شرایط نامساوی فرق گذاشته شود. به عبارت دیگر تبعیض از ناحیه دهنده است و تفاوت مربوط به گیرنده است.

با **یک مثال ساده** این مطلب روشن می شود: اگر دو ظرف را که ظرفیت ده لیتر آب را دارند در مقابل شیر آب قرار دهیم و در یکی دو لیتر آب بریزیم و در دیگری پنج لیتر، در اینجا تبعیض صورت گرفته است. منشأ اختلافات نیروئی است که آب را خالی می کند. و اما اگر دو طرف داشته باشیم یکی به ظرفیت ده لیتر و دیگری به ظرفیت پنج لیتر و هر دو را در دریا فرو بریم، باز هم اختلاف هست. اما منشأ اختلاف تفاوتی است که خود آن دو ظرف از نظر گنجایش و استعداد دارند نه دریا و نیروی فشار آب.

مثال دیگر: اگر یک معلم به دانش آموزانی که همه در یک درجه هستند و کار آنها یکسان است نمره های مختلفی بدهد. این تبعیض است ولی اگر همه را به یک دیده بنگرد و همه را یک جور تعلیم دهد و یک جور امتحان کند و سئوالات امتحانی که طرح می کند برای همه یکسان باشد، آنگاه برخی از شاگردان او به خاطر کودنی و کم هوشی یا به خاطر ساعی نبودن از عهده امتحان به خوبی یا اصلاً برنمایند و برخی دیگر از شاگردان به علت استعداد قوی و کار خوب سئوالات امتحانی را کاملاً جواب بدهند و معلم به هر کدام آنها بر طبق جواب های امتحانی نمره بدهد که قهراً مختلف خواهد بود در اینجا تفاوت رخ می دهد نه تبعیض. عدالت این است که معلم همه نمره ها را جمع کند و بعد بین همه دانش آموزان بطور مساوی قسمت کند، عدالت اینستکه به هر کدام آنچه را که استحقاق دارد بدهد. در اینگونه موارد فرق گذاشتن، عین عدالت و مساوات است و فرق نگذاشتن عین تبعیض و ظلم است.

۴- قرآن و سنت الهی

آنچه در اصطلاح فلسفه بنام نظام جهان و قانون اسباب خوانده می شود. در زبان دین سنت الهی نامیده می شود، قرآن کریم در چند جا گفته است که:

(هرگز در سنت خدا تغییری نخواهی یافت)

یعنی کار خدا شیوه ی مخصوص و فرمول ثابتی دارد و تغییر پذیر نیست، در سوره فاطر آیه ۴۳ این مضمون بطور مکرر و مؤکد یاد شده است:

(فإن تجد لسنة الله تبديلاً و لن تجد لسنة الله تحويلاً - ۴۳/فاطر)

یعنی هرگز در سنت الهی تبدیلی نمی یابی (سنت الهی تبدیل به سنت دیگری نمی شود. مثل اینکه قانونی نسخ شود و قانون دیگر جای آن را بگیرد) و هرگز در سنت الهی تغییری نمی یابی (نظیر اینکه در یک قانون قراردادی تبصره ای اضافه شود و یا قسمتی از آن لغو و تغییراتی در آن داده می شود بدون اینکه (اصل قانون لغو شود) قرآن کریم نه تنها بطور کلی قانونی بودن و سنت داشتن آفرینش را گوشزد می کند بلکه در مواردی برخی از سنن مخصوص را نیز معرفی می نماید. در باره نیکبختی و بدبختی جامعه ها می گوید:

(ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم - ۱۱/رعد)

یعنی خداوند وضع هیچ ملتی را عوض نمی کند تا که خودشان تغییری در خود ایجاد کنند.

ما ناله داریم که چرا **یک مشت یهودی زاندارم آمریکا** را بر یک میلیارد مسلمان مسلط می کند؟ چرا خداوند مسلمانان را عزت نمی دهد؟ و هر چقدر دعا و استغاثه می کنیم ولی مستجاب نمی شود. پاسخی که قرآن به ما می دهد یک جمله است که **خدا قانون را عوض نمی کند**. ما باید خود را عوض کنیم. قرآن یک فرمول کلی را بیان می کند و آن فرمول اینستکه **هر فسادی مقدمه شگست و بدبختی است و هر تجدید نظر اصلاحی رحمت خدا را تجدید می کند.**

۵- قضا و قدر و مسأله جبر

گروهی پنداشته اند معنای **تقدیر الهی** اینستکه خدا مستقیماً و بیرون از قانون جهان هر پدیده ای را اراده کرده است. و همچنین افعال اختیاری انسان ها نیز بدون اراده و اختیار انسان رخ نمی دهد. قانون خدا در مورد انسان اینستکه آدمی دارای اراده و قدرت و اختیار باشد و کارهای نیک یا بد را خود انتخاب کند.

اختیار و انتخاب راست کننده وجود انسان است. انسان غیر مختار محال است. یعنی اینکه فرض شده انسان است و غیر مختار. فقط فرض است نه حقیقت. و اگر انسان نباشد مکلف نیست مثل اینستکه گاو یا الاغی سر در خم شراب ببرد و بنوشد پس قضا و قدر الهی که اسان را خواسته است مختار بودن او را نیز خواسته است.

۶- جزای عمل

گفته می شود مجازات های اُخروی به شکلی که نقل می شود مخالف عدل الهی است! زیرا در مجازات های اُخروی تناسب میان جرم و جریمه وجود ندارد. و مجازات ها به نحو غیر عادلانه ای اجرا می شود. مسلماً **بین دو جهان تفاوت هایی** است. اگر مشابهت هائی وجود دارد وجود تفاوت هم حتمی است. دو نشأه و دو عالم است. و دو نوع زندگی است. با قوانینی متفاوت. البته اینطور نیست که عدل الهی جزء قوانین دنیا است و جزء قوانین آخرت نیست. پس در آنجا ظلم رواست، خیر!! برای نشان دادن تفاوت هائی که بین این دو نوع زندگی وجود دارد مثالی در دست نیست. زیرا هر مثالی که بیاوریم از دنیا خواهد بود. و تابع قوانین دنیاست. ولی از برای تقریب می توان -با کمی مسامحه- دنیا و آخرت را به عالم رحم و دنیا تشبیه نمود.

۷- تفاوت و ارتباط با دو جهان

بهر حال برای بدست آوردن تفاوت های این دو جهان که کمک بسزایی به درک مفهوم جزای عمل انسان در آخرت می نماید باید به توصیف هائیکه از ناحیه متون دینی در این باره رسیده است. مراجعه کنیم. اکنون چند تفاوت را ذیلاً بیان می کنیم:

الف- ثبات و تغییر

در این جهان حرکت و تغییر است. کودک جوان می گردد و کامل می شود و به پیری می رسد و سپس می میرد. در این جهان نواها کهنه می شود و کهنه ها از بین می رود ولی در جهان آخرت پیری و کهنگی وجود ندارد، مرگی هم در کار نیست. آنجا جهان بقا است و اینجا جهان فنا. آنجا خانه ثبات و قرار است و اینجا خانه زوال و فنا است.

ب- زندگی خالص و ناخالص

دومین تفاوت اینستکه در این جهان موت و حیات مرگ و زندگی با هم آمیخته است. ولی آن جهان سراپا زندگی است.

ج- کشت و درو

سومین تفاوت دنیا و آخرت اینستکه اینجا خانه کشت کردن و تخم پاشیدن است. و آنجا خانه بهره برداری و درو کردن. در آخرت عمل نیست، مقدمه نیست، هر چه هست محصول و نتیجه است.

د- سرنوشت اختصاصی و مشترک

سرنوشت ها در دنیا تا حدی مشترک است یعنی کارهای خوب نیکوکاران در سعادت دیگران مؤثر است و کارهای بد بدکاران نیز در جامعه اثر می گذارد و بهمین دلیل است که مسئولیت های مشترک نیز وجود دارد. ولی در آخرت هر کسی سرنوشتی جداگانه دارد.

شک نیست که بین دنیا و آخرت ارتباط نیز برقرار است، ارتباطی بسیار شدید. ارتباط دنیا و آخرت در این حد است که مانند دو بخش از یک عمر و دو فصل از یک سال اند. در یک فصل باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد. بلکه اساساً یکی کشت است. و دیگری محصول، یکی هسته است و دیگری میوه آن. بهشت و جهنم آخرت در اینجا پدید می آیند.

۸- شفاعت

حقیقت اینستکه شفاعت اقسامی دارد که برخی از آنها نادرست و ظالمانه است. و در دستگاه الهی وجود ندارد. ولی برخی صحیح و عادلانه است و وجود دارد. شفاعت غلط بر هم زنده قانون و ضد آن است. ولی شفاعت صحیح حافظ و تأیید کننده قانون است.

شفاعت غلط آنستکه کسی بخواهد از راه پارتی بازی جلوی اجراء قانون را بگیرد. بر حسب چنین تصویری از شفاعت، مجرم بر خلاف خواست قانونگذار و هدف قانون چیره می گردد. اینگونه شفاعت در دنیا ظلم است و در آخرت غیر ممکن است. ایرادهایی که بر شفاعت می شود بر همین قسم از شفاعت وارد می شود و این همان است که قرآن کریم آن را نفی فرموده است.

شفاعت صحیح، نوعی دیگر از شفاعت است که در آن نه استثناء و تبعیض وجود دارد و نه نقض قوانین و نه مستلزم غلبه بر اراده قانونگذار است. قرآن این نوع شفاعت را صریحاً تأیید کرده است.

همه کسانی که از **نور هدایت رسول اکرم (ص)** برگرفته اند و از شریعت آن وجود مبارک بهره مند شده اند بدنبال او خواهند بود و او پرچمدار نیکوکاران است که در قیامت در دست دارد. در این معنای شفاعت است که رسول خدا (ص) شفیع امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهراء (س) می باشد. و آنها شفیع حسنین (ع) و هر امامی شفیع امام دیگر و شفیع شاگردان و پیروان خویش است. سلسله مراتب محفوظ است و حضرت رسول اکرم (ص) پیشاپیش همه می شتابد.

۹- توحید و توسلات

در **توسل** به انبیاء خدا اول باید تحقیق کرد که به کسی و از کسی باشد که خداوند او را بوسیله قرار داده است. قرآن می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة-۳۵/مائده)

یعنی بطور کلی **توسل به وسائل و اسباب** با توجه به اینکه خداست که سبب را آفریده است و خداست که سبب را سبب قرار داده است. و خداست که از ما خواسته است از این وسائل و اسباب استفاده کنیم. به وجه شرک نیست بلکه عین توحید است. در این جهت هیچ فرقی میان اسباب مادی و اسباب روحی، میان اسباب ظاهری و اسباب معنوی میان اسباب دنیوی و اسباب اخروی نیست. منتهای امر:

❖ اسباب مادی را از روی تجربه و آزمایش علمی می توان شناخت و فهمید که چه چیز سبب است؟ و اسباب معنوی را از طریق دین یعنی از طریق وحی و از طریق کتاب و سنت باید کشف کرد.

❖ ثانیاً هنگامی که انسان متوسل می شود یا طلب شفاعت می کند باید توجهش به خدا و از خدا به وسیله و شفیع باشد.

۱۰- عمل خیر برای غیر مسلمان

اجمالاً می گوئیم که دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند. این اندیشه در میان برخی از مدعیان روشنفکری بیان شده است که می گویند همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار در همه وقت یکسانند!!! اندیشه نادرستی است. اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی حقیقت اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره بی تقصیر باشد هرگز خداوند او را معذب نمی سازد. او اهل نجات از دوزخ است. خدای متعال می فرماید:

(ماکانا معذبین حتی نبعث رسولاً-۱۵/اسری)

یعنی ما چنین نیستیم که رسول نفرستاده (حجت تمام نشده) بشر را معذب کنیم. یعنی محال است که خدای کریم و حکیم کسی را که حجت بر او تمام نشده است عذاب کند. مجتهدین ما می گویند: تا خدای متعال حقیقتی را برای بنده ای آشکار نکرده باشد زشت است که او را عذاب کند. چون آنچه در حساب خدا مایه ارزش اعمال است کیفیت است نه کمیت. اینگونه افراد را نمی توان کافر خواند. زیرا اینها عناد نمی ورزند. کافر ماجرائی نمی نمایند. اینها در مقام پوشیدن حقیقت نیستند. ماهیت کفر چیزی جز عناد و میل پوشیدن حقیقت نیست. اینها **مسلم فطری** هستند. اینها را اگر چه مسلمان نمی توان نامید ولی کافر هم نمی توان خواند.

خلاصه ی درس بیست و یکم:

- ۱) طبق اعتقاد ایرانیان قدیم به مبدئی برای نیکی (یزدان) و مبدئی برای بدی (اهریمن) قائل بودند.
- ۲) غزالی می گوید: نظامی زیباتر از نظام موجود امکان ندارد.
- ۳) در جهان بینی اسلامی جهان و موجودات به دو دسته خیر و شر تقسیم نمی گردند.
- ۴) نفوذ شیطان در اندیشه بشر در حد وسوسه کردن است.

- (۵) تسلط شیطان بر آدمی بستگی به این دارد که بشر چقدر دست ارادت به او بدهد.
- (۶) آنچه در خلقت وجود دارد تفاوت است نه تبعیض.
- (۷) نظام جهان و قانون اسباب در زبان دین ، سنت الهی نامیده می شود.
- (۸) قرآن می فرماید : هرگز در سنت الهی تغییری و تحولی نخواهی یافت.
- (۹) انسانی که دارای اختیار نباشد فرض درستی نیست.
- (۱۰) قضا و قدر که انسان را خواسته است مختار بودن او را نیز خواسته است.
- (۱۱) تفاوتی که بین جزای عمل در دنیا و آخرت وجود دارد بخاطر تفاوتی است که بین دنیا و آخرت موجود است.
- (۱۲) در این جهان مرگ و زندگی با هم آمیخته است ولی آن جهان سراپا زندگی است.
- (۱۳) در دنیا سرنوشت ها تا حدی مشترک است ولی در آخرت هر کسی سرنوشت جداگانه ای دارد.
- (۱۴) شفاعت صحیح حافظ و تأیید کننده قانون است و شفاعت غلط بر هم زنده قانون و ضد آن است.
- (۱۵) همه کسانی که از شریعت پیامبر اسلام(ص) بهره مندند بدنبال او خواهند بود.
- (۱۶) وقتی خدا از ما بخواهد که از وسائل و اسبابی استفاده کنیم این عمل نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است.
- (۱۷) دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست ولی اگر کسی صفت تسلیم در او باشد و حقیقت دین بر او پوشیده باشد خداوند او را معذب نمی کند.

فصل پنجم

امامت و رهبری

- معانی و مراتب امامت
- امامت در قرآن و حدیث
- اجمالی از سیره ائمه اطهار (سلام الله علیهم)

فهرست عناوین

فصل پنجم: امامت و رهبری

درس بیست و دوم:

معانی و مراتب امامت

معنی واژه امام

شئونات رسول اکرم(ص)

مفهوم امامت

۱- امامت به معنی رهبری اجتماع

۲- امامت به معنی مرجعیت دینی

۳- امامت به معنی ولایت

ولایت تشریعی

۱- رهبری سیاسی و حکومتی امام در جامعه

۲- امام الگوی امت

۳- امام بیان کننده قرآن و معارف اسلامی

امامت در قرآن و حدیث

تعیین امام

۱- آیه انذار

۲- آیه ولایت

۳- آیه اولی الامر

۴- آیه تطهیر

۵- حدیث غدیر

۶- حدیث منزلت

درس بیست و سوم:

اجمالی از سیره ائمه اطهار(ع)(۱)

۱- دوره های حیات سیاسی ائمه

۲- انعطاف ناپذیری در اجرای عدالت

۳- صراحت و صداقت در سیاست

۴- رفتار علی با خوارج

۵- تفاوت شرایط زمان امام حسین(ع) و امام حسن(ع)

۶- ویژگی های زمان امام صادق(ع)

۷- مقایسه زمان امام حسین(ع) و امام صادق(ع)

۸- برخورد امام صادق(ع) با جریان های فکری مختلف

اجمالی از سیره ائمه اطهار(ع)(۲)

۹- عوامل مؤثر در نشاط علمی زمان امام صادق(ع)

درس بیست و چهارم:

درس بیست و پنجم:

- ۱۰- تأثیر مقتضیات زمان در شکل مبارزه
- ۱۱- دو سنت معمول میان ائمه (ع)
- ۱۲- ولایت جائر
- ۱۳- مسأله عمر حضرت حجت (عج)
- ۱۴- مهدویت در قرآن

درس بیست و دوم

معانی و مراتب امامت

ضرورت وجود رهبران الهی

اگر در بحث های مربوط به ضرورت رسالت انبیاء الهی بخوبی دقت شود، بروشنی معلوم می گردد که چون هدایت الهی دائمی بوده و اختصاص به زمان مشخصی ندارد وجود رهبران الهی برای هدایت انسان نیز برخاسته از هدایت دائمی الهی است. پس باید در همه زمان ها رهبران الهی زمام حرکت کاروان انسانیت را به سمت هدف و غایت آن بر دوش گیرند. این هدایت الهی در مورد انسان آنچنانکه گفتیم توسط انبیاء الهی انجام کی گرفته است. اما نکته مهم این است که چون حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر و رسول الهی هستند و پس از ایشان دیگر رهبری الهی در قالب **نبوت** نخواهد بود.

حقیقت امر آنستکه پس از نبی اکرم (ص) دیگر پیامبر و رسولی از جانب خداوند فرستاده نشده است. اما این حرف بدان معنا نیست که رهبری الهی هم در بین نبوده است. چرا که وجود رهبران الهی لازمه ربوبیت و هدایت الهی می باشد. پس قطعاً رهبران الهی پس از نبی اکرم (ص) به کار هدایت مردم پرداخته اند و لکن اینان نبی و پیامبر نبوده اند. زیرا کار پیامبران عبارت است از دریافت دستورات و فرامین الهی از طریق وحی و ابلاغ آن به مردم است. و چون دین خدا در زمان پیامبر اسلام (ص) کامل گشته است دیگر وجود پیامبر به معنای گیرنده وحی ضرورتی ندارد. بلکه فقط ابلاغ و اجرای اسلام مطرح است که این مهم توسط امام انجام می پذیرد.

معنی واژه امام

امام در لغت به معنای **پیشوا و مقتدا** آمده است یعنی کسی که مردم در همه کارهای خود از او پیروی می کنند و او راهبر خویش می شناسند. برای امام معنای دیگری هم آورده اند که همه بنحوی از همین معنای اول بدست می آید. بعنوان مثال امام را همچون شاقولی می دانند که بناً برای راستی و درستی بنا از آن استفاده می کند و یا امام همانند معیار و اساس سنجش طلاها نسبت بهم می باشد و یا این که امام همچون ریسمانی است که اساس استواری و پیوستگی دانه های یک تسبیح از اوست و همچنین امام ان نور و راهنمایی است که پرتو آن کاروانیان در شب تاریک و ظلمانی به حرکت در آمده و سیر می کنند.

شئون رسول اکرم (ص)

پیغمبر اسلام (ص) به واسطه آن خصوصیتی که در دین اسلام بود در زمان خودشان به حکم قرآن و به حکم سیره خودشان دارای شئون متعددی بود، یعنی در آن واحد چند کار داشتند و چند پست را اداره می کردند:

(۱) **اولین شئون**: پستی که پیامبر اسلام (ص) از طرف خدا داشت و عملاً هم متصدی آن پست بود همین بود که پیامبر بود. یعنی احکام و دستورات الهی را بیان می کرد.

(۲) **دومین شئون:** منصب دیگری که پیغمبر اکرم (ص) متصدی آن بود منصب قضا است. او قاضی میان مسلمین بود. چون قضا هم از نظر اسلام یک امر ساده و پیش افتاده ای نیست. که هر دو نفری که اختلاف پیدا کردند یک نفری می تواند قاضی باشد. قضاوت از نظر اسلام یک شأن الهی است. زیرا حکم به عدل است و قاضی آن کسی است که در مخاصمات و اختلافات می خواهد به عدل حکم کند.

(۳) **سومین شئون:** منصب سومی که پیامبر اکرم (ص) رسماً داشت و هم به او تفویض شده بود به نص قرآن و هم عملاً عهده دار آن بود، همین ریاست عامه است. او رئیس و رهبر اجتماع مسلمین بود و به تعبیر دیگر سائس مسلمین بود، مدیر اجتماع مسلمین بود. گفته اند آیه مبارکه:

(اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم - ۶۵/نساء)

ناظر به این جهت است که او رئیس و رهبر اجتماع شماسست. هر فرمانی به شما می دهد بپذیرید.

مفهوم امامت

امام که جانشین پیامبر اسلام (ص) است. دارای سه شأن و مقام کلی می باشد در این صورت است که می تواند ادامه دهنده راه پیامبر که همان اسلام راستین است باشد.

۱- امامت به معنی رهبری اجتماع

اجتماع زعیم می خواهد و هیچکس در این جهت تردید ندارد. **زعیم اجتماع** بعد از پیامبر اسلام (ص) کیست؟ شیعه می گوید: پیغمبر اسلام (ص) رهبر و زعیم بعد از خودش را تعیین کرد و گفت بعد از من زمام امور مسلمین باید بدست علی (ع) باشد. و اهل تسنن با اختلاف منطقی که دارند این مطلب را لاقبل به شکلی که قبول دارد قبول ندارند و می گویند: در این جهت پیغمبر شخص معینی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمین بوده است که رهبر را بعد از پیغمبر انتخاب کنند. پس آنها هم اصل امامت و پیشوایی را که مسلمین باید پیشوا داشته باشند قبول دارند. منتها آنها می گویند پیشوا به آن شکل تعیین می شود و شیعه می گوید: خیر. به آن شکل تعیین شد پیشوا را خود پیغمبر اکرم (ص) به وحی الهی تعیین کرد.

۲- امامت به معنی مرجعیت دینی

علی وصی پیغمبر اسلام (ص) بود و پیامبر اکرم (ص) تمام کم و کیف اسلام و لاقبل کلیات اسلام را، آنچه را که هست و باید گفته بشود به علی (ع) گفت و او را به عنوان یک مقام فوق العاده تعلیم یافته از خود و ممتاز از همه اصحاب خویش و کسی که حتی مثل خودش در گفته اش خطا و اشتباه نمی کند. و ناگفته ای از جانب خدا نیست الا اینکه او می داند معرفی کرد و گفت: ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال بکنید از وصی من و اوصیای من بپرسید.

در واقع در اینجا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود. اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد کارشناس من جانب الله و ائمه یعنی از افرادی که اسلام شناس هستند البته نه اسلام شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند. که قهراً جائز الخطا باشند. بلکه افرادی که از یک طریق غیبی که بر ما مجهول است علوم اسلام را از پیغمبر اسلام (ص) گرفته اند؟ از پیغمبر اسلام (ص) رسیده به علی (ع) و بعد رسیده به امامان بعد، و در تمام ادوار ائمه علم اسلام یک علم معصوم غیر خطاکار که هیچ خطایی در آن راه ندارد. از هر امامی به امامان بعد رسیده است.

۳- امامت به معنی ولایت

امامت درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است. در هر دوره ای یک **انسان کامل** که حامل معنویت کلی انسان است وجود دارد از جمله مقامات او تسلطش بر ضمائر یعنی دل هاست. بدین معنی که او یک روح کلی است محیط بر همه روح های مشتاق است.

مسأله **ولایت در شیعه** معمولاً به آن معنای خیلی به اصطلاح شدیداً مطرح است به معنی حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست (**و لو لا الحجة لساخت الارض باهلها**) یعنی هیچوقت نبوده و نخواهد بود که زمین از یک انسان کامل خالی باشد. و برای آن انسان کامل مقامات و درجات زیادی قائلند.

ولایت تشریحی

مجموعه اختیارات امام در رهبری جامعه و تبیین و تفسیر قوانین و آیات و احکام الهی و مرجعیت امام در رفع تمامی اختلافات و حجیت گفتار و اعمال او ولایت تشریحی امام را بنیان می نهد. ولایت تشریحی (ولایت یعنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار) را در سه فراز زیر بدقت بیشتری بررسی می کنیم:

۱- رهبری سیاسی و حکومتی امام در جامعه

حکومت و چگونگی رهبری سیاسی جامعه یکی از عمده ترین و اسای ترین نهادهای حرکتی یک جامعه می باشد کمتر مکتب و بینشی را می توان سراغ کرد که برای انسان و حرکت او تعریف و هدف مشخصی داشته باشد و در مورد نوع و چگونگی حکومت خاصی سکوت کرده باشد.

اسلام به انسان به منزله یک وجودی می نگرد که هدایت و راه یافتن و کمال آن در گرو پیمودن راه مشخص است که خداوند بوسیله پیامبران و اولیاء علیهم السلام خود آن راه را به او می شناساند و خداوند این هدایت را خود به عهده گرفته و و سائل آن را فراهم کرده است و امام را وسیله کاملی قرار داده تا بدست او این هدایت بانجام رسیده و کامل گردد. پس نظر اسلام در مورد حکومت و رهبری هم کاملاً مشخص است و آن اینکه امام و امامت، رهبری سیاسی و حکومتی جامعه را بعهده دارد و این موضوع دقیقاً از بطن تعریفی که از امامت کردیم بدست می آید.

۲- امام الکوی امت

الگو در زبان قرآن به اسوه تعبیر شده و به معنی نمونه یا مدل می باشد آن چیزی است که اصل قرار می گیرد و اشیاء دیگر باید همانند آن ساخته شوند. امام فعلیت و تبلور آن انسانی است که انسان ها باید در مسیر تکامل فردی و اجتماعی

خویش بدانگونه در آیند و همین مسأله یکی از بزرگترین ارزش ها و برتری های مذاهب الهی نسبت به مکاتب بشری است تا امت آنچه در کتاب خدا خوانده در چهره و اعمال و رفتار امام ببیند و برایش محسوس و ملموس شود ، از قالب نوشته و حرف در آمده ، شدنی و ممکن گردد.

۳- امام بیان کننده قرآن و معارف اسلامی

یکی از ضرورت های تداوم انقلاب الهی انبیاء این است که کلام آنها بخوبی فهمیده شود البته این تداوم نیازمند عناصر دیگری نیز هست که از این قسمت بحث خارج است. با توجه به همین ضرورت است که معتقدیم امام امت که وظیفه اصلی حرکت هدایتی بر عهده اوست. لازم است بطور کامل از دستورات و نظرگاه های مکتب اطلاع داشته باشد. تنها این مکتب الهی هستند که همواره رهبر و نسل های آینده رهبری یک سخن یک جهت و یک هدف را دنبال کرده و ذره ای از کلام آنها از تناقض و تغییر اثری یافت نمی شود و این مطلب خود دلیلی بر درستی ، صلابت و تفاوت راه آنها از راه های بشری است. امامان ما همواره در مقابل مخالفان خود علمشان به قرآن و معارف اسلامی را دلیلی بر درستی و راستی مقام و گفتار نظراتشان می دانستند.

خلاصه ی درس بیست و دوم :

- ۱) وجود رهبران الهی برای هدایت انسان نیز برخاسته از هدایت دائمی الهی است.
- ۲) امام در لغت یعنی پیشوا ، کسی که مردم از او در همه کارها پیروی می کنند .
- ۳) پیامبر اسلام(ص) دارای سه شأن بود :
 - ❖ الف-بلاغ دستورات الهی.
 - ❖ ب-منصب قضا و داوری.
 - ❖ ج-ریاست عامه. (رهبر اجتماع مسلمین)
- ۴) مفهوم آیه مبارکه : (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم-۵۹/نساء) یعنی اینکه پیامبر رئیس اجتماع مسلمین است.
- ۵) امامت و رهبری از دید شیعه دارای سه وجه است:
 - ❖ الف-رهبری اجتماع.
 - ❖ ب-مرجعیت دینی .
 - ❖ ج-ولایت و سرپرستی.
- ۶) ولایت یعنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار.
- ۷) حکومت و چگونگی رهبری سیاسی جامعه از اساسی ترین نهادهای حرکتی یک جامعه است.
- ۸) امام فعلیت و تبلور انسان کامل است.
- ۹) اما م باید برای هدایت مردم از نظر گاه های مکتب اطلاع کامل داشته باشد.

درس بیست و سوم

امامت در قرآن و حدیث

تعیین امام

امام دارای آنچنان مقامات و وظائف و رسالت های سنگینی می باشد که باید در ضمن هدایت کلی انسان ها بسوی الله از علم و عصمت و دیگر خصوصیات لازم بهره کامل داشته باشد. و پر واضح است که اینچنین شخصی درست به همان دلایلی که در مورد انتخاب پیامبر از سوی خدا وجود دارد باید از جانب خداوند متعال و توسط پیامبر او به مردم معرفی شود. پیامبر اسلام (ص) از ابتدای بعثت تا آخرین دقایق عمر پر برکتش به مناسبت های گوناگون این مسأله را برای مردم بارها و بارها بازگو کرده است. ما در اینجا بصورت خلاصه به بعضی از آنها اشارت داریم :

۱- آیه انذار

در سال سوم بعثت امین وحی با نازل کردن آیه :

(وانذر عشیرتک الاقربین - ۲۱۴/شعراء)

پیامبر اسلام (ص) مأمور به آشکار نمودن رسالت الهی خویش نمود. و برای اینکار به علی بن ابیطالب (ع) که آن ایام سن ایشان از ۱۵ سال تجاوز نمی کرد ، دستور داد که غذائی آماده کند و همراه آن مقداری شیر نیز تهیه نماید. سپس **۴۵ نفر از بنی هاشم** را دعوت نموده و تصمیم گرفتند طی آن میهمانی رسالت خویش را اعلام نمایند. ولی پس از صرف غذا پیش از آنکه او آغاز سخن کند **ابولهب عموی پیامبر** با سخنان سبک و بی اساس خود ، مجلس را بر هم زد!! پیامبر اسلام برای انجام رسالت الهی خویش ، فردای آن روز همین برنامه را ترتیب داده و پس از صرف غذا و پایان سخنان پیامبر اکرم (ص) تنها کسی که از میان حاضران در مجلس اعلام آمادگی و پشتیبانی نمود امیر المؤمنین علی علیه السلام بود. پیامبر سه بار سخن خود را تکرار نمودند و در این هنگام پیامبر رو به خویشاوندان خود نموده و **اعلام جانشینی و خلافت و وصایت علی (ع)** را پس از خود نموده و با اشاره به ایشان فرمودند:

(انّ هذا اخی و وصیتی و خلیفتی علیکم فاسمعوا له و اطیعوه)

یعنی این برادر ، وصی ، جانشین من بر شماست به سخنان او گوش دهید و از او پیروی نمائید. بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ اسلام خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جانب پیامبر بصورت آشکار در کنار مسأله نبوت و رسالت آن حضرت اعلام شد.

۲- آیه ولایت

یکی دیگر از آیاتی که تصریح به ولایت علی علیه السلام دارد **آیه ولایت** می باشد ، ابوذر غفاری در این باره می گوید در یکی از روزها که پیامبر خدا (ص) با عده ای از مسلمانان در مسجدالنبی اجتماع کرده بودند سائلی در مسجد تقاضای کمک کرد ولی هیچکس به او چیزی نداد. پس دست های خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من

به مسجد پیامبر تو آمدم و کسی به من کمک نکرد!! امیرالمؤمنین علی (ع) که در آن هنگام در حال رکوع بودند با انگشت کوچک دست کوچک خود که در آن انگشتری بود به سائل اشاره کردند . سائل نیز انگشتری را از انگشت کوچک آن حضرت در آورد. نبی اکرم (ص) که این صحنه را دید دست به دعا برداشت و هنوز دعای پیامبر به پایان نرسیده بود که امین وحی بر پیامبر اسلام(ص) این آیه را نازل کرد:

(انما وليکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون - ۵۵/مائده)

یعنی ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده و نمازپا می دارند و در حالی که در رکوع می باشند زکات می دهند.

با توجه به علت نزول آیه که در ابتداء توضیح داده شد مفسرین شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که این آیه در مورد حضرت علی (ع) نازل شده است و در این صورت آیه صراحت دارد که تنها ولی شما (مردم) خدا و پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) می باشد.

۳- آیه اولی الامر

یکی دیگر از آیات قرآن که در آن مسأله رهبری پس از پیامبر اکرم(ص) مشخص گردیده است این آیه می باشد :
(یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شئی فی شئی فروده الی الله و الرسول ، ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذالک خیر و احسن تأویلاً- ۵۹/نساء)

یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پیروی کنید و از رسول و صاحبان امرتان نیز پیروی کنید. پس اگر در موضوعی بین شما اختلاف پیش آمد. پس به خدا و رسولش مراجعه کنید . اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید . این کار خوبی است و بهترین تفسیر می باشد.

آنچنان که در آیه فوق اشاره شده است مسلمین باید پس از خدا و رسول از اولی الامر تبعیت نمایند. بهمین جهت است که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم(ص) سؤال می نماید که اولی الامر چه کسانی هستند؟ رسول اکرم(ص) در پاسخ با صراحت می فرماید :

ای جابر ! ایشان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند. و بعد از اینکه مشخص نمودند که اولی الامر همان جانشینان مقام نبوت هستند . نام تمامی آنها را ذکر می نمایند.

۴- آیه تطهیر

در آیه مبارکه : **(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً - ۳۳/احزاب)**

اگر ما باشیم و همین آیه و همین قسمت ، می گوئیم مفاد خیلی آشکاری دارد. خدا چنین اراده کرده است و می کند که از شما اهل البیت پلیدی را زایل کند و پاک و منزّه بدارد و شما را به نوع خاصی تطهیر و پاکیزه کند.

تطهیری که خدا ذکر می کند معلوم است که تطهیر عرفی و طبی نیست که نظر به این باشد که بیماری ها را از شما زایل می کند ، میکروب ها را از بدن شما بیرون می کند. نمی خواهیم بگوئیم این مصداق تطهیر نیست. ولی مسلم تطهیری که این آیه بیان می کند در درجه اول از آن چیزهایی است که خود قرآن آنها را رجس نامیده است. **رجس و رجز** و اینجور واژه ها در قرآن یعنی **هر چه که قرآن از آن نهی می کند**. و هر چه که گناه شمرده می شود. می خواهد گناه اعتقادی باشد یا

گناه اخلاقی و یا گناه عملی، اینها رجس و پلیدی است. اینستکه می گویند: مفاد این آیه **عصمت اهل بیت** که لیاقت آنان را برای امامت معلوم می سازد در آیه آمده است.

۵- حدیث غدیر

یکی دیگر از مواردی که پیامبر اکرم(ص) جانشین خود را صریحاً به مردم نمودند در سال آخر عمر خویش در بازگشت از **حجة الوداع** می باشد. در سال دهم هجرت پیامبر اکرم(ص) به حج مشرف می شوند و پس از پایان مراسم حج پیامبر اکرم(ص) تصمیم گرفتند مکه را به عزم مدینه ترک گویند. فرمان حرکت صادر گردید. هنگامی که کاروان به سرزمین **رابع** که در سه میلی **حجفه** قرار دارد رسید **رابع** بر سر راه مکه به مدینه است و **حجفه** یکی از میقات احرام است که راه مدینه، مصر و عراق از آن منشعب می شود) امین وحی در نقطه ای به نام **غدیر** فرود آمد و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد:

(**بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ - ۶۷/مائده**)

یعنی آنچه که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای. لحن آیه حاکی است که خداوند انجام یک امر خطیری را به عهده پیامبر گزارده است. چه امر خطیری بالاتر از اینکه در برابر دیدگان بیش از صد هزار نفر علی (ع) را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی نصب کند. از این نظر دستور توقف صادر شد. و پیامبر پس از خواندن خطبه ای علی (ع) را گرفت و او را آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود.

و سپس فرمود:

- ❖ سزاوارترین بر مؤمنان از خود آنها کیست؟
- ❖ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند.
- ❖ پیامبر اسلام (ص) فرمود: خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم.
- ❖ هان ای مردم! هر کس را من مولایم، علی مولای اوست.
- ❖ خداوندا کسانی که علی را دوست دارند آنان را دوست بدار و کسانی که او را دشمن بدارند، دشمن بدار!!
- ❖ یاران علی را یاری کن و دشمنان علی را خوار و ذلیل نما.
- ❖ و او را محور حق قرار بده.

۶- حدیث منزلت

پیغمبر اکرم (ص) در باره علی (ص) فرمود:

(**انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی**)

یعنی نسبت تو به من همان نسبت هارون به موسی است بجز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد آمد. این جمله را پیامبر اسلام(ص) هنگامی که به غزوه تبوک می رفتند فرمودند.

خلاصه ی درس بیست و سوم :

- (۱) امام از جانب خدا و توسط پیامبر اسلام(ص) به مردم معرفی می شود.
- (۲) آیه انذار که آیه ۲۱۴/شعراء است. در ابتدای فراخوانی پیامبر اسلام(ص) خاندان خود را جهت دعوت ، نازل گردید و علی علیه السلام را در آن جلسه طبق گفته پیامبر اسلام (ص) بعنوان خلیفه بعد از خود انتخاب کرد.
- (۳) آیه ولایت در جریان دادن انگشتی به سائل توسط علی علیه السلام نازل گردید.و امامت علی علیه السلام از آن قابل اثبات است.
- (۴) مسلمین باید پس از اطاعت از خدا و رسول از اولی الامر اطاعت نمایند.
- (۵) طبق سؤال جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم(ص) جانشینان دوازده گانه بعد از ایشان شناخته می شوند.
- (۶) تطهیری که در آیه تطهیر آمده است دوری از رجسی است که قرآن بدان نهی کرده است.
- (۷) پیامبر در آخرین حج خود را برای ابلاغ امامت حضرت علی علیه السلام مطلب مهمی را فرمودند و او را با دست بلند کردند و به مردم حاضر معرفی کردند.
- (۸) منظور پیامبر اسلام(ص) از حدیث منزلت ، لیاقت علی علیه السلام بوده است برای امامت بعد از خود.
- (۹) در جریان دعوت پیامبر اسلام(ص) از خاندان خود ، برای اولین بار ابولهب یکبار جلسه را بهم زد و در جلسه بعد ، فرمود: که علی برادر ، وصی و جانشین من بر شماست به سخنان او گوش دهید و از او پیروی نمائید.

درس بیست و چهارم

اجمالی از سیره ائمه اطهار (ع) (۱)

۱- دوره های حیات سیاسی ائمه اطهار

مطالعه تاریخ ائمه در ضمن به ما این امکان را می دهد که موضع گیری های صحیح را در هر شرایط شناخته و بعنوان تجربه تاریخی از آنها یاری جوئیم و ببینیم که اینان را در هنگام مواجه شدن با نیرووی که خصوصیات مشخصی دارد ، چگونه موضعگیری نموده اند و از طرفی دیگر مگر امام در فرهنگ شیعی اسوه و الگو نیست و مگر نبایستی که ما پایمان را جای پای آنان قرار دهیم. در اینصورت مطالعه سیره امامان شیعه بر ما واجب و لازم است.

❖ **دوره اول:** از سال ۱۱ تا ۴۰ هجری قمری

❖ **دوره دوم:** از سال ۴۱ تا ۶۰ هجری قمری

❖ **دوره سوم:** رجب سال ۶۰ تا صفر ۶۱ هجری قمری

❖ **دوره چهارم:** سال ۶۱ تا ۹۵ هجری قمری

❖ **دوره پنجم:** سال ۹۵ تا ۱۴۸ هجری قمری

❖ **دوره ششم:** سال ۱۴۹ تا ۱۸۳ هجری قمری

❖ **دوره هفتم:** سال ۱۸۳ تا ۲۰۳ هجری قمری

❖ **دوره هشتم:** سال ۲۰۳ تا ۲۶۰ هجری قمری

❖ **دوره نهم:** از سال ۲۶۰ تا کنون (عصر غیبت)

ائمه ما در هر شرایط و موقعیتی سلاح مبارزه همه جانبه را بر زمین نگذاشته و همیشه در مقابل کفر ایستاده و قیام نموده اند . علیرغم اینکه این موضعگیری ها گاهی در کوچه های مدینه متجلی می شد و گاهی در صحرای کربلا و گاهی هم در صلح امام حسن(ع) و دعاهای صحیفه سجادیه و یا در حوزه درس امام صادق(ع) و ولایتعهدی تحمیلی امام رضا(ع) . ولی بهر حال مبارزه بود و قیام ، اعتراض بود و عصیان و حرکت بود و خروش. بررسی و مطالعه دقیق تاریخ زندگی امامان شیعه ، این مسائل را روشن می نماید. البته به شرطی که این بررسی و مطالعه بر پایه نوشته ها و تاریخ های درست و همراه با تحلیل های صحیح انجام گیرد. از جعل ها و افتراها و اظهار نظرهای نادرست نادانان یا غرض ورزان و مأموران برکنار باشد. و چون بنای کار در تحریر این دروس بر اختصار است لذا علاقمندان را دعوت می کنم که به کتاب (زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازدهگانه) تألیف استاد ادیب مراجعه نمایند.

۲- انعطاف ناپذیری در اجرای عدالت

علی مردی بود انعطاف ناپذیر. بعد از پیغمبر اسلام(ص) سال ها بود که جامعه اسلامی عادت کرده بود به امتیاز دادن به افراد با نفوذ و علی (ع) در این زمینه یک صلابت و قاطعیت عجیبی نشان داد و می گفت : من کسی نیستم که از عدالت یک سر مو منحرف شوم.، می فرمود : از من تقاضا می کنید که پیروزی و موفقیت در سیاست را به قیمت ستمگری و

پایمال کردن حق مردم ضعیف بدست آورم؟! به خدا قسم تا شبی و روزی در دنیا هست تا ستاره ای در آسمان در حرکت است چنین چیزی عملی نیست.

۳- صراحت و صداقت در سیاست

یکی از مشکلاتی که علی (ع) در سیاست خود داشت صراحت و صداقت او بود که این را هم باز عده ای از دوستانش نمی پسندیدید ، می گفتند : سیاست اینهمه صداقت و صراحت بر نمی دارد ، یک مقدار خدعه و دغلبازی هم باید در آن قاطی کرد ، چاشنی سیاست دغلبازی است. و حتی بعضی می گفتند : علی سیاست ندارد ، معاویه را ببین چقدر سیاستمدار است!

علی (ع) می فرمود : به خدا قسم اشتباه می کنید ، معاویه از من زیرک تر نیست. او دغلباز است ، فاسق است، من نمی خواهم دغلبازی بکنم ، من نمی خواهم از جاده حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب بشوم. اگر نبود که خدای تبارک و تعالی دغلبازی را دشمن می دارد آنوقت می دیدید که زرنگترین مردم دنیا علی است!!

دغلبازی فسق است ، فجور است. و اینگونه فجور تا کفر است. و من می دانم که هر فریبکاری در قیامت محشور می شود در حالی که یک پرچی دارد. (ظاهراً مقصود این است که فریب خوردگان هم در زیر پرچم فریب دهنده هستند)

۴- رفتار علی با خوارج

علی (ع) تا وقتی که خوارج قیام مسلحانه نکرده بودند. با آنها مدارا کرد . جلوی چشم دیگران می آمدند به او جسارت و اهانت می کردند و علی حلم و بردباری از خود نشان می داد. علی بالای منبر وعظ و خطابه صحبت می کرد یکی از اینها سخن زاید و نیشداری می گفت. روز دیگر موقعی که در منبر به سخنرانی می پرداخت یک کسی سؤالی را مطرح می کرد و ملی علی (ع) بالبداهه یک جواب بسیار عالی به او می داد که اسباب حیرت و تعجب همه شد و شاید همه تکبیر گفتند. یکی از طرفداران خوارج در آنجا حضور داشت، گفت: خدا بکشد این مرد را ، چقدر عالم است! اصحابش خواستند که بریزند و او را به سزای گستاخی های خود برسانند ، علی فرمود : چه کارش دارید ، او را رها کنید ، فحشی به من داده است. و حداقل آنکه جواب آن یک فحش و ناسزا است. کاری به او نداشته باشید.

۵- تفاوت شرایط زمان امام حسین (ع) و امام حسن (ع)

اگر امام حسن (ع) مقاومت می کرد نتیجه نهائیش آنطور که ظواهر تاریخ نشان می دهد کشته شدن بود. اما کشته شدن امام و خلیفه در مسند خلافت ولی کشته شدن امام حسین (ع) کشته شدن یک نفر معترض بود. این یک تفاوت شرایط زمان امام حسن (ع) با شرایط زمان امام حسین (ع) است.

دیگر اینکه نیروی امام حسن (ع) یک نیرویی بود که کم و بیش با نیروی معاویه برابری می کرد و نتیجه شروع این جنگ این بود که این جنگ مدت ها ادامه پیدا کند و افرادی از مسلمین کشته شوند بدون اینکه یک نتیجه نهایی صحیحی به دنبال داشته باشد.

۶- ویژگی های زمان امام صادق (ع)

زمان حضرت صادق (ع) از نظر اسلامی **یک زمان منحصر بفرد است** زمان نهضت ها و انقلاب های فکری است. زمان حضرت صادق (ع) از دهه دوم قرن دوم تا دهه پنجم قرن دوم است. یعنی پدرشان در سال ۱۱۴ هجری از دنیا رفته اند که ایشان امام وقت شده اند و خودشان تا ۱۴۸ نزدیک نیمه این قرن حیات داشته اند.

تقریباً یک قرن و نیم از ابتدای ظهور اسلام و نزدیک یک قرن از فتوحات اسلامی می گذرد. دو سه نسل از تازه مسلمان ها از ملت های مختلف وارد جهان اسلام شده اند. از زمان بنی امیه شروع شده به ترجمه کتاب ها. ملت هایی که هر کدام یک فرهنگی داشته اند وارد دنیای اسلام شدند. نهضت سیاسی یک نهضت کوچکی در دنیای اسلام بود. نهضت های فرهنگی زیادی وجود داشت. و بسیاری از این نهضت ها اسلام را تهدید می کرد.

زناده در این زمان ظهور کردند که خود داستانی هستند. اینها منکر خدا و دین و پیغمبر بودند. و بنی العباس هم روی حساب هایی به آنها آزادی داده بودند. **مسأله تصوف** به شکل دیگری پیدا شده بود. همچنین فقهای پیدا شده بودند که فقه را بر اساس دیگری - **رأی، قیاس و غیره** - بوجود آورده بودند، یک **اختلاف افکاری** در دنیای اسلام پیدا شده بود. که نظیرش در قبل از آن اتفاق نیفتاده بود. و بعداً هم پیدا نشد!!

۷- مقایسه زمان امام حسین (ع) و زمان امام صادق (ع)

زمان امام حسین (ع) یک **دوره اختناق کامل** بود و لهذا از امام حسین (ع) در تمام مدت امامت ایشان آن چیزی که به صورت حدیث نقل شده است ظاهراً از پنج شش جمله تجاوز نمی کند. و بر عکس در زمان امام صادق (ع) در اثر همین اختلافات سیاسی و همین نهضت های فرهنگی آنچنان زمینه ای فراهم شد که نام **چهار هزار شاگرد** برای حضرت در کتب ثبت شده است. و امام صادق یک نهضت علمی و فکری را در دنیای اسلام رهبری کرد که در سرنوشت تمام دنیای اسلام مؤثر بوده است.

۸- بر خورد امام صادق با جریان های فکری مختلف

از نظر **قرائت و تفسیر**، یک عده شاگردان امام هستند و امام با دیگران در باره قرائت آیات قرآن و تفسیرهای قرآن مباحثه کرده، دادکشیده، فریاد زده که آنها چرا اینجور غلط می گویند. اینها چرا چنین می گویند، آیات را این طور باید تفسیر کرد.

در **باب حدیث** هم خیلی واضح است، می فرمود: سخنان اینان اساس ندارد. احادیث صحیح آن است که ما از پدرانمان از پیغمبر اسلام (ص) روایت می کنیم. در باب گرایشات فقهی هم که مکتب امام صادق (ص) قوی ترین و نیرومندترین مکتب های فقهی آن زمان بوده است بطوری که اهل تسنن هم قبول دارند.

تمام امامان اهل تسنن یا بلاواسطه و یا مع الواسطه شاگرد امام بوده و نزد امام شاگردی کرده اند:

- ❖ در رأس ائمه اهل تسنن ابوحنیفه است و نوشته اند ابوحنیفه دوسال شاگرد امام بوده است.
- ❖ و مالک بن انس که امام دیگر اهل تسنن است نیز معاصر امام صادق (ع) است. او هم نزد امام می آمد و به شاگردی امام افتخار می کرد.
- ❖ شافعی در دوره بعد بوده است ولی او شاگردی شاگردان ابوحنیفه را کرده است.

- ❖ احمد حنبل نیز سلسله نسبش در شاگردی در یک جهت به امام می رسد و همین طور دیگران.
- ❖ حوزه درس فقهی امام صادق(ع) از حوزه درس تمام فقهای دیگر با رونق تر بوده است.

خلاصه ی درس بیست چهارم :

- (۱) موضعگیری ائمه در قبال مسائل روزشان از طریق بررسی تاریخ ائمه بدست می آید.
- (۲) حیات سیاسی ائمه اطهار (ع) به ۹ دوره تقسیم می شود که در هر دوره مسائل خاصی مطرح بوده است.
- (۳) ائمه ما هیچگاه دست از مبارزه نکشیدند.
- (۴) علی (ع) در اجرای اصول اسلام انعطاف ناپذیر بود.
- (۵) علی (ع) می فرمود : معاویه از من زیرک تر نیست ، بلکه معاویه دغلباز است.
- (۶) بر خورد علی علیه السلام با خوارج قبل از اقدام قیام مسلحانه آنان نرم و ملایم و با بردباری بود.
- (۷) فرق بین زمان امام حسن (ع) و زمان امام حسین (ع) در دو چیز بود :
 - ❖ الف- کشته شدن امام حسن (ع) بعنوان خلیفه مطرح بود ولی کشته شدن امام حسین (ع) در حد یک معترض مطرح است.
 - ❖ ب- اگر امام حسن (ع) جنگ می کرد مدت ها طول می کشید و مسلمین زیادی کشته می شدند و فایده ای هم مترتب نبود.
- (۸) زمان حضرت امام صادق (ع) زمان نهضت های فکری بود.
- (۹) در زمان امام حسین (ع) اختناق کامل حاکم بود ولی در زمان امام صادق (ع) زمینه ای فراهم شد تا ۴۰۰۰ نفر شاگرد در محضر درس ایشان جمع شوند.
- (۱۰) امام صادق (ع) با مسلک های منحرف برخورد فکری می کردند.
- (۱۱) امامان اهل تسنن با واسطه و مستقیم شاگرد درس امام صادق علیه السلام بودند.
- (۱۲) درس فقه امام صادق (ع) از حوزه درس فقهای دیگر با رونق تر بوده است.

درس بیست و پنجم

اجمالی از سیره ائمه اطهار (ع) (۲)

۹- عوامل مؤثر در نشاط علمی زمان امام صادق (ع)

در زمان امام صادق (ع) نشاط علمی فوق العاده ای پیدا شد و همان نشاط علمی منشأ شد که جنگ عقاید داغ گردید و برای هر مسلمان پاک نهادی لازم بود که در این جنگ عقاید بسود اسلام وارد شود و از اسلام دفاع کند. چه عواملی در این نشاط علمی تأثیر داشت؟ سه عامل مؤثر بود:

❖ **الف- محیط آن روز اسلامی** یک **محیط صد در صد اسلامی** بود و مردم تحت انگیزه های مذهبی بودند. تشویق های پیغمبر اسلام (ص) به علم آموزی و تشویق ها و دعوت های قرآن به علم و تعلم و تفکر و تعقل، عامل اساسی این نهضت و شور و نشاط بود.

❖ **ب- نژادهای مختلف** وارد دنیای اسلام شده بودند که اینها سابقه فکری و علمی داشتند.

❖ **ج- عامل سوم** که زمینه را مساعد می کرد **جهان وطنی اسلام** بود. یعنی اینکه اسلام با وطن های آب و خاکی مبارزه کرده بود و وطن را وطن اسلامی تعبیر می کرد. که هر جا اسلام هست آنجا وطن است. و در نتیجه تعصبات نژادی تا حدود بسیار زیادی از میان رفته بود. بطوری که نژادهای مختلف با یکدیگر همزیستی داشتند و احساس اخوت و برادری می کردند.

۱۰- تأثیر مقتضیات زمان در شکل مبارزه

می گویند: در میان ائمه، امام حسین بنایش بر مبارزه با دستگاه جور زمان خود بود. ولی سایر ائمه این اختلاف را داشتند که مبارزه نمی کردند. اگر اینجور فکر بکنیم و وطن را وطن اسلامی تعبیر بکنیم سخت اشتباه کرده ایم. تاریخ خلافت را می گوید و قرائن و دلایل همه بر خلاف است، بلکه، اگر ما مطلب را جور دیگری تلقی بکنیم که همینجور هم هست، هیچوقت یک مسلمان واقعی، یک مؤمن واقعی - تا چه رسد به مقام مقدس امام - امکان ندارد. که با دستگاه ظلم و جور زمان خودش سازش کند و واقعاً بسازد، یعنی خودش را با آن منطبق کند بلکه همیشه با آنها مبارزه می کند.

تفاوت در این است که شکل مبارزه فرق می کند. یک وقت مبارزه علنی است. اعلان جنگ است، مبارزه با شمشیر است. این شکل مبارزه است و یک وقت مبارزه هست ولی نوع مبارزه فرق می کند. در این مبارزه هم کوبیدن طرف هم هست. بی حیثیت کردن طرف هست. منصرف کردن مردم از ناحیه او هست. علنی کردن باطل بودن او هست. جامعه را بر ضد او سوق دادن هست ولی نه به صورت شمشیر کشیدن.

این است که مقتضیات زمان در شکل مبارزه می تواند تأثیر بگذارد و هیچوقت مقتضیات زمان در این جهت نمی تواند تأثیر داشته باشد که در یک زمان سازش با ظلم جایز نباشد ولی در زمان دیگر سازش با ظلم جایز باشد، خیر، سازش با ظلم هیچ زمانی و در هیچ مکانی و به هیچ شکلی جایز نیست!!

اما شکل مبارزه ممکن است فرق کند. ممکن است مبارزه علنی باشد. ممکن است مخفیانه و زیر پرده و در استتار باشد. تاریخ ائمه اطهار(ع) عموماً حکایت می کند که همیشه در حال مبارزه بوده اند. اگر بگوئیم مبارزه در حال تقیه است (تقیه از وقی است). تقیه معنایش این است: در یک شکل مخفیانه ای، در یک حالت استتاری از خود دفاع کردن و به عبارت دیگر سپر بکار بردن، هر چه بیشتر زدن و هر چه کمتر خوردن. نه دست از مبارزه برداشتن! که هر چنین بوده است. روی این حساب است که ما می بینیم همه ائمه اطهار(ع) این افتخار را -آری این افتخار را- دارند که در زمان خودشان با هیچ خلیفه جوری سازش نکردند و همیشه در حال مبارزه بودند.

۱۱- دو سنت معمول میان ائمه اطهار (ع)

شما **دو سنت** را در میان همه ائمه می بینید که بطور وضوح و روشن هویدا است:

❖ **سنت اول:** یکی عبادت و خوف از خدا و خداپاوری است. یک خدا را می بینند، قیامت را می بینند،

بهشت را می بینند، جهنم را می بینند و در باره امام موسی بن جعفر (ع) می خوانیم:

حلیف السجدة الطویلة والدموع الغزيرة

یعنی: هم قسم سجده های طولانی و اشک های جوشان

❖ **سنت دوم:** که در تمام اولاد علی علیه السلام از ائمه معصومین دیده می شود همدردی و همدلی با

ضعفاء، محرومان، بیچارگان و افتادگان است.

۱۲- ولایت جائر

در فقه به نام ولایت جائر یعنی قبول پست از ناحیه ظالم. قبول پست از ناحیه ظالم فی حد ذاته حرام است. ولی فقها گفته اند: همینکه فی حد ذاته حرام است در مواردی مستحب می شود و در مواردی واجب. نوشته اند اگر تمکن از امر به معروف و نهی از منکر -که امر به معروف و نهی از منکر یعنی خدمت- متوقف باشد بر قبول پست از ناحیه ظالم، پذیرش آن واجب است. منطق هم همین را قبول می کند. زیرا اگر بپذیرید می توانید در جهت هدفان کار کنید و خدمت نمایید. نیروی خودتان را تقویت و نیروی دشمنان را تضعیف کنید. من خیال نمی کنم اهل مسلک های دیگر، همانها که مادی هستند اینگونه قبول پست از دشمن و ضد خود را انکار کنند، می گویند: **بپذیر ولی کار خودت را بکن.**

حضرت رضاع(ع) برای همین چهار صباح ولایتعهدی و آن خاصیت علم دوستی مأمون و آن جلسات عجیبی که مأمون تشکیل می داد و از مادیین گرفته تا مسیحی ها، یهودیهها، مجوسی ها، صائبی ها، و بودائی ها، علمای همه مذاهب را جمع کرد و حضرت رضا (ع) را می آوردند و حضرت با اینها صحبت می کرد. و واقعاً حضرت رضا در آن مجالس -که اینها در کتاب های احتجاجات هست- هم شخصیت علمی ولایتعهدی یک استفاده غیر رسمی کرد آن شغل ها را نپذیرفت ولی استفاده اینچنینی هم کرد.

۱۳- مسأله عمر حضرت حجت(عج)

مگر خود وحی که یک بشری برسد به حدی که دستور از ماوراء طبیعت بگیرد کمتر است از مسأله زنده بودن یک نفر هزار و سیصد سال؟! اصلاً این یک امر عادی است، یک چیزی است که بشر اکنون دارد دنبالش می رود و شاید قانون

طبیعی هم داشته باشد. بشرهای امروز دنبال این می روند که یک وسائلی درست کنند - با یک داروهائی و یک فرمول هائی - که عمر بشر را افزایش دهند. کسی نمی تواند بگوید که قانون طبیعت این است که بشر ، صد سال یا صد و پنجاه سال یا دویست سال یا پانصد سال عمر کند. درست است که سلول های بدن انسان یک دوره حیاتی دارد ولی این شرایط محدود است. شاید روزی کشفی بشود که با یک وسیله بسیار کوچک عمر بشر را تا پانصد سال یا بیشتر تطویل کنند. این امری نیست که انسان بخواهد در آن شک کند. این عادی ترین مسائلی است که در دنیایی حیات رخ داده است.

۱۴- مهدویت در قرآن

اولاً در قرآن این مطلب بصورت نوید کلی در کمال صراحت هست یعنی هر کسی که قرآن کریم را مطالعه کند می بیند قرآن کریم آن نتیجه را که بر وجود مقدس حضرت حجت (عج) مترتب می شود. در آیات زیادی به عنوان یک امری که بطور قطع در آینده صورت خواهد گرفت ذکر می کند از آن جمله این آیه است :

(ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون- ۱۰۵/انبیاء)

یعنی زمین برای همیشه در اختیار زورمندان و ستمکاران و جباران نمی ماند . این یک امر موقت است. دولت صالحان که بر تمام زمین حکومت کند در آینده وجود خواهد داشت. در مفهوم این آیه کوچکترین تردیدی نیست.

همچنین راجع به اینکه دین مقدس اسلام دین عمومی بشر خواهد شد و تمام ادیان دیگر در مقابل این دین از بین خواهند رفت و تحت الشعاع قرار خواهند گرفت در قرآن کریم هست که این یکی دیگر از آثار و نتایج وجود مقدس مهدی موعود است :

(هوآندی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون - ۲۸/فتح)

یعنی این دین را وسیله این پیامبر فرستاد برای اینکه در نهایت امر آن را در تمام دین های عالم پیروز گرداند. یعنی همه مردم دنیا تابع این دین بشوند. بله در عین حال هیچوقت زمین از حجت خدا خالی نمی ماند یا حجت ظاهر آشکار و یا حجتی که از چشم ها پنهان و غایب است.

خلاصه ی درس :

- ۱) در عصر امام صادق (ع) جنگ عقاید آغاز شد.
- ۲) سه عامل باعث رونق و نشاط علمی دوره حضرت صادق (ع) بود:
 - ❖ الف-محیط مذهبی .
 - ❖ ب-ورود نژادهای مختلف به اسلام.
 - ❖ ج-جهان وطنی اسلام.
- ۳) تفاوت زمان امام حسین (ع) با زمان امام صادق (ع) در شکل مبارزه است.
- ۴) مقتضیات زمان در شکل مبارزه تأثیر می گذارد.
- ۵) تقیه شکل مخفیانه یک مبارزه مؤثر است.
- ۶) هیچ امامی در هیچ عصری هرگز سازش نکرده است.
- ۷) دو سنت همواره در میان همه ائمه برقرار بوده است :

❖ الف-عبادت و خوف از خدا.

❖ ب-همدردی و همدلی با ضعفاء.

- ۸) اگر امر به معروف و نهی از منکر متوقف به پذیرش پست از ظالم باشد این کار واجب است.
- ۹) امام رضا (ع) از پست ولایتعهدی برای ابلاغ اسلام و دفاع در برابر مسلک های متفاوت و منحرف استفاده کردند.
- ۱۰) قانون طبیعت صرفاً این نیست که عمر صد یا صد و پنجاه سال بیشتر نباشد ، شاید روزی کشف شود تا راز طول عمر پیدا شود.
- ۱۱) قرآن در باره آینده بشر وعده داده است که زمین از آن صالحان است.
- ۱۲) در ظهور مهدی موعود (عج) دین اسلام دین همه انسان ها خواهد شد.

فصل ششم

ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی و قانون اساسی

- ولایت فقیه (۱)
- ولایت فقیه (۲)
- رهبر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- امام خمینی از دیدگاه استاد شهید مطهری

فهرست عناوین

فصل ششم : ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی و قانون اساسی

درس بیست و ششم:

- ولایت فقیه (۱)
 موضوع ولایت فقیه
 دسائس فکری استعمار گران
 آن روز در غرب خبری نبود
 ضرورت اجرای احکام
 چرا می گویند دین از سیاست جداست؟!
 سنت و حکومت
 ۱- لزوم مرسسات اجرایی
 ۲- سنت و رویه رسول اکرم (ص)
 ۳- رویه امیرالمؤمنین (ع)
 ۴- ضرورت استمرار اجرای احکام
 چرا حکومت اسلامی لازم است؟
 ۱- لزوم انقلاب
 لزوم وحدت اسلامی
 لزوم نجات مردم مظلوم و محروم
 تفاوت حکومت اسلامی با سایر حکومت ها
 ۱- فرق حکومت اسلامی با استبداد و مطلقه
 ۲- فرق حکومت اسلامی با مشروطه سلطنتی و جمهوری
 ۳- فرق حکومت اسلامی با نظام شاهنشاهی و امپراطوری

درس بیست و هفتم:

- ولایت فقیه (۲)
 ماهیت و اهداف حکومت اسلامی
 ۱- حکومت اسلامی یک حکومت قانون است
 ۲- ماهیت و کیفیت قوانین در اسلام
 ۳- اهداف عالی حکومت اسلامی
 زمامدار اسلامی
 شرایط زمامدار
 ۱- علم به قانون
 ۲- عدالت
 شرایط زمامدار در دوره غیبت
 ولایت فقیه همان ولایت رسول الله را دارد

ولایت فقیه امتیاز نیست وظیفه است
ولایت فقیه مانند جعل (قرار دادن) است

ولایت فقیه به استناد اخبار

۱- گسترش علوم اسلامی

۲- دژهای اسلام

۳- مأمور به انجام وظایفی که به عهده پیامبران (ع) است

۴- دادرسی با فقیه عادل است

۵- حجت خدا

زامدار از دیدگاه قرآن

رهبر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

امام خمینی از دیدگاه شهید استاد مطهری

درس بیست و ششم**ولایت فقیه (۱)****موضوع ولایت فقیه**

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود. و چندان به برهان نیاز ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را بتصور آورد بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آنرا ضروری و بدیهی خواهد شناخت.

دسائس فکری استعمارگران

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد و تبلیغات ضد اسلامی و توطئه های فکری را نخست آنها شروع کردند و بطوریکه ملاحظه می کنید دامنه آن تا به حالا کشیده شده است. بعد از آن به طریقی رسید که به یک معنی شیطان تر از یهودند. اینها بصورت استعمار گر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند. و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه هائی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت تبلیغ شود. چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام. لکن در طول این مدت و در اثنای جنگ های صلیبی احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می اندازد. اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس به وسائل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند، دین کسانی است که آزادی و استقلال می خواهند، مکتب مبارزان و مردم ضد استعماری است، اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده اند و می کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذعان عامه بوجود آورده و شکل ناقصی که از طرف افراد مدعی اسلام عرضه می شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادیخواه باشند. دنبال اجرای احکام اسلام باشند حکومتی بوجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند چنان زندگی داشته باشند که شأن انسان است.

آن روز در غرب خبری نبود

آنروز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود. و دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید.

اسلام برای انسان پیش از اولین سلول حیات تا پس از آنکه به گور رود قانون وضع کرده است همانطور که برای وظائف عبادی قانون دارد برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده اند از احکام قضا و معاملات و

حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملت ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی ، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است . هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی در باره آن نداده باشد.

ضرورت اجرای احکام

اسلام همانطور که قوانین قرار داده است **قوه مجریه** هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند رسالت خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند بلکه آن را اجرا می کردند . رسول اکرم (ص) مجری قانون بود ، مثلاً قوانین جزائی را اجرا می کرد ، دست سارق را می برید ، حد می زد ، رجم (سنگسار) می کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست . خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده است اجرا کند.

اینجاست که **تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره** لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ، جزئی از ولایت است چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.

چرا می گویند دین از سیاست جداست؟!

این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دین ها می گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار بودند؟!

مگر زمان خلفای حق یا ناهق ، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟! مگر دو دستگاه بود؟! این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند. و در ضمن علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در اینصورت می توانند بر مردم مسلط شده و ثروت های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

سنت و حکومت

۱- لزوم مؤسسات اجرائی

مجموعه قانون ، برای اصلاح جامعه کافی نیست . برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون -یعنی احکام شرع -یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت . علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را بوجود آورد.

۲- سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص)

سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر ازم تشکیل حکومت اسلام، زیرا :

❖ **اول :** خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است. والی به اطراف می فرستاد و به قضاوت می نشست و قاضی نصب می کرد. سفرائی به خارج و نزد رؤسای قبائل و پادشاهان روانه می کرده است. معاهده و پیمان می بسته است. جنگ را فرمانده ای می کرده است. و خلاصه احکام حکومتی را به جریان انداخته است.

❖ **دوم :** برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می کند به این معنی است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید **ضرورت تشکیل حکومت** را نیز می رساند.

۳- رویه امیر المؤمنین (ع)

پس از رحلت رسول اکرم (ص) هیچیک از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشتند. هیچکس نگفت که حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچکس شنیده نشد. در صورت تشکیل حکومت ، همه اتفاق نظر داشتند . اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد ، لهذا پس از رسول اکرم (ص) در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرا امیر (ع) هم حکومت تشکیل شد ، سازمان دو لتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.

۴- ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه ، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیات های مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد.

این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان و مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابر این چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد . بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد هرج و مرج بوجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد.

در نتیجه بنابر این به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بوده است یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤالات را مطرح می کنیم :

- ❖ از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند سال می گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد ، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟
- ❖ قوانینی که پیامبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟
- ❖ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟
- ❖ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟
- ❖ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.
- ❖ هیچکس نمی تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم.
- ❖ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود.
- ❖ یا مالیات و خراج نباید گرفته شود.
- ❖ هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده است و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

چرا حکومت اسلامی لازم است؟

۱- لزوم انقلاب

برای دگرگونی در اوضاع و احوال بلاد و مردم مسلمان دو وظیفه داریم :

- ❖ **الف-** شرع و عقل حکم می کند که باید نگذاریم وضع حکومت ها بهمین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است ، چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنی بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی ، **نظامی شرک آمیز** است- چون حاکمش **طاغوت** است- و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم. و از بین ببریم.
- ❖ **ب-** و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت طاغوت و قدرت های ناروا است.

۲- لزوم وحدت اسلامی

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم ، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم ، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت های مسلمان بایستی حکومت های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است بوجود آوریم. بهر حال تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است چنانکه حضرت زهراء سلام الله علیها در خطبه (فدکیه) خود می فرماید که : **امامت برای حفظ و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.**

۳- لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

استعمارگران بدست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده اند نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم بدو دسته تقسیم شده اند :

(۱) ظالم

(۲) مظلوم

علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامزاده در ناز و نعمت بسر ببرند.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید : من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند!!

امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حداقل نعمت های الهی استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تفاوت حکومت اسلامی با سایر حکومت ها

۱- فرق حکومت اسلامی با استبداد و مطلقه

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه ، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجراء و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین است که باید رعایت و اجرا شود. از اینجهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.

۲- فرق حکومت اسلامی با مشروطه سلطنتی و جمهوری

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه و سلطنتی و جمهوری در این است که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیم ها به قانون گذاری می پردازند. در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است.

شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچکس حق قانونگذاری ندارد. و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد. (قوه قضائیه - هیأت وزیران - قوه مقننه). **مجلس برنامه ریزی** وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد. و یا این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

۳- فرق حکومت اسلامی با شاهنشاهی و امپراطوری

حکومت اسلام، سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. در این حکومت ها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می کنند و اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. بهمین جهت در حکومت اسلامی بر خلاف رژیم سلطنتی و شاهنشاهی و امپراطوری اثری از کاخ های بزرگ، عمارت های کذائی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفاتر ولیعهد و دیگر لوازم سلطنت که نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می برد، نیست.

خلاصه ی درس بیست و ششم:

- (۱) ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می شود.
- (۲) تبلیغات ضد اسلامی را ابتدا یهود شروع کرد که تا کنون ادامه دارد.
- (۳) در اذعان مردم تصور درستی از اسلام وجود ندارد!!
- (۴) خداوند برای هدایت بشر، پیامبر فرستاد در زمانی که در غرب قانون و حکومت نبود.
- (۵) اسلام قوانین و قوه مجریه را با هم قرار داده است. (وجود هر دو ضروری است)
- (۶) خلیفه در اسلام قانونگذار نیست. بلکه مانند رسول الله مجری قانون است.
- (۷) تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجراء و اداره جامعه جزئی از ولایت فقیه است.
- (۸) جدایی دین از سیاست را استعمارگران بوجود آورده اند.
- (۹) رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی مسلمانان قرار داشت.
- (۱۰) سنت رسول خدا (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است.
- (۱۱) پیامبر برای زمان پس از خود را حاکم تعیین کرده است.
- (۱۲) پس از حکومت اسلامی احدی در وجود حکومت اسلامی شک نداشت.
- (۱۳) چون احکام اسلام برای زمان و مکان خاصی نیست باید حکومت تداوم داشته باشد.
- (۱۴) هر کس منکر تشکیل حکومت اسلام گردد جامعیت احکام و جاودانگی آن را انکار کرده است.
- (۱۵) برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی بمعنی بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.
- (۱۶) برپا وحدت صفوف مسلمین طبق گفته حضرت زهراء (س) حکومت امامت لازم و ضروری است.
- (۱۷) علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه نمایند.
- (۱۸) حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه است.
- (۱۹) تفاوت حکومت اسلامی با مشروطه سلطنتی و جمهوری در این است که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند اختصاص دارد.
- (۲۰) در حکومت اسلامی بر خلاف رژیم شاهنشاهی و امپراطوری خبری از کاخ های بزرگ و عمارات کذائی و غیره نیست.

درس بیست و هفتم

ولایت فقیه (۲)

ماهیت و اهداف حکومت اسلامی

۱- حکومت اسلامی حکومت قانون است

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست. و قانون فرمان و حکم خداست. و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی **حکومت** نام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است.

اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است نه اینکه به رای خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند- خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همانجا وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیر المؤمنین را به خلافت تعیین کرد نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود بلکه چون مدمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمائی دارد. آنجا هم اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولایت داده شده از طرف خدا است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند به پیروی از قانون الهی بوده است. قانونی که همه بدون استثناء بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس باید مورد اطاعت قرار گیرد. یگانه حکم و قانونی که برای مردم لازم الاجراست همان حکم و قانون خداست.

تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خداست که می فرماید: **(اطیعوا الله - ۶۳/نساء)** یعنی از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا اولی الامر نیز به حکم الهی است آنجا که می فرماید: **(اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - ۶۳/نساء)** یعنی رأی اشخاص حتی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد همه تابع اراده الهی هستند.

۲- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام - احکام شرع - است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

❖ **الف** - احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد ، در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است. در کتاب **اصول کافی** فصلی است بعنوان **تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است**. و کتاب یعنی قرآن که **(تبیان لکل شیئی - ۸۹/نحل)** است.. یعنی روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند - طبق روایت - که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست.

❖ **ب** - با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پیناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل نمود.

۳- اهداف عالی حکومت اسلامی

عهده دار شدن حکومت صرفاً و در ذات خود یک شأن و مقامی نیست ، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود : این کفش چقدر می ارزد؟

گفت : هیچ

فرمود : فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزش تر است ، مگر اینکه بوسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانیم حق (یعنی قانون یا نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم.

پس نفس حاکم شدن و فرمانروائی ، وسیله ای بیش نیست و برای مردان خدا اگر این وسیله بکار خیر و تحقق هدف های عالی نیاید هیچ ارزش ندارد، لذا در خطبه نهج البلاغه می فرماید :

اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم آن را (یعنی فرماندهی و حکومت) را رها می کردم.

بدیهی است تصدی حکومت ، بدست آوردن یک وسیله است نه این که یک مقام معنوی باشد ، زیرا اگر مقام معنوی بود کسی نمی توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هر گاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود قدر و ارزش پیدا می کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر است.

زمامدار اسلامی

شرایط زمامدار

شرایطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است . پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر ، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از :

(۱) علم به قانون

(۲) عدالت

۱- علم به قرآن

چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین اسلام لازم می باشد. چنانکه در روایت آمده است نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه افراد هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد.

۲- عدالت

زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. بنابر این نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام (عج) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست. تشکیل حکومت لازم می آید. عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است. تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم. اگر بنوامیس مسلمین تهاجم کردند دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید.

برای جلوگیری از تجاوزات و تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضائی و اجرائی لازم است. چون در این امور بخودی خود صورت نمی گیرد. باید حکومت تشکیل داد چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می خواهد. شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است.

با توضیحات بالا حکومت لازم و ضروری است و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (عج) موجود بود. برای بعد از غیبت هم قرار داده است.

این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولی فقیه همان ولایت رسول الله را دارد

اگر فرد لایقی که دارای دو خصلت علم به قانون و عدالت باشد بپا خواست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت داراست. و بر همه مردم لازم است از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی رسول خدا (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است. و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. **لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد.** همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول اکرم (ص) و دیگر ائمه در تدارک و بسیج سپاه، تعیین استانداران و گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است منتهی شخص معینی نیست روی عنوان **عالم عادل** است.

ولایت فقیه امتیاز نیست وظیفه است

ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است. نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر هادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و احرا و اداره بر خلاف تصویری که خیلی افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه خطیر است.

ولایت فقیه مانند جعل است

ولایت فقیه از امور اعتباری عقلائی است و واقعییتی جز **جعل** ندارد و مانند جعل (قرار دادن ، تعیین) قییم برای صغار است. قییم ملت یا قییم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی با هم ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای سرپرستی (حضانت) ، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند . در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

ولایت فقیه به استناد اخبار و روایات معصومین (ع)

۱- گسترش علوم اسلامی

گسترش دادن علوم اسلام و نشر اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است. تا احکام واقعی را از غیر واقعی و روایاتی که ائمه (ع) از روی تقیه صادر کرده اند تمیز بدهند چون می دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی توانستند حکم واقعی را بگویند و گرفتار حکام ستمگر و جائز بودند و در تقیه و خوف بسر می بردند -البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان- که اگر در بعضی موارد تقیه نمی شد حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می کردند.

۲- دژهای اسلام

اینکه فرمودند : **فقهاء حصون اسلامند**. یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند و زمینه ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق می باشد نه مشروط و از جاهائی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند. حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنی نگهداری کنند. همانگونه که خود رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنی حفظ می کردند.

۳- مأمور انجام وظایفی که به عهده پیامبران است

همانطور که روایت شده است : **الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ** یعنی کلیه اموری که بعهد پیامبران است. فقهای عادل موظف و مأمور انجام آنند. گر چه عدالت اعم از امانت است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد . اما در عین حال عادل نباشد لکن مراد از **امناء الرسل** کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند و پاک و منزه باشند.

۴- دادرسی با فقیه عادل است

در اینکه فقهای عادل -بحسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است ، اختلافی نیست. بر خلاف مسأله ولایت که بعضی مانند **مرحوم (ملا مهدی) نراقی** و از متأخرین مرحوم **آیت**

الله میزا حسین نائینی مناصب و شوؤن اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند و بعضی نمی دانند ، اما این منصب قضا متعلق به فقهای عادل است محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

۵- حجت خدا

حجت الله کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است و تمام کارها ، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد بر او احتجاج (واقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید حدود را اینطور جاری کنید ، غنایم ، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و و شما تخلف کردید خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می کند.

امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند. همانطور که حضرت رسول اکرم (ص) حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می کرد بر او احتجاج می شد . فقهاء از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند و همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است . در امر حکومت ، اداره امور مسلمین ، اخذ و مصرف عوائد عمومی هر کس تخلف کند خداوند بر او احتجاج خواهد کرد.

زاممدار اسلامی از دیدگاه قرآن

خداوند امر فرموده که امانات را به اهلش رد کنید :

- ❖ عده ای بر این عقیده اند که منظور از امانت مطلق ، **امانت خلقی** (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعیه) می باشد و مقصود از رد امانت الهی این است که احکام اسلام را آنطور که هست اجرا کنند. گروهی دیگر هستند.
- ❖ گروهی دیگر هستند که معتقدند مراد از امانت ، **امامت** است. در روایت هم آمده است که مقصود از این آیه ، ما (یعنی ائمه اطهار علیهم السلام) هستیم که خداوند به ولی امر - رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) - امر کرده است که ولایت و امامت را به اهلش رد کنند. یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیر المؤمنین (ع) و آن حضرت به ولی بعد از خود واگذار کند و همینطور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید : (..... **واذا حکمتم بین الناس فاحکموا بالعدل - ۵۸/نساء**) یعنی وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید ، خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته و حکومت می کنند. نه قضاة (قاضی ها). چون قاضی قضاوت می کند نه حکومت به تمام معنی کلمه. قاضی از جهتی حاکم است و حکم می کند چون فقط حکم قضائی صادر می کند نه حکم اجرائی. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است پس باید قائل شویم که آیه شریفه : (**و اذا حکمتم**) در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی نباشد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی باشد و باید امانت به اهلش رد شود یکی از آنها هم حکومت است.

در روایت است که آیه اول : (ان تودوا الامانات الی اهلها)مربوط به ائمه اطهار (ع) است و آیه حکم به عدل (واذا حکمتم بین الناس) مربوط به **امراء** (زمامداران ، حاکمان) می باشد. و این آیه (اطیعوا الله) خطاب به جامعه مسلمین است. به آنان امر می فرماید که از خدا -در احکام الهی- و رسول اکرم (ص) و اولی الامر یعنی ائمه اطهار (ع) پیروی و اطاعت کنند و تعالیشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

خلاصه آیه اول (و اذا حکمتم بین الناس ..) و آیه : (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ..) و آیه : (و اذا تنازعتم فی شئی) اعم از حکومت و قضاوت می باشد و اختصاص به باب قضاوت ندارد - صرف نظر از اینکه بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرائی دارد.

رهبر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

آنچه را که در باره ولایت فقیه و حکومت اسلامی در دو درس اخیر آمده است همه از بیانات و نظریات امام خمینی رضوان الله تعالی علیه است. که دیدیم چگونه خدای بزرگ این بنده شایسته خود را در تحقق و اجرای آن تأیید نمود. مردان و زنان مؤمن و مخلص خود را علیرغم توطئه بدخواهان و تبهکاران بین المللی و سردمداران جنایتکار بعضی از حکومت های فاسد به یاریش فرستاد و آنچه را که امام خمینی عزیز که به حقیقت زنده کننده قرآن و دین اسلام در آستانه هزاره سوم میلادی که آن را عده ای از اندیشمندان حقیقتجو هزاره معنویت می دانند در این کتاب مستطاب و سراسر نور و هدایت ترسیم و آینده نگری فرموده بودند جامه عمل پوشاند.

بلی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که ثمره خون شهیدان بر علیه استبداد داخلی و استکبار خارجی بود و مشورت عالمان دینی و به راهنمایی های آن سرورهمیشه گرامی در همان ابتدای پیروزی بعد از چندماه تدوین و به تصویب ملت رسید و پس از چندی تجربه، بعضی از مواد آن تغییر نمود تا مدیران جامعه نوپای اسلامی و انقلابی در اجرا با مشکلات اداری مواجه نشوند. اینک ضمن تأثر و تألم از درگذشت و شهادت تمام کسانی که در تدوین قانون اساسی دست داشته اند، شرایط و اختیارات رهبری را در پایان بحث ولایت فقیه جهت تکمیل این قسمت آورده می شود و چون در قانون اساسی در چند اصل به ولایت فقیه اشاره شده است. آن اصل ها را در ادامه می آوریم:

اصل پنجم:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل ۱۰۷ عهده دار آن می گردد.

اصل پنجاه و هفتم:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل نود و یکم:

به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود:

(۱) شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز، انتخاب این عده با مقام رهبری است.

(۲) شش نفر حقوقدان در رشته های مختلف حقوقی از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند و با رأی مجلس انتخاب می گردند.

اصل یکصد و هفتم:

پس از مرجع عالیقدر و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری در باره همه فقهاء واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم

بررسی و مشورت می کنند. هرگاه یکی از آنان اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی دارای مقبولیت عام یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند. او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر اینصورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

اصل یکصد و نهم:

شرایط و صفات رهبر:

- (۱) صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه.
 - (۲) عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی.
 - (۳) بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.
- در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است.

اصل یکصد و دهم:

وظائف و اختیارات رهبر:

- (۱) تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- (۲) نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام.
- (۳) فرمان همه پرسى.
- (۴) فرماندهی کل نیروهای مسلح.
- (۵) اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.
- (۶) نصب و عزل و قبول استعفاء:
 - ♦ الف- فقهای شورای نگهبان.
 - ♦ ب- عالی ترین مقام قوه قضائیه.
 - ♦ ج- رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
 - ♦ د- رئیس ستاد مشترک.
 - ♦ هه- فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
 - ♦ و- فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.
- (۷) حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.
- (۸) حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- (۹) امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این اصل می آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و دوره اول به تأیید رهبری برسد.

- (۱۰) عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.
- (۱۱) عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه.
- (۱۲) **رهبری** می تواند بعضی از وظائف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

امام خمینی از دیدگاه استاد شهید مطهری

[این سخنرانی که امام خمینی رحمت الله علیه هنوز به کشور برگشته بودند. بعد از بازگشت استاد شهید مرتضی مطهری که به تازگی از خدمت ایشان در پاریس به ایران برگشته بودند در دانشکده الهیات و معارف اسلامی (واقع در خیابان شهید مفتاح تهران) ایراد گردید که نگارنده این سطور هم در آن جلسه پر شور و حرارت حضور شرفیابی داشته است]

چند روز پیش (قبل از پیروزی انقلاب) کارتر به آیت الله خمینی راجع به بختیار (از جبهه ملی که چند ماه قبل از ورود امام به کشور از طرف شاه نخست وزیر شده بود) اخطار کرد که هر دو ابرقدرت بر روی این دولت توافق دارند. و شما حساب کار خودتان را بکنید. اما این مرد بزرگ اعتنایی به این تهدید نکرد.

من قریب ۱۲ سال در خدمت این مرد بزرگ تحصیل کرده ام. باز وقتی که از سفر اخیر به پاریس به ملاقات و زیارت ایشان رفتم چیزهایی از روحیه او درک کردم که نه فقط بر حیرت من، بلکه بر ایمانم اضافه کرد. وقتی برگشتم دوستانم پرسیدند چه دیدی؟ گفتم **چهار تا آمن** دیدم:

- ۱) **آمن بهدفعه:** به هدفش ایمان دارد. دنیا اگر جمع بشود نمی تواند او را از هدفش منصرف کند.
- ۲) **آمن بسبيله:** به راهی که انتخاب کرده ایمان دارد. امکان ندارد او را از این راه منصرف کرد. شبیه همان ایمانی که پیغمبر به هدفش و به راهش داشت.
- ۳) **آمن بقومه:** در میان همه رفقاء و دوستانی که سراغ دارم، احدی مثل ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد. و بالاخره از همه بالاتر،
- ۴) **آمن بر به:** در یک جلسه خصوصی ایشان به من گفت: فلانی این ما نیستیم که چنین می کنیم. من دست خدا را بوضوح حس می کنم. آدمی که دست خدا را حس می کند و در راه خدا قدم بر می دارد خدا هم به مصداق آیه: (**إِنْ تَتَصَرَّاهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ - ۷/محمد**) بر نصرت او اضافه می کند. یا آنچنان که در اصحاب کهف مطرح می شود. قرآن می گوید: آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و به او اعتماد و تکیه کردند، خدا هم بر ایمانشان افزود. آنها برای خدا قیام کردند، خدا هم دل های آنها را محکم کرد.

اینچنین هدایت و تأییدی را من بوضوح در این مرد می بینم. او برای خدا قیام کرد و خدای متعال هم قلبی قوی به او عنایت کرده است که اصلاً تزلزل و ترس در آن راه ندارد. او که در راه خدا قدم برداشته است آنچه را قرآن وعده داده است به تجربه دریافته است.

قرآن وعده داده است که برای خدا قیام کنید و برای خدا عمل کنید، آنوقت عنایت خدا را می بینید. اگر توی خانه ات بنشیند خدا را نمی بینی. اگر ساکت باشی، عنایت خدا را نمی بینی. برای خدا حرکت کن، آنوقت است که خدا را و عنایت او را می بینی.

آدمی که به امید خدا و برای خدا حرکت کرده است از تهدید آمریکا حتی اگر شوروی (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که شامل ۱۵ کشور بود و در اواخر حیات پر برکت امام خمینی (ره) فروپاشید و همه کشورهای آن به استقلال رسیدند و کمونیست برای همیشه به دیار فراموشی و به زباله دان تاریخ سپرده شد!!) را هم ضمیمه اش کنند، هیچ ترسی به دل راه نخواهند داد.

در مورد این مرد بزرگ یکی دیگر از خصوصیاتش را بگویم. شاید شما باورتان نشود. این مرد که روزها می نشیند و این اعلامیه های آتشین را می دهد ، سحرها اقلأ یک ساعت با خدای خودش راز و نیاز می کند. و آنچنان اشک هایی می ریزد که باورش مشکل است!! **این مرد بزرگ** درست نمونه علی (ع) است. در باره علی (ع) گفته اند که در میدان جنگ به روی دشمن لبخند می زد و در محراب عبادت از شدت زاری بیهوش می شود. و ما نمونه او را در این مرد می بینیم. امیدوارم خدا به همه ما توفیق بدهد که پاسدار منطقی اسلام باشیم.

خلاصه ی درس بیست و هفتم :

- ۱) حکومت اسلام حکومت قانون است.
 - ۲) همه افراد رسول خدا(ص) تا خلفای آن حضرت و سایر مردم تا ابد تابع قانون خدا هستند.
 - ۳) حکومت در اسلام به معنی تبعیت از قانون است.
 - ۴) یگانه حکم لازم الاجراء همان قانون خداست.
 - ۵) ماهیت احکام و قوانین اسلام ما را به تشکیل حکومت اسلامی راهنمائی و تشویق می کند.
 - ۶) در احکام شرعی اسلام همه نیازهای بشر قرار دارد.
 - ۷) اجرای اسلام منوط و مربوط به تشکیل حکومت اسلام است.
 - ۸) عهده دار شدن حکومت صرفاً یک وظیفه است.
 - ۹) تصدی حکومت بدست آوردن یک وسیله امت است و یک مقام معنوی است.
 - ۱۰) شرایط زمامدار :
- ❖ ۱- علم به قانون.
- ❖ ۲- عدالت ، است.
- ۱۱) زمامدار باید از کمال اعتقاد و اخلاقی برخوردار و نیز عادل باشد.
 - ۱۲) عقل حکم می کند که تشکیلات برای اداره جامعه اسلامی لازم است.
 - ۱۳) برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت بهمدیگر حکومت لازم است.
 - ۱۴) حدود اختیارات ولی فقیه همان ولایت رسول الله است.
 - ۱۵) خاصیت حکومت در زمان پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) در زمان غیبت هم حفظ می شود و همان کیفیت برقرار است.
 - ۱۶) این توهم که اختیارات رسول الله (ص) از ولی فقیه بیشتر است باطل است.
 - ۱۷) ولایت فقیه امتیاز نیست وظیفه است.
 - ۱۸) ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است.
 - ۱۹) یکی از وظائف ولی فقیه گسترش علوم اسلامی است.
 - ۲۰) در خبر است که فقهای اسلام دژهای اسلام هستند.
 - ۲۱) زمامدار اسلامی مدمور انجام وظایفی است که بعهدده پیامبران است.
 - ۲۲) دادرسی و منصب قضا از مناصب و وظائف فقیه عادل است.

۲۳) اگر فقیه عادل که در رأس حکومت اسلامی است بر انجام کاری امر نماید در پیشگاه خدا در روز قیامت حجت است.

۲۴) قضاوت یک رشته حکومت است.

۲۵) در آیه ۵۸/نساء - مراد از امانت همان حکومت است.

فصل هفتم

نظریه سیاسی – فقهی علامه نایینی پیرامون حکومت اسلامی (مشروطیت) در ایران

- پایه های حکومت اسلامی
- شرایط حاکم و مرزبندی های حکومت
- مواضع و گرایشات ملت
- مجلس ، منتخبین ، نظارت
- دستگاه استبداد سیاسی
- نقش احکام و قانون و تأثیر آنها در نظم و نظام جامعه اسلامی
- مدیریت و مشروعیت بخشیدن مجتهدین به نظام اسلامی
- آثار وحدت و تفرقه در صفوف مسلمین

فهرست عناوین

فصل هفتم: حکومت اسلامی در نگاه علامه نایینی

درس بیست و هشتم: پایه های حکومت اسلامی

نیاز انسان به تشکیلات حکومت
 دو اصل مهم در برپایی یک حکومت
 اعظم نوامیس دین مبین
 مسیر حفظ حکومت اسلامی
 تشکیل حکومت اسلامی دخالت در کار امام عصر (عج) است!
 حکومت امانتداری و شبانی است
 دو نوع سلطه (ظاهری و باطنی)
 انتخاب حاکم اسلامی
 نقش عصمت در حاکمیت
 حقوق متقابل والی و رعیت (ملت)
 حاکم و اجرای مساوات
 دستورالعمل حدود اختیارات متصدیان
 دو نوع حکومت
 حکومت مشروطه
 تفاوت حکومت استبدادی با ولایتیه
 تفاوت استبداد (با سه غصب) با ولایتیه (با یک غصب)
 اسباب زوال نعمت و انقراض سلطنت استبداد
 اصناف مردم در نامه مالک
 نقش اصلی ملت در برچیدن استبداد
 آرای عمومی ملت بدعت در دین است!
 مقابله حق و باطل میدان آزمایش ماست
 نهی از منکر وظیفه مسلمانی
 امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همگانی ضد استبدادی است
 سکوت و سازش عامل اتحاد دو قوه شوم استبداد
 بیداری ملت عامل رسیدن به آزادی است
 آگاهی ملت در علاج استبداد
 استبداد و بیداری مسلمین
 همه ی بلاهای بشری از جهل و حماقت است

درس بیست و نهم: شرایط حاکم و مرز بندی های حکومت

درس سی ام: مواضع و گرایشات ملت

نادانی ملت ریشه پذیرش استبداد است
 علاج نادانی (جهل مرکب)
 علاج نادانی (جهل بسیط)
 مشورت و شوری در اسلام
 ما و سنت مشارکت و مشورت مردمی
 اساس مشورت با مردم احکام ثانویه است
 در تاریخ همیشه یزید هست، بدنبال امام حسین باشید!
 شکل و روش ارائه حقایق به مردم
 وظائف روزنامه ها و ناطقین
 آفت های تشکیل انجمن
 اهداف اصلی انجمن های دوره ی استبداد
 شکل برخورد با افراد مغرض
 کار اصلی مجلس
 نظارت برای انتخابات بی غرضانه
 قوه مقننه و رأی نمایندگان
 وظائف هیأت مبعوثان (نمایندگان مجلس)
 مجلس و مخالفین
 قوه نظارت برای کنترل استبداد
 هیأت نظارت باید دارای دستورالعمل و قدرت اجرائی باشد
 شبهاتی پیرامون مجلس و هیأت نظارت
 کار هیأت نظارت با وکالت شرعی مخالف است
 حقیقت سلطنت استبدادی از لسان مبارک علی (ع)
 حکومت استبدادی
 عبور از حکومت عادلانه به استبدادی
 برخورد دوگانه استبداد در تاریخ
 اطاعت از استبداد شرک به خداست
 رابطه قدرت و آگاهی مردمی در نظام استبدادی
 راه های مساعدت استبداد (بت پرستی)
 حمایت از درخت خبیث استبداد
 اقویا و استقرار عدالت
 استبداد به قانون خراج گردن نمی نهد!
 هدف استبداد ایجاد تفرقه است

درس سی و یکم: مجلس، منتخبین و نظارت

درس سی و دوم: دستگاه استبداد سیاسی

اهداف استبداد از شکنجه و عذاب مردان شریف
 آزادی از استبداد از شئون توحید است
 بی عدالتی دستگاه استبداد کشور را به انقراض پیش می برد
 تنها راه، سلب قوای استبداد است

درس سی و سوم: نقش احکام و قانون و تأثیر آنها در نظم و نظام جامعه اسلامی

بدعت در اسلام
 واجب قراردادی
 احکام اولیه و احکام ثانویه
 اجرای احکام ثانویه جزء امور حسبیه است
 احکام ثانویه عدول از واجبی به واجب دیگر است!
 احکام ثانویه عدول از واجب به حرام و بالعکس نیست
 رابطه قانون با شرع
 بسط عدالت با قانون جامع و کامل
 چگونه قانون اساسی با شرع یکی می شود
 قانون، تعیین کننده حدود و حقوق دولت و ملت
 قوانین شرعی مربوط به احکام اولیه است
 قوانین متکی به احکام ثانویه در حال تغییرند
 قرآن و قانون اساسی
 مساوات در قانون اساسی
 نظارت بر اساس قانون
 تجزیه قوای مملکتی
 وزارتخانه ها در فرمان مالک اشتر
 هیأت نظارت و تفکیک قوای مملکتی

درس سی و چهارم: مدیریت و مشروعیت بخشیدن مجتهدین به نظام اسلامی

علماء نگران هجوم غرب هستند
 دشواری کار مجتهدین در دوران استبداد
 نقش علمای شیعه و سنی در حرکت مردمی
 رهبری عالمان دینی در بیداری ملت
 علماء و اهمیت فرمان مالک
 دعا برای مسلمین
 شرایط مجتهدین برگزیده
 شرط اول: آگاه به فقهت و سیاست روز
 شرط دوم: دوری از ریاست طلبی، مال اندوزی و حرص و حسادت

شرط سوم: دفاع از ملت با غیرت و حمیت
حکومت از وظائف مجتهدین است
وظائف امور حسبیه
اقدام برای اموال وقفی
اختیارات نمایندگان امام و فقهاء منحصر به احکام ثانویه است
وظائف فقهاء در عصر غیبت
مشروعیت حکومت حقه با نظارت و اذن مجتهد
نقش مجتهدین در مشروعیت قوانین مجلس
مشروعیت اجرا با اذن مجتهد
لزوم اذن مجتهد برای مشروعیت نمایندگان و هیأت مبعوثان
تلاش علماء سوء در تقویت ظالمین

درس سی و پنجم: آثار وحدت و تفرقه در صفوف مسلمین

تفرقه و جدائی عذاب امت اسلامی است
تفرقه عامل نابودی قوای ملی
تفرقه مردم، به استبداد می انجامد
دستورالعمل اجتماعی شریعت برای وحدت کلمه
وحدت کلمه و تهذیب اخلاق
موجبات اتحاد ملت

درس بیست و هشتم

پایه های حکومت اسلامی

پایه های حکومت اسلامی

نیاز انسان به تشکیلات حکومت

نائینی می گوید امم مسلم و تمام عقلای عالم معتقدند که نظام عالم و روش زندگی و تعیش نوع بشر، خواه حاکم به هر طریقی به حکومت رسیده باشد و یا ملتی دارای آرمان و انگیزههایی باشد که برای آن ها محترم است:

- خواه حاکم یک نفر باشد.
- یا هیأت و جمعی در اداره آن حکومت باشند.
- یا متصدی به حق باشد.
- یا به زور به آن حکومت رسیده باشد.
- یا از طریق وراثت و گذشتگان قبلی خود آن حکومت را گرفته باشد.
- یا از طریق درستی به حکومت برگزیده شده باشد.
- یا ملت برای رسیدن به ارزش های دینی در تلاش باشند.
- و یا مردم بخواهند برای وطن خواهی قیام کنند.

بهر حال نیاز به حکومت و تشکیلات سیاسی دارند. در غیر این صورت استقلال وطن و قومیتشان بکلی نابود می شود، هر چند به اعلا درجه ثروت، مکت و دارایی رسیده باشند. و لذا در اسلام حفظ تشکیلات قوی و محکم که اداره جامعه مسلمین را بعهده گیرد، بیضه اسلام (کیان اسلام) نامیده اند. و در نظر علما و فقهای مسلمین این موضوع از اولویت خاصی برخوردار است.

دو اصل مهم در برپائی یک حکومت

استحکام و تداوم یک نظام حکومتی که به آن بیضه اسلام یا حفظ وطن می گویند. به دو عامل مهم بستگی دارد:
الف) حفظ مصالح داخلی مملکت که جزو احکام سیاسی و مدنی است. به این منظور است:

- حفظ نظامات داخلی.
- رسانیدن هر ذی حقی به حق خویش
- تربیت نوع اهالی
- جلوگیری و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت.

ب) حفظ مصالح خارجی (مرزهای مملکت) که جزو حکمت عملی و اجرائی است:

- حفظ کشور از مداخله اجانب.
- دور شدن و فریب نخوردن از حيله های سیاسی که معمولاً سیاسی خارجی برای نفوذ در کشوری از خود نشان می دهند

● تهیه قوای دفاعی و تجهیز استعدادات حربیه.

از اینکه سیستمهای حکومتی ایران، روم، یونان و غیره در آبادانی و توسعه کشورشان موفق بودند. برای رعایت این موارد بود:

● انتخاب حکما و دانایان به علم و عمل برای پست های وزارت و تصدی حکومت.

● وضع خراج مالیات.

● نظم قوای حاکم و حافظ کشور.

و گر نه قدرت بدون دانایی و حکمت دانایان، کشور را به سرانجام نیکویی نمی رساند.

اعظم نوامیس دین مبین

نائینی از یک موضوع سخت آزرده خاطر است. و آن را برای کیان اسلام خطرناک و غیر منطقی تلقی می کند و در سراسر کتاب بارها تکرار نموده است. و آن اینکه حکومت و متصدیان آن در قبال مردم و کارهایی که مسئول انجام آن هستند احساس مسئولیت و پاسخگویی نداشته باشند و لذا از نظر ایشان حکومت و نظام اسلامی که او با لفظ سلطنت اسلامی نام می برد در یک چهار چوب مشخصی تعریف شده است و حدود و اختیارات آن کاملاً مشخص و معین است و در این راستا محدود بودن و در چهارچوب قانون بودن حکومت به این اصول متکی است:

● همه امت روی آن نظر و رأی واحد دارند.

● از ضروریات اسلام است.

● از اهم تکالیف مسلمین است.

● از اعظم نوامیس دین مبین است.

و به عبارتی از دیدگاه اجتماعی و تأثیری که به حال ملت دارد می توان گفت که:

● یک موضوع مهم و داخل در اصل امر به معروف و نهی از منکر است

● باعث حفظ ناموس و آبرو و اموال مردم است.

● از دست درازی ظالمین جلوگیری می کند.

مسیر حفظ حکومت اسلامی

علامه نائینی می فرماید برای آنکه:

● سلطنت حقه ولایتیه (مشروطه اسلامی) به سلطنت استبدادی، فرعونی و طغیانگر تبدیل نشود.

● و متصدیان حکومتی پاسخگو و مسئول اعمال خود باشند.

● و حکومت با مردم مشارکت و مشورت داشته باشد.

بایستی دو اصل طیب و طاهر حریت و مساوات آحاد ملت با مقام والای خلافت (رهبر و امام) را حفظ نماییم.

نظریه حکومتی نائینی بر این اصل استوار است که حکومت اسلامی حتی در حضور حاکم غاصب که منتخب شرع و مورد

علاقه مردم هم نمی باشد بایستی در حد توانایی مورد اصلاحات قرار گیرد.

حال برای آنکه این سه اصل رعایت شود لازم است همگام با تعلیم امت (ملت و جامعه)

● والی ها و فرمانداران ولایات

● قُضات محکمه ها (دستگاه قضایی کشور)

● عُمّال و کارگزاران دولتی (کارمندان و دولتمردان)

نیز مورد تربیت و آموزش قرار گیرند. تا همه التزام عملی نسبت به این اصول داشته باشند و هیچگونه تخلفی خارج از چهارچوب تعیین شده و دستورالعمل ابلاغی صورت نگیرد، پس فساد و تباهی در کشور که حتی حاکم آن غاصب است اصلاً جائز نیست بلکه بر عکس لازم است در اصلاح آن بکوشیم. و این تفکر اصلاً گرایانه نائینی از آنجا ناشی می شود که وی اصولاً باجنگ و خونریزی و تار و مار نمودن افراد مخالف برای تغییر پایه های حکومت موافقت ندارد و روش مسالمت آمیز را توصیه می کند و این دیدگاه ها ارکان فکری نائینی را تشکیل می دهد.

آیا تشکیل حکومت اسلامی دخالت در کار امام عصر (عج) است!؟

نائینی این بار به نقد آن دسته از طرز فکر هایی که باور دارند حکومت در عصر غیبت دخالت در کار امام عصر (عج) است می پردازد و این سخنان و ادعاها را بیپهوده و بی اساس می داند و از تشکیل حکومت و نقش منتخبین ملت در مجلس برای محدود نمودن استیلا و استبداد طرفداری می نماید. و از جانبی می نویسد:

● علمای نجف که مطلع بر فقه جعفری می باشند و به استبداد پشت کرده اند و طرفدار مشروطه اند. بهتر و آگاه تر از کسانی هستند که کتابچه هایی را منتشر می کنند و در آن علما را نصیحت می کنند که نباید حکومت در عصر غیبت تشکیل شود!

● مخالفین طوری با اطمینان و قاطعیت سخن می گویند که انگار هم اکنون حضرت ولی عصر در تهران حکومت می کند و یا امیرالمومنین علی (ع) در مقر حکومتی خود در کوفه حاضر است که منتخبین ملت در مجلس قصد دارند تا حکومت را از آنان بستانند!

● در حالیکه اینگونه نیست و کسی نمی خواهد مقام آن بزرگواران را غصب کند و یا مبعوثان ملت هدفی غیر از محدود نمودن تدریجی استبداد ظالمانه مقصود دیگری داشته باشند.

پس به این نتیجه می رسیم که نمایندگان به تدریج باید از نقش ظالمانه استبداد بکاهند و بجای آن قانون را جایگزین کنند و لذا در عصر غیبت اقدام برای اصلاح و استقرار حکومت و پایه گذاری اصول شایسته مدیریت و سیاست کشور یک امر لازم و مجاز تلقی می شود.

حکومت امانتداری و شبانی است

نائینی که خود رفتار و اعمال نابخردانه سیستم استبداد قاجاریه را دیده بود، می گوید:

● تأسیس و تشکیل حکومت.

● نظم بخشیدن و در اختیار داشتن قوای مسلح.

● مقرر داشتن و اخذ خراج و مالیات از ملت.

● و اموری نظیر آن که معمولاً در همه حکومت ها دایر است.

برای انجام این امور است:

● حفظ مملکت و نظم بخشیدن به آن.

- مانند یک شبان و چوپان مراقب امنیت و آزادی ملت بودن.
 - تلاش برای تربیت و تعلیم مردم.
 - خدمت و رعایت حال رعیت (ملت)
- و از طرفی حکومت نباید این مقاصد را دنبال کند:

- ارضاء شهوات و خواسته های نفسانی
 - رسیدن افراد به آرزوهای نامشروع خود، کسانی که چون گرگان به اموال و حیثیت مردم حمله ور می شوند.
 - تسخیر و تسلط خود سرانه بر مردم و سلب آزادی آنان.
- نائینی می فرماید که پذیرفتن حکومت یک امر عاقلانه و خردمندانه است و لذا در نزد هر عاقل حکومت چه حق یا اغتصاب عبارت است از:

- امانت داری مردم.
 - ولایت و سرپرستی بر اجرای نظم و حفظ و اقامه وظائفی که بعهدہ نگهبان است.
 - تولیت و سرپرستی یک موقوفه است که بایستی بر آن اموال مراقبت نمود تا صاحب حق به حق مشروح خود برسد. نه اینکه شخصی بخواهد در آن اموال تصرف نماید.
- با توجه به این شاخص ها که گفته شد. در لسان ائمه اطهار(ع) و علمای اسلام بجای لفظ سلطان که سلطه و سیطره و استبداد از آن برمی آید از واژه های ولی، والی، راعی، رعیت و ملت استفاده می شود که بطور کلی محوریت اصلی وظائف حکومت از مقوله حفظ نظم و شبانی گله است. پس مبنی و اساس حکومت امانت، نگهبانی و مسئولیت است نه قاهریت و مالکیت دلبخواهانه. (حکومت در لسان ائمه هدی غیر استبدادی است)

درس بیست و نهم

شرایط حاکم و مرزبندی های حکومت

شرایط حاکم و مرزبندی های حکومت

دو نوع سلطه (ظاهری و باطنی)

در نظر نائینی که یک مرجع تقلید مسلم شیعه در عصر خود بود، سلطه دو نوع است :

② سلطه ظاهری

② سلطه باطنی

(۱) سلطه ظاهری: این نوع سلطه که از طریق قهر و غلبه مستبدین بر مردم اعمال می شود. منظور آن تملک ابدان و تسلط ظاهری است و بر اساس آیه مبارکه: (وعد الله الذین آمنوا منکم... ۵۵/نور) فهمیده می شود که مقهور و تسلیم بیعت طاغوت شدن و اطاعت از آنان نمودن شرک به ذات حق است.

و اما کسانی که تابع و پیرو استبداد هستند و روش و سیاست مستبدین را در اداره کشور پذیرفته اند در لسان قرآن (تلك نعمة تمنها علي ان عبت بني اسرائيل، ۲۲/شعرا) و تفسیر مولی امیرالمومنین علی(ع) در نهج البلاغه خطبه ۹۳ که فرمود: (عبدت بني اسرائيل و اتخذتهم الفراعنه عبداً) با لفظ عبودیت تعبیر می شوند.

عبودیت نه به معنی پرستش بلکه به معنی عدم آزادی در انتخاب است. بطوری که انسان هیچ اراده و انتخابی از خود نداشته باشد و تسلیم دستورات و نظرات شخص حاکم بر خود باشد.

(۲) سلطه باطنی: این سلطه از طریق مقهور شدن و پذیرفتن دستورات رؤسای مذاهب و ملل برای انسان اتفاق می افتد. که نوعی تملک قلوب و نفوذ به درون است و اساس این روابط بر خدعه و تدلیس است. و شخص عمیقاً به این دستورات و احکام خودسرانه گردن می نهد و سخت بدان شیفته و پایبند است.

و بر اساس آیه: (اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله، ۲۲/توبه) پذیرفتن دستورات خودسرانه رؤسای مذاهب و ملل هم عبودیت آنان محسوب می شود. و نیز طبق روایات منقول در احتجاج طبرسی علمای سوء و هواپرستان سیاست و دنیا طلبان هم جزء همین دسته می باشند.

انتخاب حاکم اسلامی

در نظر شیعه ی جعفری حاکم بایستی به درجه عصمت یعنی اجتناب از هر گونه گناه و خطا رسیده باشد. و از دنیاطلبی و ریاست خواهی دوری گزیند و این امور ارزشی در جان او ملکه شده باشد. و از طرفی حداقل انتظار از حاکمی که برخوردار از عصمت هم نیست آن خواهد بود که در مدت زمامداری خود سرانه دستور ندهد و مستبدانه دست به ارتکاب خارج از وظائف خود نزند و بی جهت بیت المال را به افراد نالایق نسپارد و امتیازات نابخردانه و غیر قانونی برای کسی قائل نباشد.

و از جهتی اهل سنت که بیعت و قبول اهل حل و عقد را موجب انعقاد حاکمیت می دانند. هیچگاه حاضر نیستند که حاکم در حیطه اختیارات خود خارج از کتاب و سنت و سیره ی مقدسه ی نبوی عمل نماید. حتی کوچکترین ارتکاب در حکمرانی را مخالف مقام و منصب حاکمیت دانسته اند و از اینکه بایستی در چنین حالی آن حاکم را معزول نمود همه با هم متفق القولند.

بهر حال در مجموع می توان به این نتیجه رسید که در نزد دو فرقه شیعه و سنی با اغماض از مقام عصمت که در نزد شیعه از مشخصات برتر حاکم اسلامی است. حدود اختیارات حکومت اسلامی در حول محور این حقیقت دور می زند که حاکم نمی تواند خودسرانه دست به کاری بزند و یا بی جهت به کسی امتیازات مالی و اقتصادی اعطا نماید. و اگر چنانچه در شرایط فعلی که حاکمان غاصب بر بلاد اسلامی سیطره یافته اند. هیچ مسلمانی که شهادتین را بر لسان خود جاری می سازد نمی تواند از اهمیت این اصل بی خبر باشد و آنرا انکار نماید.

تاریخ قاجاریه نشان می دهد که آغاز سلطنت آغا محمد خان ۱۱۹۳ق/۱۷۹۷م تا عزل احمد شاه ۱۳۴۴ق/۱۹۲۵م هفت نفر حکومت کردند و یک قرن ونیم سلطنت آنان به درازا کشید. و این در زمانی بود که اروپا رنسانس (تجدید حیات علمی و صنعتی) را آغاز کرده بود. ولی ملت ایران با آن دیرینه سترگ خود که از نظر مدنی و علمی و داشتن مردان نامور در عرصه های گوناگون بی نظیر بود به لحاظ حاکمیت مستبدانه سلسله قاجاریه که پایبند عدل و حق و قانون و انصاف نبودند از پیشرفت و مظاهر تمدن جز اندکی محروم ماند. در حالیکه شایستگی آن را داشت که نقش واقعی خود را در جهان امروز بیابد و به عزت و کرامت نائل آید.

چطور در طول جنگ های صلیبی که سه قرن طول کشید غرب متوجه پیشرفت و رشد و عظمت مسلمین شد و با درایت علل پیشرفت ها را شناخت و به باز سازی فرهنگ و تمدن خود پرداخت. ولی مسلمانان از آغاز پیدایش رنسانس تاکنون که حدود سه قرن می گذرد. هیچگاه بطور عمیق و جدی این پیشرفت ها را با چشم بصیرت و عبرت مورد تجزیه و تحلیل قرار ندادند!

نائینی متوجه این فراز و نشیب ها شد. و لذا با تبری چون ابراهیم به ریشه های استبداد قاجاریه تاخت و آن را که علت العلل سیر قهقرائی یک ملت بزرگ بود از بیخ و بن قطع نمود. و سرانجام بر اساس آنچه را که در تاریخ آمده است بساط ظلم قاجاریه پس از ۱۵۱ سال سلطنت برچیده شد. و این در عصر نائینی اتفاق افتاد و نائینی بر آن نقش داشته است.

نقش عصمت در حاکمیت

نائینی از روی اصرار و تکرار استبداد را ریشه تمام مصائبی می داند که در طول تاریخ بر این امت وارد آمده است. چون حکومت از مقوله مسئولیت، خدمت به مردم و اداء امانت و ابراز و توسعه محبت و رشد و تعالی نبود و اکثراً ارتباطی با خواست مشروع و رضایت مردم نداشت. و اینگونه حکومت ها یکی پس از دیگری بر سرزمین پهناور ایران آمدند و رفتند و هر گاه که بودند با سیطره و تسلط بر جان، مال و ناموس مردم تاختند و چون رفتند جای خود را به تبهکاران دیگری سپردند. و هیچگاه نه قانون مشخص و پذیرفته شده بود که به آن تن در دهند و نه به دانایان و عقلای ملت حق دخالت دادند و نه راه مشارکت و مشورت در امور کشوری و اجتماعی را برای آنان هموار نمودند و در این شرایط چیزی که اصلاً نام و نشانی نداشت حریت و مساوات بود!

برای حفظ اساس حکومت عادلانه دو اصل زیر لازم است:

✓ حفظ حکومت عادلانه و ممانعت از انحراف آن به مالکیت مطلقه.

✓ جلوگیری از تعدی و تجاوز متصدیان.

در نتیجه لازم است که حاکم امور ذیل را دنبال نماید:

✓ اعمال خود را هر روز مورد محاسبه و بررسی قرار دهد.

✓ مراقب رفتار خود باشد تا مبدا خلافی صورت گیرد.

✓ احساس مسئولیت کامل داشته باشد.

و در این راستا اگر بخواهیم با اطمینان بیشتر حاکمیت بر امت اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم بالاترین وسیله که برای حفظ این حقیقت می توان تصور نمود مقام معصوم است. تا بتوان با حداکثر دقت به این نتایج دست یافت:

✓ می توان حق حکومت اسلامی را بر همان شکلی که لازم است ادا نمود.

✓ و حتی از اندک ارتکابات شهوانی جلوگیری کرد.

✓ هیچگونه اعمال شائبه استبداد و حیف و میل اموال دولت و ملت اتفاق نیفتد.

چون شخص حاکمی که معصوم است:

✓ دارای مقام والای عصمت است و عصمت حافظ او در کلیه امور است.

✓ علوم لدنی معارف الهی که بر قلب عارف او می تابد.

✓ انخلاع و دوری از شهوات بهیمیه و حیوانی دارد.

✓ دارای صفات پسندیده و متعالی است.

✓ از کوچکترین خطا پرهیز می کند و کل امت را بر خود ترجیح می دهد.

ولی در این عصر که دستمان از دامان مبارک معصومین(ع) کوتاه است و شخص سلطانی هم مانند انوشیروان که دارای کمالاتی باشد پیدا نمی شود و مثل بودرجمهر که دارای قوه علمیه باشند کاردان و لایق در اداره کشور در دسترس نیست و هیأت ناظری که مانع تجاوزات متصدیان شود تعیین نمی گردد تا بر اساس محاسبه و مراقبه و احساس مسئولیت امور کشوری به سرانجام نیکوئی برسد.

با همین سلطان اگر مردم به مشارکت در امور دست یابند و به مساوات با سلطان برسند جلوی حیف و میل بیت المال گرفته شود و آزادی ملت در اعتراضات به رسمیت شناخته شود که در مجموع کافی به نظر نمی رسد. بهر حال نوعی لطف و تفضل خواهد بود که سلطان در حق این مردم نموده است!

حقوق متقابل والی و رعیت

امیر المؤمنین علی(ع) غیر از آن شایستگی وجودی و شخصیتی و توانائی هایی که در رکاب رسول خدا(ص) از کودکی کسب نموده است. بر اساس خطبه سوم نهج البلاغه معروف به شقشقیه انتخاب حضرت بعنوان خلیفه مسلمین کلاً با نحوه انتخاب سه تن قبل از خود فرق داشت. چون این بار مردم دستجمعی به سراغ علی(ع) هجوم آوردند و از او خواهش و التماس نمودند که خلافت را بپذیرد. امام این صحنه را اینگونه تصویر می کند:

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسَ لَعْرَفَ الضَّيْعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْعَنَمِ . فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكثت طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرِي وَ قَسَطَ آخِرُونَ. (خطبه شقشقیه، ص ۴۹، دکتر صبحی الصالح)

یعنی: آنگاه آنچه مرا بیمناک ساخت هجوم پیاپی مردمان بود که از هر سوی چون یال کفتار به من روی می آوردند مانند رمه گوسفندان پیرامون من گرد آمدند. چندانکه حسن و حسین زیر پای مردم افتادند و جامه ی من از هر دو سوی بشکافت. وقتی کار خلافت را بدست گرفتم . گروهی پیمان خود شکستند(جنگ جمل) و طائفه ای مخالفت کردندو فسق ورزیدند(جنگ نهروان) و جمعی دیگر از راه حق منحرف شدند و آشوب و جنگ بر پا کردند(جنگ صفین).

جنگ صفین دومین جنگ بزرگ علی(ع) بود. رهبری طرف مقابل با معاویه و عمروعاص بود. ابوسفیان پدر معاویه که رهبریت جنگ مشرکین قریش بر علیه رسول خدا(ص) را بعهده داشت ویک روز قبل از فتح مکه به اسلام روی آورد. و پیامبر آنها را عفو نمود. این بار فرزند او بعنوان یک مسلمان که خود را خلیفه رسول خدا(ص) در شام می دانست. به جنگ علی(ع) آمده است. که رهبر شایسته و منتخب امت است.

این جنگ خانمانسوز در نزدیک ساحل فرات در صفر ۳۷ق اتفاق افتاد. بعضی از اصحاب رسول خدا(ص) از هر دو طرف کشته شدند و حدود ۱۱۰ روز طول کشید. از جانب سپاه امام علی (ع) ۲۵۰۰۰نفر و از سپاه شام ۴۵۰۰۰نفر کشته شدند و ۹۰ بار به موضع یکدیگر حمله نمودند و با هم جنگیدند!

امیرالمؤمنین علی(ع) ریشه و علت بر پایی جنگ را دنیا طلبی جناح معاویه و پیروان آن می داند که امام حق را می شناختند و با کلام خدا آشنا بودند. ولی دنیا در نظر آنان زیبا و جذاب جلوه کرده بود **ولکنهم حلیت الدنيا فی أعینهم** . در چنین فضائی بود که علی(ع) از حقوق متقابل والی(رهبر مسلمین) و رعیت(ملت) صحبت می کند. که مفاد خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه را تشکیل می دهد. فراز هایی از آن چنین است:

- حاکم به لحاظ زمامداری حقی بر ملت دارد.
- و بهمین اندازه حقی از ملت بعهده حاکم است.
- و خدای سبحان این دو حق را بر هر یک واجب و فریضه دانسته است.
- و کار ملت به اصلاح نمی رسد مگر اینکه حاکمان رفتار و برنامه های صحیحی داشته باشند
- و کار والیان به درستی انجام نمی شود مگر اینکه مردم در ادای حق والی به مساعدت او در اداره امت بکوشد. و این باعث می شود که حق پیش حاکم وملت ارجمند شود. و عدل و امنیت بر همه کشور سایه افکند و آبادانی رونق یابد و دولت پایدار باشد.و طمع های دشمنان به نومیدی منتهی شود.
- پس اگر مردم بر حاکم غلبه کنند یا والی بر رعیت (ملت) ستم نماید. یعنی طرفین خلاف حق و عدل عمل کنند نظم و نظام حکومت فرو می ریزد.و جامعه رو به فساد می رود و سنت های خوب اجرا نمی شود و دغلبازی در دین آشکار می گردد.
- نعمت خدا بر هیچکس بسیار نشد مگر اینکه حق الله بر او بسیار گردید.
- و از پست ترین حالات والیان نزد صالحان این است که به آنان گمان فخر فروشی برندو کردارشان به خود ستایی حمل گردد.
- من نا خوش دارم که شما چنین پندارید که من ستودن را دوست دارم و سپاس خدای را که چنین نیستم و اگر دوست می داشتم که مرا ثنا گوئید. به علت فروتنی در پیشگاه خداوند این میل را رها می کردم که بزرگی او را سزاوار است.

حاکم و اجرای مساوات

یکی از اصول مهم و سرنوشت ساز که از وظائف حاکم است. اجرای مساوات بین آحاد ملت است. که خود حاکم هم یکی از آن می باشد و نائینی همواره وجه تمایز بین دو نوع حکومت استبدادی و مشروطه را رعایت این اصول اساسی می داند. و اما پایه و اساس حکومت استبدادی:

- مالکیت مطلق
 - فاعلیت ما یشاء
 - حاکمیت ما یرید
 - مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت
 - عدم مشارکت فضلاء از مساواتشان با سلطان در قوی و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان
 - موکول بودن تمام اجراءات در ارتکابات.
- جملات صریح نائینی اهمیت آزادی و مساوات را که از ارکان و محوریت حکومت مشروطه است بیان می کند:
- ولایت بر اقامه مصالح نوعیه.
 - آزادی رقاب ملت از اسارت و رقیب منحوسه و ملعونه
 - مشارکت و مساوات با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت از مالیه و غیرها
 - حق محاسبه و مراقبه داشتن ملت از کار دولتمردان.
 - مسئولیت و پاسخگوئی متصدیان.

با مقایسه این دو سیستم حکومتی معلوم می شود که مردم جز اسارت و بندگی در نظام استبدادی از نقشی برخوردار نیستند. ولی در نظام ولایتیه که نائینی آن را ترسیم می کند. مردم دارای آزادی و مساوات هستند. و در برابر قانون و اجرای احکام با شخص سلطان یکی می باشند. و در این یکی بودن یک وحدت ریشه داری رخ می نماید که سکوی پرش یک ملت محسوب می شود.

دستوالعمل حدود اختیارات متصدیان

به نظر نائینی یک ایراد اساسی که به نظام استبدادی وارد است. آن است که بطور اصولی حیظه عملکرد و حدود اختیارات آن مشخص نیست. و مستبدی که در رأس آن است تابع هیچ قانون و مقرراتی نمی باشد. و لذا بطور کلی مشخص نیست که چه عملکردی از او سر می زند. که این نوعی ناامنی و عدم امنیت برای جامعه و ملت خواهد بود.

در مذهب شیعه چنانچه امام معصوم حاکم باشد. هیچگونه نظارتی بر کار او لازم نیست. چون وی دارای علم لدنی خدادادی است و به وسیله عصمت از درون پاک خود محافظت می شود. و دچار هیچگونه خطا و گناهی نمی گردد. و آنچه را که حکم الهی است رعایت می کند. و مردم همچون دوران رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) به عدالت و امنیت روزگار می گذرانند و راه رشد و ترقی را طی خواهند نمود.

بهر حال خواه در شیعه که در غیبت امام عصر بسر می بریم و از قوه عاصمه عصمت بدوریم و خواه از نظر اهل سنت که قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت در حاکم را تنها شرط دوام سلطنت ولایتیه و عدم تبدیل آن به استبداد می دانند. می توان

نتیجه گرفت که وجود یک قوه مسدده (هیأت نظارت) که دارای یک دستورالعمل حکومتی باشد برای آنکه حاکم و متصدیان و کارگزاران حکومتی از حدود اختیارات خود تجاوز نمایند و کار آنان جنبه قانونیت و رسمیت داشته باشد. یک امر بدیهی و لازم است. در غیر این صورت داشتن یک دستورالعمل کامل و اجرائی نظارت بر کار متصدیان غیر ممکن است. طبق فتوای نائینی همانطور که رساله عملیه برای مقلدین شریعت که در آن ابواب عبادات و معاملات آمده است یک امر قطعی و معمول است پایه و اساس حفظ محدودیت و مسئولیت متصدیان مبتنی بر قانون اساسی است که رعایت آن شبیه رساله عملیه برای عموم واجب است.

دو نوع حکومت

از نظر نائینی سلطان و حاکم بطور کلی به دو شکل بر کشور حکومت می کند:

- **تملکیه** ، که خود را مالک همه کشور و اموال و ناموس ملت می داند.
 - **ولایتیه**، که بر اساس قانون و نظارت صحیح حیطة اختیارات آن مشخص است.
- در غیر این دو حالت، شق سومی بر آن متصور نیست.

حکومت مشروطه

طبق نگاه سیاسی و تعریفی آیت اله نائینی حکومت مشروطه عبارت از آن است که:

- حاکم خود را مالک کشور نداند.
- و با قاهریت و سلطه گری بر کشور مسلط نشود.
- هر چه را که بخواهد خارج از مقررات انجام ندهد.
- و به هر شکلی که اراده کند حاکمیت نیابد.

بلکه حاکم باید به وظائفی که برای او طبق قانون مشخص شده است و مربوط به وظائف و مصالح عمومی است نه خارج از چهارچوب تعیین شده اقدام نماید و انجام امور اجرائی نباید خارج از آن محدوده باشد و حکومت مشروطه بخاطر همین شرط ها و محدودیت های قانونی و اصولی معتبر است.

تفاوت حکومت استبدادی با ولایتیه

نائینی معتقد است این دو نوع سیستم حکومتی در دو قسم حقیقت ذاتی و لوازم و آثار ، با هم متفاوتند. در نظام استبدادی حکمرانی ظالمانه و بیرحمانه بقدری شدت دارد که چنانچه سلطان کشت و مثلثه نکرد و یا قطعه و قطعه بخورد سگان نداد باید از او تشکر هم نمود! مردم در نظر سلطان بنده و کنیز و بلکه کمتر از آن به منزله چهار پایان و گوسفندان و حتی از آن هم پست تر به منزله نباتات می باشند. که برای نیاز دیگران مورد استفاده قرار می گیرند و فایده دیگری ندارند! در واقع سلطان خود را مالک و صاحب آن مردم می داند.

در حالیکه اساس حکومت نوع دوم که ولایتیه (مشروطه) است. برای اقامه وظائف در جهت نظم مملکت است نه مالکیت. و از باب ولایات و امانات است و مملکت و قوای ان امانتی در دست اوست که بایستی برای عموم بکار گیرد و

سلطان در این نوع حکومت خواه حق باشد یا به اغتصاب به حکومت رسیده باشد نباید از آن حدی که برای او تعیین و مشروطه شده است تجاوز نماید. و ضمناً:

- آحاد ملت با سلطان در امور مالی و غیره متساوی و یکسان هستند.
- متصدیان امور همگی امین مردمند نه مالک و مخدوم آنها و بلکه مسئول ملت هستند و با اندک تجاوزی مجازات خواهند شد.
- تمام افراد اهل مملکت به لحاظ مشارکت و مساوات در قوی و حقوق ، حق مؤاخذة و سؤال و اعتراض دارند و مقهور هیچ سلطان و متصدیان آن نمی باشند.

حکومت نوع دوم(مشروطه ، ولایتیه) را با نام های :

- مقیده
- محدوده
- عادلہ
- مشروطه
- مسؤلہ
- دستوریہ

می نامند و قائم به چنین سلطنت را :

- حافظ
- حارس
- قائم به قسط
- مسؤل
- عادل

می گویند و چنین ملتی را :

- محتسبین
- أباة
- احرار
- احياء

می نامند.

تفاوت استبداد(با سه غصب) با ولایتیه(با یک غصب)

نائینی در بیان تحلیل و ریشه یابی علل وجودی استبداد آن را متهم می کند که دارای سه نقص وجودی است و از سه جهت دچار غصب شده است و لذا وجود او به شرک و خیانت و انحراف از حق دچار آمده است:

♣ **اغتناب** (و به زور گرفتن) **رداء کبریائی**، چون استبداد خود را مالک سرزمین و جان و ناموس مردم می داند و این سوء استفاده از صفات خاصه الهی است که در حد شرک است چون خداوند است که مالک جهان است و بس.

♣ **اغتناب مقام ولایت**، که نوعی ظلم به ساحت مقدس امامت است بهر حال سلطان فاقد قوه عاصمه عصمت است و در جای امام معصوم تکیه زده است. چون تنها امام معصوم لیاقت کامل جهت اداره حکومت را دارد.

♣ **اغتناب رقاب ملت و ظلم به عباد**، که در این راه حد و مرزی برای خود قائل نیست. در نتیجه در مقایسه بین این دو نوع حکومت، حکومت نوع دوم صرفاً دچار یک نوع غصب است که آنهم غصب ولایت است، مبتلا می گردد.

پس حقیقت محدود نمودن استبداد سراسر جور و ستم به این خاطر است که آن دو ظلم ناشی از آن دو غصب است واقع نشود و فقط یک غصب زاید که غصب ولایت است اتفاق افتد. بهر حال چون امام علیه السلام در غیبت است و جاره ای در تشکیل و تأسیس حکومت وجود ندارد این غصب رخ می دهد. نه از باب آنکه فردی از مصدر ظلم استبداد برداشته شود و فرد دیگری را که با او مخالف است روی کار آید تا بتواند اندکی از ظلم او بکاهد! پس تفاوت در این است که تصرفات حاکم در نوع حکومت دوم در حدی است که بتواند نظم و نظام درستی را در کشور بنا نهند ولی تصرفات حاکم در نوع استبداد زیادتر از این حد است و هیچ مرز و اندازه ای برای خود نمی شناسند و نقش حکومت نوع دوم این است که جلوی این زیاده خواهی ها را بگیرد و سدی در مقابل آن ایجاد کند.

اسباب زوال نعمت و انقراض سلطنت استبداد

نائینی اثبات می کند که از دو جهت یکی از اخبار موثقی که به ما رسیده است و دیگری به حکم ضرورت تجربه و برهان و اعتبار اسباب نزول و سقوط و انقراض سلطنت استبداد دو چیز است:

- ادامه ارتکابات ظالمانه مستبدین و متصدیان استبداد.
- مساعدت وحشیانه طرفداران نادان استبداد که به شاه پرستان معروفند.

نائینی می گوید: طرفداری از شاه و از اعمال ننگین او هیچگاه باعث دوام پایه های حکومت وی نمی گردد. بلکه تیشه به ریشه او می زند و به مخالفت های دستجمعی مردمی می افزاید. و سرانجام اساس سلطنت و نظم و نظام کشور را بهم می ریزد و افراد مستبدی که در طول تاریخ با زور و اقتدار و کشتار بیرحمانه بر کرسی حاکمیت مردم تکیه زده اند به همین روش منقرض گردیدند که می توان از بخت النصرپادشاه بابل، ضحاک پادشاه بعد از جمشید، چنگیز رئیس قبیله فیات، تیمور امیر قبائل مغول، یزید فرزند معاویه را نام برد که به بد نامی و لعنت مشهورند و جزء کسانی هستند که به خسران در دنیا و آخرت مبتلا شده اند.

درس سی ام

مواضع و گرایشات ملت

مواضع و گرایشات ملت

اصناف مردم در نامه ی مالک

سید رضی محمد حسین موسوی بغدادی در عصر آل بویه و در قرن چهارم هجری که مسلمین در اوج تمدن و ترقی بودند که به آن دوره، قرن طلایی مسلمین می گویند.. در بغداد در سال های ۳۵۹ق الی ۴۰۴ق می زیست. وی از نخبه جلیل القدر آن زمان بود که از نظر سلسله سادات به امام موسی بن جعفر (ع) منتهی می شود. وی مردی کاردان، عالم به علوم اسلامی، مفسر زبردست، ادیب توانا و شاعری مقتدر بود. و او توانست تا سخنان امیر کلام امیر المومنین علی(ع) را در مجموعه نهج البلاغه به زیور طبع بیاراید. در مقدمه نهج البلاغه می گوید:

در آغاز جوانی و بهار زندگی به تألیف کتابی دست زدم شامل اخبار دلپسند و جواهر گفتاری که خاص پیشوایان اسلام است که سلام خدای بر آنان باد. و منظوری که مرا به این کار برانگیخت در طلیعه آن باز گفتم و آن را سرانجام سخن قرار دادم. هنگامی که از ویژگی های کلام امیر المومنان علی علیه السلام پرداختم گرفتاری های روزگار و موانع لیل و نهار از پایان بخشیدن به آن کتاب بازماند. کتاب را به باب ها و هر باب را به فصل ها تقسیم کرده بودم. و در پایان آن فصلی بود متضمن سخنان کوتاه آن بزرگوار در پند و خرد و امثال و ادب. واز آوردن خطبه های دراز و نامه های مفصل چشم پوشیده بودم.

گروهی از یاران در بدایع مضامین فصل نخستین در عجب ماندند و از تازگی ها و بی ماندی های آن سخنان به شگفتی در افتادند. و از پاکیزگی آن به حیرت کردند. پس از من خواستند تا از سخنان مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام در همه فنون و رشته های گوناگون از خطبه و نامه و پند و ادب کتابی فراهم آورم، چه می دانستند که سخنان آن امام از حیث رسائی شگفتی ها در بر دارد. و از نظر شیوایی تازگی ها و از گوهر زبان تازی خرمنها و از روشنائی گفتار دینی و دنیائی خورشید ها، آنسان که چنان سخنان جامع در هیچ کلام و چنان کلام شامل در هیچ کتاب موجود نیست. چه امیر المؤمنان که بر او درود باد سرچشمه و زیستگاه فصاحت است و زادگاه و خاستگاه بلاغت.

از آن امام(ع) است که نهفته های فصاحت و راز های بلاغت آشکارا گشت و بنیان و میزان گرفت. هرگوشنده سخن سنج و سخن سرا به گفته های او رهنمونی می گردد. و هر واعظ نغز گفتار از کلام او مدد می جوید. با این همه، همانا اوست پیوسته قافله سالار سخن و همه در این راه از او باز می مانند و همانا اوست پیشتاز میدان کلام و همه در پی او راه می سپرند. سخنان امام علیه السلام از انوار علم الهی روشن است و از بوی دلایز گفتار پیمبر(ص) مُشک آلود است.

از این رو خواهش دوستان را پاسخ گفتم و به آن امر دست زدم. چه می دانستم که این کار سودی بزرگ در بر دارد و پاداشی گرانقدر ادبی و نام مولا امیر المؤمنین را در جهان می پراکند. (ترجمه دکتر اسد اله مبشری)

حضرت علی (ع) جزء همان معصومینی است که نائینی آنان را لایق حکومت و خلافت می داند. امام در نامه ۵۳ نهج البلاغه اصناف و گروه های فعال جامعه را اینگونه تقسیم بندی می کند:

الف: شناخت طبقات جامعه

مردم از چند طبقه و گروه تشکیل می شوند. قوام و ثبات و سامان مردم منوط به همبستگی همه طبقات و گروه ها بهم است و هیچ طبقه و گروهی از طبقه و گروه دیگر بی نیاز و مستغنی نیست:

② لشگریان خدا(ارتشیان)

② دبیران و نویسندگان (وزیران و مشاوران عالی رتبه)

② قاضیان عدالت

② کارمندان و کارگزاران عدالت و اهل مدارا با ملت

② مالیات دهندگان ، که دو گروه هستند:

❖ اقلیت های مذهبی که جزیه می پردازند.

❖ مسلمانان که مالیات های اسلامی می پردازند.

② بازرگانان و صنعتگران

② طبقه و گروه محروم جامعه

خداوند متعال برای هر یک از این طبقات و گروه ها ، طبق آنچه که در قرآن و سنت پیامبرش معین نموده حدودی قرار داده و سهم آنان را مشخص کرده است. و این مقررات و پیمان ها نزد ما محفوظ می باشد.

ب: نیاز طبقات جامعه به یکدیگر

ملت بدون ارتش نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. قوام ارتش نیز به بودجه ای است که خداوند آن را در بیت الملل مشخص کرده است. که بوسیله آن بودجه، مردم می توانند با فراهم کردن قدرت کافی به جهاد با دشمنان بشتابند و همچنین از آن بودجه زندگی خود را اصلاح و بقیه نیازمندی های خود را تهیه کنند.

پایداری و ادامه حیات ملت و ارتش، بستگی به گروه سوم دارد که قاضیان عدالت و کارمندان دولت و دبیران نامیده می شوند. زیرا قاضیان عدالت عهده دار تنظیم روابط حقوقی اجتماع و همچنین مشغول حل و فصل اختلافات و دعاوی می باشند. و کارمندان مسئول تأمین منافع مردمند و دبیران و نویسندگان نیز- که مورد اعتماد هستند- کلیه مسائل عمومی مملکت یا مسائل سرّی از زیر دست آنان می گذرد.

قوام و دوام کلیه طبقات مردم ، بستگی به وجود بازرگانان و صنعتگران دارد که:

② مسئول فراهم کردن کلیه وسائل زندگی مردم و تهیه نیاز های آنان هستند

② با پشتکار و ادامه تجارت خود مایه رونق بازار و کسب و کار می شوند.

② متکفل کارهایی هستند که از دیگران ساخته نیست و فقط به وسیله ایشان میسر می باشد

سپس طبقه محروم جامعه مطرح است که باید به حق و شایسته:

② به کلیه افراد آن طبقه یاری و مساعدت نمود.

② مخارج و نیازمندیهای زندگی آنان را تهیه نمود.

ج: وظائف والی در ادای حقوق طبقات جامعه

② همه طبقات مردم در پناه خدا و در سعه رحمت او هستند و برعهده زمامدار است که حق هر

یک را به قدر آنچه که زندگیشان تأمین گردد ادا کند

🌀 زمامداران هیچگاه از عهده این امور مهم که خداوند متعال بر دوش آنان گذاشته است به درستی بیرون نمی آیند، مگر:

- ❖ به اهتمام و کوششی سخت و پیگیر در احقاق حقوق همه طبقات مردم.
 - ❖ استعانت از وجود لایزال الهی و تکیه بر نیروی او.
 - ❖ موظف نمودن خود به ادای حقوق.
 - ❖ صبر و تحمل بر کارها و ادای حقوق چه سنگین و چه سبک و چه دشوار چه آسان.
- (قانون اساسی حکومت اسلامی امام علی(ع)، علی انصاریان، ص ۲۹)

نقش اصلی ملت در برچیدن استبداد

نائینی که در لحظات حساس و دشوار تاریخ ملت ایران شاهد و ناظر استبداد قاجاریه بود. حال می خواهد که از بیداری ملت که ناشی از تحولات نهضت مشروطیت است برای استحاله دستگاه استبداد و عقلانی کردن آن اقدام نماید. در این زمینه طرح صلح جویانه ای را ارائه می دهد و از اینکه ملت از طریق قهر آمیز حکومت مستبد را سرنگون گرداند پرهیز می کند و راه حل بدون خونریزی و مسالمت را پیشنهاد می نماید تا به تدریج حاکم مستبد به حقیقت وجود ملت و نقش برتر و مؤثر آنان پی ببرد و از خودکامگی و حکومت یکجانبه بپرهیزد و با ملت همگام و همراهِ شود.

نائینی صرفاً یک تز حکومتی از دیدگاه یک عالم شیعی را ارائه نمی دهد. بلکه می خواهد که از رهگذر این دانائی ها و موفقیت و بیداری ملت که کمتر در طول تاریخ اتفاق می افتد ملت در مسیر درستی قرار گیرند و استبداد ریشه کن شود و رشد و ترقی نصیب ملت گردد. ولذا از اقتدار و وحدت جمعیت عظیم ملت غافل نیست و بر اساس وظائف امر به معروف و نهی از منکر که بعهد همه مسلمین است و بزرگترین این مسئولیت متوجه و مربوط به حاکم است که به انحراف نگراید و از راه ملت و رشد و عظمت کشور دور نگردد و عدل را اقامه کند که موجبات بقا مُلک و کشور است و بنیان ظلم را منهدم سازد که مایه انقراض سلطنت خواهد شد. چند وظیفه برای ملت ترسیم می کند:

- ❑ زمینه آزادی ملت از استبداد فراهم گردد.
- ❑ ریشه طرفداران استبداد که شاه پرستان معروفند و سلسله جنبان تمام خرابی هاینند قطع شود.
- ❑ لذت عدل و احسان را به کام سلطان (حاکم) بچشانند
- ❑ سلطان را به حدود وظائف خود آشنا نمایند و از مقام راهزنی و چپاول گری و قصاب بشر بودن برهانند.

از فعالیت مثبت ملت که ناشی از همین نقش پذیری است استبداد پس از مدتی تغییر روش خواهد داد:

- ❑ با این برخورد ملت ، سلطان به حقیقت سلطنت و حلاوت عدالت گستری و محبوبیت قلوب امت خواهد رسید. و از عالم سببیت و راهزنی به وادی انسانیت و مملکت داری و نوع پروری قدم خواهد نهاد.
- ❑ اگر حاکم از فطرت انسانی دور نشده باشد در رفع موجبات و عواملی که باعث ترس و وحشت و تنفر و انزجار و تفرقه ملت و جدایی او از حکومت شده است بی دریغ بذل جهد و مجاهدت خواهد نمود و دسته شاه پرستان و غارتگران را بخود راه نخواهد داد.

آیا آراء عمومی ملت بدعت در دین است؟!

برای اولین بار پس از ابلاغ مشروطیت کشور دارای مجلس شورای ملی شد که منتخبین ملت در آن جمع آیند و برای ملت و کشور به شور و مشورت بپردازند. در حالیکه در نظام استبدادی، پادشاه همراه با مشاورین و عمال خود برای کل اهالی کشور تصمیم می گرفتند. برای آنکه ارکان و اساس مشروطیت که آزادی ملت و بالتبع آن مجلس بود فروریزد عده ای شبهه ی جدیدی را مطرح ساختند و برای مشوب نمودن اذهان مردم به تبلیغات وسیع پرداختند.

نائینی برای آنکه مبدا این مغالطات و سخنان بی اساس خللی در استقرار مشروطیت و روند کار آن ایجاد کند در اکثر مواقع این سخنان را نقل می کند و با استدلال، جواب دندان شکنی به آنان می دهد. یکی از آن شبهات صدور آراء مبعوثان ملت در مجلس بود که مخالفین می گویند این آراء بر خلاف شریعت است!

ولی به چند دلیل و شواهد، طرح این موضوع از پایه غلط است:

- تکیه به آراء اکثریت از آن جهت بدعت و تشریح در دین محسوب نمی شود که حکم جدیدی که با احکام شریعت مخالفت داشته باشد در شریعت وارد نشده است.
 - بر اساس نصّ قرآن موضوع مشارکت و مشورت حکومت با مردم قابل اثبات است.
 - اکثر مواقع در نزد عقلا و خردمندان بین چند حکم و موضوع آنکه ارجح و برتر است مورد انتخاب قرار گیرد و اجرا می شود نه حکم واحد و نظر فردی کسی.
 - در مقبوله عمر بن حنظله که یکی از اصحاب امام صادق(ع) است. امام فرمودند قضاوت طاغوت را نپذیرید بلکه به فقیه عادل که ما آن را بر شما قاضی و حاکم نموده ایم مراجعه کنید.
 - آراء مختلف در مجلس با تساوی در درجات از مشروعیت برخوردارند و برای حفظ نظام صادر می شوند.
 - موافقت رسول خدا(ص) در مواقع عدیده که در روایات شیعه و سنی نقل شده بویژه در غزوه احد و یا غزوه احزاب در عدم مصالحه با قریش به مقدار یک سوم خرمای مدینه که اکثر اصحاب مخالف بودند.
 - موضوع پذیرش حکمیت در وقعه صفین که علی(ع) از آن اول مخالف بود ولی چون اصحاب می خواستند وی هم گردن نهاد.
- این ها موارد و نکات مهمی است که اگر مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار گیرد. به این نتیجه می رسیم که نمی تواند آراء ملت در مجلس مخالفتی با شریعت داشته باشد.

مقابله حق و باطل میدان آزمایش ماست

استبداد سیاسی در تاریخ ما زنجیر سنگینی بر گردن این ملت بود و در تأیید آن، استبداد دینی که متولیان آن بعضی از روحانیونی بودند که به دربار سلاطین وابستگی داشتند مانع رهایی از این اسارت شدند و نمی گذاشتند که گوهر درخشان آزادی بر تارک پر افتخار کرامت انسانی بنشیند و انسان ایرانی از کاروان پر شتاب رشد و تعالی بشری عقب نماند.

نائینی عرصه های مبارزات سیاسی را می شناسد که از جانبی می خواهد از سختی استبداد بکاهد و به تدریج سرنوشت آن را به بیداری ملت گره بزند. و جامعه یکپارچه را در آزادی و امنیت و استقلال و شرافت قرار دهد. و این آرزویی بود که او

همواره در سر می پروراند. ولی سختی راه بسیار است و هر کسی تاب تحمل این گوناگونی انسان ها و سلیقه ها و روش های پر مخاطره را ندارد.

و اگر خوب نگاه کنیم جبهه ی حق و باطل همواره در مصاف هم آمده اند و همه ی استعداد های خود را در این راه گذارده اند تا به مقاصد خود برسند و این آزمایشی است تا هر کس خود را بیازماید و توانائی های بیشتری را به نمایش بگذارد و این است تاریخ بشری که مجموعه ای از این گونه فعالیتها است.

و اگر به مفاد آیه مبارکه دقت کنیم ایمان به خدا بدون آزمایش ، خالص نخواهد شد و انسان ها جوهره خود را نشان دهند که آیا راست می گویند و نیک رفتارند یا دروغگویانی هستند که رفتار زشتشان جامعه را می آزارد.

[احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن

الکاذبین ، ۲/۱ / عنکبوت]

یعنی: آیا مردم چنین پنداشته اند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان به خدا آورده ایم رهاشان کنند و براین دعوی هیچ امتحانی از آنان نکنند. ما اممی را که پیش از ایشان به امتحان و آزمایش آوردیم تا خدا دروغگویان و راستگویان را کاملاً معلوم کند.

نهی از منکر و وظیفه مسلمانی است

در جامعه استبداد زده منکرات بطور آشکار چهره نشان می دهند. وانسان ها در کمال ناکامی ناظر این شایع و بدکاریها هستند. و سلطان و اطرافیان بزرگ ترین و بیشترین منکرات را مرتکب می شوند. و از طرفی مردم وظیفه دارند تا بر اساس نهی از منکر که یک دستور شرعی است و به عهده همه مومنین و مسلمین است به مبارزه با آن بشتابند. آیت اله نائینی می فرماید: که نهی از منکر یک ضرورت دینی است. و حتی اگر یک شخص با چندین منکر و رفتار زشت در جامعه روبرو شود، مبارزه با هر کدام از آن ها یک وظیفه ی مستقل به حساب می آید و دیگر نمی توان به بهانه رد و انکار یکی از آن ها از بقیه منکرات غافل ماند.

و این نشان دهنده این حقیقت است که بعضی ها مبارزه با منکرات کوچک را انجام می دهند ولی از مبارزه با منکرات بزرگ پرهیز می کنند و کاری با استبداد ندارند چون استبداد با اقتداری که بهم زده است با مخالفین خود به سختی درگیر خواهد شد. و لذا علامه نائینی برای آنکه همه مردم در مبارزه با استبداد شرکت جویند و قدرت دستجمعی خود را به نمایش بگذارند. آن ها را موظف می کند که با همه منکرات بجنگند نه با بعضی از آن ها. و این برای سالم سازی جامعه و حکومت یک وظیفه اسلامی و همگانی است.

امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همگانی ضد استبدادی است

نائینی معتقد است که تا اصل شجره ملعونه استبداد قلع و قمع نشود علاج طرفداران استبداد (شاه پرستان) که قوه خبیثه مملکت ویرانه سازند غیر ممکن است. و از جانبی دیگر بر طبق این حدیث که در وصایای حضرت امیر علیه السلام است:

لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیسلطن علیکم شرارکم فیسومونکم سوء العذاب

یعنی: استبداد و اشرار موقعی بر ملتی مسلط می شوند که آن ملت امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمایند.

در حالیکه امر به معروف و نهی از منکر به نص اخبار از دعائم و مبانی اسلام است. و دو وظیفه مهم شرعی است که اگر به درستی صورت گیرد شخص حاکم را تحت تأثیر و خودسازی قرار می دهد، بهر حال حاکم هم به لحاظ داشتن لیاقت ذاتی و استعداد درونی یا به اقتضای مسلمانی و فطرت انسانی از مقام انا ریکم الاعلی تنزل نموده و به همان اغتصاب مقام ولایت قناعت نماید و آزادی ملت را به آنان باز گرداند و از زورگویی دست بردارد. حال که مردم دست از امر به معروف و نهی از منکر برداشته اند از همه این مظاهر و اثرات آن محروم می باشند! و به عبارتی برای رسیدن به:

- رسیدن به آزادی و حریت و بدست آوردن حقوق پایمال شده مردم
- جلوگیری از تحکمت و زور گوئی های دستگاه حاکمه
- ترتیب موجبات حفظ استقلال کشور
- داشتن اتفاق و وحدت ملی

بایستی از هر گونه سهل انگاری در امر به معروف و نهی از منکر ممانعت نمود. در غیر اینصورت با اندک توانی از بندگی افراد فاسد به عبودیت کافران منتقل خواهیم شد و این بسیار دردناک است!

سکوت و سازش عامل اتحاد دو قوه شوم استبداد

نائینی از اینکه می بیند عده ای از روحانیون بجای آنکه به وظایف شرعی خود عمل کنند و با شناختی که از دستگاه مخوف استبداد سیاسی در سال های گذشته دارند همگام با مردم موانع رشد ملت را کنار بزنند، با قاجاریه همدست شده اند و برای استحکام حکومتشان شبهات جدید را در روند پیشرفت مشروطیت خلق می نمایند، به ریشه یابی این موضع گیری می پردازد و می گوید: شروع استبداد در تاریخ اسلام از معاویه بود. چون او با علی(ع) که مظهر عدل و شایسته خلافت بعد از نبی (ص) بود به جنگ و عصیان برخاست و عده ای دنیاپرست او را مساعدت نمودند و در رکاب او بودند و عده ای دیگر با سکوت و اعتزال؛ پایه های این استبداد را محکم نمودند و این عاملی شد که حتی امیرالمؤمنین علی(ع) را در روی منابر سب نمایند.

نائینی می گوید: تداوم حکومت استبدادی که از خاندان بنی امیه و بنی عباس اعمال شد و منجر به تملک رقاب امت و محو احکام شریعت گردید بخاطر آن بود که استبداد دینی موروث از امثال عمروعاص و ابوموسی اشعری با استبداد سیاسی موروث از معاویه بهم آمیختند و یکدیگر را یاری نمودند و شرایط فعلی مملکت ایران در زمان استبداد قاجاریه ناشی از این اتحاد و ارتباط بود و همدستی شعبه استبداد سیاسی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ آنان و اطاعت و پیروی مردم گردید و با سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم استبداد سیاسی را مساعدت کردند. و از طرفی استبداد دینی سکوت و سازش خود را مایه زهد فروشی جلوه دادند و عوام مردم را که به آنان اعتماد داشتند به گمراهی افکندند و مانع شدند تا مردم حقیقت استبداد سیاسی و انحراف آن را درک کنند و چاره ای برای آن بیندیشند.

بیداری ملت عامل رسیدن به آزادی است

نائینی مردم دوران استبداد قاجاریه را ملتی چشم و گوش بسته می داند که از حوادث کشور و وقایع ملت اطلاع چندانی نداشتند و اصولاً نمی دانستند که اوضاع و احوال مملکت چگونه است و چه کسانی برای آن تصمیم می گیرند و مسیر سرنوشت کشور به کدام سمت و سو است؟ و حکومت و ملت نسبت بهم چه وظائفی دارند و چرا از ملت های پیشرفته

عقب مانده اند و نقش واقعی آنها در جهان چیست؟ و چگونه می توانند بند اسارت بگسلند و حریت خود را که هدیه الهی به انسان است از چنگال خون آشام استبداد بدر آورند و گام در راستای پیشرفت بگذارند؟

او در این ارتباط می گوید که همین ملت بدلیل بی اطلاعی، مرحوم آخوند ملامحراب حکیم علیه الرحمه را که معتقد به وحدت واجب الوجود بود لعن می نمودند و از حضرت موسی(ع) که پیامبر یهودیان بود تبری و بیزاری می جستند و حتی به لحاظ اشتراک در اسم، به ساحت مقدس امام هفتم(ع) جسارت می نمودند!!

ولی مشروطیت و اوضاع فعلی اجتماعی ایران به قدری دگرگون شده است که ملت در متن حوادث و تحولات کشور قرار گرفته است و به وضوح فهمیده است که چگونه حریت و آزادی انسان ها را که انبیاء برای آن زحمات زیادی را متحمل شده اند از اقتدار استبداد بدر آورند، در حالیکه استبداد در اغتصاب حریت ملت خلاصه می شود و کار اصلی مشروطه که قیام عمومی ملت است در آزادی مردم و حقوق و مشارکت آن ها در امر نظم و نظام کشور و تضمین و تأیید و حمایت از آن ها است.

بهر حال ملت بایستی با آگاهی به وظائف خود عمل نمایند خواه دارای مذاهب گوناگون باشند و یا در نظام های استبدادی یا مشروطیت زندگی نمایند!

آگاهی ملت در علاج استبداد

در نظر آیت اله نائینی هر دو شعبه استبداد سیاسی و استبداد دینی در تقویت و حمایت هم می کوشند. و علت آنکه استبداد مقتدرانه بر جان و ناموس ملت مسلط است و آزادی ملت به فراموشی سپرده شده است. ناشی از همکاری تنگاتنگ و مساعدت های بیدریغ استبداد دینی است و همین استبداد دینی است که به لحاظ نفوذ در ذهن و قلب مردم مانع درست اندیشیدن و چاره جوئی آن ها شده است. تا نتوانند فشار طاقت فرسای استبداد را احساس کنند و در رفع آن ابتکاری از خود نشان دهند. و اذا می گوید: علاج استبداد سیاسی آسان تر و راحت تر از استبداد دینی است ولی علاج و درمان استبداد دینی در غایت صعوبت و دشواری است و همین استبداد دینی است که راه علاج استبداد سیاسی را بسته است و حتی درمان آن را ناممکن ساخته است.

نائینی که شاکله استبداد را نمی پسندد وجود آن را در مسیر ترقی و سعادت ملت زشت و ناپسند ورقت آور می داند. و تنها راه علاج استبداد را بیداری و آگاهی ملت می داند. و می گوید هر چقدر ملت بیدارتر و هوشیارتر باشد در صحنه مبارزه با استبداد بیشتر حضور خواهد داشت و تمام موانعی که استبداد دینی ایجاد می کند کنار خواهد زد. پس برای ریشه کن نمودن استبداد سیاسی بایستی بر درجه ادراک و دانائی ملت بافزائیم و در این راه کوتاهی نکنیم چون امر به معروف و نهی از منکر از وظائف شرعی و همگانی است.

وآنگاه نائینی اوضاع دوران محمد علی شاه را که آزادی مردم با به توپ بستن مجلس نو پای مشروطیت زیر پا گذاشته شده است. ابراز نگرانی می کند و می گوید :

روزگار سیاه و تاریک ایرانیان نشان می دهد که این دو قسم استبداد در تقویت و استحکام و بهم آمیختگی هم می کوشند و اگر ملت با آگاهی حوادث مملکت را دنبال نمایند می توانند این ارتباط را در هم شکنند و پوزه استبداد را بر خاک مذلت بسایند و گر نه بایستی منتظر عواقب وخیمی باشند که هر روز بر وخامت اوضاع ملت خواهد افزود.

استبداد و بیداری مسلمین

نائینی همانطور که بارها در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله تکرار نموده است نهضت مشروطیت را سر آغاز بیداری و آزادی مسلمانان و ایرانیان و ختم و پایان استبداد سیاسی می داند. چون در سده های اخیر این آغاز یک حرکت مردمی بود تا بساط زور گوئی را بر چیند و خواست مردم را که تحقق عدالت و قانون و شریعت محمدی است بر کرسی حاکمیت بر مردم قرار دهد.

بهر حال حرکت هایی بر علیه استبداد در تاریخ ایران وجود داشت ولی به این گستردگی و جدیت که در عصر مشروطه اتفاق افتاد رخ نداده بود. و نائینی متوجه این حقیقت شده بود که مردم بیدار در صحنه مبارزه با قاجاریه و اطرافیان با نفوذ شاهان و درباریان و امرای ولایات دیگر آن مردم گذشته نیستند که حتی قادر نبودند تشخیص دهند که استبداد دارای چه حقیقتی است و آیا از وجهه ی شرعی برخوردار است یا خیر؟ و حاکمیت چرا از عصمت و عدالت و قانون و مشارکت با مردم دور شده است؟

نائینی که با چشمان تیزبین خود ستمکاری های استبداد قاجاریه را در نوجوانی در اصفهان و بعضی شهر های دیگر دیده بود و بر عقب ماندگی مردم حسرت می خورد تحولات سیاسی و اجتماعی مشروطیت برای او یک جهش بزرگ و سرنوشت ساز تلقی می شد. ولذا در یک جمع بندی معتقد است که :

- سیر قهقرائی مسلمین به آخرین نقطه منتهی شده است.
- و اسارت ملت در تحت ارادات شهوانیه جائزین به نوبت مقتضی رسیده است.
- رقییت و بندگی منحوسه ملعونه ، عمر به پایان آمده است.
- عموم اسلامیان به حُسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آئین خود با خیر شدند.
- و آزادی خدادادی خود را از دُل رقییت فراغنه امت رهائی بخشیدند.
- و به حقوق مشروعیه ملی و مشارکت و مساوات در جمیع امور با جائزین و زورگویان پی بردند
- و در خلع طوق بندگی جبابره و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندروار از دریا های آتش گذشتند، حتی از ریختن خون طیب خود برای رسیدن به این مقصد که اعظم موجبات سعادت و حیات ملی است دریغ نداشتند.
- و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین را از فرمایشات سرور مظلومان امام حسین (ع) اقتباس کردند.

ولی این سؤال مطرح است که گرچه سیستم استبدادی قاجاریه در هم فرو ریخت. آیا آنچه که نائینی می پنداشت واقعاً چنین بود و مردم به حقیقت و مزایای آزادی و رشد و اسلامیت رسیدند؟! ما که از تحریر کتاب حدود صد سال فاصله داریم اگر به وضوح حوادث و اتفاقات سیر تاریخی بعد از مشروطیت را بررسی کنیم به حقایقی بر خورد خواهیم نمود که عبرت انگیز است!!

همه بلایای بشری از جهل و حماقت است!!

تحلیل مسائل سیاسی و ریشه یابی علل عقب ماندگی یک ملت مانند ایرانیان عصر استبداد از نکاتی است که آیت اله نائینی بطور وسیعی به آن پرداخته است. و در این راستا می گوید:

تمام بلایا و منشأ همه گرفتاری هایی که بشر از ابتداء تا انقراض عالم دچار خواهد شد تنها از نادانی و جهل است. که مانند هاله ای او را احاطه نموده است. و نمی گذارد که او به حقایق کشور پی ببرد و زنجیر عبودیت و اسارت را از گردن خود رها سازد.

می گوید: از اینکه فراعنه و طاغیان تاریخ مورد اطاعت و پرستش قرار گرفته اند و گاو در هندوستان در حد معبودیت مورد احترام است و تسلط زورگویانه خاندان اموی و عباسی بر سرنوشت ملت مسلمان و همصدا شدن کل ایرانیان بلکه مسلمین با دستکاه استبداد و گناه بخشی پاپ ها و اسقف ها در غرب و به انتظار موعود بودن یهودیان عالم و مفعول من اراد را خالق عالم و فاعل مایرید دانستن ازلیان و بهائیان و پیروی و تبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان و بقایای خوارج نهروان که در مجموع از زشتکارهای بشر است ، همه از این مادر شرور ها و اُم الامراض است که آزادی فکر و اندیشه و ابتکار عمل و خلاقیت را از انسان سلب نموده است.

نادانی ملت، ریشه ی پذیرش استبداد

آیت اله نائینی بعنوان یک رجل آگاه به مسائل تاریخی اسلام و ایران همواره در جلوی استبداد یک علامت سؤال قرار می دهد که اصلاً چرا استبداد باید بر جان و سرنوشت مردم مسلط شود؟ و این سؤال از آنجا مطرح است که تعلیمات قرآن و بزرگان دین و عقلاء برآزادی ملت و عدم استبداد متکی است ، حال چگونه است که این استبداد بر رأس هرم اقتدار یک کشور تکیه زده است و زندگی مردم را بطور دلخواهانه دستخوش تغییر و تحول می نماید! و این سیر قهقرائی که می بینیم بوجود می آورد!

نائینی می گوید: منشأ و روح تمام انحرافات ار آنجا ناشی می شود که ملت به دلیل جهالت و بی علمی به وظائف سلطنت و حقوق متقابل خود واقف نیست و همانطور که علم سرچشمه تمام فیوضات و سعادت بشر است جهل هم منبع تمام شرور و رساننده ی انسان به اسفل درکات انحطاط است. و از اینکه دیده می شود که انسان به بت گرایش می یابد و یا فراعنه را شریک خدا قرار می دهد و مقاصد انبیاء را دراعتلای سر بلندی انسان و نفی طاغوت موهوم می پندارد ریشه در نادانی اودارد.

نائینی که شاهد گروه بندی و صف آرائی طرفداران استبداد و مشروطیت بود و خوب می دید که چگونه جبهه ی حق طلبان و مشروطه خواهان برای تحقق عدالت و قانون پایمال ترفند ها و زور گوئیهای طرفداران استبداد می شدند این کار آنان را ناشی از نادانی و حماقت می داند و می گوید:

نادانی و جهالت است که باعث می شود تا این خوی حیوانی و سیرت غیر انسانی، آدمی را در مسیری قرار دهد تا خود را در اسارت و بردگی قدرتمندان ستمگر ببیند و حتی دارائی های خود را در استحکام این بردگی بکار گیرد و بجای همکاری با هموعان و برادران خود در راه آزادی و حفظ دین و وطن به ریختن خون و غارت اموال و هتک آبروی مردم شریف همت گمارد در حالیکه این رفتار ناپسند آن با روح بالنده اسلام و تعالیم قرآن و ائمه معصومین سلام الله علیهم اصلاً موافقت ندارد.

علاج نادانی ملت در جهل مرکب!!

نائینی که اجزاء و عناصر سیستم استبدادی پادشاهان قاجاریه را خوب می شناسد و تجزیه و تحلیل عقلانی ارائه می دهد برای درمان بیماری مزمن و دشوار استبداد راه حل هایی را هم پیشنهاد می کند. و در ابتداء به دسته بندی آن می پردازد بویژه برای علاج جهل مرکب که نوعی نادانی و بی خبری کامل ملت از دستگاه شوم استبداد است چند عنوان را سر لوحه این جهل می داند. و برای رفع این موانع دانایی، از همه می خواهد که برای هموار شدن راه آزادی ملت و استقلال کشور و آرامش عمومی، طرفداران مشروطه در پیاده نمودن برنامه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و غیره خود این موانع را کنار بزنند:

- لجاجت و اصرار بر خلافتکاری و انتقام گیری از دیگران.
- عناد و دشمنی نمودن و پیش بردن مقاصد گروهی و فردی.
- دو دستی و داشتن تفرقه و گوناگونی نظر و رأی در اداره کشور و اجرای برنامه های ملی.
- حسادت و چشم همچشمی که در آن هوای نفس و خواسته های نفسانی مطرح است نه سرنوشت و مصالح مردم.
- بر طرفیت، یعنی همه چیز را به نفع خود تمام کردن و به منافع عمومی توجه نمودن. و بویژه بودن در مناصب و پست ها و فراهم نمودن زمینه مناسبت برای افرادی که بتوانند همه امکانات را به نفع خود تصاحب و ملحق نمایند.
- برسر حرف خود ایستادن، که گاهی این نوع خلافتکاری بر علیه قانون مسلم است ولی شخص و گروه بر نظرات خود تکیه می کنند و در این مسیر ضرر و زیان هایی را بوجود میآورند که قابل جبران نیست.

علاج نادانی ملت در جهل بسیط!!

نائینی در جریان مشروطیت، آنجا که لازم است تا مردم دستگاه استبداد را بشناسند. و به کمک علماء دین و مدیران شناخته شده نهضت در بر چیدن بساط زورگوئی ها بشتابند، متوجه می شود که بی خبری و نا آگاهی درد آوری مردم را احاطه نموده است و مانع از آن می شود تا همه با هم در علاج این قوه شوم و پلیدی که قرن ها بر عرض و ناموس مردم سیطره یافته است اقدام اساسی صورت گیرد.

بهر حال استبداد قابل تحمل نیست بویژه که دشمنان بزرگ از مرز های کشور گذشته و در داخل مملکت به کمک مزدوران خود که بیشتر آنان در اطراف شاهان قاجاریه اطراق کرده اند و مشغول چپاول اموال عمومی هستند یک تهدید جدی برای تمامی مملکت و اعتقادات اسلامی ملت است. و حتی کار به آن مرحله رسیده است که بر اساس قرار داد ۱۹۱۹ میلادی در زمان نخست وزیری احمد قوام نزدیک بود که ایران تحت الحمایه انگلیس قرار گیرد!

اصولاً اگر مردم آگاه بودند و در جریان امور کشور مشارکت داشتند حکومتی که دلخواه آنها نمی بود روی کار نمی آمد. و حال که سایه جهل گسترده شده است تنها راه دانا نمودن مردم به استبداد و دژخیمی های آن است تا با شناخت درست ارکان مشروطیت و ارزش ها و تأثیرات مثبت آن در حال و روزگار مردم ستم دیده، می توان روند بهبودی اوضاع را تضمین نمود. پس این تنها راه علاج استبداد است که مردم به اصول و مبانی مشروطیت که باعث مشارکت و دخالت مردم

و اجرای قانون و عدالت و رضایت و کرامت آنهاست به نیکی آگاهی داشته باشند و مسائل برای آنان تبیین و تفهیم شده باشد و انجام این امور جزء وظائف افرادی است که به نحوی با مردم در ارتباطند و مردم گوش شنوا از آنان دارند.

مشورت و شوری در اسلام

آیت اله نائینی اصرار عجیبی و مؤکدی دارد که اساس حکومت مشروطه اسلامی بر مشورت و مشارکت مردم استوار است. و در همه جای کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله به این موضوع می پردازد و نظام استبدادی را از آن جهت پوشالی و بی اساس می داند که به مردم و رأی و مشارکت آنان در مدیریت و امور کشور ارزشی قائل نیست. و این رفتار و برخورد و نحوه ی اداره کشور غیر عقلانی است که مخالف وجدان عمومی است و سرانجام با نارضایتی و مخالفت مردم روبرو خواهد شد چون زوال و انقراض حکومت ها در طول تاریخ به عدم رضایت مردم بستگی دارد.

در حکومتی که مردم در آن مشارکت ندارند جامعه به تدریج در اطراف خود دیوار آهنین احساس خواهد نمود و مردم خود را محدود و محبوس خواهند دید. و نداشتن آزادی و بیان مشکلات، بر عقده ها و کینه ها خواهد افزود و این امر باعث می شود تا آن سیستم حکومتی استبداد به تدریج از درون متلاشی شود و مردم سرانجام آن حکومت را ساقط نمایند. در حکومت باز و مشروطه که مبتنی بر مشارکت و مشورت با مردم است مردم آزادانه به مدیریت کشور دسترسی دارند و مشکلات مردم در چرخه ی مدیریتی و نظارتی به نحوی حل و فصل خواهد شد و استعداد خدادادی در وجود آن ها رشد خواهد نمود و سایه ی عدل و کار و فعالیت گسترده تر خواهد شد. و اجتماع انسانی با آرامش و در صلح و قانون به پیش خواهد رفت و ملت با انعکاس نیازمندیهای خود به مسئولین بر مشکلات فائق خواهند آمد و رشد و تعالی نصیب مردم خواهد شد و این خواست مردم است که با حکومت در اداره کشور همکاری و مشارکت داشته باشند. در این ارتباط نائینی با توجه به اهمیت و نقش مهم مشارکت و مشورت مردم در نظم و نظام کشور و تقویت بنیه های آن چند محور را بیان می کند:

- ♣ اساس حکومت اسلامی بر مشارکت تمام ملت و مشورت با عقلاء متکی است که به شکل امروزی همین مجلس شورای ملی است.
- ♣ مشورت نه تنها با بطنه و مشاورین مخصوص که جمع آنها را شورای درباری می گویند اختصاص ندارد بلکه دامنه گسترده تری دارد و همه امت را در بر می گیرد.
- ♣ تا زمان بدعت معاویه که اساس مشورت با مردم را فرو ریخت این سنت حسنه در اداره حکومت اسلامی معمول بود و حکومت با امت مشورت و مشارکت داشت.
- ♣ و حتی رسول خدا(ص) که در مقام عصمت و رسالت بایستی با امت مشورت نماید. و در آیه مبارکه: (و شاورهم فی الامر، ۱۳۵/آل عمران) چه بالضرورة معلوم است که مرجع ضمیر هم جمع نوع امت و قاطبه ی مهاجرین و انصار است نه اشخاص خاص و این مشورت شامل کلیه امور سیاسی می شد. و آیه : (امرهم شوری بینهم، ۳۶/شوری) دلیل بر آن است که بایستی امور با مشورت نوع برگزار شود.
- ♣ سیره حضرت رسول اکرم(ص) اینگونه بود که در حوادث و اتفاقات با امت خود مشورت می نموده است و سنت آن حضرت نشان می دهد که در اکثر موارد روش آن حضرت بر مشورت با مردم متکی بود.

❖ در غزوه أُحُد رأی اکثریت در خروج از مدینه بود و پیامبر(ص) برای احترام به اصحاب و امت آن را پذیرفت. ولی پیامبر(ص) می خواست که از مدینه خارج نشود و بعد هم دیدیم که نظر آن حضرت درست بوده است چون بعضی از مسلمانان بر اساس غفلتی که نمودند شکست سختی از کفار قریش متحمل شدند و حتی به هزیمت سپاه اسلام انجامید و دندان مبارک پیامبر(ص) شکسته شد.

❖ خلفاء اولین(راشدین) از این سیره ی نبوی که مشورت با مردم بود پایبند بودند و این عامل مهم پیشرفت مسلمین در صدر اسلام بود.

❖ امیر المؤمنین علی (ع) در جنگ صفین(خطبه ۲۱۶ص ۳۳۵) که در آن بیان حقوق والی بر رعیت (ملت) را تبیین می فرمایند برای اهمیت نقش ملت و ارزش و قداست نظر و شخصیت آنان و به عبارتی بطور صراحت می گوید که مردم در اداره حکومت محق هستند و بایستی نظرات خود را به حاکم و سیستم حکومتی منعکس سازند تا درد ها شناخته شوند و درمان ارائه گردد و در رابطه ملت و حکومت و تأثیر متقابل هر یک بر دیگری می فرماید:

همانطور که با جباران سخن می گوئید با من سخن نگوئید و چیز هایی را که از مردم خشمگین پنهان می دارید از من پنهان نکنید. و با من به مدارا معاشرت نکنید و گمان نداشته باشید که اگر حقی به من گفته شود بر من سنگین می آید و یا در صدد بزرگ نمایی خود خواهم افتاد. هر آینه هر کسی که حق به او گفته شود بر او گران آید و اگر عدل بر او عرضه شود عمل به آن سنگین تر از آن خواهد شد. پس از سخن حق و مشورت به عدل خودداری نکنید.

ما و سنت مشارکت و مشورت مردمی

نائینی حضور استبداد و وجود حاکمان مستبد که به شکل های گوناگون با گروهی زورمند دیگر بر اوضاع و احوال کشور مسلط می شوند مساوی و برابر با عدم آزادی ملت می داند. و استبداد یعنی مردم در صحنه نباشند و به آزادی خود که موهبت الهی است دسترسی نیابند و به اهداف و مقاصدی که در چهارچوب قانون و شرع دارند هیچگاه نرسند! و در طول تاریخ همواره حکومت مظهر قدرت و اقتدار بود و گر چه تعداد آن ها در تشکیل هیأت حاکمه اندک بودند و از نظر جمعیتی و اجتماع انسانی قابل مقایسه با انبوه ملت نبودند معیناً مردم همیشه از حکومت و قلدری های آن که تابع هیچ قانون و قاعده ی صحیحی نبودند در وحشت بسر می بردند. و این رابطه غلط و غیر انسانی همه پهنای تاریخ زندگی بشر در جوامع بین المللی را پر نموده است و کمتر فضایی را می توان پیدا نمود که مردم از حکومت نترسند و حکومت هم با ابهت و هیبتی که ناشی از حاکمیت بر مردم کسب می کند با مردم از در دوستی و اعطاء حق آنان بر آمده باشد و دائماً این برخوردها و درگیری ها و عدم اتحاد و اتفاق بین والی و ملت بر قرار بوده است.

اکنون نائینی که از مشروطه که به نظر او تصویری از شریعت و احکام آن است و تمام هدف او از تحریر کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله نشان دادن همین چهره ی صحیح از مشروطیت است و بر خلاف روشنفکران غرب زده که نه تنها قانون اساسی مشروطیت را از فرانسسه و بلژیک گرفتند بلکه فرهنگ غرب و نفوذ و سیستم حکومتی آنان را در سالیان بعد از مشروطیت در مملکت استوار و جاری ساختند تنها راه نجات ملت را در آن می دیدند!

نائینی این بار با تکیه به کلام مولا امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه (خطبه ۲۱۶ص ۳۳۵) در بیان سیمای واقعی ارتباط حکومت و ملت که اساس آن همکاری و مشارکت تشکیل می دهد نه ترس و وحشت و ملت می تواند به راحتی در کمال

امنیت و آسودگی به بیان خواسته های خود پردازد و نیازمندی های خود را به حکومت که نماینده اوست منتقل نماید ، به چند نکته که از کلام امیر کلام علی علیه السلام استنباط نموده است می پردازد تا نشان دهد که مشورت با مردم یک سنت همیشگی اسلام است و حاکمان واقعی بدان معتقد و عامل بوده اند، می گوید:

● ملت نباید هیچگونه ترسی از حاکمیت داشته باشد و این موضوعی است که بایستی مدعیان مقام والای تشیع بدان توجه نمایند.

● هیچگونه ابهت و هیبتی از حاکم بر قلوب ملت پسندیده نیست و چنین چیزی که از استبداد به ارث رسیده است اصولاً نادرست و بر خلاف کلام حضرت امیر (ع) است.

● برای تکمیل اعلی درجات آزادی ملت و ترغیب و تحریض آنان برای آشکار نمودن هر گونه اعتراض و اهدافی که دارند باید ملت از حق مشورت و مشارکت در اداره کشور و مملکت با حاکم و سیستم مدیریتی حکومت بر خوردار باشد و این اصل مسلم و قطعی است.

● سنت و سیره رسول خدا (ص) بعنوان رهبری معنوی جهان اسلام با وجود برخوردار بودن ایشان از علم وحی الهی و بودن در مقام والای عصمت بر مشورت با امت استوار است.

و این بیان کننده این حقیقت است که حضرت خاتم الانبیاء چقدر برای شخصیت بخشیدن به مردم و بکارگیری استعداد و حضور مردم در صحنه های گوناگون ملی اصرار داشتند و می فرمودند: اشیروا علی اصحابی ، پس می توان گفت که باید بجای ترس و ابهت حاکم مشورت و مشارکت ملت جایگزین گردد.

و این سیره نبوی است که علی(ع) بعنوان یک رهبر برتر نظام اسلامی اصول این روابط والی و ملت را که مبتنی بر همین مشورت با امت و مشارکت فعال آنان در سراسر مملکت اسلامی را بیان داشته است . که دقت و تأمل در این عبارات و تکرار و تبلیغ آنان می تواند عامل وحدت و همکاری ملت و دولت شود که این سر آغاز تحول بزرگی است که نائینی معتقد است که بایستی مشروطیت به این مرحله برسد.

اساس مشورت با مردم احکام ثانویه است

در احکام اولیه دستور و شکل اجرا هر دو معین است مثل دستور نماز و نحوه ی خواندن نماز. ولی در احکام ثانویه گر چه دستور معین است ولی شکل و قالب اجرای آن دستور ها نامعین است. و حاکم اسلامی و کسی که از طرف مجتهد نافذ الحکومه حکومتش تنفیذ شده است می تواند اجرای آن را بر حسب زمان و شرایط پیش آمده تعیین نماید.

و اصولاً اساس و چهارچوب مشورت حاکم با مردم و هر گونه برنامه ریزی در این زمینه صرفاً در محدوده ی احکام ثانویه است و مشورت در احکام اولیه که ثابت و لایتغیر است راهی نخواهد داشت. مثلاً برای مالیات و نحوه اخذ و شکل هزینه آن، سربازی و نحوه فراخوانی و بکارگیری جوانان و مردم، بانک و مسائل اقتصادی پیرامون جذب سرمایه ها و مسیر سرمایه گذاری، تعلیم و تعلم ، مسائل فرهنگی ، سیاسی ، که با توجه به جمعیت روز افزون و تغییراتی که در سطح بین المللی اتفاق می افتد هر لحظه بر تعداد این پدیده های جدید افزوده میشود در ردیف احکام ثانویه هستند که مجلس که مظهر اراده و انتخاب ملت است در این زمینه با دولت که قوه مجریه و توان اجرایی حکومت است در حال مشورت و تعیین شکل اجرایی آن خواهد بود.

در تاریخ همیشه یزید هست، بدنبال امام حسین باشید!

در طول تاریخ تحولات سیاسی ایران همواره مستبدین و زورگویان چنگ و دندان و شمشیر و خونریزی نشان این ملت داده اند و کمتر این فرصت اتفاق افتاده است. تا ایرانی که قلبش از اسلام و عشق به حقیقت و مردان خدا مشحون است لیاقت های ذاتی و فطری خود را برای تغییر جهان معاصر به نمایش بگذارد و خوشبختانه هر گاه فرصتی بود و این میدان را وسیع دید شایستگی های خود را به اشکال گوناگون به نمایش گذاشت.

نائینی استبداد را در حاکمیت می بیند. ولی از جبهه مقابل او که جبهه حق است چندان فعالیت را ملاحظه نمی کند. و حضور گسترده ی مردم برای اولین بار در صحنه سیاسی ، او را به این نتیجه رسانده است که با استفاده از یک سخن معروفی که در افواه مردم است . می گوید: همیشه یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و سنان(نیزه) بسیار است فقط سرور مظلومان و احرار در مقابل نیست!

یعنی مردم هستند ولی این جمعیت مخالف باطل، شکل رهبری و مدیریتی ندارند و حسینی در کار نیست تا آنان را بر علیه استبداد رهبری نماید. و این وظیفه مردم است که به مبارزات خود در احقاق حق مسلم خود که قرن ها در زیر چکمه های دژخیمان به نابودی سپرده شده است اقدام اساسی نمایند و در فرهنگ آنها این حقیقت وجود داشته باشد که با پراکندگی و عدم شکل پذیری و نداشتن رهبری قاطع و معنوی ، استبداد در جای خود استوار می ایستد و مشکلات مردم کماکان تداوم خواهد داشت!

شکل و روش ارائه حقایق به مردم

این بار آیت اله نائینی در چهارچوب اهمیت و اولییتی که برای مشارکت مردم قائل است طرح مفیدی را ارائه می دهد. تا از رهگذر این اندیشه ی بزرگ، مردم در جهت آگاهی و دانایی به حقایق موجود در کشور دسترسی یابند و در اداره کشور با متصدیان و مدیران ، همکاری بهتر و مؤثرتری داشته باشند و لذا ایشان معتقد است که حقایق بایستی در اختیار مردم باشد و این سخن یه آن معنی است که سیستم حکومتی که خواه خود و یا بواسطه افرادی به نشر اخبار می پردازند ضرورتاً از محدوده ی بیان حقایق آنها به روش های صحیح دوری نگزینند و این یک وظیفه حکومتی است که به عهده متصدیان امر حکومت است ، و این واضح است که دروغ گفتن و وعده های پوچ و بی اساس دادن و گمراه نمودن مردم از مسیر درک درست وقایع کشور منجر به عدم مشارکت صمیمانه آنان خواهد شد که سرانجام جبهه ملت با حکومت را علی رغم توصیه هایی که در کتاب و سنت موجود است جدا خواهد نمود.

از آنجائیکه اداره مملکت بر طبق همکاری نزدیک والی و رعیت (ملت) استوار است و این یک اصل مسلم است. و لذا هر چقدر به سطح آگاهی ملت بیشتر بهاء و ارزش داده شود به همان میزان بر مشارکت مردم و رشد کشور کمک شایانی شده است. و از طرفی باعث رشد و پیشرفت و سر بلندی و سرافرازی مردم خواهد شد.

نائینی با دلسوزی برای آنکه وحدت بین ملت و حکومت که اساس پیشرفت را تشکیل میدهد حفظ شود ، می گوید

برای:

- ملائمت و عدم خشونت در بیان.
- حفظ اذهان از شوائب و غرضانیت.
- تحرز از موجبات تنفر و انزجار قلوب.

● تحفظ از رمیدن و مشوب شدن اذهان.

بایستی طبق رهنمود آیه ی مبارکه: (ادع الي سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هي احسن، ۱۲۶/بنی اسرائیل) عمل نمود و دعوت به حق و نحوه برخورد با مردم که نقش اساسی و محوری را در سرنوشت کشور دارند باید در محورهای زیر برنامه ریزی نمود:

● حکمت و دانش استوار: تا جامعه از رهگذر این آگاهی های محکم و مطمئن که مبتنی بر عقل و علم و

تجربیات نیکو بر اساس نیاز ارائه می گردد و در اختیار مردم قرار می گیرد مشکلات را بشناسد و برای بهبود اوضاع راه حل های شایسته و مؤثری را به وجود آورد تا در مشارکت در استمرار اداره کشور موفق تر باشد.

● موعظه ی حسنه: چون ابلاغ و رساندن پیام باید از روی دوستی و محبت بیان شود تا کدورت ها و کینه

ها را زایل کند و حقایق بهتر مورد پذیرش مردم قرار گیرد، بهر حال خشونت و اجبار مردم به قبول دستورات صادره که در چهارچوب قانون و اصول پذیرفته شده نیست جدایی بین ملت و دولت را روز به روز افزایش خواهد داد.

● نیکوترین روش: برای پرهیز از هر گونه درگیری که دشمن مشارکت و همکاری ملت است بر طبق نص

صریح آیه ی مبارکه برخورد با مردم در ارائه حقایق به بهترین و شایسته ترین روش ها باشد و لذا ضرورت دارد تا این روش ها با گذشت زمان و کسب تجربیات جدید شناخته و رفتار گردد تا مردم با رضایت و دوری از پیش داوری و عصبیت های ناروا یک تعامل مثبت با سیستم اداره مملکت دست یابند.

اگر این روش ها که دستورات آیه ی مبارکه است. مورد توجه قرار گیرد و به حقیقت پیاده شود منجر به آزادی کامل ملت از اسارت و بندگی خواهد بود و طبق نظر و استنباط آیت اله نائینی حقیقت دعوت به حریت و خلع طوق رقیت ظالمین به نص آیات و اخباری که در کتاب تنبیه الامه آمده است دعوت مردم به توحید و وحدانیت خدای تبارک و تعالی است و از وظائف و شئون انبیاء و اولیاء علیهم السلام است، یعنی اگر به مردم حقایق را برسانیم آنان با آگاهی به توحید که آزادی از بندگی طواغیت و مستبدین است خواهند رسید و این از آرزو های بزرگ نائینی است.

وظائف روزنامه ها و ناطقین در آگاهی رساندن به مردم

نائینی می گوید بین ملت و دولت حقه (حکومت عادلانه) حق و حقیقت وجود دارد نه ابهام و کدورت و عدم مشارکت. پس وقتی قرار است که حقایق به مردم برسد و مردم با حفظ اتحاد و یکدلی با حکومت، برنامه های عمومی جامعه و زندگی روزمره را به پیش ببرند آنگاه این سؤال مطرح است که چه کسانی عهده دار این وظیفه اند. و اصولاً چگونه و چطور می توان در زمینه آگاه نمودن مردم و حتی بالاتر از آن برای تربیت و تهذیب مردم اقدام نمود؟

مسجد که مردم برای انجام فرائض در آن اجتماع می کنند و در احکام فقهاء، حضور در جماعت مساجد یک امر مؤکدی است همواره یکی از مکان های آگاهی مردمی است. و سخنرانان مذهبی به آگاهی و راهنمایی مردم می پردازند و گاهی سخنان و رهنمودهای آنان همانطور که در انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی ایران دیدیم تعیین کننده و در تعیین مسیر نهضت سرنوشت ساز بوده است.

و از طرفی در عصر انقلاب مشروطیت، **روزنامه ها** یکی پس از دیگری پا به عرصه های رقابت های سیاسی گذاشتند و تعداد آنها فراوان شد و مردم برای اولین بار خبرها و رخدادهای کشور را از طریق روزنامه ها دریافت می کردند. و نائینی با

توجه به اهمیتی که وعاظ منابر و روزنامه ها در اطلاع رسانی درست دارند از آنها می خواهد که این اصول را فراموش نکنند و نصب العین رفتار و اعمال خود قرار دهند:

- طبق سیره مقدسه ی نبوی و دستورالعمل آیه مبارکه: **(ادع الی سبیل ربک بالحکمۀ و....، ۱۲۶/بنی اسرائیل)** رفتار نمایند و آن را سر مشق خود قرار دهند.
- لسان بد گویی را مطلقاً کنار بگذارند.
- تا خود کاملاً عالم نباشند به غرض خودنمایی و عوام ربایی و هنگامه جویی وامثال ذلک در این وادی داخل نشوند.
- از رفتاری بپرهیزند که مانند بعضی از مطالبی که تعدادی از روزنامه ها و بعضی از اهل منبر و ناطقین که یا دوستان نادانند یا دشمنان دانا لطمات و صدماتی بر آزادی و حیثیت مردم وارد نمودند که بهانه ای در دست اصول و ارکان استبداد گردید.
- ملت فلک زده را بجای دلالت و آگاهی به حریت و حقوق خود منجر و از مقصد اصلی بکلی تبعید و دور نکنند.

آفت های تشکیل انجمن

در عصر مشروطیت همزمان با آزادی ملت و تشکیل مجلس شورای ملی و نشر روزنامه های آگاه کننده که بیشتر مقالات سیاسی آن ها ذهن مردم را به حقایق در جریان کشور آشنا می نمودند. گروه های سیاسی و مشروطه خواه به تأسیس انجمن هایی اقدام کردند تا در آن دور هم جمع شوند و اهداف و راههای خود را یکی نمایند و در صدد جذب دیگران بر آیند و تأثیر در سیاست آن روز بگذارند، در این ارتباط گروهی که تا دیروز با استبداد سیاه همکاری و همگامی داشتند و در پی تحکیم آن برمی آمدند و سنگ حمایت از شاهان قاجاریه را بر سینه می زدند متأسفانه با آغاز مشروطیت و حق طلبی مردم و دمیدن روح آزادیخواهی و آزادی منشی در جامعه چهره نفاق به خود گرفتند و با تشکیل بعضی از انجمن ها و جذب جوانان و بیان روش های جدید در تحت لوای شعارهای ملت خواهی بدنبال فریب مردم برآمدند و نائینی که متوجه این انحراف شده است مردم را از شرکت در اینگونه انجمن ها و تشکیلات سیاسی بر حذر می دارد که مبادا دوباره کسانی که قلباً استبدادی و لساناً مشروطه خواهند در کار استقرار مشروطیت مزاحمت ایجاد کنند!

از نظر آیت اله نائینی عظیم ترین آفات و درد بی درمانی که پیکره ی سعادت جامعه نوپای مشروطه را فرا می گیرد دخول مغرضین و چپاول چیان و کلاه برداران در صف مشروطه است بخاطر آنکه:

- ☑ شاه پرستان ، شاه پرستی را عاملی برای چپاول اموال مردم قرار داده اند.
- ☑ استبداد دینی و روحانیون وابسته استبداد برای دین خواهی و حفظ دین ، شبکه و دامی برای صیادان استبداد جلوی پای مردم گشوده اند.
- ☑ چهره های نفاق هم ملت خواهی و طرفدارای از مردم را بهانه و دستاویزی برای نفوذ در مردم در پیش گرفته اند.

این گروه جدید که تا دیروز در زیر عَلم استبداد سینه می زدند اکنون شکل نوینی بخود گرفته و در لباس و هیبت جدید شعار جدیدی را القاء می کنند و قصد تزلزل در صفوف بهم فشرده مشروطه خواهان را دارند، چون:

- ☑ قولاً مشروطه خواهند و عملاً در استحکام مبانی استبداد می کوشند
- ☑ قوی ترین نیروی های استبداد هستند.
- ☑ بین مردم تفرقه ایجاد می کنند و باعث انزجار قلوب مردم می شوند.
- ☑ ضرر آنان به مشروطه و آزادی ملت از همه بیشتر است.
- ☑ در ردیف نیرو های استبداد به حساب می آیند.

عقلای امت باید برای علاج این پدیده خطرناک اجتماعی آن را بر هر کار دیگری مقدم دارند و برای ریشه کن کردن آن همت گمارند و با حکمت های عملی و راه حل های سنجیده و درست این باب از فساد عظیم را برای همیشه به یاری خدای متعال مسدود سازند.

اهداف اصلی انجمن های دوره استبداد

برای شکل دادن و یکدست کردن نظرات افراد جامعه، بناچار تشکیلاتی لازم است که در راستای اهداف و ارکان مشروطیت فعالیت نماید و لذا تشکیل انجمن از همان ابتدا احساس می شود. نائینی موافق انجمن و حزب و گروه سیاسی و اجتماعی است. و با تبیین و تشریح اهداف و شرایط عضویت و خطراتی که اینگونه اجتماعات سیاسی را تهدید به نابودی و شکست می کند، هشدارهای لازم را بدست اندرکاران آن می دهد که در جهت مصالح مردمی با دقت و خویشتنداری بیشتری عمل نمایند و با توجه به زحماتی که برای برپایی مشروطیت و نفی استبداد کشیده شده است پخته تر و با تجربه تر به مشارکت و همکاری با همدیگر بپردازند و لذا در نظر نائینی هدف از تشکیل انجمن حول چند محور است:

- ◆ برای آنکه اختلاف نظرها و تفاوت در رأی ها شکل درستی بیابند.
 - ◆ اغراض و مقاصد شخصی در جامعه مردمی خود را نشان دهند.
 - ◆ برای رسیدن به اتحاد کلمه و همدستی و مساعدت بر اعلاء کلمه اسلامی.
 - ◆ حفظ جامعه مسلمین و ترقی دادن آن از طریق عمل و کردار شایسته.
- بعد از تشکیل و برپایی انجمن ها، شرایط افرادی که قصد عضویت در انجمن ها را دارند باید با این معیارها مطابقت نمایند:

- ◆ بر اساس معیارهای اخلاقی دارای خودسازی و تهذیب نفس باشند.
 - ◆ در علم و عمل کامل باشند.
 - ◆ نوع خواه و ترقی طلب باشند.
 - ◆ با درایت و کفایت در حفظ جامعه اسلامی کوشش نمایند.
 - ◆ اصول صحیح روابط اجتماعی را احیاء نمایند.
- ولی دیده می شود که انجمن ها با این اصول دست به کار نمی شوند و در عمل دچار خط مشی های غلط و انحرافی می باشند و به دنبال جاه طلبی و قدرت خواهی از محور درست فعالیت دور می گردند که رئوس کار آنان چنین است:
- ◆ غرض ورزی
 - ◆ زور گوئی
 - ◆ هنگامه جوئی و بلوا و غوغا به راه انداختن.

- ◆ مال مردم خوری و غارت اموال عمومی.
- ◆ رفعت طلبی و بزرگی خواهی و ابراز سروری بر دیگران.
- ◆ اعمال هر نوع غرض فردی و مرض شخصی.
- ◆ همدستی و مساعدت بر اغراض همدیگر.
- ◆ برگرداندن و منحرف کردن قلوب نوع عقلاء و بی غرضان.

و اگر این روشهای غلط ادامه یابد نتیجه عکس حاصل می شود و موجب رمیدن و انصراف قلوب مردم از ورود به وادی اتحاد و وحدت می گردد و این انجمن ها را زیر چتر حمایتی قرار می دهد که به مراتب زیان آورتر و تلخ تر از استبداد سیاسی اصلی است و سرانجام موجب می شوند تا افراد برای خلاصی خود دست به دامن استبداد ملعون شوند که نوعی برگشت شرم آور به همان استبداد شوم و با همان شرایط بندگی و بردگی قبلی است!

شکل بر خورد با افراد مغرض

وقتی انقلابی در کشوری پدید می آید و تحولات آغاز می گردد انسان ها مهره ی اصلی آن را تشکیل می دهند و چون انقلاب در دو مرحله انجام می شود ، در مرحله اول به تخریب گذشته که نامطلوب است می پردازد و بنای پوشالی سابق را فرو می ریزد و از طرفی در صدد سازندگی نوینی بر می آید. که انقلاب مشروطیت که پس از قرن ها طعم خوش آزادی و تصویر زیبای یک زندگی اجتماعی موفق را نشان می داد از این جریان مستثنی نبود و در این ارتباط که استبداد رخت بر بست و مشروطه با شکل جدیدی به ملت روی آورد ، برخورد با آن از دیدگاه اقشاری از مردم یکسان نبود. کسانی که وابسته به دربار شاهی و یا دارای مقام و منصبی چشم گیر بودند و یا از دارایی و مکننت فراوانی برخوردار بودند و یا به اشکال دیگر از شرایط و موفقیت ممتازی سود می جستند و حال همه آن ها را در رؤیاهای خود هم نمی توانستند ببینند و یا از جناح پیروز انقلاب علی رغم فداکاری های بی نظیر مردان و زنان پاک که فقط جهاد در راه خدا هدفشان بود ، کسانی که مترصد فرصتی بودند تا به نان و نوایی برسند و شکمی از عزا در بیاورند و به شکل دیگری تنوره وجود خود را از اموال دولتی یا ملی بی صاحب پر کنند و یا به دنبال انگیزه های دیگر سیاسی و غیره بودند می توانند جزء جبهه مغرضین و مخالفین باشند که بعضی از آن ها وابسته به بلوک شرق و غرب هم بودند و حزب سیاسی آن ها به نفع بیگانگان آب در آسیاب دشمن می ریخت، همه به جنگ مشروطه آمدند ولی چهره واقعی و نیت اصلی خود را آشکار نساختند!

تجربه ی انقلابهای دنیا نشان می دهد که بعضی از آن ها به این زودی ها ساخته نمی شوند ولی اکثر آن ها بر اساس عملکرد غلط و رفتار کینه آمیزی که دارند مورد شناسایی انقلابیون واقع می شوند.

نائینی می گوید حال که مغرضین را شناختیم که با توان قلمی در نشریه های فرمایشی و یا با حضور خود به کمک استبداد آمده اند و از استقرار مشروطه که ملت آن را پدید آورده است مخالفت می کنند، در این شرایط با آنان چگونه باید عمل نمود؟ علامه نائینی می گوید افراد مغرض و نادان در داخل این دسته ها وجود دارند و انگیزه های آن ها اینگونه است:

- ◆ از روی اشتباهات و جهالت دست به کاری زده اند.
- ◆ هوی و هوس بر آن ها غلبه نموده است و زمام عقل را از کف داده اند.
- ◆ دارای غرض و مقصود خاصی می باشند.

❖ می خواهند با ظالم پرستان همدستی کنند.

❖ در صدد استبعاد و به بندگی گرفتن رقاب ملت می باشند.

❖ از هر طریق بی دینی دست به شقاوت و بی رحمی و قساوت می زنند

❖ مانند فراعنه و طواغیت با اقتدار عمل می کنند و در همه جا حاضرند.

تنها راه علاج امراض نفسانیه و اغراض شهوانیه افراد مغرض و مخالف این است که از کاری که می کنند به یأس و ناامیدی کلی برسند و یا از آمال و آرزوهایی که دارند انقطاع و گسستگی داشته باشند. و اگر با آن ها مقابله شود و مورد تعرض شخصی قرار گیرند موجب تنبیه ملت و تحذر از مکائد و نیرنگ های آن ها می گردد.

ولی برای آنکه جو سیاسی و فضای فعالیت های اجتماعی در عصری که به تازگی نسیم آزادی وزیدن گرفته است تیره و تار نگردد آیت اله نائینی روش مسالمت آمیزی را بر روشهای دیگر ترجیح می دهد، پیشنهاد می کند که : باز هم ترک آن (مقابله و تعرض افراد شدن) و اکتفاء به همان کلیات گویی از جهات عدیده دیگر شاید اولی باشد!

درس سی و یکم**مجلس ، منتخبین، نظارت****مجلس ، منتخبین، نظارت****کار اصلی مجلس**

در روز پنجشنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۴ ق انتخابات تهران آغاز شد و ۱۸ شعبان همان سال مجلس را افتتاح کردند و بر اساس اصل اول قانون اساسی مجلس به فرمان مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ ق تأسیس شد و به کارش ادامه داد. کل اصول قانون اساسی مربوط به دو مجلس شورای ملی و سناست و از ۵۱ اصلی که در قانون اساسی آمده است ۴۲ اصل آن مربوط به مجلس شورای ملی و وظائف آن است و ۱۹ اصل دیگر مربوط به مجلس سناست. اصل های ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ در جلسه روز پنجشنبه ۱۳۳۶/۲/۲۶ ش به تصویب مجلس واحد (شورای ملی و سنا) تغییر نمودند. در نظر نائینی مجلس مظهر آزادی و مشارکت مردم در امر حکومت است و لذا برای آن ارزش خاصی قائل است، می گوید کار مجلس در دو حوزه خلاصه می شود:

✘ نظارت بر کار متصدیان امور کشور.

✘ اقامه وظائف راجعه به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت و احقاق حقوق ملت.

نائینی که خود یک مجتهد مبرز طراز اول و فقیه اهل بیت است و در درس و بحث فقه و قرآن ؛ گوی سبقت را از همطرازان خود ربوده است کار مجلس را از وظائفی که به عهده ی فقه و اجتهاد است و از مقوله اجرای احکام و در محدوده رساله های عملیه تقلید است کاملاً جدا و منفک می داند و لذا می گوید: اجرا و صدور احکام شرعیه و فتوی و نماز جماعت و شرایط معتبره در این باب اصلاً در امور مجلس و حیطة ی وظائف نمایندگان راهی ندارد و نمایندگان به این احکام اولیه هیچگونه دخالتی ندارند.

البته باید توجه داشت که بر اساس اصل دوم متمم قانون اساسی مصوبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق قوانین قبل از تصویب بایستی از نظر پنج مجتهد که از طرف مراجع تقلید از میان ۲۰ نفر تعیین شده اند بگذرد تا در صورت مخالفت با قواعد مقدسه اسلام از دستور کار مجلس حذف شوند.

البته نائینی می گوید که در کار مجتهدین نباید غرض و مرضی در کار باشد و این عدم تصویب قوانین مجلس که با احکام شریعت منافات دارد باید از روی خلوص نیت و صرفاً برای رضای خدا باشد و در این صورت نظر و رأی آنان کفایت می کند

نظارت برای انتخابات بی غرضانه

مجلس رکن اصلی حضور مردم در قانون گذاری است و هر گاه مردم از روی آگاهی نمایندگان لایق را به مجلس بفرستند، آنگاه مجلس می تواند به نقش واقعی خود واقف شود و در خدمت مردم به وضع قوانین و برنامه ریزی بپردازد و درآمد و بودجه مملتی را در جهت خیر و صلاح ملت به حرکت در آورد و جامعه را به سر بلندی و سعادت سوق دهد و در نزدیکی دولت و متصدیان حکومتی با ملت مؤثر باشد.

متأسفانه تاریخ تحولات سیاسی کشور در این سده ی اخیر نشان داد که نمایندگان واقعی ملت در دوران شاهی هیچگاه نتوانستند به مجلس بروند و کسانی که مظهر قدرت و اقتدار کشور محسوب می شدند و یا قدرت های با نفوذ خارجی همواره بر این خانه ی ملت که در مشروطیت همه ی امید مردم به آن دوخته شده بود مجلس را از نقش مردمی و اصیل خود خارج نمودند و این باعث دلسردی مردم شد و آنان را از گردونه ی مشارکت سیاسی دور نمود و همین زوال و انقراض حکومت شاهنشاهی را به وجود آورد.

نائینی که به نقش مجلس در اداره کشور پی برده است در این مقاله نسبت به نمایندگانی که قصد ورود به مجلس را دارند مواردی را ذکر می کند که حائز اهمیت و شایان توجه است. بهر حال با انتخاب شایسته نمایندگان ، مجلس شایسته ای خواهیم داشت که در خدمت مردم باشد.

اولین وظیفه ای که بعد از استقرار مجلس شورای ملی که اساس سعادت ایرانیان به یاری خدای متعال در آن رقم می خورد انتخاب درست نمایندگان مجلس توسط مردم است که بایستی مردم :

- چشم و گوش خود را باز کنند.
- اغراض شخصیه را نادیده بگیرند.
- قرابت و خویشاوندی با کسی را ملاک انتخاب قرار ندهند.
- بخاطر دوستی و صداقت که با شخصی دارند او را برنگزینند.
- عداوت و دشمنی در این مرحله را نادیده بگیرند.

اگر چنین نکنند و ملاک های نادرستی را در انتخاب نمایندگان بکار گیرند جزء کسانی هستند که دین خود را به دنیا فروخته اند و در شمار ظالم پرستان طرفدار استبداد قرار گرفته اند.

کسی که رأی انتخابات را به صندوق می اندازد باید به این سؤالات پاسخ گوید که :

- شرکت در این انتخابات برای چیست؟
- منتخبین برای چه دسته و قشری از جامعه انتخاب خواهند شد؟
- مقصد و مقصود آنها از این انتخابات چه چیزی است و به دنبال چه اهدافی می باشند؟

پس اگر قرار است که کسی را برای مجلس انتخاب نمائیم :

- بینی و بین اله دارای اوصاف شایسته نمایندگی بوده و شرایط لازم را برای مردم کسب کرده باشند
- و باید نماینده به قدری لایق و مطمئن باشد که چنانچه در محضر الهی و در محکمه عدل او قرار گرفتیم از عهده جواب آن بر آئیم.
- باید نماینده ای باشد که حفظ ناموس دین مبین و تحفظ بر استقلال دولت و قومیت خود و حراست حوزه و ممالک اسلامی را بر هرغرض دیگر مقدم دارد.
- پس اگر نماینده نالایق و وابسته و خائن به مجلس فرستادند مسئولیت حقوق سی کرور خلق(همه مردم ایران) به عهده انتخاب کنندگان خواهد بود.

قوه مقننه و رأی نمایندگان

طبق نظریه آیت اله نائینی کار رسمی و قانونی مجلس و نمایندگان و صدور قانون برای اصلاحات جامعه و نظم و نظام کشور آنهم در شرایط سخت در صورتی مفید فایده و به حال ملت مؤثر است که مبعوثان ملت دارای این شرایط باشند:

- از درایت و بینش و تفکر کاملی برخوردار باشند.
- در طرح و تهیه احکامی که برای ملت لازم است در بیشترین حد از خود شایستگی و کفایت نشان دهند.
- دارای قوه علمیه و توانایی تجزیه و تحلیل مسائل خرد و کلان کشور را داشته باشند.
- و اگر امضاء و اذن مجتهد نافذالحکومه باشد که امضاء و اذن آن مشروعیت به کار مبعوثان و رأی و نظر آنان می بخشد.

با تحقق چهار اصل فوق:

- تمام جهات صحت و مشروعیت در نمایندگی جمع خواهد بود.
- همه شبهات و اشکالات که مغرضین وارد می سازند دفع و رفع خواهد شد و بی اساس خواهد بود.

برای آنکه طرح قوانین مجلس دلبخواهانه و صرفاً ناشی از تفکرات غلط نباشد و جایگاه محکمی داشته باشد و موضوع مقابله با دستگاه نبوت پیش نیاید باید این مراحل را طی نماید.

وظائف هیأت مبعوثان (نمایندگان مجلس)

از وظائف سیاسی و حکومتی که در عصر غیبت به عهده مسئولین و متصدیان است با اغماض و چشم پوشی از مغضوبیت مقام ولی معصوم (عج)، هر حاکمی هر چند که مورد تأیید و تکریم باشد با این غضب کار خود را شروع خواهد نمود که در مبحث مربوطه توضیح کامل داده شده است وظیفه فعلی و حدود اختیارات و حیثه کاری نمایندگان مجلس از آن اقتباس می گردد.

از کلام نائینی معلوم است که مسلمین دو نوع وظیفه کلی و سیاسی دارند، یکی در عصر حضور رهبری ولی معصوم و دیگری در عصر غیبت آن حضرت. و حال که در دوران عدم حضور عینی امام معصوم در رأس حکومت اسلامی بسر می بریم خط سیر حکومت باید معلوم شود و این کار را نائینی به عنوان یک مجتهد طراز اول که در عصر خود امضاء و اجازه او در حکومت و دولت نافذ و مؤثر بود که آگاه و مطلع به تحولات سیاسی و اجتماعی مسلمین است. در مطالب و مسائل طرح شده کتاب تشریح و توضیح داده است و رئوس و اولویت های آن را آشکار ساخته است که همین عمده عناوین کاری نمایندگان را تشکیل می دهد تا در جهت تحقق آن اهداف به شور و مشورت بپردازند چون صلاح جامعه اسلامی در رسیدن به آنهاست از قبیل آزادی، مساوت، عدالت اجتماعی، دوری از حکومت طاغوت، عدم نفوذ اجانب و غیره.

مجلس و مخالفین

وقتی مجلس مشروطه تشکیل شد عده ای از روحانیون طرفدار استبداد قاجاریه با آن مخالفت کردند و می گفتند که مجلس قصد تغییر احکام اسلامی را دارد و یا در کار امام عصر (عج) دخالت می کند و می خواهد دکان جدیدی در مقابله با دستگاه نبوت وحی محمدی ایجاد کند. البته شروع به کار مجلس نوعی شکستن استبداد و درهم ریختن نظم استبداد بود که ملت را به حساب نمی آورد. در این راه سعی ها نمودند و کتابچه ها منتشر ساختند که نائینی به بعضی از مطالب و ادعا های آن ها را که بی اساس تلقی می کند پاسخگویی نموده است.

آیت اله نائینی بر اساس آیات قرآنی و فقه جعفری و عقیده اهل سنت وجود مجلس را پسندیده و به حال و روزگار ملت برای رسیدن به آزادی و محدود نمودن استبداد واجب و ضروری دانسته و آن را بر طبق مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر(ص) و امامان معصوم(ع) مطابق می داند و مخالفین مجلس را مخالف این عناوین می داند و آن ها را محکوم می کند که نسبت به سرنوشت مردم بی علاقه اند و طرف استبداد را گرفته و حتی آن را برتر از کتاب و سنت می دانند.

آنگاه نائینی تأسف می خورد و اظهار ناراحتی می کند که چگونه در این عصر که همه تهاجمات دشمنان به سوی مسلمین است و همه موانع در جلوی پیشروی غرب یکی پس از دیگری فرو می ریزد ولی هنوز کسانی که در لباس روحانیت هستند و قرار است که از تمامیت دین دفاع کنند سرسختانه از استبداد رو به اضمحلال حمایت می کنند!!
مجلس شورای عمومی ملی همان کالایی است که از تمدن اسلامی به غرب رفته است. چون تمام اصول آن در اسلام و سیره نبوی موجود است و حال از غرب به میان مسلمین آمده است در واقع ما از غرب خواسته ایم این کالا را به ما باز گرداند پس در این کار چه عمل ضد شریعت دیده می شود!!

آنگاه می گوید این گروه، آیات الهی را در ظاهر می خوانند ولی مفاد و معنی آن را که باید عمل و اجرا پیاده کنند به پشت می اندازند و بی اعتناء به آن حقایق از کنار آن می گذرند و اینگونه است که از حقیقت اسلام و اجرای آن در این عصر غافل شدند واز کاروان پر شتاب نوآوری ها در عرصه جهانی عقب ماندند و در صدد تحکیم استبداد بر آمده اند.
نائینی می گوید مخالفین طوری سخن می گویند و مجلس را نفی می کنند و حضور نمایندگان را عبث و بیهوده تلقی می کنند که انگار به مفاد آیات و سیره رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) آشنایی ندارند و هرگز آن ها را نخوانده اند!! زهی اسف و حسرت!!

قوه نظارت برای کنترل استبداد

نائینی بر اساس دانش فقهی خود و تجربه سیاسی، چهارچوب قانونی و مشروعیت مشروطه را تعریف و تبیین می کند و آنگاه برای تحقق آن زمینه و بستر عقلانی را پیشنهاد می کند که استبداد موجود که هنوز در رأس قدرت و سیاسی ایران تکیه زده است چگونه تن به این محدودیت و اجرای قانون مشروطه در عمل خواهد داد.
به نظر ایشان همین استبداد که قرنهایست بر گرده این ملت سنگینی می کند باید توسط گماردن یک هیأت از عالمان و آگاهان به مسائل سیاسی و امور اداری و کشوری که از صحت و سلامت خط فکری و سلامت نفسانی بر خوردارند و رضای خدا را در نظارت خود ملاک عمل قرار می دهند از طرف مجلس شورای ملی بر کلیه اموری که متصدیان حکومت

استبداد انجام می دهند نظارت داشته باشند تا از طریق قانونی خارج نشوند و حیثیت و اموال ملت را به باد فنا ندهند و همه چیز راه قانونی و شرعی خود را بیابد و با اطمینان کامل برنامه های مجلس که خواست ملت است اجرا شود.
آنگاه نائینی برای آنکه حضور این هیأت را ضروری و عقلانی تعریف نماید دلایلی را بیان می کند از جمله:

- ❑ در این عصر از وجود مبارک ولی عصر محروم هستیم!! (نظریه شیعی)
- ❑ مسئولین و متصدیان حکومتی (قاجاریه) هم از ملکه تقوی و عدالت بهره ای ندارند.
- ❑ حکومت اسلامی هم دارای اصول و قواعد مشخصی است که همه مسلمین در آن متفق القولند که با تشکیل حکومت بایستی اجرا شوند.
- ❑ برای صیانت اساس مشورت بین حکومت و ملت در اداره کشور که به نص کتاب و سنت و سیره مقدسه ثابت و از قطعیات است.

غیر از گماردن یک هیأت مسدده و رادع(دستگاه نظارت) خارج از دولت و متصدیان که در حد توان بشری به جای قوه عصمت الهی که معصومین دارند و قوه عقلیه و ملکه عدالت و تقوی که باید حاکم داشته باشد چاره دیگری وجود ندارد و گرنه اداره کشور غیر ممکن خواهد بود. بهر حال با این متصدیان حکومت در صورتی که نظارتی نباشد شبیه آن است که گوسفندان را در اختیار گرگان بگذاریم و یا انتظار خنکی و سردی از آتش داشته باشیم و لذا وجود هیأت نظارت بر تعدیل وضعیت فعلی دستگاه و انتقال قدرت و اجرای صحیح مصوبات مجلس ضروری خواهد بود.
آن قوه ای که افراد به راستی و از روی الگوی صحیحی انتخاب شده اند و به قول نائینی قوه مسدده و رادعه خارجی وقتی مؤثر و مفید و جانشین قوای درونی و ملکات نفسانیه خواهد بود که:

- ❑ متصدیان قوه اجرائیه هم تحت تأثیر ترجیحات هیأت و اصول علمی آن قرار گیرند.
- ❑ در همین راستا تخریفی از آنان صورت نگیرد در غیر اینصورت از مقام خود خلع شوند.
- ❑ رسمیت و قانونیت دولت و وضع حکومت بر همین اساس تنظیم و قوام گیرد.
- ❑ و در تکمیل آن بیداری و هشیاری ملت و کحمت علمی افراد عاقل و دانای جامعه می تواند سلب اختیارات استبداد شود.

و اگر ابواب رهایی و چاره جویی به روی ملت بسته شود حتماً استبداد به تحرک خواهد آمد و آتش طاغوت و عصیانگری زبانه خواهد کشید و سر انجام این طغیان آتش دوباره خانمان ایرانیان را در بر گرفته و ویران خواهد نمود!

هیأت نظارت باید دارای دستورالعمل و قدرت اجرایی باشد

در نظر آیت اله نائینی که استحکام و تداوم حکومت مشروطه مشروعه بسیار می اندیشید و به دنبال مستمسکی بود که رشته ارتباطی آن را با شریعت و ملت محکم نماید، می گوید:
برای آنکه حکومت اسلامی از مسیر واقعی خود خارج نشود و در حیطه ی محدودیت های قانونی گام بردارد و خود را مسئول بداند و به اصل مشارکت و مشورت با مردم ارزش قائل باشد، جز به داشتن یک دستورالعمل مشخص و معین کاری و گماشتن هیأت نظارت بطور عادی از ممتنعات(نشدنی) است.
و استقرار هیأت نظارت نه از باب صرفاً نظارت که بر حفظ موقوفات و جلوگیری از چپاول آن خواهد داشت. بلکه وظائف آن بسی دقیق تر و لطیف تر است چون این هیأت می خواهد همان نقش جانشینی قوه عاصمه عصمت را بنا به

دیدگاه شیعه در نظم و نظام کشور داشته باشد و بنا بر مبانی اهل سنت به جای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت عهده دار وظائف خطیر و مهم حساس خود باشد.

و از طرفی جانشینی قوه مسدده (هیأت نظارت) متحقق و کاملاً صورت می پذیرد به همان شکلی که لازم است تصمیمات و ارادات نفسانی یک فرد منبعث از ملکه تقوی و عدالت باشد هیأت نظارت هم در مملکت با رعایت این ارزش ها دارای مرتبه و منشأ همین اثر باشد و از روی تقوی و عدالت نظارت نماید و هیچگاه از حدود آن خارج نشود. نائینی می گوید بعد از تنبه و التفات معانی و مبانی ای که اشاره شد و نیز برای آنکه حکومت اسلامی حفظ شود باید غیر از نقش هیأت نظارت دو رکن با قوام و استوار حریت و مساوات و مسئولیت مربوط به این دو اصل در بین کلیه آحاد مردم جریان یابد.

در واقع به تنهایی وجود هیأت نظارت و دقت و بررسی در امور اجرائیه کشور که بطور مستقیم با سرنوشت مردم در ارتباط است کافی نیست بلکه بالضروره لازم است که زمینه آزادی و مساوات در بین مردم فراهم شود تا در تکمیل آن، جامعه در طریق رشد و هدایت و پیشرفت و سربلندی قرار گیرد و نظارت از بالا و حریت و مساوات از پائین نظم و نظام و اداره و برنامه ریزی امکانات اقتصادی و طبیعی کشور را به نفع آحاد ملت بکار گیرد و عدالت اجتماعی تحقق یابد.

شبهاتی پیرامون مجلس و هیأت نظارت

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت به رهبری بعضی از روحانیون سرشناس تهران و روحانیونی که ایرانی بودند و در نجف اشرف رحل اقامت افکنده بودند و اقشار مردم که از هر صنفی در آن دیده می شد، تنظیم قانون اساسی و افتتاح مجلس در شروع بکار نمایندگان در آن پایه های مشروطیت نو پا را محکم نمود و استبداد هستی خود را در مخاطره دید و لذا به کمک اعوان و انصار خود از سیاسیون و روحانیون و متمولین به مخالفت با آن برخاست که مظهر این مخالفت و ضدیت در محمد علی شاه بود، زمانی که پس از شاه بیمار مظفرالدین شاه به منصب حکومت رسید.

در این موقعیت که دوره استبداد دوباره تجدید حیات یافت و تا فتح تهران ادامه داشت مبارزه با روح عدالت خواهی مردمی هم جنبه نظامی و با قدرت صورت می گرفت و هم فرهنگی و تبلیغاتی بود و مغالطات و سخنان بی اساسی که نائینی از آن صحبت می کند در این عصر به اوج خود رسید و در این راستا همه حمله ها متوجه هیأت نظارت و مجلس عمومی شورای ملی بود و هدف کلی در این محوریت خلاصه می شد تا استیلای ظالمانه استبداد که جامعه ی ایرانی را به قهقرا رسانده بود همچنان در مصدر امور تکیه زند و لجام دهان یاهه گویان ظالم که بر نان و ناموس مردم مسلط بودند همچنان باز باشد تا به تبلیغات سوء و استدلالات گیج کننده و بی مایه ی خود که اغلب شکل عوام پسند و موجه داشت در عزم مشروطه خواهان خلل ایجاد کند و لذا تا توانستند در پی تضعیف مجلس و نمایندگان دوره اول بر آمدند و دائماً آنان را به خلافکاری متهم می نمودند!

آیت اله نائینی مطالب استبدادیون را مضحکه و بافته های لرزان و عنکبوتی می داند که پایه و بنیان درستی ندارند و وجدان عمومی مردم که استبداد در طول تاریخ ضربات سهمگینی بر حیثیت آنان وارد نموده است هیچگاه با این مطالب مغلطه و موهومات موافقت ندارند. گر چه علماء اسلام که متعهد و معتقد به مشروطه بودند از جمله خود نائینی به جواب آن شبهات پرداخته اند و کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله در واقع جواب دندان شکنی است به همین تبلیغات سوء استبداد که بی شک در دوره خود در بیداری و آگاهی افکار عمومی، بسیار مؤثر بوده است.

آیت اله نائینی می فرماید: وقتی حکومت تشکیل گردید صرف مالیات جهت مصالح عمومی و یا مواردی را که ولی منصوب من اله (امام معصوم علیه السلام) تعیین می نماید که برای همه مشترک و قابل اجراست کسی در آن حق دخالت ندارد در این صورت با وکالت شرعی مطابقت دارد.

طبق قانون مدنی وکالت یعنی: عقدی که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام کاری نایب خود می نماید (ماده ۶۵۶ قانون مدنی). اساساً در وکالت تفویض حق نمی شود بلکه منوب عنه در عرض نایب حق دخل و تصرف در مورد وکالت را دارد.

نائینی می گوید: معممین عوام معنی عرفی و لغوی وکالت را نمی دانند چون وکالت واگذارند زمام امر است که در اینجا مجلس که از طرف ملت تشکیل شده است هیأت نظار را مأمور نظارت که نوعی وکالت است می نماید ولی کلمه وکالت روی هیأت نظارت نیست! و ضمناً انطباق و عدم انطباق لزوم گماشتن هیأت نظارت با وکالت شرعی نوعی مناقشه لفظی است و کلاً اطلاق وکالت چه حقیقت یا مجاز بر روی این هیأت چه حاصلی غیر از ممانعت نمودن از کار درست هیأت در برخواهد داشت که مخالفین نادان روی آن پافشاری می کنند!!

نائینی با تکیه به شناخت عمیقی که از قرآن دارد این موضوع را طرح میکند که در آیات:

(حسبنا اله و نعم الوکیل ، ۱۷۳/آل عمران)

(و ما انت علیهم بوکیل ، ۶/شوری)

(والله علی کل شیئی وکیل ، ۱۲/هود)

چگونه خداوند بطور یکجانبه و بدون موافقت مردم وکیل آنهاست! چون مردم کارها را به خداوند واگذار نموده اند و از او طلب کمک و مساعدت دارند و خداوند هم برای کمک به بندگانش وکیل آن ها می شود.

نائینی می گوید: اگر این گروه که نگران سقوط استبداد هستند مقاصد و اغراض خود را با حکومت مستبد یکی قرار نمی دادند تا این درجه بر قلب و ادراک آن ها مهر نادانی نمی خورد و چشم و گوششان برای دیدن و شنیدن حقیقت در جریان کشور بسته نمی شد، ای کاش این دسته که بی دلیل به تشویش اذهان عمومی می پردازند بهمین حد بسنده می کردند و ارسال این اباطیل و نوشته های غیر منطقی و هجوایات به خطه ی قدسیه و دایره ی علمیه نجف اشرف خود داری می نمودند!

البته باید دانست که بهتر است علماء و فقهاء بر شبهه ای که در جامعه مطرح می شود خواه از هر جایی و با هر نیتی باشد آگاه شوند و پاسخ قانع کننده ای متکی به استدلال را در معرض عموم بگذارند. چون عوام مردم به زندگی روزمره مشغولند و توان و امکان این کار را ندارند. پس چه بهتر که این شبهات به دست علماء برسد و با شناخت مواضع مخالفین در صدد رفع آن برآیند و مشروطیت راه خدمت به مردم را بیابد. بهر حال مردم در عصر نائینی در اندیشه تحقق مشروطیت بودند و از استبداد تنفر داشتند.

مجلس منتخب ملت است و نمایندگان مجلس هیأت نظارت را بر می گزینند و این عمل هیچگونه منافاتی با وکالت ندارد گر چه لفظ وکالت روی هیأت نظارت نیست! به لحاظ آنکه وظائف هیأت نظارت بر اساس قوانین و مقرراتی است که مجلس تعیین می کند، پس ایجاد شبهه که نوعی خلل در افکار عمومی و رسوخ سستی و ناامیدی در صفوف ملت است چه معنی خواهد داشت؟!

درس سی و دوم

دستگاه استبداد سیاسی

دستگاه استبداد سیاسی

حقیقت سلطنت استبدادی از لسان مبارک امیر المؤمنین علی (ع)

خطبه قاصعه ۱۹۲ نهج البلاغه در باره نکوهش ابلیس و بیم دادن مردم از سلوک در طریقت او سخن می گوید. ابلیس سجده بر آدم را ترک نمود و او اولین کسی بود که عصبیت و خامی از خود نشان داد و از خود و از مرام خود دفاع نمود.

سخن علی(ع) سخن حق و عدل است و تحلیل داهیانه او از وقایع تاریخ و کشف زوایای تاریک آن، یکی از برجستگی های شخصیت معنوی و الهی آن حضرت است. طبق نظریه نائینی حضرت امیر(ع) در فرازهایی از این خطبه، حقیقت سلطنت استبدادی را بازگو می کند، چون اگر بخواهیم که مصیبت ها و درد های حکومت استبدادی و یا دواء و علاج آن را بیابیم، باید به این سخنان روی آوریم که این مرد همیشه زنده تاریخ چگونه قله های مهم تاریخ را با دقت شناخته و با زیباترین کلام، پیشاروی ما قرار داده است. چقدر شایسته است این سخنان صریح و روشن که نوعی دستورالعمل رهایی از غل زنجیر استبداد جائزانه است برای رهایی ملتها سر لوحه ی تفکرات و فعالیت های مریبان و مدیران فکری آنان قرار گیرد:

و احذروا ما نزل بالأمم من قبلکم من المثلات بسوء الأفعال و ذمیم الأعمال . فتذکروا فی الخیر و الشر احوالهم. و احذروا ان تکنونوا امثالکم. و فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهم فالزموا کل امر لزمتم العبرة بشأنهم و زاحت الاعداء له عنهم و مدت العافیة به علیهم و انقادت النعمة له معهم و وصلت الکرامة علیه حبلمهم من الاجتناب للفرقة و اللزوم للالفة و التحاض علیها و التواصي بها

حکومت استبدادی

نائینی از آنچه بر ایران و ایرانی گذشته است تصویر درستی از ماهیت حقیقی استبداد را به نمایش می گذارد که انسان ایرانی در برابر آنهمه تلاش های فرهنگی و خلاق و راهبردی که در طول قرن ها در سطح جهانی از خود نشان داده است. این ستمکاری ها را تحمل کرده است، واقعاً جای شرمساری دارد!:

- سلطان مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصی خود با مملکت و اهلس معامله کند.
- مملکت را بما فیها مال خود انگارد.
- اهل مملکت را مانند عبید(بنده) و اماء(کنیز) بلکه اغنام(گوسفندان) و احشام(چهار پایان) برای مُرادات و درک شهوانی مستخر و مخلوق پندارد.
- هر که را به نام این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید مقربش کند.
- و هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته است تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سگانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونسش ترغیب کند و به غارت اموال وادارش نماید.
- هر مالی که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافش ببخشد.

- هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمال کند.
- و در تمام مملکت بهر تصرفی مختار و صاحب اختیار است .
- خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حق الارض ملک شخصی خود و برای استیفاء در مصالح و اغراض شخصی خود مصروف دارد.
- اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط به اداره و میل خودش باشد و اگر خواهد به اندک چاپلوسی به حریف بخشد و یا برای تهیه مصارف مسافرت های لهو و لعب و خوشگذرانی بفروشد و یا در رهن گذارد.
- حتی دست درازی به ناموس را هم اگر خواهد اجازه دهد و بی ناموسی خود را بر ملاً سازد و باز هم قدسیت و شکل های دیگر آن که از صفات احدیت عز اسمه است خود را تقدیس نماید.
- اعوان و یارانش مساعدتش کنند و تمام مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن بر انگیزانند.

در حقیقت **حاکم حکومت استبدادی** دارای چنین عناوینی است :

- ◆ حاکم مطلق(در حکمرانی حد و مرزی برای خود نمی شناسد)
 - ◆ حاکم به امر(در هر امری که بخواهد دستور می دهد).
 - ◆ ملک رقاب(صاحب اختیار تام)
 - ◆ ظالم
 - ◆ قهار(با مردم و امور مملکتی به سختی و با قدرت برخورد می کند)
- حکومت استبدادی به اسامی گوناگون زیر به لحاظ رفتاری که با ملت دارد به این عناوین نامیده می شود:

- ◆ **تملکیه**(مالک و صاحب مردم بودن)
 - ◆ **استبدادیه**(خود کامگی)
 - ◆ **استعبادیه**(ملت را به بندگی و بردگی گرفتن).
 - ◆ **اعتسافیه**(مردم را گمراه نمودن و در حق آنان ستم و بیداد کردن)
 - ◆ **تسلطیه**(مسلط بر مال و ناموس مردم شدن)
 - ◆ **تحکمیه**(با زور و ناروا بر مردم حکومت کردن)
- ملت(رعیت) در نظام استبدادی که همه حق و حقوق خود را از دست داده و شخصیت آن آماج ناروایی های مستبدین شده است ،چنین نامیده می شود:

- ◆ **اسراء**(اسیرا و در بند کشیده شدگان)
- ◆ **اذلاء**(ذلیل شدگان)
- ◆ **ارقاء**(بندگان و بردگان)
- ◆ **مستصغرین**(صغار و ایتم شمرده شدگان)
- ◆ **ملت مسخره**(مردمی که تسخیر و تسلیم شده اند).

♦ **ملت فانیه** (ملت نابود شده و به فنا رفته)

♦ **مستنبین** (مردم مانند گیاه هرزه هستند که برای قضاء حاجات دیگران خلق شده اند و استفاده ای از خود ندارند)

آیا درجات این خود کامگی ها و ستم ها به ملت تا کجا منتهی می شد؟ آیا حد و اندازه ای هم در این تجاوزات ستمگرایانه نسبت به ملت و حیثیت آن ها وجود داشت؟

نائیتی می گوید این رفتارهای استبدادی از طرفی به ملکات نفسانی و عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان و از جانبی به اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت به وظائف سلطنت و حقوق خود بستگی دارد که چگونه این مردم که از نظر ایمان و شرک در درجات گوناگون هستند فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم احساس مسئولیت در قبال کارهایی که انجام می دهند و خوار و ذلیل نمودن ملت و حتی پارا فراتر گذاشته ادعای الوهیت و خدایی که دارند آگاهی و اطلاع داشته باشند!

برحال این تجاوزات استبدادیون تا به آن حد و مقدار ادامه داشت و شدت می گرفت که اهل مملکت از اطاعت آنان سر می تافتند و گر نه تا به آن درجه که فراعنه مصر بودند ادامه می یافت. و به مقتضای **[الناس علی دین ملوکهم]** عمال حکومت هم شبیه سلطان با افراد زیر دست ظلم و ستم می نمودند.

نائینی بطور خلاصه و موجز علت وقوع استبداد و تداوم آن را در میزان بی علمی مردم می داند که حقوق سلطنت و ملت را نمی شناسند و نمی دانند که آنان بر کرسی حکومت دست به چه کاری می زنند و بر کار آنان مراقبه و محاسبه ای ندارند!:

اصل این شجره خبیثه فقط همان بی علمی ملت است به وظائف سلطنت و حقوق مشترکه نوعیه و قوام آن به عدم مسئولیت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه در میان نبودن است!!

عبور از حکومت عادلانه به استبدادی

طبق نظریه نائینی پیرامون سیر حکومت اسلامی، در ابتداء وضع بهمان منوالی بود که رهبری انقلاب اسلامی رسول خدا(ص) پایه ریزی نموده بود و این حکومت عادلانه که بر اساس ولایت و رهبری صحیح و عدالت گستری و مشارکت و ایمان امت بنا نهاده شده بود ادامه داشت تا اینکه قدرت حاکمیت به بنی امیه و بنی مروان رسید که تعداد آن هایی که بر کرسی خلافت و سر نوشت مسلمین بعد از رسول اکرم(ص) به ناحق تکیه زدند ۳۰ نفر بودند و نائینی این سخن را از حدیث متواتری که متضمن اخبار غیبی است و شیعه و سنی در آن متفق القولند نقل و استنباط می نماید، آن حدیث چنین است:

[اذا بلغ بنو العاص ثلثین اتخذوا دین الله دولا و عباد الله خولا]

یعنی زمانی که حکومت فرزندان عاص بن امیه (بنی امیه و بنی مروان) بر مسلمین به ۳۰ نفر رسید در دین خدا تغییر و تحول به وجود می آورند و بندگان خدا را بنده و اسیر خود قرار می دهند و در ردیف چهارپایان به حساب می آورند.

تحقیقات علمی نائینی نشان می دهد که خَوْل در کتاب مجمع البحرین شیخ طریحی به معنی عبید(بنده) است و در کتاب قاموس فیروز آبادی به معنی مواشی(چهار پایان) و نَعَم (گوسفندان) است و خَوْل در آیه مبارکه **[و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم، ۹۴/انعام]** دلیلی است بر استنباط نائینی.

این گروه که به ناحق بر سرنوشت مسلمانان مسلط می شوند آن ها را در حد ذلت و خواری یک بنده و چهارپا پائین می آوردند و این نتیجه حکومت استبدادی بر ملت محمدی است! ملتی که می بایستی مردان و زنان آن به عنوان یک امت نمونه، دین خدا و آنچه را که محمد امین رسول مکرم (ص) از حقایق زندگی و سعادت‌مندی در طول زندگی سرافراز و شکوهمند خود با کمال صداقت و صمیمیت ترسیم کرده بود به مردم جهان تعلیم می دادند و در سایه قرآن به تمدن جهانشمولی دست می یافتند و حرکت بشری را در جهت سربلندی و عزت پیش می بردند با پذیرش این سلطه گران ستمگر که بدترین و زشت ترین نوع حکومت ها بودند از جاده انجام وظائف و نقش جهانی خود باز ایستادند و سیر انحطاط و قهقرائی را در پیش گرفتند. ولذا هر ضربه ای که بر پیکره او وارد شد بر این انحطاط و عقب گرد افزود و امروز شاهد تفرقه و بلایای فراوانی است که قلم از ذکر آنها شرم دارد!!

برخورد دو گانه استبداد در تاریخ

تحلیل سیاسی نائینی از حکومت های پر قدرت گذشته و استعمارگران امروزی که جهان را برای تسخیر و سلطه جویی در می نوردند شامل نکات و تجربه ارزنده ای است که در پی استدلالاتی که از وقایع و تحولات تاریخی دارد به همه می آموزد که همواره قدرتهای بزرگ برای همه انسان ها و جوامع آنان برخورد یکسانی ندارند و در عین مستبد بودن چون در استبدادشان به کمک بعضی از انسان ها در فکر و عمل نیاز دارند برخورد دوگانه ای از خود نشان می دهند؛ بطور مثال:

● از لسان ملکه سبأ (شهری در حجاز قدیم در ناحیه یمن) آمده است که: **قالَت یا ایها المَلَأُ افْتونِی**

فی امری ما کنت قاطعةً امرأً حتی تشهدون، ۳۲/نمل]. ملکه سبا گفت: ای برگزیدگان! در این کار رأی صحیح بدهید که من هیچگاه کاری را انجام نمی دهم و تصمیم قاطعی نمی گیرم مگر آنکه شما به صحت آن گواهی دهید. در این سخن معلوم است با اینکه قوم ملکه سبا آفتاب پرست بوده اند معذا سیستم اداره و حکومت آنان بر اساس مشورت و مشارکت مردم خود استوار بود نه روش استبدادی و خود کامگی .

● حتی در آیه مبارکه: **افتنازعوا امرهم بینهم و اسروالنجوى، ۶۵/طه**] یعنی فرعونیان در کار و تصمیم خود اختلاف پیدا کردند و مطلب خود را برای مشورت پنهان نمودند (و مجلس سری تشکیل دادند). در این آیه موضوع مشورت فرعون با اطرافیان و مشاورین (ملاً) را بیان می کند. که برای برخورد با دعوت و سرانجام موسی و برادرش هارون چه سیاست و روشی را اتخاذ نمایند. و در این ارتباط گر چه مذاکرات علنی و آشکاری در دربار فرعون با هم داشتند ولی آن مشورت ها در آیه به مذاکرات سری تعبیر شده است.

نائینی با برداشت که از این جریانات استکباری تاریخ دارد به این نتایج می رسد که :

از این رخدادها می توان استفاده نمود که چنانچه رفتار دولت انگلیس تبعیض آمیز است ، بطوری که با مردم انگلیس چون آگاه و بیدارند با احساس مسئولیت و وظیفه شناسی و در محدوده قانون است و اصول مشارکت و مشورت را رعایت می کند. در حالیکه با مردم هندوستان (قبل از استقلال) و مسلمانان کشور های اسلامی که به واسطه بی حسی و خواب گران در غفلت و بی خبری هستند برخورد استبدادی و استبدادی دارد.

در تاریخ قدیم مصر همین بر خورد را فرعون که ادعای الوهیت [انا ربکم الاعلی] داشت با مردم خود می نمود. با قبطیان که از ساکنین بومی و کهن سرزمین مصر و از قوم او بودند و از او و از ادعاها و روش سیاسی و حکومتی او جانبداری می کردند بر اساس مشورت و احترام بود. ولی نسبت به اسباط بنی اسرائیل که فرعون را به الوهیت قبول نداشتند استبدادی و استبدادی برخورد می کرد. و آیه مبارکه: [**یستضعف طائفة منهم**، ۴/قصص] یعنی فرعون طائفه ای از آنان را ضعیف می نمود، هم مفید همین فایده است.

پس می توان نتیجه گرفت که استکبار تاریخی که حاکمیت ملت ها را به خدعه و اقتدار بدست گرفته است با مردم و ملت ها به اشکال گوناگون بر خورد می نماید و سیاست امروز جهانی خالی از این حقیقت نیست که ملل اروپایی و آمریکا که قطب های علمی و صنعتی را تشکیل می دهند پس از فروپاشی کمونیست اکنون برای توسعه قلمرو اقتصادی و تداوم سلطه جهانی و مطامع سیاسی به بهانه مبارزه با تروریسم به جنگ مسلمانان آمده اند و همان رفتار گذشته را تکرار می کنند در حالیکه در کشور های خود حتی المقدور اصول دموکراسی را رعایت می کنند چون انتخابات آنان به رأی مردم بستگی دارد و هیچگاه خواهان اعتراضات پی در پی مردم آگاه خود نیستند!!

نائینی که خود یک دین شناس و فقیه و دلسوز امت است و از محتوای ادیان رسمی دیگر اطلاعات مفیدی دارد، می گوید حقیقت حکومت در اسلام و در جمیع شرایع و ادیان از باب امانت و سرپرستی است نه از مقوله استیلاء و تسلط ظالمانه. و هر یک از افراد آن در زمینه حقوق مشترک مزیتی با شخص متصدی و حاکم و دستیاران و مشاوران آن نخواهد داشت و اصرار بر مشخص شدن حدود اختیارات حاکم بخاطر آن است که راه استبداد و خودکامگی را در پیش نگیرد و تحکم دلبخواهانه و قهر و زورگویی نداشته باشد و این مشخصات که گفته شده است از اظهار ضروریات دین اسلام بلکه تمام شرایع و ادیان عالم است.

و به همین لحاظ است که تمام تجاوزاتی که به حقوق انسان در طول تاریخ می شده است چه در گذشته و حال همه مربوط به استبداد و طغیان فراعنه و طواغیت و مستبدین بوده است که این هم یک امر واضح و روشنی است. و از اینکه در حدیث معتبر و متواتر منقول از رسول اکرم (ص) استبداد در تاریخ را از معاویه دانسته اند در همین راستاست چون معاویه در ردیف مستبدین مسلط بر جان و ناموس مسلمین شد و آنها را از مسیر رشد و حق دور نگهداشت!!

نائینی بر اساس شناختی که از ماهیت استبداد و تأثیر سوئی که بر احوال یک ملت دارد ملت فلک زده استبدادی را مخاطب قرار داده و از او می خواهد حال که استبداد ویرانه ساز را شناختی اهمال و سهل انگاری و سکوت در قبال این ناروایی ها و ستمکاری ها اصلاً قابل تحمل نخواهد بود چون هیچ عقل سالم و دین و مذهبی روی آن صحنه نمی گذارد! چون که دانستی قهر و تسخیر رقاب ملت در تحت تحکیمات خود سرانه علاوه بر آنکه از اشنع انحاء ظلم و طغیان و علو در ارض و اغتصاب رداء کبریایی و با اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام هم منافی است، پس اهمال و سکوت از قلع چنین شجره خبیثه در هیچیک از ادیان سابقه هم اصلاً محتمل نخواهد بود.

اطاعت از استبداد شرک به خداست!!

در تعلیمات و رسالت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) توحید و اعتقاد به خدا پایه و اساس جهان بینی توحیدی را تشکیل می دهد و همه برنامه های جمعی و فردی و تشکیل جامعه و فرهنگ و تمدن اسلامی بر آن استوار است. و بر عکس شرک به خدا طبق آیه مبارکه که لقمان حکیم به عنوان سخن خیر خواهی و دلسوزی و محبت و هشدار به آینده

، فرزندش را نصیحت می کند و او را از شرک به خدا بر حذر می دارد. به او می گوید شرک به خدا ظلم عظیمی است که انسان به خود مرتکب می شود چون خود را از همه نعمت های الهی که پایه و اساس آن را توحید و وحدانیت خدا تشکیل می دهد محروم می سازد. [اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم ، ۱۳/لقمان]

در نظریه اصولی و سیاسی آیت اله نائینی که یک عالم شیعی و مطلع بر تعلیمات ائمه معصومین (ع) است که راسخین و دانایان به علم نبی(ص) هستند تمکین و پذیرش تحکیمات و استبداد خودسرانه طواغیت و مستبدین امت که نائینی آنان را راهزنان ملت می نامد نه تنها انسان به نفس خود ستم می کند بلکه خود را از اعظم مواهب و عنایات الهی که حریت و آزادی اوست محروم نموده است. در این صورت به نصّ کلام مجید الهی تعالی شأنه و فرمایشات مقدس معصومین علیهم السلام عدم آزادی انسان که نشان عبودیت و بندگی خودکامگان است از مراتب شرک به ذات احدیت است.

از آنجائیکه خدای عالم ، جهان را آفرید. مالک و صاحب اصلی آن است که می تواند به آن روشی که می خواهد بر جهان حکومت کند و به شکلی که می خواهد عمل نماید و در قبال امر و خلقی که دارد که همه برنظام عدل و حکمت استوار است پا سخگویی موجودی نیست و این فاعلیت و حاکمیت مایرید و فاعلیت مایشاء و عدم مسئولیت از اسماء و صفات خاصه و مخصوص حضرت حق جل جلاله می باشد. پس اگر کسی این صفات را بخود نسبت دهد و بر همان اساس انسان ها آزاده را به اسارت و بردگی بکشاند این مقام و شأن خدایی را غصب نموده است. در این صورت نه تنها به عباد و بندگان ظلم کرده است بلکه غاصب مقام ولایت ائمه معصومین (ع) هم می باشد که لیاقت و شایستگی اصلی رهبری بر مردم را دارند.

و از طرفی به موجب نصوص مقدسه مذکوره غاصب رداء کبریایی است چون به غلط و از روی غصب و تجاوز خود را جای خدا قرار داده است و در این حالت به ساحت احدیت هم ظلم نموده است. چنین انسان و نظامی هیچگونه وجهه و اصلاتی ندارد و از مشروعیت خارج است و نباید مورد اطاعت قرار گیرد!

رابطه قدرت و آگاهی مردمی در نظام استبدادی

از خصیصه های استبداد، اتکاء آن به قدرت و اقتدار ملی است که در رأس آن نیروهای نظامی است. و اگر این قوای نظامی نبود که یا با خود به همراه دارند و یا در نهان مورد حمایت قرار می دهند قادر به نظم و امنیت و اداره کشور و امور جاری نیستند و از آنجائیکه بطور طبیعی مردم با استبداد مخالفند و استبداد برای آرام نمودن مردم و برقراری نظمی که او برنامه ریزی کرده است و مطابق میل و خواست مستبدین است قوای ملعون نظامی و توان عسگری خود را در اینگونه امور بکار می گیرد:

- صرف نمودن (گماردن و مأمور کردن) قوای حافظ و نظم بخشنده امور ملی، در سرکوب ملت.
- مخالفت با احکام شریعت که در جامعه دیده می شود.
- جسارت و بی باکی در قتل نفوس مردم.
- هتک و از بین بردن اعراض و آبروی ملت.
- تحریک عشایر و ایلات که بی محابا به جان ملت مظلوم افتاده اند.

و انجام این ارتکابات بخاطر آن است که نیروها و قوای نظامی که در اختیار دستگاه استبداد است به روش خاصی ترتیب و سازمان دهی یافته است، چون:

- سرداران لشگرها از گروه معاندین دین مبین انتخاب می شوند.
- زمام و کنترل عساکر اسلامی به آنان سپرده شده است.
- تربیت و تعلیم لشگرها به ایشان مفوض شده است.

و این روش انتخاب و سپردن مسئولیت های حساس و مهم به اینگونه افراد به دلیل آن است که این اشخاص نظامی در پست های بالای فرماندهی به راحتی می توانند بدون اندیشه و بررسی اولیه و بدون هیچگونه ترس و وحشتی به مردم حمله ور شوند. در هر صورت آنان که از خارج از مرزهای ما آمده اند با فرهنگ این ملت و وظائفی که در مقام یک نظامی به عهده آنان گذاشته شده است که همان حفظ و حفاظت ملت از خطرات و آسیب هاست بی خبری و نا آشنا هستند. نائینی در یک نتیجه گیری و جمع بندی مهم می گوید:

سر آمد همه علت هاو **علة العلل** همه این خرابکاری های استبداد، همان نادانی و جهالت مردم است. چنانچه ریشه خرابی های دیگر ناشی از آن و از فروع آن است. پس آن چیزی که می تواند این قوای مخرب و ملعون را بر علیه ملت بکار نگیرد و مانع هجوم آنان به امنیت جامعه گردد. آگاهی و دانایی مردم است. که حداقل می توانند در اینگونه قواها نباشند و در صد تقویت و تحکیم آن نکوشند. و در عوض در صفوف ملت به فعالیت پردازند و انرژی های فکر و عمل خود را برای استحکام نهاد های استبدادی قرار ندهند.

راه های مساعدت استبداد(بت پرستی)

نائینی معتقد است که طرفداری از استبداد نوعی بت پرستی است. و شخص مستبد، درست مانند یک بت به ناروا مورد اطاعت و پیروی مردم قرار می گیرد. حال چطور می شود ملتی که از حکومت استبداد دل خوش نیست و امیال و اراده مستبدین را با خواسته های مشروع خود متضاد می یابد ولی همچنان استبداد بر قرار است؟! نائینی در جواب می گوید: استبداد تنها نیست بلکه اعوان و انصاری دارد و از ابزارهای و تجهیزات مؤثری برخوردار است که می تواند بر اریکه قدرت تکیه زند و نظام ظلم و بی عدالتی تداوم داشته باشد، در مجموع، این مساعدت ها از راه ها و روش های مختلف صورت می گیرد:

- ❖ از طریق مساعدت و همدستی مستقیم با فراغنه (مستبدین) و ظالمین.
- ❖ سکوت در برابر امور نابجایی که سیستم حکومتی استبداد انجام می دهند.
- ❖ یاری و کمک نکردن و یا خوار و ذلیل نمودن جبهه حق.

آنگاه می گوید: خواه این اعمال را بخاطر کمک و اعانت برای حفظ دین انجام دهیم و به حساب ورع و پرهیزکاری بگذاریم و یا اینکه احتیاط داشته باشیم که مبادا در شبهات بیفتیم همه این روش ها مساعدت این بت پرستی است. نائینی وضع ایرانیان در عصر مشروطیت را بهتر از دوران سیاه استبداد ارزیابی میکند و از اینکه چشم و گوش باز کرده اند و به امراض مزمنه و مهلکه در کشور پی برده اند اظهار رضایت می کند و امیدوار است که با این آگاهی بدست آمده قادر باشند زنجیر کهن بندگی و اسارت را بگسلند و ترفند هاو تأثرات منفی هر دو شعبه استبداد سیاسی و دینی را که به همدستی هم آمده اند بی اثر بگذارند.

نائینی با تفسیر حدیث مأثور [يعرف الرجل بالحق و لا الحق بالرجال] می گوید در تحولات این عصر، مردم ونقش آنان توسط حق شناخته می شود نه حق بوسیله مردم. و از جانبی چون ملاک های حق و حقیقت مبنای شناخت جهت گیری

مثبت مردم می باشد مفادش از مستقلات عقل است و موجب تمامیت حجت و برهان قاطع می شود و دیگر عذر و بهانه ای برای آدمی باتقی نمی گذارد.

از طرفی ظالم پرستی عده ای که حمایت از استبداد را بعهدہ دارند چه به همدستی و مساعدت مستقیم باشد و یا مخالفت نکردن با صفاتی که مخصوص خداوند است و آن صفات را مستبدین و ظالمین به خود نسبت می دهند ، باعث می گردد تا استبداد و یاران آن در اقتدار و تسلط بر مردم محکم بایستند و به اجحافات خود ادامه دهند!!
حمایت از درخت خبیث استبداد

نائینی به تجربه در یافته است که اطرافیان و متحدین استبداد که در اقصی نقاط کشور بر جان و ناموس مردم مسلطند، چه بلاهایی بر سر این ملت نجیب می آورند. و بهمین دلیل این گروه را دسته گرگان آدمی خوار ایران می نامد که برای ابقاء شجره خبیثه ظلم و استبداد و اسارت مسلمین و غارت اموال آنان دستاویزی بهتر از شعار حفظ دین نیافتند.
این گروه همان منطق کاذب فرعون را دارند که به قوم خود گفته بود: [**اخاف ان یبدل دینکم ، ۲۸ / مومن**] یعنی من از موسی و دعوت او برای تغییر دین و راه زندگی شما نگرانم! اینان هم به غلط و ظاهر فریبی، خود را نگران مردم جلوه می دهند و اینگونه اسم های بی مسمی و الفاظ خالی از معنی را جهت همکاری با فراعنه و مستبدین ایران بیان می کنند تا به آنچه که دلخواه آنهاست انجام دهند. و کسی مانع چپاول آنان نباشد که یاد آور زشت کاریهای عهد ضحاک و چنگیز مغول است که همه این ها را سالوسانه از مظاهر دین دانسته اند!!

این گروه سعی دارند که نگذارند تا استبداد محدود شود و حاکمیت دلبخواهانه صورت نگیرد و حکومت در قبال مردم جوابگو و پاسخگو باشد و برای این منظور این اصول که از عوامل تحکیم استبداد است منافی با اسلام شمرند. و به تبلیغات گسترده پرداختند و حتی از آلوده ساختن شرع اسلام به چنین لکه ننگ و عار عظیمی هیچ پروا نکردند و در مجمع مسیحیان به عیجویی پرداختند و از نسبت های ناروا به اسلام و خالق جهان کوتاهی نکردند و در استحکام پایه های پلید و خبیث استبداد کوشیدند ولی هیچگاه به عاقبت کارهای بد خود نیندیشیدند و چه زیباست این سخن قرآن که می فرماید:
[**ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بایات الله و کاتوا بها یتهزؤن ، ۱۰ / روم**]

یعنی : سپس پایان کار کسانی که به بدی اصرار می نمایند این خواهد بود که آیات خدا را تکذیب نمایند و آنها را استهزاء کنند!!

اقویا و استقرار عدالت

نائینی استدلال می کند که اقویا و قدرتمندان اقتصادی شبیه دستگاه استبداد عمل میکنند. همانطور که مستبدین تمام سعی و همتشان برای مهار مردم و تسلط بر سرنوشت آنان است و ضعفا و زیر دستان خود را تحت فشار می گذارند بطور طبیعی و فطری همین رفتارهای نابخردانه را افراد متمول بویژه صاحبان زمین های بزرگ (ملاکین) که از ثروتمندان مدافع سنگر استبداد هستند نسبت به مردم اعمال می کنند و همان معامله استبدادی و تحمیلات دلبخواهانه و تحکیمات خودسرانه را مانند مستبدین تداوم می بخشند. طبق نظریه اجتماعی نائینی اقویای اقتصادی جامعه به چند دلیل طرفدار استبداد قاجاریه شده اند و از شاخه های حامی و فرعی آن بحساب می آیند:

❖ مخالفت با مساوات و عدالت اجتماعی که از جهات عدیده با مقاصد و اغراضشان در تضاد است.

❖ بی خبری و غفلت و اغماض نمودن حفظ دین و شرف و استقلال کشور

❖ غلبه بر حُبّ عاجله (دنیا طلبی) و اهواء زائله (هوی و هوس نفسانی) بر عاقبت اندیشی و ادراکات عقلانی آنها. نائینی در تحلیل تحولات سیاسی مشروطیت می گوید در ابتداء نهضت موضوع حمایت اقویا و پروتمندان از استبداد در پرده پنهان بود ولی همینکه مشروطه خواهان و مردم لب به اعتراض گشودند و صحبت از مساوات و عدالت اجتماعی و محدودیت نظام استبدادی شد آشکار گردید. که حمایت از استبداد فقط مربوط به دولتیان نبوده است. بلکه طبقه قدرتمند کشور که در آن علماء و معممین و ملاکین حضور فعال داشتند با چه درجه ای بذل جهد می کردند و در اقامه اساس استبداد به چه اندازه ای مساعدت و همراهی می نمودند؟! به محض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن آنکه روزگار را چه روی در پیش است و مطلب از چه قرار است؟ چگونه ورق را برگردانده و تغییر جهت داده اند و هر کدام به شکلی حمله ور شدند:

♣ شعبه استبداد دینی به اسم دین

♣ شاه پرستان به دستاویز دولتخواهی

♣ چپاول چپیان و مفت خواران با هر سلاحی که داشتند.

این افراد و دسته ها با این شعارها و محورهای جهت گیری با علماء اسلام که حُفاظ دین و پیشوایان مذهب مخالف نمودند، آنان گفتند: این سخنان و مواضع ما همان حکم خداست. که اگر کسی آن را نادیده بگیرد و رد کند انگار سخنان خدا را رد نموده است و رد نمودن سخنان خدا انسان را به ورطه شرک می رساند!

و اینگونه دفاع نمودن از استبداد به این معنی است که حقیقتی به نام دین و پیشوایانی مثل علمای دین وجود ندارد. و درست شبیه رخدادهای پایان جنگ صفین است. که حکمین راه خلاف رفتند و طبق فرمایشات امیر المومنین علی(ع) یاران آن حضرت و مسلمین سه گروه شدند، گروهی آن عهدی که با خلیفه بسته بودند شکستند و در جنگ جمل شرکت کردند و دسته ای به مخالفت برخاستند و فسق ورزیدند و در لشگرکشی صفین به مصاف علی(ع) آمدند و جمعی دیگر از راه حق منحرف شدند و آشوب و غوغا به راه انداختند و در بلوای نهروان شمشیر به روی امام حق کشیدند و مخالفین مشروطیت هم درست مثل عصر امام علی علیه السلام به سه دسته در آمدند.

ولی نائینی جبهه حق و باطل (آب شیرین و آب شور) را در پهنه تاریخ گسترده و در حال حرکت می بیند و انگار عملکرد انسان که نقش اصلی را در تاریخ دارد به ناچار در هر دو مسیر ایفای نقش می کند!

بهر حال نمی توان سیر تاریخی را تغییر داد و آن را به شکلی دلخواه اصلاح نمود چنین کاری را انبیاء و اولیاء الهی هم قادر به انجامش نبودند تا چه رسد طرفداران کم تجربه ی نوپای مشروطه که هنوز گرز سنگین استبداد را بر سر خود احساس می کردند!

استبداد به قانون خراج، گردن نمی نهد!

خراج و مالیات و جمع آوری و هزینه نمودن آن برای اداره کشور و برقراری نظم و نظام مملکت یک امر لازمی است و اساس برنامه ریزی و بودجه بندی هر دولتی (قوه مجریه) را تشکیل می دهد. ولی استبداد به لحاظ اینکه محدود پذیر نیست و به هیچ حد و قانونی پایبندی ندارد به پرداخت خراج گردن نمی نهد و نائینی باور دارد که : قناعت این دسته چپاول چپیان و غارتگران معمم و کلاهی به مقدار مذکور بعد از اعتیاد به آنها همه چپاولات و تطاولات (دست درازی ها به اموال عمومی) مملکت ویرانه ساز و ظالمان برانداز عادتاً از محالات است!

نائینی می گوید وقتی مجلس شروع بکار نمود موضوع خراج و مالیات را مورد بررسی قرار داد چون سرنوشت ملت به آن بستگی داشت. و وقتی نمایندگان مجلس خواستند که در این وادی وارد شوند دستگاه استبداد دهان به اعتراض گشود و موانع جدی ایجاد کرد تا این مزارع و باغ ها و زمین های مرغوب کشاورزی که بر حسب رابطه و نزدیکی با استبداد به چنگ آورده بودند و بی مزد و زحمت صاحب ثروت های زیادی شده بودند از دست ندهند.

بهر حال می بایستی این زمین های کشاورزی وسیعی که در اختیار داشتند و امتیازات فراوان مالی و اقتصادی که از آن بهره مند می شدند قطع گردد و یا بر در آمد های آنها نرخ عادلانه ای گذاشته شود تا اندکی از تجاوزات فوق العاده آنها کاسته شود که در تمام این موارد مستبدین زمینه پذیرش نداشتند و هنگامه ها و غوغا ها به راه انداختند تا مانع تصویب اینگونه قوانین شوند چون استبداد هنوز همه اهرم های قدرت را از دست نداده است. و از طرفی به کمک استبداد دینی از نفوذ و تبلیغ در میان توده های مردم برخوردار است.

هدف استبداد ایجاد تفرقه است

نائینی که در تجزیه و تحلیل استبداد استادی بجرج می دهد. و از توانائی های بالائی برخوردار است دستگاه استبداد سیاسی را که بر رأس مخروط حاکمیت و تشکیلات جامعه مسلط است عامل اصلی القاء خلاف فیما بین امت و تفریق کلمه ملت میدانند.

از طرفی می گوید این تفرقه و چندگانگی و اختلاف که در مردم دیده می شود اصل و اساس و جهت گیری های آن از یک عامل خارجی که همان شعبه استبداد دینی است تحریک می پذیرد. گر چه مقداری هم به شاه پرستی (حامیان استبداد) مستند است که البته شاید بطور مستقل و جدا در عرض عوامل موثر دیگر نباشد ولی می توان ادعا نمود که جهالت و بی علمی ملت، حمایت های بی دریغ شعبه استبداد دینی و همکاری دسته شاه پرستان از عوامل تأثیر گذاری هستند که منتهی به تفرقه و جدایی ملت می شوند و این بخاطر آن است که مردم در تفرقه بهتر از هر حالت و شرایط دیگر اسارت و بندگی قدرتهای مستبد و مسلط را می پذیرند و این سنت تاریخی جوامعی است که اسیر استبداد بودند. بهر حال اگر مردم اتحاد داشته باشند درد مشترک، انرژی های متراکم آنان را به سوی مبارزه با استبداد می کشاند و پافشاری قدرت های استکباری تاریخ برای در هم شکستن وحدت ملی بهمین جهت بوده است.

چون تمام استبدادات واقعه (بردگی ملت) در اُمم سابقه و این امت بهمین تفریق کلمه ملّیه منتهی و قوای ثلثه سابقه (جهل مردم، استبداد دینی، شاه پرستی) بمنزله مقدمات آن است. از این جهت در لسان آیات و اخبار تمام استبدادات را بهمین تفرقه کلمه ملّیه و تشتت اهواء (گوناگونی خواسته های مردم) و اختلاف آراء مستند فرموده اند.

در آیه مبارکه: [إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِف طَائِفَةً مِنْهُمْ وَ يُذَبِحِ ابْنَانَهُمْ، ۳/قصص]

یعنی به راستی فرعون در زمین طغیان کرد و مردم آنرا دسته دسته و حزب حزب نمود (بعضی را تقویت نمود) و دسته ای را ناتوان ساخت و فرزندان آنها را کشت.

کلمه مبارکه شیعاً را به معنی متفرقین (ملت متفرق و جدای از هم) تفسیر فرموده اند. در آیه مبارکه این جمع بندی وجود دارد که اقتدار فرعون و تسلط و سیطره آن بر مردم و بندگی و بردگی آنها باعث تفرقه و جدایی یک ملت شده است. تا نتوانند در مقابل فرعون بایستند و با زورگوئی های او مبارزه کنند و به حریت برسند.

اهداف استبداد از شکنجه و عذاب مردم

یکی از روشهایی که سیستم استبدادی برای مهار زمام مردم اعمال می نماید :

- **قوه ارهاب** (ایجاد نیروی ترس و وحشت در بین مردم)
- **تخویف** (بیم دادن و ترساندن مردم)
- **تعذیب** (عذاب و شکنجه کردن مخالفین استبداد)

دستگاه شکنجه استبداد بسیار فعال و قوی برخورد می نمود چون تحمل هیچ سخن حقی را نداشت و برای امیال خود از طریق زیر دست به اعمال شکنجه و آزار مردم شریف می زد که عبارتند از:

- **أَسْر** : به اسارت گرفتن.
- **قتل**: کشتن
- **تنکیل**: سرکوب کردن و مایه عبرت دیگران نمودن.
- **تمثیل**: اسامی افراد را برای خندیدن دیگران به چیزی تشبیه کردن.
- **حبس فی المضائق**: زندانی کردن در محبس های تنگ و تاریک.
- **دَسّ السموم**: آلوده نمودن سم و زهر به غذای مردم.
- **هتک الاعراض**: از بین بردن آبرو و حیثیت مردم.
- **نهب الاموال**: غارت اموال و دارایی های ملت.

نائینی می گوید جنایتکاران و مستبدین شبیه بهم عمل دست به اذیت و آزار و بی آبرو نمودن مردم می زنند و از همدیگر در طول تاریخ نحوه این ستمکاریها را فرا می گیرند . چون همه آنان برای بقاء حکومت ظالمانه خود به دنبال این مقاصد هستند:

- قلع و قمع شجره طیبه حریت و آزادی خواهی.
 - منع از سرایت و تعمیم آزادی و آزادی خواهی به عموم مردم.
 - ترساندن مردم و وادار نمودن و تمکین آنان به قبول اسارت و زندگی ذلت بار و قبول استبداد.
 - دست بر داشتن از روح آزادی خواهی و عظمت طلبی.
- البته نائینی می گوید درجات و مراتب این بی رحمی ها و قساوت ها در حق مردم شریف و انسان های پاک که به ارزش ها و فضائل اخلاقی معتقدند و از آزادی و آزادیخواهی دفاع می کنند و مورد توجه و اعتماد عامه مسلمین هستند بستگی دارد که مستبدین:

- چقدر از فطرت خدادادی خود فاصله گرفته باشند(چقدر انسان باشند!)
- و چه میزان به مبدأ و معاد بی اعتقاد شده باشند.
- درجه باور آنان و اعتقاد به عذاب آخرت و قیامت و حسابرسی چقدر باشد!

پس شدت و ضعف باور یا عدم باور طواغیت می تواند میزان اذیت و آزار و شکنجه و عذاب افراد شریف را معلوم سازد! در نتیجه استبداد و اطرافیان آن مردم شرافتمند را از آن جهت می آزارند که عبرتی برای مردم شوند و مردم به آنان روی نیاورند و از اتحاد برای آزادی دست بردارند و استبداد را با صفوف بهم پیوسته خود دچار مخاطره و اضمحلال نمایند!

آزادی از استبداد از شئون توحید است

نائینی در عین اینکه یک رجل مذهبی و فقیه شیعی است مثل یک مرد سیاسی و انقلابی از آزادی دفاع می کند و آن را سر لوحه شرف و بزرگی و مجد و عظمت انسان بر می شمرد. و براستی ایمان دارد که تلاش برای آزادی و خروج از بند اسارت و بندگی استبداد که تا حد گیاه هرزه انسان را پائین آورده بود و رهایی از این بهیمیت و حیوانیت که همه ارزشهای انسانی را نیست و نابود ساخته بود از مرتبه و شئون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت خدای متعال است. یعنی بدون آزادی به توحید و خداپرستی نمی توان رسید.

مجموعه نظرات آیت اله نائینی و باورهای ایشان پیرامون آزادی به روشنی نشان میدهد که آزادی برای انسان گوهر گرانبهایی است که در متن تعلیمات اسلام قرار گرفته و برای یک زندگی اجتماعی و سالم دارای اولویت خاصی است و کسی تحت هیچ بهانه ای نمی تواند این عنصر با فضیلت را از انسانها سلب نماید. و این سخن بقدری واضح و متقن است که نمی توان با مبانی آن مخالفت نمود چون در این شرایط آن مستبد خود را در مقابل همه مسلمین و انسان های آزاده قرار داده است و این کار نابخردانه ای است!

آزادی از این رقیق خبیثه خسیسه علاوه بر آنکه موجب خروج از نشأه نباتیت و ورطه بهیمیت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است.

بی عدالتی دستگاه حکومت استبداد، کشور را به انقراض پیش می برد

نائینی می گوید چرا باید سلطان به نقش خود واقف نباشد و

- در زاویه اختفاء و خوف منزوی باشد.
- و همه هم خود را برای نابود کردن ملت و تخریب مملکت مصروف دارد.
- از لذت سلطنت و بسط عدل و آباد کردن مملکت و محبوبیت در قلوب مردم محروم باشد
- از ذکر خیر و همسری با سلاطین جهان بی بهره باشد.
- آلت چپاول غارتگران و بدنام های عالم قرار گیرد.

در نظر نائینی برای حاکم کشور که آن را سلطان می نامد وظایفی نسبت به مردم قائل است البته این نقش در محاسبات او تعیین کننده است. چون حاکم باید با برنامه ریزی انجام شده محور فعالیت خود را عزت و عظمت ملت قرار دهد و لذت سلطنت و حکومت او بر مردم توسعه و گسترش عدالت اجتماعی بین آنان باشد و مملکت را در مسیر آبادانی قرار دهد و در قلب مردم محروم جای گیرد و از تجربیات دیگر کشورها و ارتباط با سلاطین دیگر کشورها برای رشد و پیشرفت کشور خود بهره مند شود نه آنکه آلت دست عده ای چپاولچی و غارتگر قرار گیرد و بد نام عالمیان شود.

حاکم آن نیست که در گوشه کاخ خود منزوی شود و از حضور در میان مردم بی نصیب باشد و جامعه خود را نشناسد و هیچ ارتباطی با آنان نداشته باشد و این عدم حضور او باعث می گردد تا والی با رعیت(ملت) با حقوق یکدیگر که امیرالمومنین علی(ع) مشخص فرموده است آشنا نباشند و آنان را رعایت نکنند.

آیت اله نائینی می گوید به نصِّ مُجْرَبٍ [الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم] یعنی کشور با کفر پایدار می ماند ولی با ظلم دوام نمی آورد.

و این اهمیت عدالت گستره در بین مردم را نشان می دهد و مسئولیت دستگاه حاکمه را می رساند که باید مردم را متحد و یکپارچه در جهت فعالیت و امید و ایمان قرار دهد. و بر عکس ظلم و فساد و تباهی اساس کشور را دچار مخاطره و آسیب می گرداند و دستگاه استبداد با قدرت و افتدار ظالمانه ای که دارد این اتحاد را می شکند و بجای همدلی و تلاش و ایجاد محبت بین ملت و دولت سرانجام نگرانی و اضطراب و نابود شدن انرژی های مادی و معنوی منجر میگردد.

تزحکومتی نائینی براتحاد حاکم و ملت استوار است، و با سعی و تلاشی که داردمی خواهد سلطان با مردم به خدمت مردم بکوشند و بجای چنگ و دندان نشان دادن استعدادات مادی و توانائی های بالقوه ملت را که در اختیار اوست برای آبادانی کشور و توسعه عدالت بکار گیرد. و این رمزی است که بقاء و دوام دولت و کشور به آن بستگی دارد از طرفی ظلم در حق مردم ؛ آنها را از دستگاه حاکمه جدا می کند و این عدم مشارکت بتدریج به کینه و کدورت و جبهه گیری تبدیل میشود. و همه نیرو ها به جنگ هم می آیند و تضاد وچالش همه هستی یک کشور را به باد فنا می دهد.و این حالتی بود که در اواخر حکومت ۱۵۱ ساله قاجاریه اتفاق افتاد و منجر به انقراض حکومت آن گردید . این سخن نائینی واقعاً بی نظیر است که می فرماید:

بقاودوام مُلک ودولت به اتحادوالی بارعیت منوط واجحافات و استیثارات وظلم وولات به انقراض عاجل مؤذی است.

تنها راه، سلب قوای استبداد است!!

روش فکری و سیاسی نائینی در انتقال قدرت از استبداد به مشروطه از طریق مجلس شورای ملی است. و وی معتقد است که به روی استبداد نباید شمشیرکشید و خون او را به زمین ریخت. بلکه باید به شکل مسالمت آمیز و آرام و از طریق اجرای قانون و استقرار عدالت که حاکم و ملت در آن متفق القولند و اصول و مبانی آن در قانون اساسی خود را نشان داده است قدرت حکومت استبداد با نظارت کنترل شود. و به اراده ملت منتقل گردد که تبلور این اراده همان مجلس عمومی شورای ملی است.

نائینی معتقد است تا زمانی که قوای فعال ملی مثل امور مالی و اقتصادی و نظامی توسط دستگاه استبداد مهار می شود و هنوز تحت نظارت و برنامه ریزی اصولی نمایندگان مجلس در نیامده است نمی تواند از حیف و میل و سوء استفاده امیال شخصی مخالفین و چپاول شاه پرستانی که زیر علم استبداد سینه می زند مصون باشد.

به عبارت واقعی آنچه را که در اختیار نهاد های حکومتی و وزارتخانه ها قرار می گیرد مربوط به اموال عمومی و به اصطلاح بیت المال است. و تقدس و حساسیت نگهداری آن همین قدر بس که در صورت دست درازی و اختلاس از آن باید پاسخگوی کل مردم بود!! و موضوع حق الناس که بطور مکرر در تعلیمات رهبران اسلام و ائمه معصومین(ع) آمده است با درجه بالاتر متعلق بهمین مسائل کلی اقتصادی و مالی است که مربوط به بیت المال است. که بایستی صرف امور معیشتی و نظام زندگی ملت و بهسازی کشورشود و تحت هیچ شرایطی کسی حق تعرض به آن اموال را ندارد. . قوانین مجلس و نظارت نمایندگان و گماردن افراد صالح در اینگونه نهاد های مالی و حساس ، حتی المقدور جلوی اجحافات احتمالی را سد می نماید. تا روال اقتصاد سالم ، جامعه را به سوی سالم سازی و نسل سالم و متعادل سوق دهد و گر نه فساد اقتصادی منجر به فساد نسلی می شود که دامان مادران و تلاش پدران ، آنها را تحویل جامعه می دهند!

نائینی می گوید حکومت حق ندارد ثروت عمومی جامعه و نیروی نظامی و انتظامی را برای سرکوب مردم بکار گیرد. در این راستا برای آنکه این دو قوه (مالی و نظامی) در اختیار او باشد و هر گاه اراده کرد از آنها بر علیه مردم به تحرک

و دارد و لذا سعی می کند تا افراد نظامی در جهل و نادانی بسر برند و از اوضاع حکومت و حال رقت بار ملت اطلاع درستی نداشته باشند. و این جدایی از مردم باعث می شود تا عساکر و لشکریان بجای آنکه در خدمت ولی نوع خود که ملت است قرا گیرند و همه تلاش ها و استعداد ها و تجهیزات خود را طبق فرمایشات امیرالمؤمنین علی(ع) برای حصون حافظه رعیت متمرکز سازند و آزادی و امنیت عموم را تأمین و تضمین نمایند در خدمت بی چون و چرا و آلت دست دستگاه استبداد ظالمانه و تسلیم خواسته های آن قرار می گیرند!

در این صورت افرادی که از همین ملت هستند و برای حفظ امنیت اجتماعی و تمامیت کشور به خدمت ارتش در آمده اند بجای عمل به وظائف واقعی و قانونی خود که سعادت و سربلندی مردم است و نائینی آن را قوای فعال ملی می نامد جز تحقق خواسته های نفسانی و نامشروع و غضب رانی مستبدین و سرکوبی و ریشه کن ساختن خود ملت انتظار دیگری از آن ها نمی رود! و حکمی که در زمینه تحریم مالیات به حکومت استبداد داده شده است در راستای همین ملاحظه است تا قدرت مالی به قدرت نظامی و در خدمت استبداد برای سرکوب ملت قرار نگیرد!!

نائینی می گوید ساختار ارتش استبداد و نیرو های موازی آن که عناصری از عشایر هستند به شکلی نامطمئن ، خشونت طلب و وحشی بار آمده اند. که در بی ادراکی و حماقت و نادانی گوی سبقت را از شامیانی که تابع سپاه معاویه و یزید بوده اند ربوده اند. و به لحاظ اینکه اینان را از فرهنگ هایی انتخاب می کنند و تعلیماتی که به آنان می دهند طوری به خدمت می گیرند که انگار نه از دیانت و مسلمانی بهره ای دارند و نه از فطرت انسانی نصیبی برده اند و نه از وطن و نوع خواهی عرق و ریشه دارند. و لذا بطور قاطعیت می گوید جز سلب قوا و نیروهایی که در اختیار استبداد است کار ملت به سامان نمی رسد. نائینی به این نتیجه رسیده است که [جز انتزاع قوی و سلب فعالیت بالکلیه بعونه تعالی و حسن تأییده علاج دیگری متصور نباشد]

درس سی و سوم

نقش احکام و قانون و تأثیر آن در نظم و نظام جامعه اسلامی

نقش احکام و قانون و تأثیر آن در نظم و نظام جامعه اسلامی

بدعت در اسلام

نائینی می گوید بدعت در دین به این معنی است که کسی یک حکم جزئی مربوط به شخص یا عنوان کلی و عامی را از طریق نوشته و کتابچه منتشر کند و آن را یک مطلب شرعی و حکم الهی معرفی نماید و عمل و رعایت به آن را از مردم بخواهد.

پس اگر موضوعی و مطلبی که صادر کننده آن چنین تصویری از آن نداشته باشد و هیچگونه ارتباطی بین آن و شریعت را مطرح نکند (واجب بودن) و التزامی (عهده دار شدن و عمل کردن) آن را هم از کسی نخواستہ باشد بدعت و تشریح به معنی نوآوری و مطلب جدیدی که با احکام شریعت منافات و ضدیت داشته باشد محسوب نمی شود. هر چند آن مطالب در کتابچه ای منتشر شده باشد.

نائینی می گوید مواردی که در ذیل آمده است هیچگاه از مصادیق بدعت بشمار نمی آیند:

- مواردی که انسان خود یا دیگران را به رعایت وظائف و اموری که دارای نظم خاصی است ملزم نماید مثل خوابیدن و بیدار شدن و غذاخوردن در ساعات معین و منظم در روز (تنظیمات اوقات شخصی)
- اموری که اهالی یک شهر یا روستا اوقات زندگی و موارد فعالیت روزمره خود را بر اساس آن تنظیم نموده و ملزم بدانند.
- جمعیت کثیری که در استوا و مناطق حاره و گرمسیر (اهل قُطر) یا در اقلیمی که دارای آب و هوای خاصی است زندگی کنند در آن صورت اوقات زندگی و کار و استراحت یا سایر امور را طبق یک برنامه ریزی ویژه ای تنظیم و عمل کنند.
- البته امکان دارد که نوعی قرارداد هم باشد که با خارجی (ملل خارجی) منعقد شده است.
- و یا فصول و مواردی است که در کتابچه و نظامنامه ای آمده باشد.

نائینی در قبال این سوال که پس تشریح و بدعت به چه معنی است؟ می گوید:

ملاک تحقق تشریح و بدعت و عدم تحقق آن اقتران و عدم اقتران به قصد و عنوان مذکور است نه بود و نبود کتابچه و قانون نامه در بین.

واجب قراردادی

نائینی در جواب کسانی که در مقابل صفوف مشروطه خواهان جبهه گرفته اند و در لباس دین و روحانیت عمل به قانون اساسی مشروطه را یک موضوع غیر واجب و خلاف شرع قلمداد و تبلیغ می کنند . می گوید:

در احکام شرعی مواردی مثل نذر، عهد، یمین (سوگند خوردن) و امر آمر (دستور و خواسته های شخصی) به خودی خود واجب و الزام آور نیستند. ولی موقعی که در ضمن عقد و بیان شرایطی ذکر می گردند بر شخص واجب و لازم العمل می گردند. و در این ارتباط می توان انجام عمل واجبی را در متن آن شروط آورد که برای تحقق آن شروط به آن واجب هم باید عمل شود. در این صورت بدون تردید آن واجب (واجب قراردادی) از نظر عقلی لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود هر چند که این واجب را در ردیف واجب های شرعی قرار دهیم و تفاوتی بین آن قائل نباشیم.

یعنی عمل به قانون اساسی و سایر قوانینی که مجلس تدوین نموده و تصویب و سرانجام به تنفیذ پنج مجتهد ناظر می رسد واجبی است در ردیف سایر واجبات شرعی. و کسی حق مخالفت و تعرض به آن قوانین را ندارد و از نظر نائینی و سایر علماء اسلام در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد. [و این مقدار از لزوم مقدمه فیما بین تمام علماء اسلام اتفاقی و از ضروریات است.]

احکام اولیه و احکام ثانویه

یکی از مسائلی که در تدوین قانون اساسی و سایر قوانین مصوب مجلس وجود دارد. انطباق آنان با احکام شرعی است. و از طرفی می دانیم که بعضی از قوانین که با شرع همخوانی دارند قابل اجرا هستند (دستورات اولیه) و در بعضی از قوانین دیگر این مطالب پیش نمی آید و بر خلاف نوع اول است (دستورات ثانویه). بهر حال این احکام از دو قسم خارج نیست:

❖ احکامی که از منصوصات شرعی است که وظیفه عملی آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است.

❖ احکامی که از غیر منصوصات است که وظیفه عملی آن به واسطه عدم ورود در تحت ضابطه ی خاص و میزان مخصوص غیر معین و به نظر و ترجیح (تشخیص و اولویت) ولی نوعی (حاکم اسلامی) موکول است.

و از طرفی باید دانست که:

❖ قسم اول (احکام اولیه) نه به اختلاف عصر و دوران و موقعیت جغرافیایی و اقلیم زندگی قابل تغییر و اختلاف است و جز به تعبد و تسلیم به منصوص شرعی الی قیام الساعه (روز قیامت) وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند بود.

❖ قسم دوم (احکام ثانویه) تابع و پیرو مصلحت ها و مقتضیات عصر و دوران و موقعیت جغرافیایی و اقلیم زندگی است و براساس تغییرات و اختلافی که پیش می آید قابل اختلاف و تغییر است.

و اما شکل اجرائی احکام ثانویه بر حسب شرایط زمان به این شکل قابل اجراست:

❖ در شرایطی که امام معصوم (ولی منصوب الهی عز اسمه) زمام امر را بدست گرفته اند شکل اجرای احکام ثانویه با حضور و بسط ید ایشان و یا هر طور که منصوبین از جانب آن حضرت تشخیص می دهند موکول و به عمل در می آید.

- ❖ در عصر غیبت صغری که جامعه از ولایت مستقیم آن حضرت محروم است به همان شکلی که نواب خاص آن حضرت یا کسانی که در اقامه وظیفه مذکور از جانب آن حضرت ولایت و اذن داشته باشد موکول و قابل اجرا خواهد بود.
- ❖ البته در عصر غیبت کبری (عصر حاضر) شکل اجرای احکام ثانویه به عهده حاکم اسلامی است که بعداً نحوه و شرایط اجرای احکام را نائینی توضیح خواهد داد. که بایستی یا مجتهد جامع شرایط نافذ الحکومه (هر گاه در رأس حکومت اسلامی قرار گرفته است و نایب عام آن حضرت می باشد) اجرا نماید و یا اگر از حکومت سیاسی بر کنار است با اذن و تنفیذ او احکام اسلامی قادر به اجرای احکام ثانویه خواهد بود.

اجرای احکام ثانویه جزء امور حسبه است

نائینی می گوید بیشترین نوع سیاست اداره کشور از نوع احکام ثانویه است که در تحت عنوان ولایت ولی امر علیه السلام و نواب خاص یا عام آن حضرت است و بر اساس ترجیحات و اولویت هایی که تشخیص می دهند اجرا نمایند و اصل مشارکت و مشورت با ملت در امر اداره حکومت که در شریعت و سنت رسول (ص) آمده است مربوط به این بخش احکام می باشد.

در اجرای احکام ثانویه اهدافی در نظر می باشند که از این قرارند:

- نظام اسلامی حفظ و پایدار بماند.
- اعمال و اختیارات دستگاه حاکمه استبداد و متصدیان آنان تحت کنترل قرار گیرد.
- در اجرای احکام ثانویه هیچگونه تهاون و سهل انگاری و تجاوزی صورت نگیرد.
- تمام امور اجرایی احکام ثانویه به شکل قانونی و رسمی اجرا شود.
- قیام به اجرای احکام ثانویه جزء وظائف حسبه است که در عصر غیبت کبری به عهده مجتهدین (نواب عام) قرار گرفته است.

احکام ثانویه عدول از واجبی به واجب دیگر است

انسان و جامعه انسانی و بدنبال آن حکومت ها ، دارای تغییر و تحولاتی در زمان هستند. و تاریخ زندگی بشر این تغییرات و دگرگونی ها را ثبت نموده است. و اگر دقت نمائیم این تحولات قابل مشاهده می باشند و نظام اجتماعی یک کشور دائماً برحسب این تغییرات دارای نیاز های جدیدی است که اسلام به عنوان یک دین فراگیر بایستی جوابگوی این احتیاجات نوین باشد. بویژه در عصری که در آن زندگی می کنیم سیل مدل های جدید در اشکال گوناگون به سوی جوامع اسلامی سرازیر است و در این رابطه نقش و تأثیر احکام ثانویه بیشتر از هر زمان دیگر خودنمایی می کند. چون در ارتباط با سایر کشور ها و تمدن ها وسائل ارتباط جمعی الکترونیکی (انترنت) و ماهواره و پدیده های بسیار زیاد دیگر که هر روز بر سرعت و وسعت آنها افزوده می شود این پدیده ها را در حجم بالا و سریع وارد زندگی مردم جامعه ما می سازند. که چاره ای از پذیرش بعضی از آنها نیست و نائینی به عنوان یک مجتهد آگاه به زمان تذکر می دهد که تصور نشود که احکام ثانویه یعنی کنار گذاشتن و عمل نمودن به احکام شریعت است بلکه بر حسب نیاز ناشی از تغییرات جامعه به واجبی پرداخته می

شود که مردم نیازمند آن هستند. و این واجبات بجای آن واجباتی که قبلاً عمل می شده است قرار می گیرند و این عدول، لازم خواهد بود.

چه دانستی که این نسخ و تغییر از تمام شقوق تردید مغرضانه مذکوره خارج و از باب عدول از فرد واجب است به فرد دیگر.

احکام ثانویه عدول از واجب به حرام و بالعکس نیست

دیدن اطلاعاتی ها و خواندن کتابچه ها و گوش دادن به سخنان مخالفین و تجزیه و تحلیل عالمانه و پاسخگویی منطقی به آن مطالب، هر چند که مغرضانه باشد از روش ها و هنرهای آیت اله نائینی است. و این رفتار تحلیلی و داهیانیه و نکته سنجیدی ها باعث می شود تا نظرات و افکار ارائه شده دارای استحکام خاصی باشد. و چون هر دو نظر مثبت و منفی به مضاف هم می آیند خوانند بیطرف می تواند به راحتی حقیقت را بر گزیند.

یکی از شبهات مطرح شده اینگونه است که اجرای احکام ثانویه عدول از واجب به حرام یا از حرام به واجب دیگر و یا از مباح به مباح دیگر است؟! در حالیکه احکام ثانویه از مقتضیات اصول مذهب است و غفلت و ناآگاهی از آن باعث این اظهار نظرهای نابخردانه شده است. و از طرفی چون از جایگاه دین و دیانت بیان می شود مردم به تصور اینکه نظر شریعت است با آن مخالفت می پردازند و این حرکات یعنی ایجاد خلل در قانونمند شدن مشروطیت و افساد در صفوف مشروطه خواهان حقیقی است!

نائینی در عین اینکه مقاصد و انگیزه های مخالفین را در طرح چنین مغلطه کاریها به خوبی می داند و بارها آن را آشکار ساخته است مع الوصف باز هم به نقد آن افکار غلط می پردازد تا ساده لوحان جامعه به سوی آن سخنان نروند و در این راستا می گوید:

عجیب تر آنکه منتحلین اسلام (کسانی که در ظاهر اسلام را به خود نسبت داده اند) چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب غفلت و یا تعافل و تجاهل نموده مغالطه تردید به خیلی بی ربط که آیا این نسخ و تغییر عدول از واجب به حرام و یا حرام به واجب و یا از مباح به مباح دیگر است؟ برای تشویق اذهان عوام القاء و بر هر تقدیر نغمه مضحکه سرودند!!
رابطه قانون با شرع

آیا قانون همان شریعت است و یا با آن تفاوت دارد؟ در هر صورت این دو با هم چه ارتباطی دارند؟ و نمایندگان مجلس چگونه می توانند احکام شریعت را به شکل قانون در آورند؟ نائینی این مرز بندی ها را مشخص نموده است. می گوید دستورات و مقررات تفضیلی بر دو نوع است:

- ❖ سیاستی است عرفی و معمولی که برای حفظ نظام اسلامی مقرر و تعیین شده است.
- ❖ شرعیات (احکام شرعی) است که بین العموم مشترک و اجرای آن برای اصناف گوناگون مردم یکی است.

و از جانبی مردم با دو دیدگاه و گرایش به سراغ این احکام می روند:

- ❖ یا تعبدیه است و برای عبودیت و بندگی خدا انجام می دهند.
- ❖ و یا توصلیه است برای نزدیکی به خدا (قربۀ الی الله) به انجام آن مبادرت می ورزند.

شرعیات بطور کلی بر دو نوع است:

- ❖ شرعیاتی که مجموعه فتواهای مجتهدین در رساله عملیه آنان است و مومنین بر حسب وظیفه و دیانت و گرایش خود به آن عمل می کنند. مانند معاملات، مناکحات، ابواب عقود و ایقاعات، موارث، قصاص، دیات و نحو ذلک.
- ❖ شرعیاتی که در باره حدود است و به صدور حکم مجتهد نافذ الحکومه نیاز دارد مثل قصاص، تعیین دیه و اجرای حدود شرعی که برای مسلم، کافر اصلی، مرتد فطری (کسی که در یک خانواده مرتد متولد شده است)، مرتدملی (کسی که مسلمان بوده و سپس مرتد شده است) و از طرفی در تحقق احکام بالا چند اصل قابل دقت و توجه است:
- ❖ آنچه به نظر مجتهد نافذ الحکومه موکول است جز انفاذ احکام صادره ابواب مداخله در آن بحمد اله مسدود است.
- ❖ قانون مساوات در قانون محاکمات راهی ندارد و قابل جمع شدن نیست.
- ❖ مجتهد نافذ الحکومه رأی و نظرش بی تأمل و بدون تأخیر قابل اجرا واقع می شود و نتیجه و مفاد دیگری نخواهد داشت.

در باره شرعیات و احکام مذکور نمایندگان مجلس و متصدیان و کارگزاران حکومتی حق مداخله و اعمال نفوذ و تغییر و تحول در آن ها را ندارند و موضوع کار آنان بر اساس قانونی است که مشخص شده است و نباید اینگونه احکام که مجرای تحقق و اجرای آنها مشخص است به نقد و بررسی و چون و چرا قرار گیرند!

چگونه قانون اساسی با شرع یکی می شود؟

نائینی در جواب شبهات کسانی که طرح و اجرای قانون اساسی مشروطیت را مخالف با شریعت و مقابلی با دستگاه نبوت تلقی می کردند آن سخنان را رد می کند و می گوید تدوین قانون اساسی که برای نیاز کشور به آزادی و مساوات و نظم و نظام و اداره درست مملکت به جریان افتاده است هیچ منافاتی با شریعت ندارد و مانند شریعت بایستی مورد احترام و تقدیس و تبعیت قرار گیرند.

بهر حال در این عصری که زندگی می کنیم داشتن چنین متن قانونی که همه به اجرای آن ملزم باشند و ادعائی هم وجود ندارد که این قانون را از جانب خدا (عند الله) محسوب نمایند برای تحدید استیلاء جوری استبداد و مطابقت با مقتضیات مذهب یک امر لازمی است.

و اگر محدوده فعالیت نمایندگان مجلس در زمینه احکام ثانویه باشد در این صورت قانون و شرع در یک مسیر برای رفع نیازهای جامعه اسلامی به حرکت در می آیند و یکی می شوند و همان قداستی که برای انجام شریعت در عبادات و سایر واجبات است بایستی برای اجرای مواد قانون اساسی وجود داشته باشد و این فتوای سیاسی آیت اله نائینی است: وجوب اصل تربیت دستور اساسی بطوری که به همان کیفیت سابقه تحدید استیلاء جوری را بر وفق مقتضیات مذهب کاملاً متکفل و متضمن باشد نظر به توقف حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسؤلیت سلطنت غاصبه بر آن از بدیهیات است.

بسط عدالت با قانون جامع و کامل

نائینی برای اداره شایسته کشور و دوری و پرهیز از ارتکاب کارهای خلاف و برقراری امنیت واقعی مملکت، داشتن قانون و اجرای صحیح و نظارت بر اجرای آن را پیشنهاد می کند و بارها روی این حقیقت پافشاری نموده است و در این سلسله بحث ها با قاطعیت اعلام می دارد که اگر بخواهیم که ریشه استبداد خبیث را قطع نمائیم و جلوی اعمال خلاف شرع و غیر انسانی آن را بگیریم که برای مردم و جامعه حرمتی قائل نیست و از طریق شکنجه و قتل و حبس افراد آزادیخواه و مردان با شرف و بزرگ را به نابودی و کنج های انزوا می کشاند و مملکت را به حالی در آورده اند که از قول شاعر می توان گفت:

گر مُلک این است و همین روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار!!

بایستی یک قانون جامع و کامل و در بر گیرنده همه خواسته های درست و شرعی مردم در رأس امور جاری کشور مورد اطاعت و اجرا قرار گیرد. وقتی قانون جامع و کامل در بین باشد و وظائف تمام طبقات در آن مشخص شده باشد و برای همه مردم یکسان اجرا شود و در آن قوی و ضعیف در مقابل قانون یکی باشند و قوی به باطل گرایش نیابد و ضعیف از بیان و گرفتن حق خود مأیوس نباشد در غیر این صورت حل مشکل استبداد و دفع و رفع زورگوئی ها و نجات ملت از اسارت و بردگی مستبدین غیر ممکن و بلاعلاج خواهد بود.

تا قانون جامع وظائف تمام طبقات در مملکت مجری و عدم تفرقه بین قوی و ضعیف در احکام قانونیه به حدی که (لا یطمع القوی فی باطله و لایبأس الضعیف من حقه) مستحکم نباشد، زورگوئی اقویاء مملکت بطبقاتهم بر ضعفاء بلا علاج باشد. و این نشان می دهد که نائینی برای نفی استبداد به قانون متوسل می شود. یعنی مبارزه با زورگوئی ها از طریق راه مسالمت آمیز، که منطقی ترین و انسانی ترین مبارزه بشری است تا خونی ریخته نشود و حق به حقدار برسد و کشور دچار خسارت و زیان جبران ناپذیر نگردد.

قانون تعیین کننده حدود حقوق دولت و ملت

به اعتقاد نائینی باید قانون حد و مرزها و حدود اختیارات و حیطه فعالیت های متصدیان و طبقات و اصناف ملت را مشخص نماید و دارای این چهار چوب در متن خود باشد:

- ❖ استبداد را به هر شکلی که وجود دارد و اعمال قدرت می کند محدود نماید و آن را به رعایت ضوابط قانون ملزم سازد.
- ❖ مصالح ملت و نیاز های آنها را مد نظر داشته باشد و برای حل آن ها راه حل های درستی را ارائه نماید.
- ❖ مانع استیلاء و سلطه گری سلطان گردد.
- ❖ آزادی ملت را تضمین و تأیید کرده باشد.
- ❖ کلیه حقوق اهل مملکت را موافق با مقتضیات مذهب بطور رسمی تضمین شده باشد.
- ❖ خروج از وظیفه نگهبانی و امانت داری را به حکومت و ملت گوشزد نماید و مانع افراط و تفریط آن ها شود و آن را نوعی خیانت تلقی نماید.

❖ و اگر مداخله و تعرضی که خیانت در امانت است از جانب کسی (متصدیان و ملت) پیش آید موجب انعزال و بر کناری همیشگی وی گردد و نیز سایر عقوباتی که برای خیانتکاران طبق قانون در نظر گرفته شده است.

نائینی به خاطر قداستی که برای حکومت اسلامی قائل است و برای حفظ اتحاد ملت و حکومت و اجرای احکام شریعت و مذهب و رعایت حدود آن توسط ملت، دستور و قانون اساسی را در حکم رساله عملیه دانسته و اطاعت و عمل به آن را در ردیف تعلق خاطر و علاقه ای که مومنین در انجام تکالیف عبادی و غیره دارند بحساب می آورد. چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه به منزله رسائل عملیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و نحوها و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آن است. لهدذا نظامنامه و قانون اساسی اش خوانند. بعد از شناخت اهمیت قانون و نقش مهم آن در نظم و امنیت جامعه فقط یک موضوع باقی می ماند و آن اینکه اگر قوانین مصوب مجلس که توسط نمایندگان مورد بررسی قرار می گیرد با احکام شریعت مخالفت نداشته باشد دارای صحت و مشروعیت خواهد بود و باید لازم الاجرا باشد و شرط دیگری پذیرفتنی نیست و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود.

قوانین شرعی مربوط به احکام اولیه است

انطباق احکام شرعی (شرعیات) با قانون جاری، فقط مربوط به قسم اول (احکام اولیه) است و نظر نائینی این است که باید برای تحقق این موضوع مثل گذشته مراقبت و دقت نمود و قوانین کشور صرفاً با قسم دوم (احکام ثانویه) منطبق باشد. و نباید با احکام ثانویه که در حال تغییرند مثل احکام اولیه (آنچه را که در رساله های عملیه آمده است) که از ثبات بر خوردارند برخورد نمود و مانند احکام شرعی که مشتمل بر فتاوای مجتهدین است عمل کرد. در اینجا این نکته حائز اهمیت است که با این دیدگاه و تعیین مرزبندی بین احکام اولیه و ثانویه، چنانچه مجلس لایحه ای را به تصویب رساند و به تنفیذ پنج مجتهد مجلس رسید. صاحبان فتوی حق مداخله و تعرض در آن را ندارند و از اجرای آن نباید جلوگیری نمایند. و همچنین نمی توانند نظرات و فتاوای شخصی خود را که به عنوان احکام اولیه مطرح است بر این قوانین که اجرای آن لازم است برتری بخشند و مردم متدین را تحت تأثیر قرار دهند. در این صورت این مرزبندی را رعایت ننموده اند!! و در مقابل نمایندگان هم حق ندارند در زمینه احکام اولیه که متعلق به فتاوای مجتهدین است مداخله و تعرضی داشته باشند و هر دو گروه بایستی با رعایت این وظائف در رشد و سامان دهی جامعه کوشش نمایند و ملت را برای یک زندگی پر بار و با فضیلت راهنمایی کنند.

قوانین متکی به احکام ثانویه در حال تغییرند

نائینی می گوید سیاست هایی که مربوط به مردم است و در تحت ضابطه و میزان معینی درج و مشخص نشده اند و به اختلاف مصلحت ها و نیازهای مردم جامعه و شرایط زمان و مقتضیات متفاوت هستند و در شریعت غیر منصوص و دارای ثبات و شکل خاصی در اجرا نیستند و مثل احکام نماز و روزه معلوم نمی باشند و چون در عصری مطرح شود بایستی

بر اساس مشورت و ترجیح مجتهدی که صاحب ولایت و رهبری است و حکم او در کل مملکت دارای نفوذ و تأثیر است شکل اجرایی به خود بگیرد.

پس به این نتیجه می رسیم که قوانین ثانویه بر اساس زمان دارای نسخ و تغییر هستند و مانند احکام اولیه مبنی بر دوام و تأیید نیستند و قانون فقط حق مداخله و تکفل همین تغییر و تحول را دارد. و اجرای احکام ثانویه از وظائف حسبیه است که مجتهدین در عصر غیبت مسئول انجام آن هستند.

قسم دوم از سیاست نوعیه در تحت ضابطه و میزان معین غیر مندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و به مشورت و ترجیح مَنْ لَهُ وَلَايَةُ النَّظَرِ مَوْكُولِ اسْت.....از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص. و چه قدر صحیح و لازم و بر طبق وظیفه حسبیه است.

قرآن و قانون اساسی

نائینی در انتقاد از مخالفین بی منطق ، آنها را متهم می کند که لجام از دهان بر گرفته اند و دهان خود را به گفتن سخنان بیهوده به اندازه فلک گشاده اند و هرچه می خواهند می گویند . از جمله سخنان آنان این است که:

● قرآن و سنت پیغمبر آخرالزمان (ص) موجود است و تدوین قانون دیگری در ممالک اسلامی نوعی بدعت است.

● و التزام عملی به این قانون از آنجائیکه ملزم شرعی ندارد بدعت دیگری به حساب می آید.

● و مردم را به عدم تخلف از آن قوانین دانستن بدعت سومی است.

نائینی با استدلال محکم اثبات نموده است که وجود قانون اساسی در عین اینکه منافاتی با قرآن ندارد بلکه برای اداره یک جامعه اسلامی بسیار لازم است. و بارها اشکال گوناگون این مغالطات را رد نموده است . معهدا می گوید :

کسی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد و از وقعه صفین و رخداد غم انگیز آن مطالعاتی کرده باشد در می یابد که این همان داستان بر سر نیزه نمودن مصاحف توسط شامیان طرفدار معاویه و عمروعاص است و یا شعار [**لا حکم الا لله**] خوارج نهروان است که چون ندیدند حقیقت و امام حق و روح عدالت اجتماعی را نشناختند ره افسانه زدند و حکم خدا را به نیکی در نیافتند و خلقی را به گمراهی و قتل و نادانی کشاندند.

و حتی نائینی معتقد است که این اباطیل و رواج آن ها در میان مردم عامه بالاتر و مؤثرتر از آن دو حادثه عصر امام علی(ع) است!!

مساوات در قانون اساسی

در نظر نائینی [مساوات روح تمام قوانین است] و مخالفین با مساوات سر جنگ دارند تا دستگاه استبداد به اجرای آن گردن نهد و در چهارچوب قانون محدود نشود و همچنان مثل گذشته با مردم به هر نحوی که مایل بود رفتار نماید و هیچگاه کار ملت اصلاح نشود. در این ارتباط فهرست عقاید ارزشمند نائینی در زمینه نقش مساوات در قانون اساسی چنین است:

□ اساس عدالت و روح تمام قوانین سیاسی و حکومتی عبارت از این مساوات است.

- ❑ قیام ضرورت دین اسلام بر عدم جواز تخطی از آن از بدیهیات است.
- ❑ انطباق فصل دستور اساسی دو ملت اسلامی (شیعه و سنی) هم که متحدالمفاد(دارای یک معنی و مفهوم) و هر یک به منزله ترجمه(شرح) دیگری و متکفل بیان این روح سیاست و اساس عدالت است، بر همین معنای ضروری می باشد. صریح عبارت هر دو دستور ، متساوی الحقوق بودن تمام ملت است نسبت به قوانین دستوره(قانون اساسی) که هر یک متضمن بیان حکم خاصی برای عنوان عام و یا موضوع مخصوص است.
- ❑ بالضرورة مساوات جز آنکه احکام مرتبه بر هر یک از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت به اشخاص ، موضوعات آنها بالسویه (بطور مساوی) مجری گردد و ارادات شهوانیه بر آن ها حاکمیت نداشته باشد چیز دیگری نخواهد بود.
- ❑ نزد تمام ملل(ادیان و مذاهب) از قانون مساوات جز این معنی (موارد ۳و۴و۵) مراد نباشد و الا مناقص(نقص کننده) و هادم (از بین برنده) تمام قوانینشان خواهد بود!
- ❑ منشأ اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان (ادیان و مذاهب) با شرع اسلام عدم انطباق قوانین تفضیلیه ایشان است بر احکام شریعت ، نه التزامشان به عدالت و مساوات در اجرای آن قوانین و یا انطباق آن دستورات تفضیلیه بر احکام شرعیه ، چنانچه دستورات اسلامیة مبتنی بر آن است.
- ❑ بالضرورة بر التزام به این قانون مساوات ، جز عدم امتیاز وضع(افراد پست) از شریف و قوی از ضعیف و احیاء ملت و سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیه و سلب حاکمیت ارادات و اختیارات جائزانه طاغوتیه در اجراء با الغاء دستورات مذکوره و استحکام اساس مسئولیت از تجاوزات ، اثر و نتیجه دیگری مترتب نخواهد بود.

نائینی به سؤالات مطرح شده در زمینه قانون اساسی مشروطیت اینگونه پاسخ می دهد:

سؤال: حال چرا مخالفین با قانون اساسی به مخالفت پرداختند؟

جواب: لکن چون تمام مطلب و جان مقصد تخلیص خود از مساوات با آحاد ملت و رهانیدن ظالمین از این مسئولیت و تحفظ بر این حاکمیت بود از این رو این اصل و اساس عدالت به چنان صورت قبیحه و به لباس رفع امتیاز بین اصناف **مختلفة الاحکام** که دانستی تمام امم از آن بیزارند جلوه گر شد.

سؤال: ریشه و علت العلل این مخالفت ها چیست؟

جواب: در دو چیز خلاصه می شود:

- ◆ آنان با این وضع که می دانستند اجرای قانون اساسی چه آثار مفیدی برای ملت و کشور خواهد داشت با آن به مخالفت برخاستند و آن را بر خلاف حقیقت جلوه دادند و این مخالفت از روی آگاهی و دانایی بوده است.
- ◆ همه فعالیت های آنان بر این اصل استوار بود که به مقصود خود برسند و اهدافی که داشتند به آنان اجازه نداد که حقیقت را خوب درک کنند و در مسیر ملت گام بردارند.

عجیب تر آنکه با وضوح آنکه اصل عقد دستور اساسی فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلاء و تعیین وظائف آنان و تشخیص وظائف نوعیه لازم الاقامه از ما عدای(از بر جستگی ها و امتیازات) آن است.

نظارت بر اساس قانون

طبق نظریه نائینی اجرای درست قوانین مصوب نمایندگان ملت بدون نظارت مجلس بر نحوه اجرای آن غیر ممکن است. چون در عصر استبداد یا به قانون عمل نمی شد و یا به شکلی که منافع مستبدین را تأمین می نمود بکار گرفته می شد ولی در عصر مشروطیت و با شروع بکار مجلس که از اراده ملت تشکیل گردیده است. و برای آنکه این سنت غلط ریشه کن گردد و قوانین که برای توسعه عدالت اجتماعی و رشد و تعالی جامعه است دقیقاً اجرا شود و زبانی متوجه حکومت و ملت نگردد بایستی هیأتی از مجلس(قوه مقننه) بر قوه مجریه نظارت داشته باشد. و این نظارت غیر از آن نظارتی است که هر نماینده در حوزه نمایندگی خود دارد و گزارشات آن را به کمیسیون مربوطه منعکس می سازد.

آیت اله نائینی معتقد است که برای مراقبت از متصدیان و وظایفی که به عهده آنان است و نیز محاسبه و حسابرسی به هزینه ها و دخل و خرج ها و سیاست گزاری اقتصادی که بر اساس برنامه های مجلس و دولت صورت می گیرد و همچنین پاسخگویی و احساس مسئولیت کامل کارگزاران دولت، گذاشتن یک هیأت از دانایان و خیر خواهان مملکت که به حقوق مشترک بین المللی آگاهی دارند و از سیاست عصر هم مطلعند برای نظارت و مراقبت در اقامه وظائف و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط ضروری است به شکلی که مبعوثان ملت در مجلس و عالمان و آگاهان مملکت می توانند جزء این هیأت انتخاب شوند.

آیت اله نائینی می گوید هیأت نظارت موقعی می تواند به وظائف کامل خود عمل نماید و مانع تبدیل حکومت عادلانه به استبدادی شود که متصدیان اجرایی امر حکومت (قوه مجریه) تحت نظارت این هیأت بوده و اعضاء هیأت نظارت هم در قبال ملت جوابگو و مسئول باشند. پس اگر متصدیان و کارگزاران بدون نظارت هیأت به کار خود ادامه دهند به تحکم و استبداد می رسند و چنانچه هیأت نظارت در برابر مردم احساس مسئولیت نماید شبیه متصدیان ، راه استبداد در پیش خواهند گرفت!!

محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدیل ولایت به مالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجرائیه اند در تحت نظارت و مسئولیت هیأت مبعوثان و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند. فتور در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدل حقیقت ولایت و امانت بهمان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفاء مسئولیت اولی و به تحکم و استبداد هیأت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت ثانیه.

نائینی می گوید چهارچوب فعالیت هیأت نظارت زمانی صحیح و مشروعیت خواهد داشت که :

☑ **مجتهد نافذالحکومه** [نایب عام امام عصر(عج)] آن تصمیمات را در دوره غیبت مورد تأیید قرار

دهد چون از وظایف ایشان است.

☑ یا عده ای از مجتهدین عادل این هیأت را تشکیل داده باشند.

☑ و یا اینکه این گروه از جانب مجتهد نافذ الحکومه مجاز باشند و آراء آنان مورد تصحیح و تنفیذ

و موافقت ایشان قرار گیرد.

گر چه [مشروعیت نظارت هیأت منتخبه مبعوثان بنا بر اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته اند به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود].

تجزیه قوای مملکتی

ژان ژاک روسو نویسنده و متفکر فرانسوی (۱۷۷۸-۱۷۱۲م) در کتاب قرارداد های اجتماعی، کتاب سوم بخش اول می گوید:

حاکمیت در جامعه به نسبت مساوی تقسیم می شود یعنی اگر فرض کنیم که کشوری ده هزار نفر جمعیت داشته باشد قدرت حاکمیت هر فرد بیش از یک ده هزارم قدرت حاکمیت جامعه نیست و این قدرت حقی است طبیعی، غیر قابل انتقال و انکار ناپذیر.

در نظریه روسو قدرت ملی مربوط به ملت است. و کسی یا گروهی حق اختصاصی نمودن آن را ندارد. و اگر نمایندگان چنین تصویری داشته باشند که قدرت مربوط به آنهاست سرانجام به خود کامگی منتهی می شود. ولذا معتقد بود که قدرت حاکمیت نباید تجزیه شود. بر اساس همین فلسفه با نمایندگی ملت که در مجلس جمع شوند و قوه مقننه را تشکیل دهند مخالف بود. یعنی با تجزیه قوای مملکتی مخالفت می کرد.

جان لاک حقوق دان و فیلسوف انگلیسی (۱۷۰۴-۱۶۳۲م) می گوید حکومت به سه قوه زیر تقسیم می شود:

❖ نیروی عاقد که باید مأمور بستن عهدنامه ها با کشور های خارجی و اعلان جنگ و عقد صلح باشد.

❖ نیروی قانون گذاری که وظیفه اش وضع و تغییر قوانین است

❖ اجرایی که باید مقرراتی را که نیروی قانون گذاری وضع می کند اجرا کند.

جان لاک نیروی قضایی را قبول نداشت و آن را جزو قوه قانون گذاری می دانست.

منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹م) نویسنده کتاب های نامه های ایرانی ۱۷۲۱م، علت عظمت و سقوط روم ۱۷۳۴م و روح التوائین ۱۷۴۸م بر خلاف روسو معتقد است که قدرت ملی نباید در کسی یا گروهی متمرکز شود و جمله مشهوری دارد که می گوید: قدرت جلوی قدرت را می گیرد. یعنی اگر قوای ملی تجزیه شود هر قوه ای می تواند ناظر کار قوه دیگر باشد و این نظارت مانع انحراف و تبدیل به خود کامگی می گردد. به عقیده وی باید قدرت حکومت به سه شعبه مجزا و مستقل تقسیم شود:

❖ عده ای فقط قانون وضع کنند و قانون را تغییر بدهند اما قدرت دیگری نداشته باشند.

❖ عده ای دیگری فقط قانون را اجرا کنند اما حق نداشته باشند خود قانون را وضع کنند.

❖ عده دیگری در اختلافات مردم و درباره تجاوز آنان از قوانین قضاوت کنند.

منتسکیو نیروی اول را قوه قانون گذاری، دومی را قوه اجرایی و سومی را قوه مقننه نامید. امروزه این تقسیم بندی مورد قبول همه کشور های طرفدار دموکراسی است.

درک تازه منتسکیو این بود که بر عکس روسو که مسائل مربوط به حکومت را از جنبه نظری پی ریزی می کرد در این باره روش مشاهده و تجزیه را که از دیر باز در جهان فلسفه و علوم راه یافته بود اختیار کرد. درک تازه او این بود که وی نه

تنها از خود کامگی فرد بلکه از خود کامگی نمایندگان نیز می ترسید و خطاهای مجلس زمان انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م) را پیش بینی می کرد.

به علاوه بر عکس روسو که معتقد به انتخاب نبود و عقیده داشت که مثلاً ملت انگلیس فقط در روز انتخابات آزاد است به تجربه بر او ثابت شد که ممکن است ملت در روزهای غیر انتخابات نیز آزاد باشد. بر این اساس معتقد شد که:

[ملت به خوبی می تواند نمایندگانی کار آمد انتخاب کند]

و سپس گفت برای اینکه این نمایندگان کار آمد راه خطا نروند باید قدرت میان آنان تقسیم شود تا هر دسته مواظب کار دیگری باشد. بدین ترتیب باید گفت که نظریه تفکیک قوی جنبه عقلی و استدلالی دارد.

(بر گرفته از کتاب قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، ص ۱۴۲ الی ۱۴۵)

نائینی تجزیه قوای مملکتی را از وظائف مهم سیاست و حکومت می داند تا هر یک از شعب قوی بتوانند در تحت ضابطه و قانون صحیح علمی آن را با نظم اداره کنند و در اجرای و اقامه آن قوانین مراقبت و مواظبت کامل نمایند و هیچگونه تجاوز و تعدی از محدوده وظائف صورت نگیرد و اجرای کلیه امور به عهده افراد با کفایت و با درایت آن بخش گذاشته شود.

و از طرفی از قول مورخین فرس (مورخین ایران باستان) می گوید که این تجزیه قوای مملکتی اولین بار توسط جمشید پادشاه پیشدادی ایران بنا گذاشته شده است. ولی بطور رسمی و قانونی در عصر جدید که همه کشور های جهان آن را پذیرفته اند طرحی است که منتسکیو در کتاب روح القوانين ارائه داده است.

وزارتخانه ها در فرمان مالک

نائینی می گوید: با نگاهی دقیق به فرمان مالک در نهج البلاغه می فهمیم که تمام وزارتخانه های گوناگونی که هم اکنون در کشورهای متمدن وجود دارد در این اصناف مذکور در نامه مالک اشتر دیده می شود. چه ضرورتاً شغل وزارت داخله (که امور مربوط به نیازهای مردم را رسیدگی می کند) و مالیه (امور اقتصادی و دارایی) و دفتر (امور ثبت و ضبط و اسناد حقوقی) در تحت عنوان کتاب آمده است و همه محاکمی که در سراسر کشور وجود دارد تحت عنوان قضاوت داخلی فعالیت دارند و وزارت خارجه که مربوط به روابط مملکت اسلامی با سایر کشورهاست در زمان امام علی علیه السلام وجود نداشته است چون هنوز چنین روابطی با دول خارجی بر قرار نشده بود.

هیأت نظارت و تفکیک قوای مملکتی

به نظر نائینی هیأت نظارت و بازرسی موقعی می تواند به وظائف خود عمل نماید که قوای مملکتی جدای از هم باشند و در کار هم مداخله نکنند و اگر بخواهیم به تمام نتایج مطلوب پیرامون عملکرد این هیأت برسیم باید هر مورد و فروعی که مشاهده می کند با اصل خودش در شریعت مطابقت دهد و علی الخصوص بایستی با اصول مذهب ما طائفه امامیه همخوانی داشته باشد. و این موضوع بدیهی و واضح است. ضمناً باید هیچ موردی با استیلاء استبدادی ظالمانه مطابقت نداشته باشد که وجوب این عدم انطباق در فصل های مختلف کتاب تنبیه الامه مورد بررسی قرار گرفته است.

نائینی حکیم و متفکری است که توانسته است تجزیه قوای مملکتی را پیشنهاد نماید و هر کدام از قوا را مسئول و محدود و مشروط بداند و از اینکه اساس حکومت و اداره کشور بر مشارکت و مشورت و حریت و مساوات ملت قرار داده شده است و همه چیز در مسیر قانونی و رسمی استقرار می یابد و امکان آن فراهم شده است تا هیأت نظارت بر اجرای کلیه امور رسیدگی نماید مورد تحسین و تقدیر قرار می دهد و از این کار راضی و خشنود است

درس سی و چهارم**مدیریت و مشروعیت بخشیدن مجتهدین به نظام اسلامی**
مدیریت و مشروعیت بخشیدن مجتهدین به نظام اسلامی**علماء نگران هجوم غرب هستند!!**

علماء واقعی اسلام که نائینی آنان را خیر خواهان امت می داند همواره از ضعف مسلمین و خطراتی که از بیرون مرزها، ممالک اسلامی را تهدید می کند و آسیب می رساند نگران بوده اند و در این زمینه تلاش هایی را در حد امکان از خود نشان داده اند. از جمله این شخصیت های برجسته و عظیم الشان که در حمایت از اساس مشروطیت و خروج کشور از استبداد قاجاریه و بر پایی عدالت و قانون و مجلس زحمات زیادی را متحمل شده اند حضرت آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است. که در سال ۱۲۵۵ق در مشهد متولد و در سال ۱۳۲۹ق در نجف اشرف در گذشت. عالمی فقیه، اصولی و آشنا به فلسفه بود. و شاگردانی تربیت کرد که از فقهای مبرز به شمار میروند. از جمله آثار وی حاشیه بر اسفار ملا صدرا و حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری و کتاب کفایةالاصول است که بسیار معروف است.

درست است که عده ای از افراد در لباس روحانیت با استبداد همکاری داشتند و شبیه آنان به عدالت خواهی و خواسته های مشروع ملت واقعی نمی نهادند ولی رجال مذهبی بزرگی چون خراسانی همواره باعث افتخار و سربلندی دین و مملکت و برای اعتلای کلمه توحید و بر پایی حکومت حقه دارای افکار و اندیشه های سترگ و مؤثری در درون توده های مردم بودند و در اکثر مواقع عامل خیزش آنان بر علیه استبداد می شدند که زندگی این مرد بزرگ نشان دهنده این حقیقت است که وی تا آخرین لحظه عمر پر بار خود پیوسته از اسلام و آرمان های حق طالبانه دفاع می نموده است و در این زمینه اقدامات عملی و اجرایی شایسته ای داشته است گر چه اجل به او مهلت نداد ولی در تاریخ حماسه های ایشان ثبت و ضبط شده است.

در این سخنرانی که نائینی آن را نقل می کند در برابر سیل عظیم استعمار و هجوم دول غربی و تمدن اروپایی تنها سدی که می تواند مقاومت نماید علمای حقیقی و طرفداران حکومت مردمی و عادلانه هستند و این از ویژگی های هوشمندی و احساس مسئولیت و دقت نظر و بینش قوی و آینده نگری علمای شیعی را می رساند که در ردیف علمای روشنفکر سنی همیشه نگران این تهاجمات باشند، می فرماید:

این سیل عظیم بناء تمدن بشری که از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامی سراریر است اگر ماها رؤساء اسلام جلوگیری نکنیم و تمدن اسلام را کاملاً به موقع اجرا نگذاریم اساس مسلمانی تدریجاً از آثار این سیل عظیم محو و نابود خواهد شد.

دشواری کار مجتهدین در دوران استبداد سیاه

نائینی این بار چون سیاسیون می اندیشد و روش های انتقال حکومت استبدادی به مشروطیت را برنامه ریزی می کند، وی می گوید اگر چه فقهاء بر اساس دین اسلام نمی توانند با وجود پرقدرت و مسلط استبداد پادشاهی هیأت نظارت

کننده بر امور جاری متصدیان حکومت بگمارند که اگر چنین کنند جز توهین و اهانت نتیجه دیگری ندارند ولی همین قانون اساسی مشروطیت که در بر گیرنده حدود و اختیارات پادشاه و متصدیان است و شکل رسمی هم دارد می تواند مفید فایده و در روند قانونی کردن کشور اثر بخش باشد.

و اگر در کنار این خویشتن داری وظائفی که در امور حسبیه به عهده فقهاء و علمای اسلام در عصر غیبت تحقق یابد مزید علت بوده و در روند قانون مندی کشور و نزدیکی به خواسته های مشروع ملت در مسیر مشروطیت گام بردارد. در هر صورت راه قانونی شدن کشور و اجرای تمام امور برگشت ناپذیر است و این تحلیلی است که نائینی از اوضاع آن روزگار دارد تا کشور یک گام به جلو حرکت کند و به تدریج شرایط بهبود و تعادل را بیابد.

نقش علمای شیعه و سنی در حرکت مردمی

در زمانی که بلاد اسلامی (ترکیه، عراق، ایران و غیره) زیر سلطه چکمه پوشان استعمار خارجی و استبداد داخلی بود و ملت از حداقل مواهب آزادی برخوردار نبود و عناصر فعال سیاسی طرفدار بلوک غرب سنگرهای مدیریتی و اقتدار ملی را یکی پس از دیگری به چنگ می آوردند و دولت بزرگ عثمانی به دلیل ضعف مدیریت و ساختار کهن تشکیلاتی و فساد اداری و مشکلات فراوان دیگر رو به اضمحلال بود نائینی تکلیف همه مسلمین را مشخص می نماید که علمای شیعه و سنی در کشورهای اسلامی هیچگونه موافقتی با استبداد ندارند و ساحت مقدس اسلام را از چنین احکام سراسر جور و ستم در تحکیم استبداد مبرا می دانند. چون استبداد و خودکامگی با عقل سالم و مستقل بشری مخالف است و هیچ عاقلی آن را تأیید نمی کند!

و این حقیقتی است که علمای اسلام در عصر انحطاط که تفرقه و نداشتن رهبری واحد در مبارزه با دشمنان قسم خورده بیداد می کند حداقل به این نتیجه رسیده اند و به گوش مسلمین می رسانند که استبداد تحت هیچ شرایطی با عقل و اسلام مطابقت ندارد. و این سخن نائینی و استدلال تمام علمایی است که در صف مشروطه بودند.

صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقیب آن به فتوای مشیخه اسلامیة اسلامبول که مرجع اهل سنت اند برای برائت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیب جویان را مقطوع ساخت.

رهبری عالمان دینی در بیداری ملت

نائینی می گوید رهبران شیعه که آنان را ربانیین، فقهاء، روحانیین و رؤسای مذهب جعفری می داند در عصر انحطاط مسلمین که ملت مظلوم و فلک زده از آزادی و مساوات بی بهره است و هنوز زنجیر بردگی بر دوش او وجود دارد و سایه استبداد برزندگی و سرنوشت او سنگینی می کند و فرصت و مجال هرگونه رشد و تعالی را از او گرفته است، نمی گذارند که شرایط کنونی بوجود آمده مشروطه برای ایران دوباره به استبداد برگردد که فساد و تباهی کشور و استیلای سپاه کفر بر امت اسلام از آن است و در این ارتباط علماء از هرگونه مجاهدت لازم در حفظ بیضه و کیان اسلام کوتاهی نخواهند نمود.

آنگاه نائینی که تجربه سال ها مبارزه را دارد و از متن اسلام مطلع است با قاطعیت می گوید که آگاه نمودن غیرتمندان اسلامی به آزادی و مساوات و رهایی از استبداد از عظیم ترین وسیله و قوی ترین سبب و علتی است که می تواند در مسیر

آرمان های بزرگ علماء کار ساز باشد ، پس تلاش علماء و آگاهی مردم دو عامل مهم در بر کندن ریشه استبداد لازم خواهد بود.

بدیهی است تنبیه (آگاهی) غیرتمندان اسلام به آزادی رقابشان از رقیت جائزین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیات مملکت با غاصبین و پی بردن به خطرات مترتبه بر استعداد و فعال مایشاء بودن ظالمین برای جدّشان در طلب و شوقشان به مطلب اعظم وسیله و اقوی سبب است.

علماء و اهمیت فرمان مالک

نائینی معتقد است که علمای اسلام همواره به سیاست و حکومت فکر می کردند، هر چند دستشان از سیاست کوتاه بود . چون استبداد را قبول نداشتند دستی هم برای تأیید آن از آستین همت بیرون نیاوردند. ولی این دوره از استبداد به معنی دوری از حکومت اسلامی که از وظائف فقهاء و مسلمین در عصر غیبت است نبوده است و از اینکه آیت اله میرزا حسن شیرازی که در سال ۱۲۵۹ق از اصفهان به عتبات رفت و تا سال وفات ۱۳۱۲ق در سامره به درس و بحث و فعالیت علمی می پرداخت همواره مفاد فرمان امام علی علیه السلام به مالک اشتر(نامه ۵۳نهج البلاغه) را یادآوری می کرد و از مواهب و نکات برجسته آن سخن می گفت.

نائینی می گوید این همان فرمانی است که اروپائیان از مدت های قبل به لاتین ترجمه نموده و از مفاد آن در تدوین قوانین خود و حتی نحوه اداره حکومت و سیاست بهره مند شده اند. علمای اسلام و تمام مراجع امور شرعی و سیاسی هر کس به اندازه مرجعیتش این سیره حسنه را از دست نداده بلکه به استفاده نمودن از آن و بهره مندی دیگران از فرازهای آن نامه مبارک تذکر می دادند.

و این مبین این حقیقت است که علمای واقعی اسلام نه تنها با استبداد همکاری نداشتند بلکه برای اجرای احکام اسلامی همانند انبیاء و پیامبران مترصد فرصتی بودند تا شرایط آن فراهم آید و با تمام قوی و امکانات برای تحقق آن تلاش کنند و تاریخ صد سال اخیر این حقیقت را اثبات می نماید.

آنگاه خطاب به علمای اسلام می گوید: خوب است در جستجو برای درک اصول وظائف سیاسی که در عصر غیبت لازم است به همین اندازه(مواردی که در نامه مالک) آمده است قناعت کنیم و بقیه موارد نیاز را بعهده درایت و فهم منتخبین ملت در مجلس و هیأت مجتهدین که از جانب مراجع تقلید ناظر بر تصویب قوانین مجلس شورای ملی هستند بسنده کنیم. خوب است در استقصاء اصول وظائف سیاسی عصر غیبت به آنچه ذکر شد قناعت و بقیه را بعهده درایت مبعوثان ملت و هیأت مجتهدین نَظَر-بعد تحدیده و تشییده-بعون الله تعالی و حسن تأییده، موکول داریم.

دعا برای مسلمین

نائینی از روی وظیفه شناسی و احساس خطری که از هجوم غرب نسبت به اسلام دارد سخت نگران است و از این دعای او فهمیده می شود که چقدر از تفرقه در صفوف مسلمین رنج می برد و برای ایجاد وحدت احساس عمیقی دارد در حالیکه اوضاع و احوال کشورهای اسلامی بقدری هرچ و مرج و صحنه تاخت و تاز مدعیان طرح های استعماری و نو شده است که تحقق وحدت کلمه و کلمه وحدت در بین صفوف مسلمین جهان غیر ممکن به نظر می رسد!!

جمع الله تعالى على الهدى كلمتنا و على التقى شملنا و لا جعلنا من الذين يجعلون اصابعهم فى آذانهم من الصواعق حذر الموت ، بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

امید است خدای متعال همه ما را در مسیر هدایت جمع نماید و یاران اندک مومنین را در راه تقوی و پرهیزکاری قرار دهد و ما را جزء آن کسانی قرار ندهد که چون در معرض صاعقه های ترسناک حذرالموت قرار گرفتند از ترس وحشت انگشتان خود را در گوش هایشان فرو می کنند . خدایا ترا به محمد و خاندان طاهربینش که درود خدا بر همه آنان باد سوگند می دهم که ما را جزء این افراد قرار ندهی!

شرایط مجتهدین بر گزیده

عالمان واقعی دین در سنگر مساجد تهران از پیش قراولان خیزش مردمی در عصر مشروطیت مردم ایران بودند. و این حقیقتی است که مورخین منصف از جریان مشروطیت نوشته اند که چون صدای اعتراض از داخل مساجد به فضای زندگی مردم انعکاس یافت روشنفکران در کنار مردم کوچه و بازار به استبداد قاجاریه هجوم آوردند و خواستار تحول و دگرگونی در کشور شدند و از عدالت و قانون و نظم و امنیت و رشد و تعالی سخن گفتند و این اعتراضات باعث گردید تا متصدیان و کارگزاران حکومت استبداد تاب تحمل را نداشته باشند و بالاخره به درخواست های مشروع و منطقی مردم گردن نهند و مجلس مردمی به پا گردند و نمایندگان مردم در آن مستقر شدند و کشور برای اولین بار به مجلس و قانون رسید و سلطان و اعوان او بر اساس قانون محدود شدند و این برای کشور ایران یک پدیده نوین و شگفت انگیزی بود.

بر اثر تلاش های طاقت فرسای علمای شیعه تهران و عراق همکاری نزدیک ملت و اقشار تحصیل کرده؛ کشتی انقلاب مردم صادق به ساحل نجات پهلوی گرفت. و اسلام خواهی مردم در اصل دوم متمم قانون اساسی بالاخره به تصویب و تأیید منتهی شد و حکومت مشروطه تحت لوای اسلام و مذهب جعفری که علماء و مجتهدین نقش تعیین کننده ای در نظارت بر کار مجلس و مصوبات آن بعهدہ گرفتند استوار گردید در آن اصل آمده است که :

اصل دوم قانون اساسی مشروطیت- مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده وهست.

لهذا رسماً مقرر است در عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهاء متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشد معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنان را یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسد تا موادی که در مجلس عنوان می شود بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

هدف از استقرار و اجرای این اصل زیاده خواهی و امتیاز طلبی برای روحانیون نبود، گرچه شاید عده ای چنین تصور نمایند، بهر حال مردم نمی پذیرند که حکومت بر خلاف خواست آنان که مبتنی بر اعتقاد به اسلام و ائمه اطهار(ع) بود راه خلاف بپیماید و لذا این همه اصرارها که روحانیون طراز اول داشتند در جهت توسعه روح عدالت و قانون در زیر بیدق اسلام بود که مردم کاملاً آن را تأیید می کردند گرچه روشنفکران غرب و شرق گرا با آن مخالف بودند!

نائینی می گوید همین اندازه هم که در متن اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت گنجانده شده است فوق مأمول و بیش از خواست علماء است و بهمین خاطر تمام مجاهدت او این بود که کیفیت کار مجتهدین در مجلس را مشخص سازد و آن شرط ها و اوصافی که باعث می گردد تا مجتهدین بر روند صحیح قانون گذاری نظارت علمی و فقهی داشته باشند و نگذارند تا قانونگزاران از بستر واقعی خود که خدمت به مردم است خارج گردند. ولی چکمه پوشان خارج از مجلس که از صبح تا شب و همه وقت از لباس نظامی و اسلحه استبداد دور نمی شوند، آیا می گذارند که این اصل اجرا شود؟! حکایت تاریخ در این زمینه سخت غم انگیز است و ملت هیچگاه در این دوره به آزادی دست نیافت که بتواند نماینده خود را بر گزیند و نه این ضمانت و صداقت را حکمرانان پس از مشروطیت داشتند که همین قانون اساسی نیم بندی که هنوز استبداد در آن حضور دارد اجرا نمایند!!

شرط اول: آگاه به فقهت و سیاست روز

در نظر نائینی آن کسی که به نمایندگی مراجع عظام جهت نظارت بر مصوبات مجلس وارد فضای مجلس می شود بایستی دارای این خصوصیات باشد تا در انجام وظیفه خود موفقیت حاصل نماید:

- ① اعلیت کامل در باب سیاست، فی الحقیقه مجتهد بودن در فن سیاست.
- ② آگاهی کامل به حقوق مشترک بین الملل و اطلاع بر دقایق و خفایای حیل های معمول بین الدول.
- ③ خبرت و آگاهی به خصوصیات و وظائف لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر.
- ④ دارای فقهت و اجتهاد در فقه برای تنفیض آراء و تطبیقش بر شرعیات.
- ⑤ دارای قوه علمیه لازمه در سیاست امور امت به قدر قوه بشری.

شرط دوم: دوری از ریاست طلبی، مال اندوزی و حرص و حسادت

از دیدگاه نائینی نظارت مجتهدین بر صحت و سقم قانون صرفاً متکی به دانش و احاطه علمی نیست بلکه آنان باید از نظر رعایت اخلاق و مراحل خودسازی و تهذیب نفس دارای مراتب شایسته و نیکویی باشند، بطوری که:

- ① در تصمیم گیری بی غرض و بی طمع باشند.
- ② آلوده به بخل و جبن(ترس) و حرص نباشند.
- ③ و باید بدانند با کوچکترین شائبه غرض ورزی و اندک طمع چپاول اموال و یا خیال ریاست طلبی، آن ها را به استبداد و بلکه سیاه تر از آن تبدیل می نماید.

شرط سوم: دفاع از حقوق ملت با غیرت و حمیت

در اندیشه نائینی مجتهدین ناظر بر قوانین مجلس بایستی درعمل و اجرا دارای ویژگی خاصی باشند و تمایل به خدمتگزاری داشته باشند به شکلی که :

- ① نسبت به وطن و دین و دولت و نوع مسلمین از غیرت کامله و خیر خواهی برخوردار باشند.
- ② حفظ حدود و ثغور مملکت را هزار بار عزیزتر از خانه و ملک خویش بدانند.
- ③ خون و آبرو و اموال آحاد ملت را مثل جان و عرض و ناموس شخص خود گرامی بدانند.
- ④ ناموس کیش و آئین را اهم نوامیس بدانند.
- ⑤ استقلال دولت اسلامی را در مرتبه حراست و نگهبانی مانند دین و آئین بدانند و در حفظ آن بکوشند.
- ⑥ حتی فرق غیر اسلامی به لحاظ اینکه بخشی از مسائل مالی و هزینه مالیاتی را تأمین می کنند و هم به لحاظ اصل رسمی مشورت و مشارکت که جنبه عمومی دارد لازم است در امر انتخابات مجلس داخل شوند. و اگر از صنف خود کسی را به نمایندگی برگزیدند چون انتظار حمایت از دین از آنان نمیروند و لذا همین اندازه که نسبت به وطن و نوع مردم خیرخواه و دلسوز باشند برای دارا بودن صلاحیت نمایندگی و دخول در مجلس کافی است.

حکومت از وظائف مجتهدین است نه مردم!

نائینی به عنوان یک منتقد اجتماعی نظرات مخالفین را که مرحله به مرحله به بازار تبلیغات وارد می شود با دقت مطالعه و نقد و بررسی می نماید حتی از اینکه بخشی از نظرات مخالفین به منطق و علم نزدیک باشد از آنها تشکر هم می کند که شبهاتی مطرح کرده اند که بررسی آن ها حقایقی را به ذهن تبادر نمود که درهر صورت مفید فایده خواهد بود!!

نائینی قبل از هر چیز به این نکته می پردازد که چرا طرفداران استبداد برای مردم در انتخابات نمایندگان مجلس نقشی قائل نیستند بلکه می گویند که قیام به سیاست امور از وظائف مجتهدین عادل در عصر غیبت است که نواب عام حضرت ولی عصر(عج) می باشند؟! و عوام حق مداخله در آن را ندارند و نمی توانند نمایندگانی را به مجلس بفرستند.

بطور کلی نائینی به مواد قانون اساسی و متمم آن نظر دارد و از این جهت خرسندی خود را در کتاب تنبیه الامه نشان داده است و درهمین راستا معتقد است که طرفداران استبداد از اجرای قانون اساسی سخت ناراحت و نگران هستند و از محدود شدن استیلای استبداد و استقرارهیأت نظارت بر عملکرد متصدیان دولتی مخالفت دارند و برای آنکه مانع اجرای مشروطیت شوند شبهه جدیدی را مطرح ساختند که شاید ظاهر خیلی موجه و صورت شرعی و حالت دلسوزی هم داشته باشد ولی درپنهان همان حمایت از دستگاه استبداد را پی گیری می کنند!!

وجدان بیدارعلامه نائینی از اینکه مخالفین گر چه مقاصد شومی در سر می پروراند ولی در ظاهر از علم و منطق استفاده می کنند، می گوید:

هر چند این شبهه فی الجمله به لسان علمی است و مانند سائر تلفیقات واهیه چندان بی سر و پا نیست و چون متضمن تسلیم اصل وجوب تحدید و گماشتن هیأت نظار و رفع ید از انکار اصل مطلب و ادعای مداخله در امر امامت بودن آن است لهدا موجب کمال تشکر و امتنان است.

نائینی می گوید: وظائف مجتهدین در عصر غیبت در حیطه امور حسبیه است نه اینکه وظائفی را انجام دهند که به عهده عموم گذاشته شده است، وظائفی که باید مردم در انجام آنها اقدام نمایند.
حال چرا باید مردم در انتخابات مجلس شرکت کنند و نمایندگان را به مجلس جهت طرح و تصویب قوانین وارد سازند نائینی با قاطعیت جواب می گوید که:

- ♣ چون اساس حکومت اسلامی مبتنی بر مشارکت و مشورت عموم با متصدیان حکومتی در امر اداره کشور است.
- ♣ وهم از جهت مالیاتی است که مردم برای اقامه مصالح لازمه می دهند باید در هزینه نمودن قانونی آن حق مراقبت و نظارت داشته باشند.
- ♣ و از طرفی از باب نهی از منکر برای جلوگیری از هر گونه تجاوز در اموال عمومی و مالیات ها بایستی بهر وسیله که دارند اقدام نمایند و این بر همه واجب است.
- ♣ هنوز مقام ولایت و حکومت غضب شده است و سلطان در رأس آن قرار دارد. (اشاره نائینی به متمم قانون اساسی مشروطیت، اصل بیست و هفتم؛ بند سیم است که می گوید قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین و احکام به توسط وزراء و مأمورین دولت به نام نامی اعلیحضرت همایونی اجرا می شود بترتیبی که قانون معین می کند.)

♣ احتمالاً مقاومت هائی از جانب دستگاه استبداد وجود داشته باشد که نگذارند این محدودیت در وظائف و اختیارات سلطان و متصدیان اجرائی آن که در متمم قانون اساسی مشروطیت آمده است تحقق یابد.
نائینی اظهار نظر می کند که اجرای صحیح و دقیق تمام این موارد بستگی به انتخابات ملت دارد یعنی اگر مردم در صحنه نباشند و نمایندگان لایق و شایسته به مجلس نفرستند و در اجرای قوانین و نظارت بر کار متصدیان و هزینه ها دخالت نمایند مشروطیت ناموفق بوده و استبداد چون گذشته میداندار خواهد بود!! یعنی با دخالت مردم و نظارت علمای متعهد مشروطیت را مستحکم خواهد نمود و این تجربه ای بود که تا آن زمان به ذهن نائینی رسیده بود.
وظائف امور حسبیه

نظر فقهی و حکومتی آیت اله نائینی در زمینه انجام وظائف امور حسبیه به این شکل است که حال اگر بعضی از نواب عام (مجتهدین عادل) و یا همه آنان اقدامی در وظائف حسبیه نمایند به این معنی نخواهد بود که آن امور انجام نگیرد بلکه این بار نوبت به مؤمنین عادل می رسد که بایستی در اقامه آن اقدام نمایند. و حتی اگر آنان هم اقدامی ننمودند وظائف مربوط به عهده عموم مردم خواهد بود و در این مرحله اگر عموم مردم هم اقدامی ننمودند بر اساس اتفاق آرائی که بین فقهای شیعه امامیه وجود دارد انجام آن امور حتی اگر شده است بایستی توسط فاسقین امت صورت گیرد!! بهر حال وظائفی که لازم است که انجام شود و آن حدودی که برای حکومت معین است که از نظر بین المللی و جهانی به شکل رسمی مشروطیت گفته می شود و ملت در جهات عمومی در آن مشارکت دارد منحصر به نظر و انتخاب ملت خواهد بود.

اقدام برای اموال وقفی

نائینی در جواب کسانی که نقش مردم در نمایندگی مجلس را نفی می کنند و دخالت آنان را روا نمی دانند می گوید، این دخالت یک امر طبیعی است و مطابق با فتاوی مجتهدین است و در این ارتباط مثالی می زند که می گوید: در باره املاکی که برای عموم یا منظور خاصی وقف شده است، چنانچه فرد غاصبی به زور و تعدی آن را در اختیار بگیرد، اگر

لازم باشد که اقدام عملی صورت گیرد و یا گروهی که بتواند آن اموال را قبل از حیف و میل شدن برگردانند بایستی آن مال را پس گرفت و صیانت نمود تا بر اساس واقف به خدمات خود ادامه دهد.

نائینی می گوید اقدام در این زمینه واجب و بدیهی است و خلاف آن در نزد علماء و متشرعین و حتی در نزد خردمندانی که مادی و دهری هستند امکان تحقق نخواهد داشت. از این استدلال نائینی می فهمیم که به هر طریقی بایستی مملکت را از چنگال استبداد که با زور آن را تسخیر نموده است بدر آورد و این یک وظیفه همگانی است و هر کسی در حد توان مسئول آن خواهد بود.

اختیارات نمایندگان امام و فقها منحصر به احکام ثانویه است

یکی از برنامه های کاری نائینی در این کتاب تعیین خط مشی ها و حدود اختیارات والیان و کارگزاران حکومتی است. و این کار برای آن صورت می گیرد تا هر مسئولی در هر رده از مدیریت و رهبری جامعه اسلامی از محدوده قانون و انجام وظیفه تعیین شده خارج نشود و بهمین خاطر نائینی می گوید که حدود اختیارات و حیطه فعالیت در عصر حضور ولی عصر(عج) و حتی ترجیحات والیان و کارگزاران منصوب از جانب آن حضرت منحصر به احکام ثانویه است و اطاعت از اولی الامر که در ردیف اطاعت از رسول خدا(ص) و خالق جهان در آیه مبارکه:

[اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم ، ۶۲/النساء]

آمده است متوجه همین موضوع است. و معانی اکمال دین و نصب ولایت امیرالمومنین علی(ع) در یوم الغدير هم همین امر است.

و از جانبی در عصر غیبت هم نواب عام آن حضرت که فقهای عادل هستند و یا کسانی که از جانب آن حضرت اذن و اجازه یافته اند بدون شک به مقتضای نیابت ثابت و قطعی ملزم به انجام احکام ثانویه هستند احکامی که در گذر زمان دارای اشکال اجرائی گوناگونی است و مانند احکام اولیه ثابت و قطعی نمی باشند.

در عصر حضور و بسط ید حتی ترجیحات ولایة (والی ها) و عمال (کارگزاران) منصوبین از جانب ولی کل (امام عصر) صلوات الله علیه ملزم قسم دوم (احکام ثانویه) است.....همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لامحاله به مقتضیات نیابت ثابته قطعیه علی کل حال تقدیر ملزم این قسم است.

وظائف فقهاء در عصر غیبت

نائینی که وظائف فقهاء در عصر غیبت را در دو فصل نوشته بود و قرار بود که به پنج فصل کتاب اضافه نماید . متأسفانه به دلایلی آن دو فصل را حذف نمود. و اگر از محتوای آن دو فصل آگاه می شدیم بهتر می توانستیم در باره نقش فقهای شیعه در عصری که انحطاط مسلمین در آن رقم خورده است و غرب با تمام قوا به تاخت و تاز بر علیه مسلمین در سراسر عالم می پردازد پی ببریم.

نائینی که برای فقهای شیعه نقش مهم سیاسی قائل است و همین طرز فکر او در متمم قانون اساسی مشروطیت خود را نشان داده است صرفاً به یک بخش از وظائف فقهاء که متمرکز در امور حسبیه است اشاره می کند [و امور حسبیه یعنی اموری که مانند ولایت بر صغار و مجانین و تصرف در اموال بی صاحب و اوقاف مجهول التولیه و نظیر آن است] می باشد.

در حالیکه در عصر تسلط استبداد و حضور فعال استعمارگران و قدرت های خارجی که با ترفند ها و نیرو های نظامی در کشور حضور دارند و بجای ملت و شریعت آنان دولت تعیین می کنند و از کوچکترین کار این ملت غافل نیستند و همه چیز و همه کس را زیر نظر دارند و نظر آنان ارجح بر همه نظرات است و طرح های آنان بالاترین طرح های اجرائی است این وظیفه محدود کافی نیست و مانع نقش آفرینی و ابتکار عمل فقهاء می شود و اگر آنان نُواب عام حضرت ولی عصر هستند با این بی اقتداری و حیطة محدود وظائف نمی توانند کشور و ملت را از خطرات مصون دارند و آزادی و امنیت و نظم را در کشور توسعه دهند و حکومت دلخواه ملت و اسلام را مستقر سازند!!

حال، نائینی به این سؤال جواب می گوید که چرا فقها در عصر غیبت باید به امور حسبیه بپردازند؟! در جواب می گوید: چون شارع اسلام از بی نظمی و خلل در ارکان جامعه اسلامی واز بین رفتن بیضه وکیان اسلام رضایت ندارد وبهمین لحاظ آنان که فقیه وعالم دین هستند و طبق روایت موثق نایبان امام عصر (عج) به حساب می آیند بطور طبیعی مسئولیت امور حسبیه را بعهده دارند چون نسبت به دیگران از علم و عمل و آگاهی و صداقت بیشتری برخوردارند و دخالت آنان باعث سروسامان دادن به کار ملت می گردد که به بعضی از آنان در کتاب تنبیه الامه اشاره می نماید. نائینی می گوید انجام این وظائف برای فقهاء از مسلمات و قطعیات مذهب ماست.

از طرفی باید گفت که اگر شارع طرفدار نظم و قانون و امنیت جامعه اسلامی است وجود استبداد طولانی بر سرنوشته ملت مسلمان بر بی نظمی و عدم امنیت افزوده است. و غل زنجیر بردگی بر گردن های ملت شریف انداخته است. پس فقهاء نقش بیشتری را بالتبع بعهده می گیرند که چون ریشه استبداد را قطع نمایند جامعه به نظم و قانون گرایش می یابد و شارع مقدس به اهداف خود که اهداف و خواست مومنین است خواهد رسید. پس به این نتیجه می رسیم که وظائف فقهاء در عصر غیبت نمی تواند منحصر در چهارچوب موارد خاص و تعیین شده امور حسبیه باشد!!

مشروعیت حکومت حقه با نظارت و اذن مجتهد

نائینی همواره دو نوع حکومت را معرفی می کند که از نظر ارزشی و چهارچوب ساختاری و سیستم اجرائی ضد هم هستند و در باره آن ها و نکات مهمی که به نظرش میرسد پیشنهادات و نظرات داهیانیه ای را ارائه می نماید بویژه نقش مجتهدی که دارای اذن و اجازه است و نافذالحکومه در جامعه اسامی است، در این ارتباط تعیین کننده می داند و می گوید: نظام استبدادی ظلمی است قبیح بالذات و غیر لایق برای لباس مشروعیت. و صدور اذن در آن اصلاً جائز نیست چون مستبد مانند غاصبی است که موقوفه ای را به اختیار خود گرفته است بطوریکه رسم و آداب موقوفه را زیر پا گزارده است! نائینی می گوید استبداد نفس اعیان نجاسات است که تا در محل باقی است اصلاً قابل طهارت نخواهد بود مگر آنکه آن نجاسات بطور کلی زایل شود و استبداد ریشه کن گردد.

و اما حکومت حقه(عادله، ولایتیه) موقعی می تواند از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت خارج شود که اذن و اجازه مجتهد نافذ الحکومه که دارای ولایت اذن است داشته باشد چون این نوع حکومت مانند متنجس بالعرض است که به وسیله همین اذن قابل تطهیر خواهد بود. البته نائینی در بخش های دیگر کتاب تنبیه الامه موضوع غصب حکومت نوع دوم را به تفصیل بازگو نموده است که چرا حکومت در عصر غیبت و بی حضور امام معصوم غصب محسوب می شود و نیاز به اذن دارد.

نقش مجتهدین در مشروعیت قوانین مجلس

نائینی مداخله نمایندگان مجلس در وظائف حسبیه و عمومی را که در جائی از کتاب توضیح مفصل داده است در صورتی دارای صحت و مشروعیت تلقی می کند که عده ای از مجتهدین عادل (به تعداد پنج تن) که از جانب مجتهد نافذ الحکومه اذن یافته اند آراء نمایندگان را تصحیح و تنفیذ نمایند چون این نظارت و تنفیذ آراء برای آن است که هیچ تصمیم ولایحه ای بر خلاف مبانی و احکام اسلام به تصویب نرسد. بهر حال اساس حکومت بر اسلام استوار است و این موضوع در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت مصوبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ق آمده است که: در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن (مجلس) مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد.

مشروعیت اجرا با اذن مجتهد

آیت اله نائینی می گوید: در باب وظائف حسبیه لزومی ندارد که مجتهد تصدی و انجام امور آن را شخصاً انجام دهد بلکه اذن و اجازه او که دیگران را مأمور انجام آن خواهد نمود در صحت و مشروعیت آن کفایت می کند. بر این بیان نائینی نقدی لازم است و آن اینکه در عصر غیبت ولی عصر (عج) که مسئولیت نیابت عام بعهد مجتهد نافذ الحکومه است و از طرفی استبداد بر کرسی حکومت تکیه زده است و ملت از آزادی و مساوات محرومند و خطرات دشمن بیگانه امری جدی شده است و مردم بدنبال گشایشی هستند تا خود را به رشد و پیشرفت دنیای متمدن برسانند محدود نمودن اختیارات مجتهدین در حد امور حسبیه و یا اذن و اجازه دادن به دیگران برای مدیریت و اداره کشور اسلامی ناکافی است و نمی تواند پاسخگوی خواسته های ملت باشد.

نائینی مشروطیت را نوعی حکومت اسلامی تلقی می نموده است. و بهمین لحاظ در سراسر کتاب خود طرحی ارائه می دهد تا در چهارچوب قانون اساسی مشروطیت و متمم آن احکام اسلامی اجرا گردد. و در همین حد که ایشان و علمای همطراز وی متن قانون اساسی مشروطیت را پسندیده اند گر چه سلطان در رأس قوه مجریه قرار دارد برای آنان کفایت می کرد بهر حال هر چه باشد دارای نکات برجسته ای برای ملت و آزادی آنان و محدودشدن استبداد است. و این نشان می دهد که نائینی و علمای طرفدار مشروطیت همعصر وی به یک دوره انتقالی می اندیشیده اند که با اجرای قانون و رشد و آگاهی مردم شکل بهتری از حکومت که با حذف سلطان همراه است بعداً استقرار یابد.

لزوم اذن مجتهد برای مشروعیت نمایندگان و هیأت مبعوثان

نائینی می گوید: مجتهد نافذالحکومه که رأی و نظر ایشان برای ملت بعنوان فتوی قابل اجرا تلقی شده و عموم مومنین با دیده حرمت بدان می نگرند بایستی بر موارد زیر نظارت کامل داشته باشند:

- اصل انتخاب نمایندگان مجلس.
 - دخالت منتخبین در امور قانونی مجلس.
 - نظارت بر اشمال هیأت مبعوثان بطوررسمی وقانونی که برعهده عده ای از منتخبین مجتهدین براساس اصل دوم متمم قانون اساسی است که آراء آنها را تصحیح و تنفیذ خواهند نمود.
- وقوع اصل انتخاب و مداخله منتخبین است به اذن مجتهد نافذالحکومه و یا اشمال هیأت مبعوثان بطوراطراد و رسمیت برعهده ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره، چنانچه فصل دوم از دستوراساسی متضمن است.

در نظر نائینی مراحل قانون گذاری از انتخاب نمایندگان تا اعمال متصدیان قوه مجریه هستند بایستی بر اساس نظر مجتهد نافذ الحکومه باشد تا تأیید ایشان به روند کار و مراحل اجرا جنبه مشروعیت بدهد.

نائینی منحصراً انتخاب نمایندگان و تشکیل مجلس را برای تحقق مشروطیت کافی نمی داند و همانطور که در طول تاریخ حوادث بعد از مشروطیت دیدیم هیچگاه این روش به تنهایی و بدون نظارت مجتهدین کار مجلس در راستای خواست ملت و اسلام نبود و این باعث شد تا بتدریج پیوند ملت و حکومت و قانون قطع گردد و شکل ارائه کشور بویژه در دوره ۵۰ساله پهلوی به شکل استبدادی قاجاریه نزدیک تر شود. بطوریکه مردم به استثنای زمان محدودی نمی دانستند که مجلس در کجا واقع است و چه کسانی و از چه طریقی و در چه زمانی وارد آن می شوند و فعالیت آنان چه تأثیری بر حال و روزگار مردم دارد.

نائینی از این نظارت که بر شمردیم منظوری دارد تا روال کار قانون گذاری از اسلام و مسیر درست خارج نشود و نمایندگان به وظائف خود عمل نمایند و استبداد و اعوان و انصار آن به صحنه قانون گذاری بر نگردند و البته در این ارتباط باید توضیح داد که نائینی از مجتهد و مجتهدین صحبت می کند و مورد اعتماد او جامعه مسلمین است که دارای ویژگی خاصی باشند و خود این ویژگی ها را بطور مفصل نشان داده است که هر گاه بخواهند از این محدوده خارج شوند دیگر نمی توانند در پست حساس نظارتی خود انجام وظیفه نمایند و در خدمت اسلام و مسلمین باشند در این صورت بجای آنان باید مجتهدین لایقی که جزء دسته علماء سوء نیستند جایگزین شوند.

نلاش علماء سوء در تقویت ظالمین

نائینی همچنان آن دسته از روحانیونی که در صف حامیان استبداد بر علیه مشروطیت که پیام جدیدی برای سربلندی ملت بزرگ ایران داشت جبهه گیری می کنند مورد انتقاد قرار می دهد و آن ها را [ظالم پرستان عصر، حملان شعبه استبداد دینی، علماء سوء، راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعیف مسلمین] به حساب می آورد که همچنان بجای درک شرایط جدید که برای ایرانیان و ایران پیش آمده است که نسبت به گذشته بی نظیر بوده است به فکر یک موضوع هستند تا از استبداد به هر شکل ممکن جانبداری نمایند و اوضاع را به گذشته برگردانند و این برای نائینی بسیار درد آور و نگران کننده است!

نائینی با استفاده از فراز آخر روایت معروف کتاب احتجاج طبرسی که امام صادق علیه السلام در باره علماء سوء فرمودند: [اولئك اضر علي ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد لعنة اله، علي الحسين] نتیجه می گیرد که روحانیون مخالف مشروطه و طرفداران استبداد از نظر ضربه ای که به اسلام و سرنوشت مسلمین می زنند از سپاه یزید در دشت کربلا که حسین و یاران پاک آن حضرت را برای جیفه پست دنیا به خاک و خون کشیدند و اهل بیت مطهر و یاران پاک آن حضرت را به اسارت گرفتند زیان آور تر عمل می کنند و این تصویر رقت باری است که نائینی از آنان ارائه می دهد. و بعد از خود می پرسد که اینان از همدستی با ظالمین به چه نتیجه ای می خواهند برسند و دنبال چه مقاصدی هستند؟

آنگاه برای آنکه به این سؤال پاسخ قانع کننده ای بدهد به آیه مبارکه :

[و اذا اخذ الله ميثاق الذين اتوا الكتاب لتبينه للناس و لا تكتُمونه فنبؤوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قليلاً فنبئس ما

یشترون؛ ۱۸۷/آل عمران] اشاره می کند که می فرماید: خداوند به کسانی که بر ایشان کتاب را فرستاد پیمان گرفت که آن را بطور آشکار بیان کنند و حقایق آن را کتمان نکنند ولی آنان پیمان خود را با خدا شکستند و آن را پشت سر انداختند و به

بهانه اندكي آن را فروختند، واقعاً چه معامله بدى است كه آنان انجام دادند! و بالاخره جز افتضاح ابدى و خزى دارين و عذاب اليم الهى سودى نخواهيم برد

[سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً ، ٦٢ / احزاب]

درس سی و پنجم

آثار وحدت و تفرقه در صفوف مسلمین

آثار وحدت و تفرقه در صفوف مسلمین

تفرقه و جدایی عذاب امت اسلامی است!!

نائینی بعنوان یک رجل سیاسی و یک عنصر فعال مبارزاتی که سال ها همراه سایر علمای طراز اول و متعهد بر علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی مبارزه نموده است و تاریخ زندگی او این مبارزات را نشان می دهد، به خوبی می داند که وحدت در صفوف مسلمین در حد معجزه آسایی مشکلات را کنار می زند و رشد و پیشرفت را نصیب یک کشور می گرداند. و بر عکس تفرقه و جدایی در بین مردم و مردم با مسئولین و مدیران و کارگزاران چقدر در سیر قهقرایی یک ملت موثر است و این حقیقت را نائینی در طول زندگی مبارزاتی خود دیده است و به دفعات مکرر در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله تذکر داده است.

نائینی در ریشه یابی یک حکومت مطلوب که در نظر او حکومتی است که در رأس آن یک شخصیت صالح و معصوم از هر گونه گناه و خطایی قرار دارد و در لسان نائینی گاهی به سلطنت اسلامی تعبیر می نماید به این نتیجه می رسد که حکومت اسلامی بر اساس مشورت و مشارکت مردم در اداره و مدیریت کشور شکل می گیرد و در غیر این صورت تحقق حکومت اسلامی غیر ممکن است. و اگر در این ارتباط نائینی از حریت و مساوات ملت صحبت می کند و سخت از آن دفاع می نماید و این دو گوهر زیبا را با اصرار عجیبی از موهبت الهی و رحمت عظیمی برای کشور تلقی می کند و بدون آن دو همه چیز را فانی و نابود می بیند برای این حقیقت است که مردم از دایره مشارکت خود با دستگاه حکومت خارج نشوند و در همه جا آنان اداره کننده واقعی باشند. و این در عصری که ایران و ایرانی از کوچکترین آزادی اجتماعی و سیاسی محروم بودند نسبت به سرنوشت مردم بسیار شایسته و دارای نکات برجسته و حائز اهمیت است و هیچ شخص منصفی نمی تواند آن را انکار نماید.

در دموکراسی اسلامی (مردم سالاری دینی) همه جا احکام شریعت حضور دارد ولی بدون مشارکت و حضور مردم حتی انبیاء بر گزیده خدا هم کاری از آنها ساخته نیست و دعوت پیامبر اسلام (ص) از مردم که در سه سال اول علی رغم فشارهای فراوان قریش درمکه بطور پنهانی ادامه داشت برای همین منظور است. و فداکاری های بعدی مسلمین صدر اول برای پیشرفت اسلام در راستای همین مشارکت مردمی است و طبق نظریه نائینی تا زمان معاویه ادامه داشت ولی بعد از آن این مشارکت قطع گردید و جدایی و تفرقه که همان عدم مشارکت مردم است تا کنون هستی مسلمانان را به باد فنا و نابودی داده است که در این عصر جلوه های زشتی و آسیب های سیاسی و اجتماعی آن را به وضوح می بینیم.

دستورالعمل و خط مشی پیامبر در اجتماع مسلمین همواره از اول تا آخر بر مشارکت مردم و وحدت صفوف مومنین بود. و طبق فرمایش رسول رحمت محمد مصطفی (ص) که رهبر معنوی و کانون عشق و محبت مسلمین هستند [**من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم**] یعنی کسی که روزی را آغاز نماید و در آن روز تلاشی برای بهبود اوضاع مسلمین انجام ندهد مسلمان نیست.

منظور حضرت خاتم الانبیاء (ص) همان وحدت دل ها و همکاری و همفکری مسلمانان است. که اگر به آیات الهی و سخنان رسول اکرم (ص) و سایر مردان خدا و یاران با وفای آن حضرت مراجعه نمائیم وحدت مسلمین و اتحاد دل های مومنین از بزرگترین کارها و مهمترین رفتاری است که یک فرد هر روز باید انجام دهد و یک لحظه از ذهن و قلب او خارج نشود، در غیر این صورت به ایمان واقعی نرسیده است و از آثار ایمان به خدا بهره ای نبرده است. و بی شک مسلمانی که در این عصر پر خطر که امواج پر تلاطم مادیگرایی و هجوم سرمایه داری امان را از همه بریده است در ابتکارات و خلاقیت های و در راه و رسم زندگی خود وحدت با سایر مسلمانان را نجوید و خود را هر چه زود تر به حیطة امن و مقتدرآن نرساند نه در این زمان زندگی می کند و نه از اسلام و مسلمانی حرفی فهمیده است!!!

در انقلاب مشروطیت که یک حرکت سالم و مردمی و اصیل به رهبری بعضی از روحانیون صالح و خداترس از داخل مساجد در تهران آغاز شد تا موقعی که وحدت در میان روحانیون و روشنفکران بود نهضت مشروطیت به خوبی پیش می رفت ولی از آن زمان که دست های ناپاک و نیات پلید شیطان این صف صداقت و همراهی مردم صادق را شکستند و مهار خواسته ها و حرکت مردمی را بدست گرفتند مشروطیت طوری حرکت نمود که با خواست استعمارگران و ایادی دست نشانده آنان یکی شد و همین تفرقه و جدایی در صفوف طرفداران مشروطه و تمام کسانی بود که در صف اول مشروطه مردم را به سوی عدالت و داشتن قانون و مجلس و نظم و امنیت کشور هدایت می کردند و با آنان بر علیه استبداد مبارزه نمودند ولی سرانجام منجر به اعدام شیخ فضل اله نوری مجتهد مسلم تهران گردید!!!

در استبداد صغیرمحمد علی شاهی و به توپ بستن مجلس، این آزادی خواهان از خانه و کاشانه خود آواره گردیدند و استعمارگران به همدستی افراد بی رحم بیش از نیم قرن استبداد سیاه را به شکل وهیبت جدید که در محتوا فرق چندانی با سلسله قاجاریه نداشت به شکل و قالب استبداد رضا خانی ادامه دادند که بجای مشارکت مردمی و اجرای قانون اساسی و رونق مجلس، کشور درست در زمانی که سایر کشورهای دنیا در دوره ترقی و پیشرفت قرار داشتند بجز بعضی از پروژه های اصلاح گرایانه که به حال ملت مفید بود دوره انحطاط را طی می نمود و این وضعیت ادامه داشت تا انقلاب اسلامی ایران به رهبری یک انسان وارسته و عارف به خداکه به رمز و راز پیروزی حق و شکست سپاه کفر و نفاق پی برده بود و وجدان بیدار و گویای ملتی در زیر چکمه های استبداد بود و جز بندگی خدا و خدمت به مردم و وحدت در صفوف آنان به چیز دیگری نمی اندیشید بساط استبداد را برچید و راه آزادی و مساوات را به سوی مردم گشود و این رمز و رازی بود که نائینی در کتاب **تنبيه الامة و تنزيه الملة** بدان پرداخته بود.

برای تمام کسانی که امروزه مدیریت فکری و عملی جامعه نوپای ایران را در دست خود دارند بسیار جالب خواهد بود که بدانند مرد بزرگی چون نائینی که در عمل و تئوری، سیاست و اداره یک جامعه را می شناسد و نظریه او یک شاخص برجسته در میان همه نظریه پردازان است در باره موضوع با اهمیت وحدت که همه به دنبال تحقق آن هستند چگونه راه حل را ارائه می کند و چه هشدارهایی را در زمینه تفرقه که حربه موثر استعمارگران و قدرت های بزرگی که با همکاری ذلت بار استبداد داخلی بر این مملکت مسلط بودند، به ما می دهد.

در هر صورت این یک راه طی شده است و نائینی از روی تجربه به تجزیه و تحلیل آن می پردازد و ما در آستانه قرن بیست و یکم که بت اقتصادی به شکل شرقی و غربی آن توانسته خواسته های درونی انسان ها را پاسخ گوید و طوفان بحران های جدید اساس خانواده و ارزش های متعالی و هویت ملی ملت ها را از داخل محیط زندگی آنها می رباید و به نا کجا آباد پرتاب می کند چگونه باید کشوری را اداره نمود که با همه امکانات خدادادی و جوانان برومند و مردان خدایی که

از روی اخلاص سر بر آستان حضرت دوست می ساینند عزت و عظمت کشور کهنسال ایران را حفظ نمود و دست وحدت را محکم فشرد و راه رشد و تعالی را در نوردید؟

نائینی ریشه تفرقه و جدایی و اختلاف را در اخلاق و فردیت انسان جستجو می کند و فرمولی را ارائه می دهد و می گوید که این روش و سبک مربوط به همه دوره ها از اول آدم تا آخر و الی الابد برای همیشه جاری است و آن چنین است که انسان ها برای بروز و آشکار کردن غرضهای شخصی و خواسته های نفسانی خود، آنها را به شکل جمعی و از لسان جمع وانمود می کنند تا خود شناخته نشوند ولی مقاصد و نیات آنها در عملکرد جمع ، خود را نشان دهد و آنان به منافع حاصل از اجرای آن نیات دسترسی یابند ، در این ارتباط راه های فراوانی وجود دارد که قابل شمارش نیستند!

نائینی در باره بعضی از آیات و بویژه بخش هایی از نهج البلاغه امیر المومنین علی (ع) تفکر و تحلیل دقیقی ارائه می دهد و آنچه را که بر اساس نظریه او در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله می باشد بر محوریت این آموزه هاست. و بقدری در این کار استادی و مهارت دارد که شاید بتوان گفت که در استنباط احکام سیاسی فقه شیعه و درک درست آیات و روایاتی که به تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی نظر دارند در ردیف افراد نادر جهان اسلام است.

در این مورد که چرا جامعه مسلمین دچار تفرقه است و علیرغم دارا بودن انرژی های مادی و معنوی در مصاف با قدرت های بزرگ عالم ضعیف و ناتوان شده است با استفاده از آیه مبارکه **۶۵سوره انعام: [قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ يَّبْعَثَ عَلَیْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَّ يَذِیْقَ بَعْضُكُمْ بَاسًا بَعْضًا]** یعنی بگو او قادر است که بر شما بلایی و عذابی از آسمان یا زمین فرستد یا شما را به اختلاف کلمه و پراکندگی و مخالفت در افکند.

نائینی می گوید در اخبار وارده در ذیل این آیه تمام عذاب های آسمانی و زمینی با دعای حضرت رسول اکرم(ص) از این امت برداشته شده است ولی عذابی که امت خاتم الانبیاء دچار آن هستند عذاب تفرقه و بهم افتادن و باس(زیادی سختی و ناروایی) و شدت و قتل و نهب(دچار راهزنان شدن) و هتک نوامیس و سایر عذاب های دنیوی است که بعضی از مردم به بعضی دیگر وارد می سازند و می چشانند!! نائینی می گوید استبداد سیاسی و دینی و طرفداران آنان از مصادیق بارز عذاب تفرقه در امت هستند.

مبادی این اختلاف و افساد ها چه مرکز استبداد باشد یا شعبه استبداد دینی و یا شاه پرستان و یا سایر قوای ملعونه و یا عنوان ملت خواهی را بهانه و دستاویز نمودن الی غیر ذلک از آنچه منشأ تفرق و اختلاف و بهم افتادن ، تماماً مبادی عذاب الهی عزاسمه بر این امت هستند.

حال چگونه باید از تفرقه دوری جست و به وحدت رأی و عمل رسید؟ می گوید:

علاج آن از دست علماء امت و عقلاء و دانایان ملت هم خارج و جز به توبه و انابه و تفرع(شاخه شاخه شدن) و ابتهال(زاری کردن) و الحاح(اصرار در طلب چیزی نمودن) و توسل به معصومین(ع) و استشفاع(طلب شفاعت و رفع گرفتاری نمودن) از انبیاء و معصومین و مردان خداصلوات اله علیهم که مظهر رحمت حق هستند علاج ناپذیر است!

تفرقه عامل نابودی قوای ملی

طبق نظریه نائینی وقتی استبداد در جامعه حکومت می کند تفرقه هم در بین قوای ملی وجود دارد و چون اساس قوی و توان دفاعی کشور در اتحاد و قانونمندی نیروهاست تفرقه توانمندی دفاعی و تحرک و شوکت و آماده باش نیروها را در قبال غارتگران خارجی و عوامل استعماری مضمحل و نابود خواهد نمود.

نائینی در تکمیل نظریه فوق، اضافه می کند که چون سیستم استبدادی باعث بردگی و عدم آزادی و شکوفایی استعدادها بنا شده است و لذا:

✓ علم و دانش در مملکت ریشه کن می شود.

✓ شاه پرستی نفوذ بیشتری می یابد.

✓ بر شدت نظارت بر منع اجتماعات و سایر موجبات حیات و بیداری ملت افزوده می گردد.

در چنین شرایط نابسامان، کشور با همه امکانات در چنگال استعمارگران که نائینی آنان را غارتگران بین المللی و خارجی می نامد گرفتار می گردد و حوادث سال های بعد از استقرار مشروطه این پیش بینی نائینی را اثبات می کند که فقط ایران جزیره ثبات و سرزمین آزادی برای خارجیان بود نه برای فرزندان این مرز و بوم!

تفرقه مردم به استبداد می انجامد

نائینی بعنوان یک فقیه آگاه به زمان بر اساس مذاقه ای که در اخبار و روایات دارد می گوید: این حقیقت در روایات بیان شده است که چون ملتی دچار تفرقه و چند دستگی شود دچار ذلت و اسارت می شود و قومیت و ثبات ملی آنان رو به اضمحلال خواهد رفت.

نائینی از روی برهان و دلیل قانع کننده اثبات می کند که چون بخواهیم که حقوق مسلم آحاد جامعه را حفظ کنیم که مهمترین و اساسی ترین آنها حریت انسان ها و آئین و دین و استقلال وطن و هویت ملی و قومی آنان است منحصراً بایستی جامعه مستحکم انسانی که از نوع انسان بنا شده است داشته باشیم که هر چقدر جامعه بر اصول و بنیان های محکمی ساخته شده و استمرار یابد این ارزش ها تحقق خواهد یافت.

حال اگر این جامعه ای که تعریف نمودیم و مطلوب ماست بنا شد و این حصن حصین دچار فتور و اختلال گردد حریت از میان مردم می رود و ملت دچار اسارت و بردگی طواغیت امت (مستبدین) می گردند و اقویاء و قدرتمندان داخلی که مترصد فرصتی هستند و در پنهان به کمک استبداد می شتابند بر ملت مسلط می شوند و دست به چپاول اموال و دارایی آنان خواهند زد!

دستور العمل اجتماعی شریعت برای وحدت کلمه

آیا شریعت مجموعه ای از احکام است که فقها از متن قرآن، سنت، عقل و اجماع (در بین فرق اسلامی در اصل های سوم و چهارم اختلافاتی وجود دارد) استنباط و برای عمل به مقلدین ارائه می فرمایند؟! نائینی که یک فقیه مبرز است و از متن منابع فقه اطلاع وسیعی دارد از حکمت های این احکام غافل نیست و سخن وی این است که احکام اجتماعی و سیاسی اسلام که مردم مومن از زن و مرد را در جمعه و جماعت برای عبادت گرد هم می آورد برای حفظ اتحاد مسلمانان است.

نائینی ادامه می دهد که دعوت و تشویق به سایر اجتماعات و گردهمایی ها برای ایجاد الفت و محبت است و ترغیب به ضیافت هایی که انسان مومن از روی میل و عمل ثواب تدارک می بیند و احسان های بی منت و عیادت مریض ها و تشییع جنازه و شرکت در تعزیت و تسلیت مصیبت دیدگان و کمک به رفع حوائج و نیازهای مردم نیازمند و جواب مثبت به تقاضاهای مردم دادن و با عفو و گذشت با آنان برخورد نمودن و نادیده گرفتن لغزش ها و خطاهای دیگران و از بین بردن انزوا و رهبانیت و بر گرداندن افراد به اجتماع و زندگی خانوادگی و تحریم سخن چینی و بدگویی و جلوگیری از اذیت و آزار

دیگران و ممانعت از فتنه انگیزی و فساد در جامعه و مسائل شبیه آن ، همه برای استحکام اتحاد و الفت و دفع و رفع نفرت و انزجار می باشد و تماماً برای این حصن حصین امت است. حتی فراتر از آن شارع مقدس اهمی که برای تهذیب اخلاق مسلمین دارد تا از صفات رذیله خودخواهی و نفس پرستی دوری نمایند و به مواسات و ایثار و امور دیگر نظیر آن تشویق می نماید همه برای تقویت و تداوم مبانی اتحاد و قلع مواد تفرق است.

وحدت کلمه و تهذیب اخلاق

نائینی در این ترسیمه، زنجیره ای را نشان می دهد که چگونه تشتت نظرات ورأی ها که حرکت در بستر اجرا و عمل را دشوار می سازد ریشه در رذیله خودخواهی انسان دارد و باعث می شود تا اغراض شخصی در مصالح عمومی تأثیر داشته باشد ، می فرماید:

مبدأ تفرق کلمه و تشتت اهواء و اختلاف آراء به همان رذیله خود خواهی و نفس پرستی و حرکت بر طبق اغراض شخصیه و تقدم و تحکم آن ها بر مصالح و اغراض نوعیه منتهی است.

نائینی می فرماید: مادامیکه این رذائل و ملکات حیوانی مالک اختیار انسان بوده و خودپسندی و نفس پرستی در کار اوست و مبادی مواسات و مسالمت و ایثار و لاقل عفو و گذشت جزو اغراض آدمی نشده است و ترجیح دادن دیگران بر خود در دوران زندگی در نفس ما استقرار نیافته است حفظ اتحاد و استحکام صفوف مسلمین که نائینی آن را حصن حصین(دژ و قلعه محکم و نفوذ ناپذیر) تعبیر می کند از محالات است.

در این میدان فعلی سیاسی که مردان خود ساخته و مهذب به ملکات اخلاقی دیده نمی شوند هر دم رخنه و خلل جدیدی در ارکان مشروطیت و کشور پدیدار می گردد، آنگاه مخالفت با استبداد با اسلام و قرآن بشمار آید از ظالم پرستان بعنوان حفظ دین حمایت شودو حریت و آزادی چیز موهوم و غیر واقعی تلقی شود و لباس مظلومیت به تن کند و مساوات با همه روشنی بعنوان برتری و امتیاز متصدیان بر ملت عنوان گردد و اصناف مردم که دارای احکام متفاوتی هستند اینگونه تبلیغ شود که مساوات می خواهد آن ها را با یک چشم نگاه کند!

نائینی می گوید در این شلوغ بازار سیاسی که هر جناحی برتری های قدرت را به طرف خود می کشد و تهذیب اخلاق مطرح نیست و ارزش ها در قالب نظام مدنی نهادینه نشده است و به شکل قانون یا فرم اجرا نیافته است رواج مغالطات و شبهات یادآور نیرنگ های معاویه ابن ابو سفیان و همفکران او مثل عمروعاص است که چون عماربن یاسراز صحابی راستین در رکاب علی(ع) در وقعه ی صفین به دست نابکاران شام به شهادت رسید این گروه خدعه کار و سالوس آن را به عهده علی(ع) نهادند و خود را بی گناه قلمداد کردند!

بهر حال حقیقت طبق نظریه نائینی مسیر خود را یافته است و این ترفند ها قادر به انحراف آن نیستند و این دست و پا زدن ها که استبداد در اواخر فروپاشی خود می زند بخاطر آن است که باز هم مایل است چون گذشته ملت را به بند بکشد و به اسارت و ذلت او تداوم بخشد.

این طرح آینده نائینی است که می گوید بایستی پس از رفع جهالت امت و تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت و مساوات و حریت ، بر مدعیان آزادی و توحید و حامیان دین و ترقی خواهان فرض و واجب است تا حد خون دل خوردن

بذل جهد و کوشش نمایند تا امت به تهذیب نفس و شکوهمندی ارزش های اخلاقی دسترسی یابند و از این رذائل اخلاقی دوری گزینند و خودپسندی و نفس پرستی را در خود قلع و قمع و ریشه کن کنند!

موجبات اتحاد ملت

نائینی که عالی ترین سخن و پیام خود را دعوت به وحدت و همدلی می داند یکبار دیگر در یک جمع بندی نهایی و ختم کلام در باره علاج تفریق و جدایی و ترتیب موجبات اتحاد، مبنی براینکه چرا باید به وحدت روی آورد می فرماید: از فرمایشات از روی برهان و دلیل حضرت امیر(ع) در نهج البلاغه به وضوح فهمیده می شود که نه تنها برای حفظ کردن حریت انسان ها و صیانت حقوق ملی آنان از زور گوئیها و تعدیات اشرار بلکه دفع تجاوزات کسانی که مانند گرگ ها به هستی و آبروی ملت حمله ور شده اند، به همین اتحاد و همبستگی وابسته است و منحصر در آن است و راه حل دیگری به نظر نمی رسد.

نائینی می گوید برای آنکه به شرف و بزرگی نائل آئیم و از نوامیس دین و وطن خود پاسداری نمائیم و استقلال قومیت خود را به نیکی نگهبانی کنیم و به دوران محنت ها و سختی های قوم بنی اسرائیل عصر موسی و هارون و فرعون دچار نشویم جز اتحاد کلمه وعدم تشمت و گوناگونی آراء و مختلف نشدن هوی و هوس ها ، راه چاره دیگری وجود ندارد و لذا اگر در شریعت مطهره اسلام برای حفظ اتحاد و رفع موجبات اختلاف و جدایی این همه اهتمام و جدیت بخرج رفته است باری برای همین منظور است.

فصل هفتم

حیات پس از مرگ

- منشأ و وجود معاد
- مواقف قیامت (۱)
- مواقف قیامت (۲)

فهرست عناوین

فصل ششم: حیات پس از مرگ

درس سی و ششم:

منشأ و وجود معاد
منبع و منشأ ایمان به حیات اخروی
نام ها و اوصاف روز قیامت
معاد و عدل الهی
معاد و حکمت الهی
استدلالات قرآن

درس سی و هفتم:

مواقف قیامت (۱)
ماهیت مرگ
احتضار

پس از مرگ
عالم برزخ
قیامت کبری
تجسیم اعمال
نامه ی اعمال

درس سی و هشتم:

مواقف قیامت (۲)
صراط
دوزخ
بهشت

شبهه آکل و مأكول
ثبوت و کشف اعمال
شهود و گواهان
مسأله خلُود
نقش ایمان به معاد

درس سی و ششم

منشأ و وجود معاد

منبع و منشأ ایمان به حیات اُخروی

بشر پس از آنکه خدا را شناخت و به صدق گفتار پیامبران ایمان آورد و دانست که آنچه بعنوان وحی ابلاغ می کند واقعاً از طرف خداست و تخلف ناپذیر است. به روز قیامت و حیات جاوید اخروی که همه پیامبران ایمان به آن را مهمترین اصل پس از توحید معرفی کرده اند ایمان پیدا می کند.

از اینرو درجه ایمان هر فرد به **حیات اخروی** از طرفی بستگی دارد به درجه ایمان او به **اصل نبوت** صدق گفتار پیامبران و از طرفی بستگی دارد به اینکه سطح معارف انسان تا چه حد بالا باشد و تصورش از امر معاد و عالم آخرت چه اندازه صحیح و معقول و خردپسند باشد و تصورات جاهلانه و عامیانه در آن راه نیافته باشد. لیکن مهمترین مسأله ای که در اینجا وجود دارد اینست که هنگامی که ما به خداوند عالم و قادر و حکیم قائل گشتیم پرواضح است که اقتضای عدل و حکمت او چنین خواهد بود که روز دیگری باشد تا بحساب بندگان رسیدگی شده و هر فرد به جزای اعمال نیک و بد خود برسد.

نام ها و اوصاف روز قیامت

مرحوم فیض کاشانی در کتاب **مُحْجَةُ الْبِيضَاءِ** نام های قیامت را که بیش از صد نام و وصف است آورده است. این نام ها در آیات و روایات هم آمده و چون ترجمه و بیان ساده نام هائی که در قرآن آمده است مفید است در اینجا نقل می کنیم. ولی هدف تنها نام شماری نیست بلکه بیان اوصافی است که اگر ما در هر نام آن فکر کنیم می توانیم درس ها بگیریم.

نام ها و اوصافی که در خود قرآن آمده است به این قرار است:

- (۱) **یوم تبلی السرائر (۹/طارق):** روزی که پرده ها کنار رود و اسرار هر انسانی فاش شود.
- (۲) **یوم یکون الناس کالفرش المیثوث (۴/قارعه):** روزی که مردم همانند پروانه های پراکنده و مبهوت و متفرق و گیج هستند.
- (۳) **یوم الموعود (۲/بروج):** روزی که تمام انبیاء در تمام کتاب های آسمانی به آن وعده داده اند.
- (۴) **یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه (۳۴/عبس):** روزی که گرفتاری های شخصی انسان بقدری است که حتی از نزدیک ترین افراد می گریزد، از برادر، مادر، پدر، فرزند و همسرش هم فرار می کند.
- (۵) **یوم ینظر المرء ما قدمت یداه (۴۰/نبأ):** روزی که انسان به کارهائی که از پیش برای قیامت خود فرستاده است نگاه می کند و گناهان مجسم شده خودش را می بیند.
- (۶) **یوم الفصل (۱۳/مرسلات):** روز جدایی انسان ها، روز قضاوت و حکم الهی در باره همه انسان هاست.
- (۷) **یوم لاینطقون (۳۵/مرسلات):** روزی که مهر سکوت بر لب ها زده و حق عذر خواهی هم به کسی داده نمی شود.
- (۸) **یوم عسیر علی الکافرین غیر یسر (۹/مدثر):** روز بسیار سخت و دردناک کافران، نه آسان.
- (۹) **یوم یُخرجون من الاجداث سراعاً (۴۳/معارج):** روزی که مردم از قبرها با سرعت بیرون می آیند.

- ۱۰) **یوم النّعابین (۹/تغابن):** روزی که بسیاری از مردم احساس می کنند که در دنیا باخته اند و خودشان و عمرشان را ارزان ، بلکه مفت به هدر داده اند.
- ۱۱) **یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً (۱۹/انفطار):** روزی که هیچکس مالک هیچکس نیست و احدی تصرف و دخالت در کار دیگری را ندارد.
- ۱۲) **یوم لا یجزی الله النبی و الذین آمنوا معه (۸/تحریم):** روزی که خداوند پیامبر و مؤمنان را در آن صحنه خوار نمی کند و آنان در امن و در سایه لطف الهی هستند. تمام ناراحتی ها و دلهره ها مربوط به گناهکاران و کافران است.
- ۱۳) **یوم الجمع (۹/تغابن):** روزی که همه مردم در آن جمع می شوند.
- ۱۴) **یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم (۱۲/حدید):** روزی که زنان و مردان با ایمان بخاطر اعمال شایسته ای که انجام داده اند با نور خودشان که در جلو آنهاست حرکت می کنند.
- ۱۵) **یوم معلوم (۵۰/واقعه):** روزی که قطعی و حتمی است.
- ۱۶) **یوم یدعون الی النار جهنم دعاً (۱۳/طور):** روزی که تکذیب کنندگان معاد با شدت و عنف به دوزخ پرتاب می شوند.
- ۱۷) **یوم الخروج (۴۲/ق):** روزی که انسان ها از قبر ها خارج می شوند.
- ۱۸) **یوم یسمعون الصیحة (۴۲/ق):** روزی که صیحه و صدای عجیب را می شنوند.
- ۱۹) **یوم الخلود (۳۴/ق):** روزی که همیشگی و جاودانه است و دیگر در آن مرگ نیست.
- ۲۰) **یوم الوعد (۲۰/ق):** روزی که به تهدیدات و اعلام خطرهای انبیاء لباس عمل پوشانده می شود.
- ۲۱) **یوم عظیم (۲۱/احقاف):** روز بسیار بزرگ.
- ۲۲) **یوم الیم (۶۵/زخرف):** روزی که بسیار دردناک است.
- ۲۳) **یوم یرض الذین کفروا علی النار (۲۰/احقاف):** روزی که کفار بر آتش دوزخ عرضه می شوند.
- ۲۴) **یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم (۵۲/غافر):** روزی که عذرخواهی ظالمان بی فایده است.
- ۲۵) **یوم یقوم الاشهاد (۵۱/غافر):** روزی که گواهان و شاهدان همه برای شهادت دادن بپا می خیزند.
- ۲۶) **یوم التناد (۳۲/غافر):** روزی که مردم یکدیگر را ندا و صدا زده و به کمک می طلبند ، ولی چه سود!
- ۲۷) **یوم الحساب (۲۷/غافر):** روزی که به حساب های ریز و درشت رسیدگی می شود.
- ۲۸) **یوم التلاق (۱۵/غافر):** روزی که هم انسان ها با یکدیگر ملاقات دارند و هم بندگان با خدا و هم اهل آسمان ها با یکدیگر و هم ظالم با مظلوم و هم انسان ها با اعمالشان ملاقات دارند.
- ۲۹) **یوم الازفة (۱۸/غافر):** روزی که نزدیک است و شما خیال می کردید دور است.
- ۳۰) **یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم (۵۵/عنکبوت):** روزی که عذاب از بالا و پائین ، کافران را همچون شب می پوشاند.
- ۳۱) **یوم لا ینفع مال و لابنون (۸۸/شعرا):** روزی که مال و فرزند برای انسان بی فایده است.
- ۳۲) **یوم بعض الظالم علی یدیہ (۲۷/فرقان):** روزی که ظالمان دست خود را از شدت پشیمانی به دندان می گیرند و فریاد می زنند : ای کاش با فلانی دوست نمی شدیم و ای کاش با پیامبر راهی داشتیم.
- ۳۳) **یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون (۲۷/فرقان):** روزی که نه تنها زبان بلکه دست ها و پاها نیز کردارهای انسان گواهی می دهند .

- ۳۴) **یوم الحسرة** (۳۹/مریم): روزی که انسان حسرت ها دارد . و ای کاش ها از درون جان خود می گوید.
- ۳۵) **یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء** (۳۰/آل عمران): روزی که هر فردی عمل خودش را از خیر و شر در برابرش مجسم می بیند.
- ۳۶) **یوم تبيض وجوه و تسود وجوه** (۱۰۶/آل عمران): روزی که صورت هائی سفید و صورت هایی سیاه می شوند.
- ۳۷) **یوم لاریب فیه** (۹/آل عمران): روزی که در آن شک و تردیدی نیست.
- ۳۸) **یوم لایبغ فیه و لاخلة** (۲۵۴/بقره): روزی که داد و ستدها و روابط برای نجات فایده ای ندارد.

معاد و عدل الهی

عدل الهی به این معنی است که موجودات جهان هر کدام در درجه ای از هستی و در درجه ای از قابلیت فیض گیری از خداوندند. از طرف خداوند نسبت به هیچ موجودی تا آن اندازه که امکان و قابلیت دارد از فیض دریغ نمی شود. هر موجودی هر چیزی را که ندارد به این دلیل است که در مجموع شرایطی که قرار دارد امکان و قابلیت داشتن آن چیز را ندارد. اکنون اگر حیات جاویدان در کار نباشد ، مثل انسان هائی که در نظام ایمان و عمل صالح حرکت کرده اند و انسان هائی که در نظام ضد ایمان و عمل صالح حرکت کرده اند . مثل شاگردی است که برخی تکالیف خود را به نحو احسن انجام داده اند و برخی دیگر وقت خود را به بازیگوشی گذرانده اند و معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم سازد . این محرومیت ظلم است و بر خلاف اصل عدل است.

این مطلب را با زبان ساده تر نیز می توان ادا کرد و آن اینکه خداوند مردم را دعوت کرده است به ایمان و نیکوکاری ، مردم از لحاظ پذیرش این دعوت دو گونه اند :

- ❖ برخی این دعوت را پذیرفته و نظام فکری و اخلاقی و عمل خود را بر آن تطبیق داده اند.
- ❖ و برخی دیگر نپذیرفته و به بدکاری و فساد پرداخته اند.

از طرف دیگر می بینیم که نظام این جهان بر این نیست که صد در صد نیکوکاران را پاداش بدهد و بدکاران را کیفر . بلکه برخی نیکوکاری ها هست که حیات انسان با آن پایان می یابد و مجالی برای پاداش نیست. پس جهانی دیگر باید باشد که نیکوکاران پاداش کامل نیکوکاری خود را و بدکاران کیفر کار بد خود را دریافت کنند. و اگر نه بر خلاف عدل الهی است.

معاد و حکمت الهی

اگر جهان آخرت ، جهان جاودانگی است. نبود جهان مقصد نهائی نداشت که واقعاً مقصد باشد نه **مرحله** و **منزل** . گردش روزگار چیزی از نوع سرگستگی بود و به اصطلاح قرآن خلقت و آفرینش **عبث و باطل و لعب** بود و حکمتی در کار نبود. اما پیامبران آمده اند که جلوی این اشتباه را بگیرند و ما را به حقیقتی آگاه سازند که نداشتن آن سراسر هستی را در نظر ما پوچ و بی معنی می کند و اندیشه پوچی را در مغز ما رسوخ می دهد. با رسوخ اندیشه پوچی و به عبارت دیگر با پوچ پنداری ، خود ما بصورت موجودی پوچ و بی معنی و بی هدف در می آئیم. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به عالم آخرت این است که ما را از پوچ پنداری و پوچ بودن نجات می بخشد و به ما و به اندیشه و هستی ما معنی می دهد.

استدلالات قرآن

قرآن کریم - لاقلاً برای نزدیک کردن مطلب به اذهان - به ذکر یک سلسله استدلال ها پرداخته است و خواسته است افکار ما را از راه استدلال و بطور مستقیم هم با جریان قیامت آشنا شود. ما بطور اختصار آن استدلال ها را ذکر می کنیم. بنابر این مجموع آیاتی که در آنها در باره قیامت استدلال شده است **سه گروه** است که به ترتیب ذکر می کنیم:

❖ گروه اول:

در سوره یس آیه ۷۸ می گوید: (**و ضرب نللاً مثلاً و نسی خلقه ، قال من یحیی العظام و هی رمیم؟ قل : یحییها الذی انشاها اول مرّة و هو بکل خلق علیم**)

یعنی: برای ما مثالی آورد و خلقت خود را فراموش کرد.

گفت: این استخوان های پوسیده را چه کسی زنده می کند؟

بگو: همان کسی که اولین بار آن را ابداع کرد و او به هر مخلوقی آگاه است. این آیه پاسخ به مردی از کافران است که استخوان پوسیده ای را در دست گرفته و آمد و آن استخوان را با دست خود نرم کرد و بصورت پودر در آورد و سپس آن را در هوا متفرق ساخت.

آنگاه گفت: چه کسی می تواند این ذرات پراکنده را زنده کند؟

قرآن جواب می دهد: همان کسی که اولین بار او را آفرید.

البته مخالفین دعوت انبیاء روی قدرت خدا در اینگونه طرح مسائل ایراد داشتند که آیات قرآن این شبهه را با استدلال جواب گفته است.

❖ گروه دوم:

آیاتی است که به ذکر نمونه می پردازد. این گروه به نوبه خود به دو دسته تقسیم می شود:

الف- آیاتی که جریان خاصی را در گذشته شرح می دهد. که مرده ای از نو زنده شده است. مانند آیاتی که در داستان حضرت ابراهیم (ع) آمده است.

که به خداوند گفت: پروردگارا! به من چگونگی زنده کردن مردگان را بنمایان.

در پاسخ او گفته شد: مگر به آن ایمان نداری؟

او گفت: چرا. این تقاضا برای این است که قلبم مطمئن گردد.

به او گفته شد: **چهار مرغ** را بگیر و سرهای آنها را ببر و بدن های اینها را تکه تکه کن و هر قسمتی را بر کوهی قرار بده و سپس آن مرغ ها را بخوان، خواهی دید به امر خدا آن مرغ ها زنده خواهند شد و بسوی تو خواهند آمد.

ب- آیاتی که به یک امر خارق العاده و استثنائی مانند داستان حضرت ابراهیم استناد نکرده است. بلکه نظام موجود و مشهود را که همواره زمین و گیاهان در فصل پائیز و زمستان می میرند و سپس در بهار زنده می گردند مورد استناد قرار می دهد. آیه ای که به نظام موجود و مشهود موت و حیات استناد کرده است زیاد است، از آن جمله: (**والله الذی ارسل الریح متثیر سحاباً فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذالک النشور - ۹/فاطر**) یعنی: خداست آنکه بادها را فرستاد پس ابری را پراکنده و دگرگون کرد. سپس آن ابر را بسوی سرزمین مرده ای رانیدیم. و آنگاه زمین را که مرده بود زنده کردیم، زنده شدن در قیامت نیز چنین است.

❖ گروه سوم :

آیاتی است که قیامت را امری ضروری و حتمی معرفی می کند و نبود آن را مستلزم یک امر ناروا (محال) در باره ذات خداوند می داند، در آیه : (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلاً ذلک ظن الذین کفروا ، فویل للذین کفروا من النار. ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ، ام نجعل المتقین کالفجار ؟- ۱۹۱/آل عمران)

یعنی : آسمان و زمین را باطل نیافریدیم. گمان کسانی است که با حقیقت از در عناد آمده اند. پس وای بر چنین کسان از آتش. آیا ما کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند تباہکاران قرار خواهیم داد یا پرهیزکاران را مانند اهل فسق و فجور قرار خواهیم داد؟

❖ خلاصه ی درس سی و هفتم :

- ۱) بشر چون به خدا ایمان پیدا کند به معاد هم معتقد خواهد شد.
 - ۲) اقتضای عدل و حکمت خدا ایجاب می کند که روز حسابی هم باشد.
 - ۳) قیامت در قرآن دارای اسامی و صفات متعددی است که یوم التغابن ، یوم معلوم ، یوم عظیم ، یوم الحساب از جمله آنهاست.
 - ۴) هر موجودی هر چیزی را که ندارد در واقع استعداد و لیاقت آنرا ندارد.
 - ۵) خدا بر اساس عدل خود نیکوکاران را پاداش خوب و بدکاران را جزای بد می دهد و این دلیل وجود روز حساب ضروری است.
 - ۶) اگر جهان آخرت نبود جهان ، مقصد نهائی نداشت.
 - ۷) از آثار ایمان به عالم آخرت معنی دار شدن اندیشه و هستی ماست.
 - ۸) آفرینش جهان عبث و بیهوده نیست ، سرانجامی دارد.
 - ۹) قرآن پیرامون زنده شدن (بعث) آدمی در مجموع چهار دسته آیات دارد :
- ❖ الف- آیاتی که قدرت خداوند را بر انجام این کار امکان پذیر می داند.
 - ❖ ب- آیاتی که نشان می دهد مثل داستان ابراهیم که چگونه مرده ، زنده می شود.
 - ❖ ج- آیاتی که نظام مشهود عناصر طبیعت را که دائماً در حال مرگ و زنده شدن است بیان می کند.
 - ❖ د- آیاتی که معاد را ضروری و عدم آن را ناروا می داند.

درس سی و هشتم

مواقف قیامت (۱)

ماهیت مرگ

قرآن کریم پاسخ ویژه ای با تعبیر خاصی در باره ماهیت مرگ دارد. قرآن در اینمورد کلمه **توفی** را بکار برده و مرگ را **توفی** خوانده است. **توفی** و **استیفاء** هر دو از ماده **وفاء** هستند. هر کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح ان را استیفاء نماید در زبان عربی کلمه توفی را بکار می برند و عبارت **توفیت المال** یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم. در چهارده آیه از آیات قرآن کریم این تعبیر در مورد مرگ آمده است. از همه آنها چنین استنباط می شود که مرگ از نظر قرآن تحویل گرفتن است. یعنی انسان در حین مرگ به تمام شخصیت و واقعیتش در تحول مأموران الهی قرار می گیرد و آنان انسان را دریافت می کنند.

احتضار

احتضار اولین مرحله ورود به عالم دیگر است. و آن موقعی است که روح از بدن مفارقت نماید. در متون اسلامی روایات بسیاری از ائمه معصومین (ع) در مورد سختی و شدت حال محتضر وجود دارد. در بعضی از آنها حالت احتضار را:

❖ بدتر از کندن پوست انسان زنده.

❖ گرداندن سنگ آسیا روی چشم.

❖ قیچی کردن و اره نمودن اعضای بدن و ...

تشبیه کرده اند. که این حالت مخصوص کسانی است که در دنیا سرنافرمانی با خدا گذاشته بودند. از طرف دیگر حالت احتضار بندگان مؤمن خدا:

❖ بمانند بوییدن گل خوشبو.

❖ پوشیدن یک لباس تمیز بجای یک لباس کثیف.

تشبیه شده است.

پس از مرگ

مطابق آنچه از نصوص قرآن کریم و اخبار و روایات متواتر و غیر قابل انکاری که از رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ص) رسیده است استفاده می شود. هیچکس بلا فاصله پس از مرگ وارد عالم قیامت کبری نمی شود. زیرا **قیامت کبری** مقارن است با یک سلسله انقلاب ها و دگرگونی های کلی در همه موجودات زمینی و آسمانی که ما سراغ داریم یعنی کوه ها، دریاها، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشان ها هنگام قیامت کبری به هیچ وجه در وضع موجود باقی نمی ماند.

هیچکس در فاصله مرگ و قیامت کبری در **خاموشی و بی حسی** فرو نمی رود. یعنی چنین نیست که انسان پس از مردن در حالی شبیه بیهوشی فرو رود و هیچ چیز را احساس نکند. نه لذتی داشته باشد و نه المی، نه سروری داشته باشد و نه اندوهی، بلکه انسان بلافاصله پس از مرگ وارد مرحله ای دیگر از حیات می گردد که همه چیز را حس می کند.

عالم برزخ

اگر چیزی میان دو چیز دیگر حائل و فاصله باشد آن چیز را **برزخ** می نامند. قرآن کریم از زندگی پس از مرگ و قیامت کبری با کلمه **برزخ** تعبیر کرده است و انسان پس از مرگ دارای نوعی حیات است که تقاضای بازگشت (رجوع به دنیا برای انجام عمل صالح) می کند ولی تقاضایش پذیرفته نمی شود. انسان بین مرگ و قیامت از یک حیات کامل برخوردار است. این آیات که در حدود ۱۵ آیه از قرآن است سه دسته هستند:

- ۱) **دسته اول:** آیاتی که جریان یک سلسله گفت و شنود ها میان انسان های صالح و نیکوکار و یا انسان های فاسد و بدکار را با فرشتگان الهی یاد می کند. که بلافاصله بعد از مرگ صورت می گیرد. اینگونه آیات زیاد است. آیه ۹۷/نساء و آیه ۱۰۰/مؤمنون.
- ۲) **دسته دوم:** آیاتی که علاوه بر مضمون آیات بالا رسماً می گویند که فرشتگان پس از آن گفت و شنودها به صالحان و نیکوکاران می گویند: از این پس از نعمت های الهی بهره گیرید یعنی آنها را در انتظار رسیدن قیامت کبری نمی گذارند. در آیات: ۳۲/نحل و ۲۶-۲۷/یس.
- ۳) **دسته سوم:** آیاتی است که در آن ها سخنی از گفت و شنود فرشتگان با انسان ها در میان نیست. بلکه مستقیماً از حیات انسان های سعادت مند و نیکوکار یا انسان های بی سعادت و بدکار و تنعم دسته اول و عذاب و رنج دسته دوم در فاصله مرگ و قیامت یاد شده است. در آیات: ۱۶۹-۱۷۰/آل عمران، ۴۵-۴۶/مؤمن.

قیامت کبری

مرحله دوم حیات جاوید، قیامت کبری است قیامت کبری بر خلاف عالم برزخ که مربوط به فرد است. و هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می گردد-مربوط است به جمع یعنی به همه افراد و همه عالم. حادثه ای است که همه اشیاء و همه انسان ها را در بر می گیرد و واقعه ای است که برای کل عالم رخ می دهد. کل جهان وارد مرحله جدید و حیات جدید و نظام جدید می گردد.

مطابق با آنچه از قرآن کریم استفاده می شود تمامی عالم در هنگامه قیامت بسوی انهدام و خرابی می رود و همه چیز نابود می شود و بار دیگر جهان نوسازی می شود و تولدی دیگر می یابد و با قوانین و نظامات دیگر که با قوانین و نظامات فعلی جهان تفاوت های اساسی دارد ادامه می یابد و برای همیشه باقی می ماند.

تجسم اعمال

از قرآن کریم و اخبار و روایات پیشوایان دینی چنین استنباط می شود که نه تنها انسان باقی نمی ماند و جاوید می ماند. اعمال و آثار انسان نیز به نحوی ضبط و نگهداری می شود. و از بین نمی رود. و انسان در نشئه قیامت تمام اعمال و آثار گذشته خود را مصور و مجسم می بیند و مشاهده می کند. اعمال و آثار خوب انسان با صورت های بسیار زیبا و جالب و لذت بخش تجسم می یابند و به صورت کانون لذت و بهجت در می آیند. و اما آثار بد انسان با صورت های بسیار زشت و وحشتناک و مهیب و آزاردهنده تجسم می یابند و به صورت کانون درد و رنج و عذاب در می آیند.

نامه اعمال

خداوند در قرآن می فرماید: دو ملائکه به نام **رقیب و عتید** انسان را در تمام ساعات شبانه روز تحت نظر داشته و کلیه اعمال او را ثبت می کنند. دقت آنها به حدی است که حتی هیچ عمل کوچکی نیز از دیدشان پوشیده نمی ماند. بهر حال در هنگامه محشر همه انسان ها با این نامه ها محشور می شوند و جالب اینجاست که علی رغم اینکه در دنیا افراد از نیات یکدیگر اطلاعی ندارند در آخرت تمام نیات و باطن ها در نامه اعمال ثبت گشته و همه مردم به عیان از احوالات دنیایی یکدیگر آگاه می گردند. وقتی صاحب نامه نگاهی به نامه اش می افکند متوجه می شود که تمامی اعمال و گفتارش در نامه ثبت شده است.

میزان

میزان و سنجش اعمال در قیامت برای اعمال آدمی وجود دارد و انسان ها به سه گروه تقسیم می شوند:

- ۱) **گروه اول:** گروهی هستند که از فرط گناه اعمالشان بقدری سیاه است که حتی نقطه ای از نیکی و اطاعت در آن یافت نمی شود. و ایشان کسانی هستند که همیشه در آتش خواهند بود. یعنی جهنم محل زندگی و جایگاه همیشگی آنان خواهد بود.
- ۲) **گروه دوم:** گروهی دیگر که جزء بندگان صالح خدایند. کسانی که خستگی کار روز و ناراحتی های روزانه باعث تأخیر در عبادت شبانه آنان نمی گشته است. کسانی که هدفشان فقط رضایت خدا بوده است.
- ۳) **گروه سوم:** که اکثریت مردم را تشکیل می دهند، گروهی هستند که در این دنیا در ضمن اعمال نیک خطا نیز از آنان سر زده است. و آنجاست که اعمال آنها در میزان عدل الهی قرار می گیرد.

خلاصه ی درس سی و هشتم:

- ۱) توفی به معنی تمام و کامل دریافت کردن چیزی است.
 - ۲) قرآن پیرامون مرگ لفظ توفی را در آیات خود بکار برده است.
 - ۳) احتضار، اولین مرحله ورود به عالم دیگر است:
- ❖ **الف- برای گناهکاران:** همچون کندن پوست انسان زنده است.

❖ **ب- برای مؤمنین :** پوشیدن یک لباس تمیز است.

- (۴) هیچکس بلا فاصله پس از مرگ وارد عالم قیامت کبری نمی شود.
- (۵) قیامت کبری مقارن یک سلسله انقلابات در جهان است.
- (۶) برزخ فاصله بین دو چیز است.
- (۷) انسان بین مرگ و قیامت از یک حیات کامل برخوردار است.
- (۸) حد فاصل بین مرگ آدمی و قیامت کبری برزخ که نوعی حیات است وجود دارد.
- (۹) در قرآن ۱۵ آیه پیرامون برزخ و زندگی در آن وجود دارد.
- (۱۰) مرحله دوم حیات جاوید ، قیامت کبری است.
- (۱۱) اعمال خوب با صورت زیبا و اعمال بد با صورت زشت تجسم می یابد.
- (۱۲) دو ملائکه بنام رقیب و عتید اعمال انسان را ثبت می کنند.
- (۱۳) میزان همان سنجش اعمال آدمیان است.

درس سی و نهم

مواقف قیامت (۲)

صراط

یکی از اعتقادات ما در مورد معاد مسأله **صراط** است. و آن پلی است در قیامت که روی جهنم کشیده شده می شود. و تمامی آن ها باید از این پل عبور کنند. از پیامبر اسلام (ص) نقل گردیده است. که مردم گروه گروه بر صراط می گذرند در حالی که این پل برنده تر از شمشیر و باریک تر از مو می باشد. گروهی از آن به سرعت برق می گذرند و گروهی به سرعت اسب دونده او را پشت سر می نهند. و گروهی مانند دونده، گروهی هم به کندی افراد پیاده از آن عبور می کنند. مفضل می گوید: از امام صادق (ع) در باره **معنای صراط** پرسیدم، فرمودند: صراط راهی است برای شناسائی خدای بزرگ و بر دو قسم است:

❖ ۱- صراط در دنیا

❖ ۲- صراط در آخرت

صراط در دنیا عبارت است از امام که پیروی او بر همه واجب است و کسی که او را در دنیا بشناسد و پیروی کند. از صراط جهنم می گذرد و هر که او را نشناسد در صراط آخرت لرزان است و به جهنم سقوط می کند.

دوزخ

دوزخ جایگاه کافران و گنهکاران است، عذاب و شکنجه های آن قابل قیاس با عذاب های این جهان نیست. خداوند در قرآن کریم تصویری چنین هولناک از آن به دست می دهد. **در آیه ۵۶ سوره نساء:**
(**آنان که به آیات ما کافر شدند زود است که آنها در آتش اندازیم. بطوریکه هر گاه پوست بدنشان بسوزد دوباره پستی نو بر تنشان فرو می پوشانیم. تا دگر باره بسوزند و عذاب ما را بچشند. همانا خداوند، مقتدر و حکیم است**)

بهشت

جایگاه جاویدان است. که نیکوکاران در آن از تنعمات الهی بهره مند می گردند و رضوان و خشنودی الهی را پاداش می گیرند. بهشت جایگاهی است که هر کس به آن چیزی که علاقمند است و برایش در دنیا زحمت کشیده می رسد. و آن را در بر می گیرد، بهشت نیز همانند جهنم دارای درجات و مراتبی است.

کسانی که خدا را عبادت کردند. چون او را شایسته پرستش یافتند و خداوند نیز شیرینی و حلاوت عبادتش را به آنان چشاند. کسانی که روح و نفس خود را تزکیه کردند و به نفس خویش مجال فرمانروایی و امارت ندادند. بلکه او را زیر فرمان شرع و احکام خدایی کشیدند اینها کسانی هستند که خداوند ایشان را بسوی خود می خواند. و به آنها **نفس مطمئنه** نام می دهد. لذا در می یابیم که بهشت محلی است برای رسیدن به هدف ها. هر انسان مؤمنی در دنیا اعمال خویش را بگونه

ای و با هدفی خاص انجام می دهد. و لذاست که در دنیا به هر اندازه که در این مسیر زحمت کشیده باشد به هدفش نزدیک تر می گردد و به خواست واقعی خویش می رسد.

شبهه آکل و ماکول

برخی می گویند ما که مُردیم بدنمان به خاک تبدیل گردیده و آن خاک از طریق گیاهان میوه می شود. و آن میوه را دیگری می خورد، پس ما با چند واسطه پس از مدتی جزء بدن دیگران می شویم. در قیامت این ذرات در هم مخلوط شود، چگونه جدا خواهد شد؟!

پاسخ چنین است: اگر تمام بدن ما خاک گردد و سپس میوه شود و آن میوه را دیگران بخورند. ولی تنها بقدر یک سلول از ما باقی باشد کافی است که معرف تمام شخصیت ما شده و از همان یک سلول بدن ما در قیامت درست شود همانگونه که ما در رحم مادر هم از یک سلول درست شدیم.

مگر نمی بینیم که گاو علف می خورد و خداوند شیر را از علف خارج می کند. مگر یک قطعه نانی که ما می خوریم بصورت گوشت و خون و اشک و چربی و ناخن و مو در نمی آید. راستی خدائی که اینچنین قدرت دارد که از درون یک قطعه نان اینهمه اشیاء خارج کند آیا نمی تواند در قیامت ذرات درهم مخلوط شده را از هم جدا نماید؟ یا می تواند، اما به نظر شما مشکل است! مگر برای قدرت بی نهایت خدا کار مشکلی هم هست. در صورتی که برای خدا هیچ کاری آسان تر از کار دیگر نیست. و هیچ چیز برای خدا بزرگ تر از چیز دیگر نیست. و لذا قرآن وقتی که می خواهد سوگند بخورد به خورشید با آن بزرگی سوگند خورده و می فرماید: **(والشمس وضحیها)** یعنی به خورشید و نور آن سوگند و گاهی هم می فرماید: **(واللین و الزیتون)** یعنی سوگند به انجیر و زیتون. آری، برای خدا آفریدن انجیر و خورشید یکسان است. و به هر دو سوگند می خورد.

کوتاه سخن آنکه جدا شدن ذرات در هم مخلوط شده تنها نیاز به علم و قدرت بی نهایت دارد. یعنی هم باید بداند که این ذرات در کجا فرو رفته و به چه صورتی در آمده و در کجاست؟ و هم باید بتواند آن را در هر جا هست بصورت اول در آورد. در بحث، تولید از علم و قدرت صحبت شد و این شبهات بالا نمی تواند مانع دلیل عقلی و راهنمائیهای قرآن شود.

الف- ثبت و کشف اعمال

یکی از مسائل قیامت که در قرآن و روایات زیادی از آن نام به میان آمده است مسأله کتاب و پرونده های انسان است. مادر اینجا ابتدا آیات مربوط به ثبت پرونده را نقل و ترجمه نموده و سپس آیات کشف آنها را بیان می کنیم:

۱- ثبت اعمال در دنیا

- (۱) **ان رُسُلنا یکتبون ما تمکرون (۲۱/یونس)**: فرشتگان ما حتماً توطئه های شما را می نویسند.
- (۲) **کلاً سنکتب ما یقول (۷۹/مریم)**: بر خلاف تصور پوچ شما ما همه گفته های او را می نویسیم.
- (۳) **و انا له کاتبون (۹۴/انبیاء)**: ما هر کار خیری که افراد با ایمان انجام دهند، می نویسیم.
- (۴) **و نکتب ما قدموا و آثارهم (۱۲/یس)**: ما نه تنها خود بلکه آثار کارهایشان را می نویسیم.
- (۵) **و رُسُلنا لدیهم یکتبون (۸۰/زخرف)**: فرشتگان ما نزد مردم مأمور نوشتن کارهای آنها هستند.

- (۶) و كل شیئی فعلوه فی الزبیر (۵۲/قمر) : هر کاری که انجام داده اند در نامه های اعمال آنان ثبت است.
- (۷) و كل صغیر و کبیر مستنظر (۵۳/قمر) : هر کار کوچک و بزرگی که انجام داده اند مو به مو ضبط می شود.
- (۸) احصاه الله و نسوه (۶/مجادله) : خداوند یک یک کار ایشان را شماره کرده ، ولی مردم کرده های خود را فراموش نمودند.

ب- کشف پرونده ها

- (۱) و اذا الصحف نشرت (۱۰/تکویر) : روزی که پرونده های اعمال گشوده و بررسی می شود.
- (۲) وبرزوا لله جمیعاً (۲۱/ابراهیم) : در آن روز همه مردم در برابر خدا و برای دادگاه او ظاهر می شوند و هیچ فردی یا عملی پنهان نیست.
- (۳) بدالهم ماکانوا یخفون (۲۸/انعام) : در قیامت همه کارهای مخفی مردم هویدا و آشکار می شود.
- (۴) یُنَبِّؤا الانسان بما قدّم و اخر (۱۳/قیامت) : در آن روز انسان هم از کارهایی که تأسیس کرده (و) پس از مرگش مردم در مسیر آن کارهای حق یا باطل قرار گرفته اند) آنگاه کشته و در اجر یا کیفر تمام کسانی که در آن مسیر قرار گرفته اند شریک می شود.

شهود و گواهان

شاهدان در قیامت که اعمال و نیت و کلیه کارهایی که انسان ها انجام داده اند به صحنه قیامت و حسابرسی می رسانند عبارتند از :

- (۱) خداوند
- (۲) پیامبران الهی
- (۳) امامان معصوم (ع)
- (۴) فرشتگان
- (۵) وجدان انسان ها
- (۶) زمین
- (۷) زمان
- (۸) اعضای بدن
- (۹) خود اعمال انسان

مسأله خلود

خلود و دوام در نعمت ها مسأله ای ندارد. زیرا لطف خدا بی نهایت است و تا زمان بی نهایت می تواند انسان های مؤمن را مشمول همه نوع الطاف خود قرار دهد ، تنها یک شبهه است.

نکته ای که هم در باره اهل بهشت آمده و هم در باره اهل دوزخ ، آن است که در سوره هود در کنار جمله (خالدین فیها) جمله (ما دامت السموات و الارض - ۱۰۸/هود) آمده است یعنی تا آسمان ها و زمین برپاست ، نعمت های بهشت و عذاب های دوزخ هم باقی و برپاست ، در صورتی که قبل از برپاشدن قیامت آسمانها و زمین از بین می روند. ناگفته پیداست که زمین و آسمان قیامت غیر از زمین و آسمان دنیاست. و قرآن بارها در باره نام بهشتی ها و بسیاری از دوزخیان مسأله خلود و ابدیت نعمت ها و عذاب ها را با صراحت اعلام فرموده است. مثلاً در باره دوزخ فرموده است: (كلما خبت زدناهم سعيراً- ۹۷/اسراء) هرگاه که دوزخ به سردی و خاموشی می گراید ما آن را شعله ور می سازیم. (البته بهتر است برای بیشتر به بحث جزای عمل در فصل چهارم بخش کتاب عدل الهی تألیف استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه شود)

نقش ایمان به معاد

تشویق و تهدید (حتی اگر به مقدار کم هم باشد) در حرکت انسان نقش مهمی دارد . تا چه رسد به اینکه تشویق کننده و یا غضب کننده خداوند متعال و نوع تشویق و تهدید بهشت و دوزخ جاودانه باشد. ما اگر ایمان و یقین به معاد را در خودمان زنده کنیم ، اثر و نقش آن بر کسی پوشیده نیست. کسی که می داند این خانه حساب دارد ، باررس دارد ، دادگاه و زندان و شکنجه دارد ، و ریز و درشت کارش زیر نظر و مورد حساب قرار می گیرد قهراً نمی تواند یک انسان بی تفاوت و هرزه کار و متجاوز باشد. و کسی که می داند مقدار کمی از کارش هم بی حساب نمی ماند ، نمی تواند دلگرم نباشد. قرآن در این زمینه آیاتی دارد . بهمین خاطر آیات زیر را مطالعه نمایید:

(۱) نقش معاد در توجه به کم فروشی در داد و ستد :

در آیه: (يوم يقوم الناس لرب العالمين- ۶/مطففين)

یعنی : روزی است که مردم تمام در حضور پروردگار عالم (برای حساب) می ایستند. (آیات اول سوره مطففین بر تهدید کم فروشان عالم نازل شده است. مانند ابوچهینه که در مدینه دوصاع بزرگ و کوچک داشت . از صاع کوچک به مردم می داد و به صاع بزرگ می گرفت. و مردم بدانند که گران فروشی نیز به حکم کم فروشی است و گران فروشان عالم هم مشغول تهدید این آیاتند)

(۲) نقش معاد در توجه به قرض الحسنه دادن :

در آیه: (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون- ۲۴۵/بقره)

یعنی : کیست که خدا را وام (یعنی قرض الحسنه) دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید؟ و خداست که می گیرد و می دهد و خلق بسوی او همه باز می گردند.

(۳) نقش ایمان به معاد در برخورد با طاغوتیان :

در آیات: (فالتی موسی عصاه فاذا هی تلفف ما یأفکون ، فالتی سحرة ساجدین ، قالوا آمنا برب العالمین ، رب موسی و هارون- ۴۵/شعراء)

یعنی : در آن حال موسی عصای خود را بیفکند که ناگاه (اژدهایی عظیم شد و) همه وسائل سحرانگیزی ساحران را به کام فرو برد. ساحران که این معجزه بدیدند (و قطعاً دانستند که

سحر نیست) پیش موسی به سجده افتادند و گفتند : ما به خدای عالم ایمان آوردیم ، پروردگار موسی و هارون.

(۴) نقش ایمان به معاد در توجه به محرومان:

در آیات: (عن المجرمین ، ماسلککم فی سقر ، قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین- ۴۱ الی ۴۴/مدثر)

یعنی : از احوال دوزخیان گناهکار ، که شما را چه عمل به عذاب دوزخ در افکند؟ آنان جواب دهند که ما از نمازگزاران نبودیم. و مسکینی را طعام (و صدقه) ندادیم.

خلاصه ی درس سی و نهم :

- (۱) صراط پلی است روی جهنم در قیامت که همه باید از آن بگذرند.
- (۲) صراط در دنیا همان امام است.
- (۳) دوزخ جایگاه کافران و گنهکاران است.
- (۴) بهشت نیز همانند جهنم دارای درجات و مراتبی است.
- (۵) بهشت جایی است برای رسیدن به هدف های عالی.
- (۶) اگر قدرت و علم بی نهایت خدا را در نظر بگیریم هیچگاه دچار شبهه آکل و مأکول نمی شویم.
- (۷) برای خدا انجیر و خورشید یکسان است به هر دو سوگند می خورد.
- (۸) در قرآن آیاتی وجود دارد که ثبت و کشف پرونده ها در آن ذکر شده است.
- (۹) در قیامت شاهدانی هستند که خداوند ، پیامبران ، وجدان ، اعضای بدن انسان از آن جمله اند.
- (۱۰) خلود این است که نعمت های بهشت و عذاب های جهنم تا آسمان و زمین برپاست وجود دارد. البته آسمان و زمین آخرت غیر از آسمان و زمین دنیاست.
- (۱۱) تشویش و تهدید که از آثار اعتقادی به معاد است در حرکت انسان نقش مهم و حساسی را بازی می کند.

منابع و مآخذ:

در این نوشتار به عون و یاری خدای مهربان از این منابع و مآخذ سود جسته شده است:

- ۱) انسان و ایمان تألیف استاد شهید مطهری
- ۲) انسان در قرآن تألیف استاد شهید مطهری
- ۳) مسأله شناخت تألیف استاد شهید مطهری
- ۴) عدل الهی تألیف استاد شهید مطهری
- ۵) جهان بینی توحیدی تألیف استاد شهید مطهری
- ۶) وحی و نبوت تألیف استاد شهید مطهری
- ۷) امامت و رهبری تألیف استاد شهید مطهری
- ۸) پیرامون جمهوری اسلامی ایران تألیف استاد شهید مطهری
- ۹) ولایت فقیه تألیف امام خمینی (ره)
- ۱۰) مبدأ و معاد تألیف اداره کل امور تربیتی آموزش و پرورش، برگرفته از آثار استاد شهید مطهری
- ۱۱) هدایت و ولایت اداره کل تربیتی آموزش و پرورش، برگرفته از آثار استاد شهید مطهری
- ۱۲) معاد، تألیف محسن قرائتی
- ۱۳) زندگانی تحلیلی پیشوایان ما (ائمه دوازدهگانه) تألیف استاد ادیب.
- ۱۴) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و متمم آن.

بار پروردگارا!

از اینکه توفیق تحریر این مجموعه را

که برای رضای تو به رشته انسجام پیوسته است

عنایت فرمودی

از صمیم قلب سپاسگزارم.

پایان کتاب "اصول باورهای اسلامی"